

یکی از عوامل پیدایش و بقاء مذاهب و فرقه‌های گوناگون در طول تاریخ، بی شک جهالت و نا آشنائی مردم با حقائق است. چه آنکه اگر حقائق پوست کنده و بدون رتوش به آنان تفهیم می‌شد، از آنجا که راه راست در شرائط زمانی و مکانی واحد، واحد است، جز افراد معاند و بدنیت، همان یک راه و طریق واحد (مذهب) را می‌پیمودند و طبعاً این همه مذاهب مختلف و جنگ و جدال‌هایی که از این رهگذر پدید می‌آید از بین می‌رفت.

اینکه می‌بینیم بعد از حضرت موسی پیروانش به هفتاد و یک فرقه، و بعد از حضرت عیسی پیروانش به هفتاد و دو فرقه، و بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروانش به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند «۱» عامل مهم آن همان نرسیدن به حق و طریقه درست بوده است که شاعر ما در همین زمینه می‌گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!!

بگذریم از یک عده خاصی که معرکه گردان قضایا و دست اندر کار حوادثند

(۱) رسول خدا فرمود:

«ان امة موسى افرقت بعده على احدى و سبعين فرقة، فرقة منها ناجية و سبعون فى النار، و افرقت امة عيسى بعده على اثنين و سبعين فرقة، فرقة منها ناجية و احدى و سبعون فى النار، و ان من امة ستفرق بعدى على ثلاثة و سبعين فرقة، فرقة منها ناجية و اثنان و سبعون فى النار، سفينة البحار ج ۲ ص ۳۶۰

و روی مقاصد شوم و هوس‌های شیطانی حق و باطلی را بهم می‌آمیزند و آئین و فرقه جدیدی را پایه ریزی می‌کنند. اما نوع مردم از «نیم کاسه‌های زیر کاسه‌ها» بی‌اطلاعند، و همه را مثل خود خوش نیت می‌دانند و روی خلوص و صفا به آن مرام‌های باطل می‌گروند و به آن مذاهب پایبند می‌شوند، تنها افراد انگشت شماری هستند که می‌توانند با واقع بینی، حق را از باطل باز شناخته فریب دغل کاری و تحریف را نخورند.

علی علیه السلام، در خطبه پنجاه نهج البلاغه، این حقیقت را در یک سطح وسیع‌تری چنین بیان می‌فرماید: «همواره منشأ پیدایش فتنه‌ها، پیروی از خواهش - های نفس و احکام صادره بر خلاف کتاب خدا است (راه حق) که در نتیجه، گروهی ساده دل، از گروهی مغرض پیروی می‌کنند (و به راه باطل می‌روند)، پس اگر باطل با حق درهم نمی‌شد، راه حق بر طالبان آن پوشیده نمی‌گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی‌شد، زبان دشمنان از آن کوتاه می‌گردید، اما قسمتی از این و قسمتی از آن، گرفته و با هم ممزوج شده، اینجا است که شیطان بر دوستانش تسلط پیدا می‌کند (و آنها را به راه باطل می‌کشاند) و در این میان، تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان شده، از این مهلکه نجات می‌یابند «۱»».

بعد از پیامبر اکرم

با آنکه پیامبر اکرم، در زمان حیاتش از هر فرصتی برای تعیین جانشین خود استفاده می‌فرمود و علی علیه السلام را به عنوان خلیفه بلافضل خویش معرفی می‌نمود، با این حال، بعد از وفات آن حضرت، کسانی که از خواهش‌های نفسانی پیروی می‌کردند، بدون توجه به آن همه نصوص «۲»، دست اندر کار خلیفه تراشی در سقیفه بنی ساعده شدند. و حق مسلم علی را غصب کردند. و بدنبال آن، گروهی سودجو و ابن الوقت، برای انحراف افکار عمومی و تحریف حقائق، شروع به جعل احادیث به نفع وضع موجود نمودند و احادیث زیادی درباره خلافت خلفاء و فضائلشان،

(۱) نهج البلاغه.

(۲) به کتابهای: غایة المرام - المراجعات - عیقات - دلائل الصدق و غیره مراجعه شود.

ص: ۷

ساختند و چنان وانمود کردند که گویا خدا و پیغمبر و حتی علی جز وضعی را که بعد از وفات پیامبر اکرم پیش آمده نمی‌خواستند!!

در این میان، کسانی که بیرون گودند و از دور می‌خواهند درباره حوادث بعد از رسول خدا قضاوت کنند، در برابر خود، احادیث گونه‌گون و متناقضی می‌یابند که هم خلافت و فضائل علی را تثبیت می‌کند و هم خلافت و فضائل خلفاء به اصطلاح راشدین و معاویه و بنی امیه و بنی عباس را، بدیهی است که این افراد یا طبعاً به اکثریت خواهند پیوست و یا همچنان سرگردان خواهند ماند.

اینجا است که نقش عالمان متعهد و نویسندگان مسئول آشکار می‌شود، آنان موظفند از باب

«إذا ظهرت البدع فلعالم ان يظهر علمه و الافعليه لعنة الله»

دست اندر کار نشر حق و دفع باطل گردند.

علامه امینی رحمه الله علیه، وقتی که دیدند: جمعی معاند و سودجو، مسأله خلافت را از وضع طبیعی منحرف کرده شتر خلافت را در خانه دیگران خوابانند و برای موجه جلوه دادن این امر، و انحراف افکار عمومی، روایات و احادیث ساختگی زیادی در مورد حقانیت خلفاء، حتی به نام علی وضع کردند، اقدام به تألیف کتاب نفیس «الغدیر» فرمودند.

وی در این کتاب، صرف نظر از اینکه، حقیقت «ولایت» و «امامت» را از لحاظ کتاب و سنت و نظرات دانشمندان منصف، مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر، خلافت بلا فصل علی بن ابیطالب علیه السلام را اثبات نمودند، معرکه گردانان قضایا و کسانی که روی سوء نیت، احادیث جعلی به نفع وضع موجود، ساخته و یا تهمت‌های ناروا به پیروان راستین علی زده‌اند معرفی فرموده‌اند.

از باب نمونه: او در همین کتاب (جلد دهم) در برابر کسانی که به شیعه تهمت حدیث سازی زده‌اند، تحت عنوان «کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله» بحث جالب و جامع الاطرافی نموده و در حدود هفتصد نفر از روات اهل سنت را می‌شمرند که کذاب و حدیث ساز بوده‌اند و تنها از ۴۳ نفر آنها، در حدود نیم میلیون حدیث جعلی نقل می‌نمایند.

ص: ۸

به علاوه، در حدود صد حدیث دروغ از طریق عامه، نقل می‌کنند که در آنها، نه تنها خلافت و فضائل خلفا، به اصطلاح راشدین تأیید شده، بلکه از مقام ارجمند معاویه، یزید، منصور دوانیقی و دیگر خلفاء بنی امیه و بنی عباس نیز تجلیل شایسته شده است!!!

امینی با این کار بی نظیرش، به همه نویسندگان مسئول و متعهد این درس را دادند که هیچ گاه نباید در برابر تحریف حقائق و انحراف افکار عمومی ساکت نشست.

اگر خاموش بنشیني گناه است

اگر بيني که نابينا و چاه است

و باید حرف حق را چنانکه پیامبر اکرم فرموده است:

«قل الحق و لو عليك»

گفت و لو بلغ ما بلغ.

امید است که خفتگان بیدار شده راه سلف صالح را سر مشق خویش قرار دهند «أَلَيْسَ الصُّنْحُ بِقَرِيبٍ؟»

زین العابدین قربانی

تهران - خیابان تاج - ۲۲ آذر ۱۳۵۳ شمسی

مطابق با بیست و هشتم ذیقعدة الحرام ۱۳۹۴ قمری

ص: ۹

[ادامه شگفت از این تعصب بی جا!!!]

۷- کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله

«۱»

سر و صدا پیرامون احادیث شیعه، از کسانی که هر چه بدهانشان می‌آید می‌گویند، زیاد شده و هر کدام راه فاسدی را برگزیده و هر غلطی را نشخوار می‌کنند!!

این یکی، آنها را نامه‌های ساختگی منسوب به امام غائب می‌انگارد «۲»، و دیگری آنها را دروغ‌های منسوب به امام باقر و صادق می‌پندارد «۳» نه این یکی از نتیجه افترايش با کی دارد و نه آن دیگری برای کشف دروغ و بدی‌هایش اهمیت قائل است، و در آخر آنان کذاب تنگ نظر قرار دارد که شدیداً آنها را انکار کرده، و مبالغه در تکذیب آنها نموده و گفتار عجیب و غریب آورده است، بدانید که او «عبد الله قصیمی» است که در «الصراع» ۴ جلد ۱ صفحه ۸۵ گفته است: «۴»

«حقاً دروغسازان در رجال شیعه و مردم هواپرست به خاطر رسیدن به دنیا و تقرب به اهل آن و یا کینه و دشمنی با حدیث و سنت و طرفدارانش، در میان آنان

(۱) هفتمین موضوعی که از ناحیه برخی از اهل سنت، مورد انتقاد و انکار قرار گرفته و در جلد نهم و دهم این کتاب (جلد پنجم عربی) بررسی شده، جعل و وضع حدیث از ناحیه شیعه و انکار آن از ناحیه اهل سنت است!!

(۲) به جلد دوم عربی این کتاب ص ۲۷۷-۲۸۵ مراجعه شود.

(۳) این مطلب را بررسی‌گر، در بسیاری از کتب آنان چه در گذشته و چه در حال می‌یابد.

(۴) درباره این کتاب در جلد سوم ص ۲۸۸ - ۳۰۹ بحث شده است.

ص: ۱۰

زیادند، ولی علماء اهل سنت ماهیت آنان را به عالیتین وجه آشکار نموده‌اند!!!»

تا اینکه می‌گوید: «و در میان رجال اهل سنت، کسی که متهم به دروغسازي به خاطر دنیا و تقرب به اهل آن و کمک کردن به مقاصد شوم و عقائد باطل باشد، وجود ندارد، بلی گاهی در میانشان، افرادی که حافظه خوبی نداشته و یا فراموشی زیاد داشته و یا فریب فریبکاران را خورده باشند وجود دارند که رجال تراجم و جرح و تعدیل، این گونه افراد را معرفی کرده و شناسانده‌اند!!!»

پاسخ به این پندار

شاید پژوهشگر گمان کند که در این ادعاهای بی اساس بوئی از راستی و یا نمونه‌ای از درستی است غافل از اینکه قلم‌های مزدور، چیزی جز تهمت و دروغ ندارند، و مدار پیشرفت بسیاری از ملل نیز هم اکنون روی دروغ و نیرنگ و دغل است و محور سیاست دنیا در جهات ششگانه همان دروغ و تهمت و افتراء و وارونه جلوه دادن حقائق است و بسیاری از تبلیغات درباره نیازمندی‌های زندگی و آراء و عقائد، روی منافع شخصی و گفتار بی اساس پیچیده به انواع خدعه و نیرنگ است.

و در آنجا، در میان مردم، افرادی پراکنده‌اند که حاجاتشان از زر و زیور دنیا جز از راه دروغ پردازی و مزخرف گوئی و کور و کر نگاهداشتن مردم و سوق دادنشان به راه‌های غلط و نادرست تأمین نمی‌شود.

و اگر خدا، بندگان را چنین تهدید نکرده بود: ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید: «سخن نمی‌گویند مگر اینکه رقیب و عتیدی پیش هستند» «۱» و در قرآنش عذاب را بر هر دروغگوی تهمت زننده گناهکار وعده نداده بود، هیچ گاه اینان بیش از این نمی‌توانستند دروغ بگویند و یا چیزی را که نیاورده‌اند بیاورند.

پس هر کدام از آنها از «خرافه» و «جحینه» دروغ‌گوترند «۲».

(۱) ق آیه ۵.

(۲) دو نفر از دروغگویان تاریخند که ضرب المثل قرار گرفته‌اند (شرح قاموس ذیل ماده خرف و جحن).

ص: ۱۱

بنابراین بر ماست که خواننده محترم را از حقیقت امر آگاه کنیم و پرده را از راز آنچه که او درباره رجال حدیث قومش ادعا کرده از اینکه: متهم به وضع و کذب ... در میان آنها پیدا نمی‌شود برداریم.

پس جمعی از کسانی را که به عنوان کذاب و دروغساز شناخته شده‌اند، تا چه رسد آنها که متهم هستند، در اینجا می‌آوریم و در برابر پژوهشگر قسمتی از موضوعاتی که جز به خاطر طمع به دنیا و تقرب به اهلش و یا کمک به پیروان عقائد باطله ساخته نشده قرار می‌دهیم و حساب آنچه را که این دست‌های پلید خیانت‌گر به نام پیامبر اکرم و سنتش ساخته‌اند، می‌رسیم تا حقیقت پیشش آشکار گردد و جای سخن برایش باقی نماند، اگر پیرو هوای نفس نباشد که از راه راست منحرف و گمراه گردد.

ص: ۱۳

سلسله دروغگویان و حدیث سازان

حرف الف

۱- ابان (اباء) بن جعفر ابو سعید بصری کذاب است به نام پیامبر اکرم حدیث ساخته و بیش از سیصد حدیث به نام ابو حنیفه که هرگز آنها را نگفته بوده جعل کرده است «۱».

۲- ابان بن فیروز ابی عیاش، غلام عبد القیس ابو اسماعیل بصری، متوفی در سال ۱۳۸ هـ.

شعبه گفته است: جامه و لباسم در میان فقرا، صدقه باشد اگر ابن ابی عیاش در حدیث دروغگو نباشد.

و نیز گفته است: از او نمی‌شود چشم پوشی کرد، زیرا که او بر رسول خدا دروغ گفته است.

و احمد پیشوای حنبلی‌ها به یحیی بن معین که از ابان نسخه‌ای می‌نوشته، گفته است: تو این را می‌نویسی در حالی که میدانی ابان کذاب است؟!

و نیز شعبه گفته است: اگر مردی زنا بکند، بهتر است که از ابان روایت کند.

و نیز گفته است: اگر از بول الاغ بنوشم بهتر است که بگویم: ابان به من حدیث کرده است. شاید او از انس بیش از هزار و پانصد حدیث نقل کرده که برای بسیاری

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰- تذکرة الموضوعات ص ۱۲۰- اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۱۳.

ص: ۱۴

از آنها اصلی نیست «۱».

۳- ابراهیم بن ابی حیه زیاد دروغگو است «۲».

۴- ابراهیم بن ابی اللیث، متوفی در سال ۲۳۴ هـ مصاحب اشجعی، دروغگو، حدیث ساز و متروک الحدیث است «۳».

۵- ابراهیم بن ابی یحیی ابو اسحاق مدنی، متوفی در سال ۱۸۴ هـ کذاب و دروغ ساز است.

نسائی او را از دروغگویان و حدیث سازان معروف نسبت به رسول خدا بشمار آورده است «۴».

۶- ابراهیم بن احمد حرانی ضریر، حدیث می ساخته است «۵».

۷- ابراهیم بن احمد عجلی، متوفی در سال ۳۳۱ هـ از کسانی بوده که حدیث می ساخته و ابن جوزی گفته است که: او حدیث هائی ساخته و مفتضح شده است «۶».

۸- ابراهیم بن اسحاق بن عیسی بغدادی کذاب است «۷».

۹- ابراهیم بن البراء انصاری، متوفی در سال ۲۲۴ یا ۲۲۵ هـ. نوه انس بن مالک کذاب است از ثقات روایات موضوعه را آورده که روانیست نقل آنها، مگر به عنوان عیب گرفتن آنها ابن عدی گفته است: احادیث او ساختگی است «۸».

۱۰- ابراهیم بن بکر شیبانی ابو اسحاق اعور نزیل بغداد، احادینش ساختگی است و حدیث سرقت می کرده است «۹».

(۱) تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۹۹.

(۲) تذکرة الموضوعات ص ۳۰.

(۳) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۹۶- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۷.

(۴) تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۱۶۸- خلاصة التهذیب ص ۱۸.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰- لسان المیزان ج ۱ ص ۲۸.

(۷) تذکرة الموضوعات ص ۷۸.

(۸) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۲- ۲۶- تذکرة الموضوعات ص ۸۷.

(۹) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۴۶- لسان المیزان ج ۱ ص ۴۰.

ص: ۱۵

- ۱۱- ابراهیم بن الحرات السمات، معاصر ترمذی کذاب است خودش گفته است: چه بسا احادیثی ساخته‌ام «۱».
- ۱۲- ابراهیم بن زکریا ابو اسحاق عجلای بصری حدیثش مورد انکار است چیزهای نادرست روایت کرده و از مالک احادیث ساختگی آورده است «۲».
- ۱۳- ابراهیم بن صرمة انصاری، کذاب خبیثی است که بر خدا و رسولش دروغ گفته است «۳».
- ۱۴- ابراهیم بن عبد الله بن خالد مصیصی، مردی دروغگو و حدیث دزد است احادیثش ساختگی است «۴».
- ۱۵- ابراهیم بن عبد الله السفرغ، متوفی در سال ۳۶۱ ه کذاب و حدیث- ساز است «۵».
- ۱۶- ابراهیم بن عبد الله مخزومی، متوفی در سال ۳۰۴ ه مورد اعتماد نیست. از افراد مورد اطمینان احادیث ساختگی نقل کرده است «۶».
- ۱۷- ابراهیم بن عبد الله بن همام صنعائی، کذاب و حدیث ساز است «۷».
- ۱۸- ابراهیم بن علی الامدی، متوفی در سال ۵۷۵ ه در حکایاتش دروغ می‌گوید و فقیه فاضلی است «۸».
- ۱۹- ابراهیم بن فضل اصفهانی ابو منصور البآر، متوفی در سال ۵۳۰ ه یکی از حفاظ و کذاب است او در بازار اصفهان توقف می‌کرد و از حفظ سندها را نقل

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۶.

(۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۶.

(۳) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۰۴- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۹.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۰.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۱- لسان المیزان ج ۱ ص ۷۴.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۰.

(۷) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۱- تذکرة الموضوعات ص ۱۱۳- لسان المیزان ج ۲ ص ۱۹۰.

(۸) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۴- لسان المیزان ج ۱ ص ۸۶.

ص: ۱۶

می‌کرد و در عین حال حدیث می‌ساخته است.

معمر گفته است: او را در بازار دیدم که مطالب نادرست را با سندهای صحیح نقل می‌کرد و قتیکه خوب در او دقیق شدم دیدم که گویا شیطان به شکل او آشکار شده است «۱».

۲۰- ابراهیم بن مجشر ابو اسحاق بغدادی، متوفی در سال ۲۵۴ هـ فضل بن سهل او را تکذیب کرده است. و ابن عدی گفته است: حدیث دزدی می‌کرده است «۲».

۲۱- ابراهیم بن محمد عکاشی آدم کذابی بوده است «۳».

۲۲- ابراهیم بن منقوش زبیدی که ازدی گفته است: او حدیث می‌ساخته است «۴».

۲۳- ابراهیم مهاجر مدنی کذاب است «۵».

۲۴- ابراهیم بن مهدی ابلی ابو اسحاق بصری، متوفی در سال ۲۰۸ هـ ازدی گفته است که او مشهور به وضع حدیث است «۶».

۲۵- ابراهیم بن نافع جلاب بصری کذاب است «۷».

۲۶- ابراهیم بن هدبة ابو هدبة بصری، کذاب خبیثی است که چیزهای نادرست را نقل کرده و به انس روایت‌هایی به دروغ نسبت داده است. در بصره به عروسی‌ها دعوت می‌شده و رقص می‌کرده و شراب می‌خورده و تا سال دویست زنده بوده است «۸».

۲۷- ابراهیم بن هراسه شیبانی کوفی، مورد اعتماد نیست و حدیثش نوشته

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵- شذرات الذهب جلد ۴ ص ۹۵- لسان المیزان ج ۱ ص ۸۹.

(۲) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۸۵.

(۳) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۹.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۱- اللثالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۶۵.

(۵) تذکرة الموضوعات ص ۱۸.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۲- خلاصة التهذيب ص ۲۹- تهذيب التهذيب ج ۱ ص ۱۷۰.

(۷) تهذيب التهذيب ج ۱ ص ۱۷۵- لسان المیزان ج ۱ ص ۱۱۷.

(۸) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۰۱- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۳- تذکرة الموضوعات ص - ۶۹- ۷۳- اللثالی المصنوعة ج ۲ ص ۵۸- ۱۰۲- ۲۳۳- ۲۴۵- لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۰.

ص: ۱۷

نمی شده و متروک الحدیث و کذاب است «۱».

۲۸- ابراهیم بن هشام غسانی، متوفی در سال ۲۳۷ ه کذاب است «۲».

۲۹- ابراهیم بن یحیی بن زهیر مصری، دروغ می گفته و سندهای احادیث را به هم مخلوط می کرده است «۳».

۳۰- ابردین اشرش، کذاب و حدیث ساز است «۴».

۳۱- احمد بن ابراهیم مزنی، حدیث می ساخته و کنار ساحل می گردیده و برایش نسخه ساختگی است «۵».

۳۲- احمد بن ابراهیم بن موسی، کذاب است. جائز نیست از او روایت کردن «۶».

۳۳- احمد بن ابی عمران جرجانی متوفی در سال ۳۶۰ ه حدیث می ساخته است «۷».

۳۴- احمد بن ابی یحیی انماطی، کذاب است. او احادیث نادرستی از ثقات روایت کرده است «۸».

۳۵- احمد بن احمد ابو العباس بغدادی حنبلی، متوفی در سال ۶۱۵ ه حافظ احادیث زیاد است. ابن اخضر او را تکذیب کرده است «۹».

۳۶- احمد بن اسماعیل ابو خذافه سهمی، متوفی در سال ۲۵۹ ه مصاحب مالک بن انس کذاب است. هر چه که برایش بگوئی می گوید، از مالک و غیره چیزهای نادرستی نقل کرده است «۱۰».

(۱) لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۱.

(۲) تاریخ شام ج ۲ ص ۳۰۷- لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۲.

(۳) لسان المیزان ج ۱ ص ۱۲۴.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۶- اللتالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۲۹.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۸- تذکرة الموضوعات ص ۳۶.

(۶) تذکرة الموضوعات ص ۵۵.

(۷) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۸.

(۸) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۶.

(۹) شذرات الذهب ج ۵ ص ۶۲.

(۱۰) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۳- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۹- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۱۶.

ص: ۱۸

۳۷- احمد بن بکر بالسی ابو سعید ابن بکرویه، حدیث می ساخته است «۱».

۳۸- احمد بن ثابت رازی فرخویه، شکی ندارند که او کذاب است «۲».

۳۹- احمد بن جعفر بن عبد الله سمسار، یکی از مشایخ حافظ ابی نعیم، مشهور به حدیث سازی است «۳».

۴۰- احمد بن جعفر بن عبد الله بن یونس مشهور به حدیث سازی است و کسی نیست «۴».

۴۱- احمد بن حامد سمرقندی، دروغ می گفت و از کسی که درکش نکرده بود، حدیث می کرد و در سال ۳۶۰ هـ مرده است «۵».

۴۲- احمد بن حسن بن ابان مصری که از بزرگان شیوخ طبرانی است، آدم کذاب و دروغ پردازی بود و به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته است «۶».

- ۴۳- احمد بن حسن بن قاسم کوفی، متوفی در سال ۲۶۲ ه کذاب است، او به نام ثقات حدیث می ساخته است «۷».
- ۴۴- احمد بن حسین بن اقبال مقدسی ابو بکر صائد، متوفی در سال ۵۳۲ ه کذاب است وقتی که دروغگویش آشکار شد، مردم او را ترک کردند «۸».
- ۴۵- احمد بن حسین ابو الحسین بن سماک، واعظ، متوفی در سال ۴۲۴ ه ابو الفتح مصری گفته است: در بغداد برای مشایخی که گفته می شد دروغگویند چیزی ننوشتیم، مگر برای چهار نفر که یکی از آنها ابو الحسین بن سماک بوده که

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۰.

(۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۴۳.

(۳) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۱- شذرات الذهب ج ۲ ص ۳۷۲.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۱.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲- تذکرة الموضوعات ص ۶۵- ۱۰۸- اللتالی المصنوعة ج ۱ ص ۲۹۵.

(۷) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲- تذکرة الموضوعات ص ۹- ۱۱۴- المنتظم ج ۵ ص ۳۴.

(۸) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۴- لسان المیزان ج ۱ ص ۱۵۸.

ص: ۱۹

ابن ابی الفوارس، او را دروغگو می دانسته است «۱».

۴۶- احمد بن خلیل نوفلی قومسی، متوفی در سال ۳۱۰ ه کذاب است و از کسانی که خلق نشده اند روایت می کند «۲».

۴۷- احمد بن داود، پسر خواهر عبد الرزاق، از دروغگوترین افراد است و عموم احادیثش نادرست است «۳».

۴۸- احمد بن داود بن عبد الغفار حرانی، کذاب و حدیث ساز است «۴».

۴۹- احمد بن سلیمان قرشی، متروک الحدیث و کذاب است «۵».

۵۰- احمد بن سلیمان (ابی سلیمان) ابو جعفر قواریری بغدادی که ابو الفتح حافظ درباره‌اش گفته است: کذاب است به حماد بن سلمه دروغ نسبت می‌داده است.

و خطیب گفته است: دروغ این شیخ آشکار است، و نمی‌شود روایتش را از راه عروض سهو و خیال و اشتباه تصحیح و تعدیل کرد.

آنگاه شواهدی بر دروغ‌گوئیش می‌آورد و می‌گوید: و در بعضی از چیزهایی که ذکر کردیم دلالت کافی‌ای بر بیان حال و دروغ آشکارش می‌باشد «۶».

۵۱- احمد بن صالح ابو جعفر شمو می مصری، نزیل مکه، کذاب و حدیث ساز و گزاف گو است «۷».

۵۲- احمد بن طاهر بن حرمله مصری، متوفی در سال ۲۹۲ ه کذاب است.

از جدش، از شافعی، حکایات دروغی روایت کرده است. او دروغ‌گوترین مردم است. در حدیث رسول خدا، هنگام روایت دروغ می‌گفته و از مردم که چیزی نقل

(۱) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۱۱- المنتظم ج ۸ ص ۷۶- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۶۷.

(۲) لسان المیزان ج ۱ ص ۱۶۷.

(۳) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۵.

(۴) تذکرة الموضوعات ج ۲ ص ۳۰- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۵- اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۲۲- ۱۷۴.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۸- اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۷۴.

(۶) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۷۴- ۱۷۷.

(۷) تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۴۲- لسان المیزان ج ۱ ص ۱۸۶.

ص: ۲۰

می‌کرده آمیخته با دروغ بوده است «۱».

۵۳- احمد بن عبد الجبار کوفی، متوفی در سال ۲۷۱ یا ۲۷۲ کذاب است «۲».

۵۴- احمد بن عبد الرحمن بن الجارود الرقی کذاب و حدیث ساز است «۳».

۵۵- احمد بن عبد الله الشاشی کذاب است «۴».

۵۶- احمد بن عبد الله هيثمی مؤدب ابو جعفر، متوفی در سال ۲۷۱ حدیث می ساخته است «۵».

۵۷- احمد بن عبد الله شیبانی، ابو علی جویباری کذاب و حدیث ساز است.

بیهقی گفته است: من کاملاً او را می شناسم که به نام رسول خدا، حدیث می ساخته و بیش از هزار حدیث به نام آن حضرت ساخته است و از حاکم شنیدم که می گفت: این مرد، کذاب و خبیث است. احادیث زیادی در فضائل عمرها ساخته و به هیچوجه جائز نیست از او روایت کردن.

سیوطی گفته است: او هزاران حدیث به نفع کرامتیه ساخته است و ابن حبان گفته است: از دروغگویان است و از ائمه هزاران حدیثی که آنها نگفته بودند روایت کرده است. و حافظ سری گفته است: او و محمد بن تمیم و محمد بن عکاشه، ده هزار حدیث ساخته اند «۶».

۵۸- احمد بن عبد الله ابو بکر ضریر، خطیب در تاریخ بغداد، جلد ۴ صفحه ۲۳۲ با اسنادش از انس از رسول خدا آورده است که جبرئیل پیشم آمد در حالی

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۰- لسان المیزان ج ۱ ص ۱۸۹.

(۲) تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۵۱- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۳.

(۳) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۲۴۷- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۵- اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۱۷۲.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۲.

(۵) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۲۰- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۱.

(۶) تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۹۵- التذکار ص ۱۵۵- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۱- تذکرة الموضوعات ص ۳۸- اسنی المطالب ص ۲۱۳- لسان المیزان ج ۱ ص ۱۹۳ ج ۵ ص ۱۸۸- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۲۱.

که قبا و کفش سیاهی پوشیده و کمربندی بسته داشت و گفت: «ای محمد این طرز لباس پوشیدن پسر عموهایت بعد از تو می‌باشد» آنگاه گفته است: این حدیث دروغ است تمام اسناد آن ثقة هستند مگر ضریر و این دروغ از ناحیه اوست.

۵۹- احمد بن عبد الله بن محمد ابو الحسن بکری، کذاب و دروغ ساز است و داستان‌هایی که هرگز وجود نداشته بافته است، چقدر او نادان و بی حیا، بوده است «۱».

۶۰- احمد بن عبد الله ابو عبد الرحمن فاریانانی، حدیث ساز مشهوری بوده است «۲».

۶۱- احمد بن عبد الله ابو العز بن کادش، متوفی در سال ۵۵۶ ه از کسانی است که به کذب و دروغسازي شهرت دارد. به گفته امثال او احتجاج نمی‌شود کرد و بزرگان درباره او مطالبی گفته‌اند. ابن عساکر گفته است که ابو العز برایم گفته است: شنیدم که مردی در حق علی حدیثی ساخته و لذا من هم در حق ابو بکر حدیثی ساختم، ترا بخدا آیا کار بدی کردم؟! «۳»

۶۲- احمد بن عصمت نیشابوری، متهم به وضع و دروغ و هلاک شونده است.

حدیث ساختگی روایت کرده که همان آفت اوست «۴».

امینی می‌گوید: خبر ساختگیش در ضمن اخبار موضوعه خواهد آمد.

۶۳- احمد بن علی بن احمد بن صبیح، زیاد دروغ می‌گفته و در حدود سال‌های ۵۲۰ ه می‌زیسته است «۵».

۶۴- احمد بن علی بن حسن بن شقیق ابو بکر مروزی، حدیث می‌ساخته است «۶».

۶۵- احمد بن علی بن حسن بن منصور اسد آبادی مقری، وارد دمشق شد و در آن

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۳.

(۲) لسان المیزان ج ۱ ص ۱۹۴- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۳۵۹- ج ۲ ص ۴۴.

(۳) لسان المیزان ج ۱ ص ۲۱۸.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۶.

(۵) اللئالی ج ۱ ص ۱۲۹.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۸- لسان المیزان ج ۱ ص ۲۳۴.

حدیث گفت، او شیخ دروغگوئی بود. آنچه را که نشنیده بود ادعا می‌کرد.

۶۶- احمد بن علی بن سلیمان (سلیمان) مروزی، متروک و حدیث ساز است «۱».

۶۷- احمد بن عیسی عسکری، متوفی در سال ۲۴۳ ه کذاب است «۲».

۶۸- احمد بن عیسی لخمی، متوفی در سال ۲۷۳ ه که ابن طاهر او را کذاب دانسته است «۳».

۶۹- احمد بن عیسی هاشمی، کذاب است «۴».

۷۰- احمد بن عیسی خشاب تنیسی، متوفی در سال ۲۹۳ ه کذاب و حدیث ساز است. با احادیث ساختگی حدیث می‌کرده است «۵».

۷۱- احمد بن فرج ابو عتبة حجازی، متوفی در سال ۲۷۱ ه کذاب و گفتارش غیر مسموع است «۶».

۷۲- احمد بن محمد بن محمد ابو الفتوح غزالی طوسی واعظ مشهور، متوفی در سال ۵۲۰ ه برادر حجة الاسلام ابی حامد غزالی، حدیث می‌ساخته و بیشتر گفتارش آمیخته با دروغ و احادیث ساختگی بوده و نسبت به شیطان تعصب داشته و معذورش می‌داشته است «۷».

۷۳- احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین ابو جعفر مصری، متوفی در سال ۲۹۲ ه از حفاظ حدیث بوده، ولی دروغ می‌گفته و نسبت به شیوخ احادیث دروغ نسبت می‌داده است، او با ضعف و معرفت کمی که داشته حدیثش نوشته می‌شده است. ابن عدی گفته است: او را تکذیب کرده و چیزهائی را بر او انکار نموده‌اند

(۱) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۰۳.

(۲) تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۶۵.

(۳) تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۶۶.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۰.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۹- لسان المیزان ج ۱ ص ۲۴۱- تذکرة الموضوعات ص ۳۹- شذرات الذهب ج ۲ ص ۳۶۶.

(۶) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۴۱.

(۷) المنتظم ج ۹ ص ۲۶۰- البداية و النهاية ج ۱۲ ص ۱۹۶- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۱.

ص: ۲۳

و خانواده «رشدین» از احمد تا «رشدین» به ضعف در حدیث اختصاص یافته‌اند «۱».

۷۴- احمد بن محمد بن حرب لخمی جرجانی، تعدد در کذب و حدیث سازی داشته است «۲».

۷۵- احمد بن محمد بن حسن مقرئ، متوفی در سال ۳۸۰ ه کذاب است و در حدیث مورد اعتماد نیست، اما تظاهر به عبادت و شایستگی می‌کرده است «۳».

۷۶- احمد بن محمد بن الصلت بن المغلس ابو العباس حماني، متوفی در سال ۳۰۲ یا ۳۰۸ ه حدیث ساز است. و در میان دروغگویان کم حیاتر از او نیست و در مناقب ابی حنیفة احادیث باطله‌ای نوشته که همه آنها، ساختگی است و از ثقات اخباری را نقل کرده که همه آنها دروغ است «۴».

۷۷- احمد بن محمد بن علی ابو عبد الله صیرفی معروف به ابن الآبنوسی، متوفی در سال ۳۹۴ ه از کسانی است که تعدد در کذب داشته است «۵».

۷۸- احمد بن محمد بن علی بن حسن بن شقیق مروزی، حدیث ساز بوده است «۶».

۷۹- احمد بن محمد بن عمر ابو سهل حنفی یمامی، نزیل بغداد، کذاب و حدیث ساز و متروک الحدیث است. المطرز گفته است: از او پانصد حدیث که پیش مردم اثری از آنها نبوده نوشته‌ام «۷».

(۱) تاریخ شام ج ۱ ص ۴۵۵- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۳- لسان المیزان ج ۱ ص ۲۵۸.

(۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۳- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۳.

(۳) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۴۲۹- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۳.

(۴) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۰۷ و ج ۵ ص ۳۴- المنتظم ج ۶ ص ۱۵۷- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۶- البداية و النهاية ج ۱۱ ص ۱۳۱- تاریخ شام ج ۲ ص ۵۶- لسان المیزان ج ۱ ص ۲۶۹- اللئالی المصنوعة ج ۲- ص ۴۲- ۱۴۲.

(۵) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۷۰.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۹- لسان المیزان ج ۱ ص ۲۸۷- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۲۹.

(۷) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۶۶- تاریخ شام ج ۲ ص ۶۹- میزان الاعتدال- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۲۴۷- ج ۲ ص ۲۶.

ص: ۲۴

۸۰- احمد بن محمد بن عمرو ابو بشر کندی مروزی، نزیل بغداد، متوفی در سال ۳۲۳ هـ فقیه خوبی در سنت و در رد بر اهل بدعت‌ها و محدث شیرین زبانی بوده، اما از پدرش از جدش و از دیگران حدیث می‌ساخته و دروغ می‌گفته و به نام افراد مورد اعتماد حدیث جعل می‌کرده و برایش از نسخه‌های ساخته شده بهره زیادی است «۱».

ابن حبان گفته است: او از کسانی است که متن‌ها می‌ساخته و سندها را زیر و بالا می‌کرده و لذا سزاوار است که حدیثش ترک شود و شاید او بیش از ده هزار حدیث به نام ثقات پائین بالا کرده که من از آنها بیش از سه هزار حدیث که شکی در پائین بالا کردن آنها ندارم، نوشته‌ام.

و دار قطنی گفته است: او حدیث ساز، شیرین زبان و حافظ بوده است «۲» و در شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۲۹۸ آمده است که: او با آنکه محدث و امام و پاسخگوی اهل بدعت‌ها بوده یکی از حدیث سازان است.

۸۱- احمد بن محمد بن غالب باهلی ابو عبد الله، متوفی، در سال ۲۷۵ هـ غلام خلیل از بزرگان زهاد در بغداد و کذاب و دروغ ساز بوده است!!

حافظ ابن عدی گفته است: از ابی عبد الله نهاوندی در حران در مجلس ابی عروبة شنیدم که می‌گفت: به غلام خلیل گفتم: این چه احادیث رقیقی است که شما حدیث می‌کنید؟ گفت: اینها را به خاطر نرم کردن دل‌های مردم ساخته‌ام!!

ابو داود سجستانی، دروغ کسی را مانند: کدیمی و غلام خلیل آشکار نکرده است. او درباره احادیثی که کدیمی نقل کرده گفته است: آنها دروغند و درباره غلام خلیل گفته است: صاحب الزنج دجال بصره بوده و می‌ترسم که غلام خلیل دجال بغداد باشد. آنگاه گفته است: احادیثش بر من عرضه شد چهارصد حدیثش از لحاظ سند و متن دروغ بوده است «۳».

(۱) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۷۴.

(۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۰- طبقات الحفاظ ج ۳ ص ۲۳.

(۳) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۷۵- المنتظم ج ۵ ص ۹۵- لسان المیزان ج ۱ ص ۲۷۳- اللئالی ج ۱ ص ۲۰۰ ج ۲ ص ۱۰۹.

ص: ۲۵

امینی می‌گوید: جای بسی شگفتی است، مردی که سیره و شرح حالش چنین است با مرگش بازارهای «مدینة السلام» بسته و جنازه‌اش به بصره حمل و در آن جا دفن گردید و قبه و بارگاهی روی آن بنا کردند، چنانکه در تاریخ بغداد و المنتظم ابن جوزی آمده است.

۸۲- احمد بن محمد بن فضل قیسی، حدیث ساز بوده است.

ابن حبان گفته است: به قریه‌اش رفتم در حدود پانصد حدیث از او نوشتم که همه آنها ساخته شده بود.

تا اینکه می‌گوید: و شاید این شیخ، بنام پیشوایان پسندیده بیش از سه هزار حدیث ساخته است «۱».

۸۳- احمد بن محمد بن مالک، حدیث ساز بوده است «۲».

۸۴- احمد بن محمد بن مصعب، یکی از سازندگان حدیث بوده است «۳».

۸۵- احمد بن محمد بن هارون ابو جعفر برقی، کذاب و جعال در حدیث بوده است «۴».

۸۶- احمد بن مروان دینوری مالکی، متوفی در سال ۳۳۳ هـ دار قطنی در «غرائب مالک» گفته است: او حدیث ساز بوده است «۵».

۸۷- احمد بن منصور ابو السعادات ملحد و کذاب است و از جمله ساخته‌هایش حدیثی است که در آن می‌گوید: در برابر خدا لوحی است که در آن اسم‌های کسانی است که صورت و رؤیت و کیفیت (خدا) را اثبات می‌کنند و فرشتگان نیز بوجود آنها مباحثات می‌نمایند «۶».

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۰- تذکرة الموضوعات ص ۴۱- ۴۵- ۶۷- ۷۰.

(۲) تذکرة الموضوعات ص ۴۷.

(۳) تاریخ شام ج ۵ ص ۱۵۴.

(۴) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۱.

(۵) لسان المیزان ج ۱ ص ۳۰۹.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۵- اللتالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۴.

۸۸- احمد بن موسی ابو الحسن بن ابی عمران جرجانی فرضی، متوفی بعد از سال ۳۶۸ ه یکی از حفاظ و کذاب و حدیث ساز بوده سندها را با متن‌ها ترکیب می‌کرده روایات نادرست را از شیوخ گمنام و ناشناخته که از آنها پیروی نمی‌شود نقل کرده است و از این رو او را تکذیب کرده‌اند «۱».

۸۹- احمد بن یعقوب بن عبد الجبار اموی مروانی جرجانی، متوفی در سال ۳۶۷ ه حدیث ساز بوده و احادیث موضوعه که نقل آنها جائز نیست روایت کرده است «۲».

۹۰- اسباط ابو الیسع بصری که یحیی بن معین او را تکذیب کرده است «۳».

۹۱- اسحاق بن ابراهیم طبری، کذاب است از او چیزی نوشته نمی‌شود، از ثقات روایات ساختگی نقل کرده است «۴».

۹۲- اسحق بن ابراهیم واسطی، مؤدب، که ابن عدی و ازدی او را تکذیب کرده‌اند «۵».

۹۳- اسحاق بن ادريس اسواری بصری ابو یعقوب، کذاب و حدیث ساز است مردم او را ترک کرده‌اند «۶».

۹۴- اسحاق بن بشر بخاری ابو حذیفه، متوفی در سال ۲۰۶ ه اتفاق دارند که او کذاب و حدیث ساز بوده روا نیست حدیث او را نقل کردن مگر بر سبیل تعجب «۷».

۹۵- اسحاق بن بشر بن مقاتل کاهلی ابو یعقوب، متوفی در سال ۲۲۸ ه کذاب و حدیث ساز بوده است «۸».

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۵- شذرات الذهب ج ۳ ص ۶۷.

(۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۷۷- اسنی المطالب ص ۸۴.

(۳) تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۲۱۲.

(۴) تذکرة الموضوعات ص ۹۵-۱۰۳- اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۷۶.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۸۵- لسان المیزان ج ۱ ص ۳۴۸.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۸۶.

(۷) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۳۲۷- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۸۶.

(۸) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۳۲۹- میزان ج ۱ ص ۸۷- تذکرة الموضوعات ص ۳۳- ۳۹- ۷۶- ۱۲۰- اللثالی المصنوعة ج ۱ ص ۹۱- ۱۵۳.

ص: ۲۷

و در جلد دوم «اللثالی المصنوعة» صفحه ۷۲- ۷۳- ۹۰ گفته است که او به اتفاق، کذاب و حدیث ساز است.

۹۶- اسحاق بن عبد الله اموی، غلام آل عثمان بن عفان، متوفی در سال ۱۴۳ ه کذاب است و فراموشی در حفظ و نقل حدیث دارد، سندها را پائین و بالا می‌کند و برای مراسیل سند درست می‌کند و سلسله سند را به پیامبر اکرم می‌رساند «۱».

۹۷- اسحاق بن محممشاذ، کذاب است و به نفع مذهب «کرامیة» حدیث می‌ساخته و کتابی درباره فضائل محمد بن کرام (رهبر کرامیة) نوشته است که همه‌اش دروغ و ساختگی است «۲».

۹۸- اسحاق بن ناصح، از دروغ‌گوترین افراد است، با رأی ابی حنیفة از پیامبر اکرم و ابن سیرین حدیث می‌کرده است «۳».

۹۹- اسحاق بن نجیح ملطی ازدی دجال و دروغ‌گوترین مردم، دشمن خدا و مرد پلید و حدیث ساز بوده است «۴».

۱۰۰- اسحاق بن وهب طهرمسی، کذاب و متروک الحدیث است و آشکارا حدیث می‌ساخته است «۵».

۱۰۱- اسد بن عمرو ابو المنذر جبلی، قاضی و مصاحب ابی حنیفة، متوفی در سال ۱۹۰ ه کذاب است، اعتباری به حرفش نیست او طبق مذهب ابی حنیفة حدیث می‌ساخته، ولی حدیثش با باد پیش آنان یکسان است «۶».

(۱) تاریخ شام ج ۲ ص ۴۴۳- ۴۴۵- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۲۴۱.

(۲) اللثالی المصنوعة ج ۱ ص ۲۳۸.

(۳) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۹۴.

(۴) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۳۲۴- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۹۴- تذکرة الموضوعات ص ۸۴- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۲۵۳- اللثالی المصنوعة ج ۱ ص ۵۵- ۱۰۳- ۱۷۵- خلاصة التهذیب ص ۲۶.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۹۵- تذکرة الموضوعات ص ۵۳- ۷۱- اللثالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۰۶- ج ۲ ص ۹۹- ۱۱۴.

(۶) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۱۷- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۹۶- لسان المیزان ج ۱ ص ۳۸۴.

- ۱۰۲- اسماعیل بن ابان ابو اسحاق غنوی کوفی، متوفی در سال ۲۱۰ هـ کذاب و حدیث ساز است «۱».
- ۱۰۳- اسماعیل بن ابی اویس عبد الله مدنی، متوفی در سال ۲۲۶ هـ کذاب و حدیث دزد است «۲».
- ۱۰۴- اسماعیل بن ابی زیاد شامی، کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز است «۳».
- ۱۰۵- اسماعیل بن اسحاق جرجانی، حدیث ساز بوده است «۴».
- ۱۰۶- اسماعیل بن بلال عثمانی دمیاطی، متوفی در سال ۴۶۶ هـ کذاب بوده است «۵».
- ۱۰۷- اسماعیل بن زریق بصری، کذاب است «۶».
- ۱۰۸- اسماعیل بن شروس ابو المقدم صنعائی، حدیث ساز بوده است «۷».
- ۱۰۹- اسماعیل بن علی مثنی واعظ استرآبادی، متوفی در سال ۴۴۸ هـ کذاب پسر کذاب داستان‌های دروغ می‌گفته، متون ساختگی را با اسانید صحیحہ ترکیب می‌کرده است «۸».
- ۱۱۰- اسماعیل بن محمد بن یوسف ابو هارون فلسطینی، از خانواده جبرئیل، کذاب و حدیث دزد است که به گفته‌هایش احتجاج نمی‌توان کرد «۹».

(۱) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۴۱- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۹- تذکرة الموضوعات ص ۱۱۶- تهذیب ج ۱ ص ۲۷۱- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۲۴۶- خلاصة التهذیب ص ۲۷.

(۲) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۴.

(۳) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۷- اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۷۷- ۱۷۹- ۲۳۹.

(۴) میزان الاعتدال- لسان المیزان ج ۱ ص ۳۹۳.

(۵) لسان المیزان ج ۱ ص ۳۹۶.

(۶) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۶.

(۷) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۰۹.

(۸) لسان المیزان ج ۱ ص ۴۲۳.

(۹) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۱۴- تذکرة الموضوعات ص ۳۹-۵۸-۱۰۷- اللثالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۵۲.

ص: ۲۹

۱۱۱- اسماعیل بن محمد ابن مسلمة ابو عثمان اصفهانی واعظ محتسب، که ابن ناصر درباره‌اش گفته است: حدیث ساخته و دروغ و راست به هم آمیخته است «۱».

۱۱۲- اسماعیل بن مسلم سکونی الیشکری، حدیث می‌ساخته است «۲».

۱۱۳- اسماعیل بن یحیی شیبانی شعیری، کذاب است «۳».

۱۱۴- اسماعیل بن یحیی التیمی، نوه ابی بکر صدیق، کذاب است و روایت از او روا نیست، او رکنی از ارکان دروغ و حدیث ساز است، عموم چیزهایی که روایت کرده نادرست است او بر مالک و ثوری و دیگران روایات دروغ نسبت داده و از افراد مورد اعتماد چیزهایی که مورد قبول نبوده روایت کرده است «۴».

۱۱۵- اسید بن زید بن نجیح ابو محمد جمال، متوفی در سال‌های قبل از ۲۲۰ ه کذاب و متروک الحدیث است. او حدیث‌های دروغ می‌ساخته و عموم چیزهایی که روایت کرده، مورد پیروی قرار نگرفته است «۵».

۱۱۶- اشعث بن سعید بصری ابو الربیع سمان، مورد اطمینان نیست. ضعیف و متروک الحدیث است. هشیم گفته است: او دروغ می‌گفته است «۶».

۱۱۷- اصبع بن خلیل قرطبی مالکی، متوفی در سال ۲۷۲ ه حدیثی در ترک

(۱) شذرات الذهب ج ۴ ص ۲۳.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۱۶- تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۳۳۳- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۱۴.

(۳) تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۳۳۶.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۶ صفحه ۲۴۹- اسنی المطالب صفحه ۲۰۹- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۱۷- تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۴۴۲- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۰۱-۱۰۶-۱۳۳ و جلد ۹ صفحه ۴۴- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۸۹- ۱۰۷- ۱۱۱ و جلد ۲ صفحه ۱۶۳.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۴۸ - نصب الراية جلد ۱ صفحه ۹۲ - مجمع الزوائد جلد ۲ صفحه ۱۷۵ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۱۹ - خلاصة التهذيب صفحه ۳۲ - اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۴۰۸.

(۶) تهذيب التهذيب جلد ۱ صفحه ۳۵۱.

ص: ۳۰

بالا بردن دست‌ها ساخته و مردم بر دروغش آگاه گردیدند. از احمد بن خالد نقل شده که: او تصمیم بر کذب بر رسول خدا نداشته، تنها نظرش این بوده که: مذهبش را تأیید کند. (در این توجیه دقت کن آنگاه بخند و یا گریه کن) «۱».

۱۱۸ - اصرم بن حوشب ابو هشام، که جوزی در سال ۲۰۲ ه از او مطالبی نوشته است، کذاب و خبیث و دروغ پرداز بر افراد مورد اعتماد است «۲».

۱۱۹ - ایوب بن خوط ابو امیه بصری حبطی، متروک الحدیث است «۳».

۱۲۰ - ایوب بن سیار زهری مدنی، که نسائی درباره‌اش گفته است: او از دروغگویان است و ابن حبان گفته است: سندها را زیر و بالا می‌کرده و برای مراسیل سند درست می‌کرده است «۴».

۱۲۱ - ایوب بن محمد ابو میمون الصوری، کذاب است «۵».

۱۲۲ - ایوب بن مدرک ابو عمرو حنفی یمامی، کذاب است و اعتنائی به او نمی‌شود. از مکحول نسخه موضوعه‌ای را روایت کرده است «۶».

حرف باء

۱۲۳ - بازام ابو صالح تابعی، کذاب و متروک الحدیث است. از کلبی نقل شده که ابو صالح گفته است: هر چه که برای حدیث کردم، دروغ بوده است «۷».

(۱) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۴۵۹.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۱ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۲۶ - تذکرة الموضوعات صفحه ۱۰ - مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۳۰۶ - اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۹۸ جلد ۲ صفحه ۶ - ۴۷ - ۵۲.

(۳) تهذيب التهذيب جلد ۱ صفحه ۴۰۲ - لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۴۷۹.

(۴) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۴۸۲.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۳۶.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۶- تاریخ شام جلد ۳ صفحه ۱۱۱- لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۴۸۸.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۳۸- تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۴۱۶.

ص: ۳۱

۱۲۴- برکه بن محمد حلبی کذاب و حدیث دزد و حدیث ساز است «۱».

۱۲۵- بریه بن محمد بن بریه ابو القاسم البیع، کذاب و دروغ ساز است. روایات عوضی نقل می‌کند. دارای کتابی است که احادیث ساختگی و نادرست و از لحاظ متن جدا ناپسند است «۲».

۱۲۶- بشر بن ابراهیم ابو سعید قرشی انصاری دمشقی ساکن بصره از کسانی است که به نام ثقات حدیث می‌ساخته و احادیث موضوعه‌ای آورده که مورد پیروی قرار نگرفته است «۳».

۱۲۷- بشر (بشار) بن ابراهیم بصری، ابو عمرو مفلوج، کذاب و حدیث ساز بر ثقات است «۴».

۱۲۸- بشر بن حسین اصفهانی، کذاب است. و بر زیر دروغ بسته و دارای نسخه موضوعه‌ای است که حدود صد و پنجاه حدیث دارد «۵».

۱۲۹- بشر بن رافع حارثی، پسر عم ابی هریره، حدیث ساز بوده و مطالب عجیب و غریبی می‌ساخته که حتی کسانی که حدیث شناسی کار آنها نبوده، تشخیص می‌دادند که آنها ساختگی است و گویا که او تعهد در این کار داشته است. و ابن حبان گفته است: او چیزهائی عمدا می‌ساخته است «۶».

۱۳۰- بشر بن عبید الدارسی کذاب است «۷».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۱۱- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۷۸- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۴- ۲۰۹.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۱۳۵- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۴۲.

(۳) تاریخ شام جلد ۳ صفحه ۲۲۷- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۱۷- نصب الراية جلد ۴ صفحه ۲۳۸- اسنى المطالب صفحه ۱۵۶.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۴۵- تذکرة الموضوعات صفحه ۶۱- ۷۲- ۷۳- ۷۶- اللآلی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۶۷- ۲۰۳.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۴۷- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۵۹.

(۶) تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۴۴۸- اسنى المطالب صفحه ۲۳۶- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۱۸.

(۷) مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۳۷.

ص: ۳۲

۱۳۱- بشر بن عون شامی، پیش او نسخه‌ای بوده که در حدود صد حدیث ساختگی در آن بوده است «۱».

۱۳۲- بشر بن نمیر بصری، متوفی در سال ۲۳۸ هـ رکنی از ارکان دروغ و کذاب و حدیث ساز بوده و عموم چیزهائی که روایت کرده، قابل پیروی نیست «۲».

۱۳۳- بکر بن زیاد باهلی، دجال و حدیث ساز است «۳».

۱۳۴- بکر بن عبد الله شردود صنعائی، کذاب است و سندها را پائین و بالا می‌کرده و مراسیل را بالا می‌برده و برای آنها سند درست می‌کرده است «۴».

۱۳۵- بکر بن مختار صائغ، کذاب است روایت از او روا نیست «۵».

۱۳۶- بندار بن عمر بن محمد ابو سعید تمیمی رویانی، نزیل دمشق کذاب است «۶»

۱۳۷- پهلوان بن شهرمزان ابو البشر یزدی، متوفی در قرن ششم کذاب است «۷».

حرف جیم

۱۳۸- جابر بن عبد الله یمامی عقیلی، کذاب و نادان و نفهم است. ابن شاذویه گفته است: در بخارا سه نفر از دروغگویان را دیدم که عبارت بودند از: محمد بن تمیم، حسن بن شبل و جابر یمامی «۸».

۱۳۹- جارودبن یزید ابو علی عامری، متوفی در سال ۲۵۳ هـ کذاب و متروک

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۴۹- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۱۲- مجمع الزوائد جلد ۲ صفحه ۲۲۸.

(۲) تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۴۶۱- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۵۱- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۲۶.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۶۰- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۷.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۶۱.

(۵) تذکرة الموضوعات صفحه ۱۵- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۶۲.

(۶) تاریخ شام جلد ۳ صفحه ۲۹۶.

(۷) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۶۵.

(۸) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۸۷- الاصابة جلد ۱ صفحه ۱۵۵- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۴۵۳.

ص: ۳۳

الحديث است، دروغ می گفته و حديث ساز بوده است «۱».

۱۴۰- جبارة بن المغلس ابو محمد حماني، متوفی در سال ۲۴۱ ه که یحیی گفته است: او کذاب است «۲».

۱۴۱- جراح بن منهال ابو العطوف الجزری، در سال ۱۶۸ ه حدیثش نادرست و متروک است. او در حدیث دروغ می گفته و شراب می خورده است «۳».

۱۴۲- جریر بن ایوب بجلی کوفی، که ابو نعیم گفته است: او حدیث ساز بوده است «۴».

۱۴۳- جریر بن زیاد طائی کذاب است «۵».

۱۴۴- جعفر بن ابان، حدیث می ساخته است «۶».

۱۴۵- جعفر بن زبیر حنفی دمشقی بصری، متوفی بعد از سال ۱۴۰ ه که «شعبة» او را تکذیب کرده و «غندر» گفته است: شعبه را دیدم سوار بر الاغی بود و به من گفت: می روم تا علیه جعفر بن زبیر که چهارصد حدیث به نام رسول خدا ساخته است، اقدام نمایم، ولی او در عبادت کوشا بوده است «۷».

۱۴۶- جعفر بن عبد الواحد هاشمی عباسی، متوفی در سال ۲۵۸ ه از حفاظ حدیث و کذاب و حدیث ساز و حدیث دزد بوده و احادیثی روایت می کرده که اصلی نداشته است «۸».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۷۸ - لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۹۰.

(۲) اسنى المطالب صفحه ۲۳۲ - خلاصة التهذيب صفحه ۵۵.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۸۱ - لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۹۹.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ - لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۱۰۱.

(۵) نصب الراية جلد ۱ صفحه ۱۸۱.

(۶) تذكرة الموضوعات صفحه ۱۱۳.

(۷) میزان الاعتدال جلد صفحه ۱۸۸ - تهذيب التهذيب جلد ۲ صفحه ۹۰ - مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۲۴۸ - اللتالى المصنوعة جلد ۱ صفحه ۶ و جلد ۲ صفحه ۱۰۲ - ۴۴۲ - خلاصة التهذيب صفحه ۵۳.

(۸) تاريخ بغداد جلد ۷ صفحه ۱۷۵ - المنتظم جلد ۵ صفحه ۱۲ - میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۹۱ - اللتالى المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۱۳ و جلد ۲ صفحه ۱۰ - ۱۹۰.

ص: ۳۴

۱۴۷- جعفر بن على بن سهل، حافظ ابو محمد دورى دقاق، متوفى در سال ۳۳۰ هـ كذاب و فاسق است «۱».

۱۴۸- جعفر بن محمد بن على، كه حافظ ابن عدى از او روايت مى‌كند و در حقش گفته است: او حديث ساز است «۲».

۱۴۹- جعفر بن محمد بن فضل ابو القاسم دقاق مصرى، شهير به ابن المارستانى، متوفى در سال ۲۸۷ هـ كه دار قطنى و صويرى او را تكذيب كرده‌اند «۳».

حرف حاء

۱۵۰- حارث بن عبد الرحمن بن سعد مثنى دمشقى، غلام مروان بن حكم، يا غلام ابى الجلال كذاب است «۴».

۱۵۱- حامد بن آدم مروزى، كذاب است و از كسانى است كه مشهور به وضع حديث است «۵».

۱۵۲- حباب بن حبله دقاق، كذاب است «۶».

۱۵۳- حبیب بن ابی حبیب ابو محمد مصری، متوفی در ۲۱۸ ه کاتب مالک بوده، ولی حدیث ساز و از دروغگوترین افراد است و حدیث‌هایش همه ساختگی است «۷».

۱۵۴- حبیب ابن ابی حبیب خرططی مروزی، کذاب و به نام ثقات حدیث

(۱) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۲۲۳- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۹۱.

(۲) اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۱۰.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۲۳۴- المنتظم جلد ۷ صفحه ۱۹۱- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۱۲۴.

(۴) تاریخ شام جلد ۳ صفحه ۴۴۲.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۰۸- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۳۷.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۰۸.

(۷) تهذیب جلد ۲ صفحه ۱۸۱- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۱۰- تذکرة الموضوعات صفحه ۹۰- اسنى المطالب صفحه ۲۱۶- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۸- ۲۳۰- خلاصة التهذيب صفحه ۶۰- مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۷۴- تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۳۹۶.

ص: ۳۵

می ساخته است «۱».

۱۵۵- حبیب بن جحدر، که احمد و یحیی او را تکذیب کرده‌اند «۲».

۱۵۶- حرب بن میمون عبدی ابو عبد الرحمن بصری مجتهد و عابد، ولی از دروغگوترین افراد است و در سال صد و هشتاد و چند فوت کرده است «۳».

۱۵۷- حسان بن غالب مصری، اخبار را دگرگون می‌کرده و از افراد مورد اعتماد مطالبی را روایت می‌نموده که جز بر سبیل اعتبار نقل آنها روا نیست. او از مالک احادیث ساختگی نقل کرده است «۴».

۱۵۸- حسن بن حسین بن عاصم هسنجانی، که محمد بن ایوب گفته است:

ما و علی بن شهاب شکی درباره اینکه او کذاب است، نداریم «۵».

۱۵۹- حسن بن دینار ابو سعید تمیمی، کذاب است و مورد اعتماد نیست «۶».

۱۶۰- حسن بن زیاد ابو علی لؤلؤی، کوفی، متوفی در سال ۲۰۴ ه که یکی از فقها، اصحاب ابی حنیفه بوده کذاب و خبیث و متروک الحدیث و غیر مورد اعتماد و غیر مأمون است «۷» و ابن کثیر در نهایت ج جلد ۵ صفحه ۳۵۴ گفته است: بسیاری از ائمه او را ترک کرده و تصریح به دروغگویش نموده‌اند.

۱۶۱- حسن بن شبل کرمینی بخاری، شیخ کذاب و از جمله کسانی است که حدیث می‌ساخته است «۸».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۰۹- تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۱۸۲- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۴.

(۲) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۱۶۹.

(۳) تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۲۲۷- خلاصة التهذیب صفحه ۶۳.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۲۳.

(۵) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۰۰.

(۶) تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۲۷۶- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۰۵- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۷۳.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۱۷- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۲۸.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۲۹.

ص: ۳۶

۱۶۲- حسن بن عثمان، ابو سعید تستری، کذاب و حدیث ساز است «۱».

۱۶۳- حسن بن طیب بلخی، متوفی در سال ۳۰۷ ه خبری را که نشنیده بوده حدیث می‌کرده است.

از «مطین» نقل شده که گفته است او کذاب و حدیث دزد بوده است «۲».

۱۶۴- حسن بن علی اهوازی ابو علی، متوفی در سال ۴۴۶ ه در حدیث و قرائت کذاب است او از دروغگوترین افراد است. کتابی تصنیف کرده در آن احادیث ساختگی و چیزهای فضیحت آور نقل کرده است «۳».

۱۶۵- حسن بن علی ابو علی نخعی، معروف به ابی الاثنان، که ابن عدی گفته است: او را در بغداد دیدم که دروغ‌های فاحش می‌گفت و از مردمی که ندیده بود، حدیث می‌کرد و احادیثی را که اختصاص به قومی داشته، به دیگران می‌چسبانده است «۴».

۱۶۶- حسن بن علی بن زکریا ابو سعید عدوی بصری، متوفی در سال ۳۱۷ یا ۳۱۸ ه و یا ۳۱۹ ه شیخ کم حیا و کذاب و تهمت زننده است و به نام رسول خدا حدیث می‌ساخته و دزدی حدیث می‌کرده و آن را به دیگران نسبت می‌داده و از مردمی که نمی‌شناخته، حدیث می‌کرده و بر رسول خدا دروغ نسبت می‌داده است. ابن حبان گفته است: شاید او از ثقات بیش از هزار حدیث ساختگی نقل کرده است «۵».

۱۶۷- حسن بن علی بن عیسی ازدی معانی، حدیث ساز است. از مالک

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۳- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۲۰- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۹۳.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۳.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۷- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۵.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۷۷- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۶.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۸۳- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۶- طبقات الحفاظ جلد ۳ صفحه ۳۲- شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۲۸۱- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۵۹- ۲۲۶.

ص: ۳۷

احادیث موضوعه روایت کرده است «۱».

۱۶۸- حسن بن عماره بن مضرب، ابو محمد کوفی، متوفی در سال ۱۵۳ ه فقیه بزرگ و کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز بوده است. شعبه گفته است:

هر کس می‌خواهد به دروغ‌گوترین افراد بنگرد، به حسن بن عماره نگاه کند «۲».

۱۶۹- حسن بن عمرو بن سیف عبدی، کذاب و متروک الحدیث است «۳».

۱۷۰- حسن بن غالب ابو علی تمیمی، معروف به ابن مبارک مقری، متوفی در سال ۴۵۸ ه که سمرقندی گفته است: او کذاب است «۴».

۱۷۱- حسن بن غفیر مصری عطار، کذاب و حدیث ساز است «۵».

۱۷۲- حسن بن محمد ابو علی کرمانی شرقی، متوفی در سال ۴۹۵ ه در راه طلب حدیث مسافرت کرده و همت در جمع آن داشته و از افراد زیادی حدیث شنیده و در او عبادت و دین و زهد بوده و نماز شب می خواند، لیکن چیزهایی را که نشنیده نیز روایت کرده، در نتیجه شنیده هایش را فاسد کرده است و مؤتمن ابو نصر، درباره اش می گفت: او کذاب است «۶».

۱۷۳- حسن بن یزید مؤذن بغدادی، حدیثش مورد انکار است سندها را دگرگون می کرده و از افراد مورد اعتماد چیزهایی نقل می کرده که شبیه به احادیث اهل صدق نبوده است «۷».

۱۷۴- حسن بن واصل کذاب است. و گفته شده که فرزند پول است «۸».

(۱) تاریخ شام جلد ۴ صفحه ۲۳۰.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۴۹- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۹- ارشاد الساری جلد ۶ صفحه ۷۳.

(۳) تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۳۱۱- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۳۹.

(۴) المنتظم جلد ۸ صفحه ۲۴۳- البدایة و النهایة جلد ۱۲ صفحه ۹۴.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۴۰.

(۶) المنتظم جلد ۹ صفحه ۱۳۲.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۴۵۲.

(۸) اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۴۵.

ص: ۳۸

۱۷۵- حسین بن ابراهیم کذاب و دجال و حدیث ساز است، او احادیث نمازهای شبها و روزها را ساخته است «۱».

۱۷۶- حسین بن ابی السری «متوکل» عسقلانی، متوفی در سال ۲۴۰ ه کذاب است «۲».

۱۷۷- حسین بن حمید بن ربیع کوفی خزار متوفی در سال ۲۸۲ ه کذاب پسر کذاب پسر کذاب است «۳».

۱۷۸- حسین بن داود ابو علی بلخی، متوفی در سال ۲۸۲ هـ حدیث ساز است و مورد اعتماد نیست. حدیثش ساختگی است. او از یزید بن هارون از حمید بن انس نسخه‌ای را روایت کرده که اکثرش ساختگی است «۴».

۱۷۹- حسین بن عبد الله بن ضمیره حمیری، کذاب و متروک الحدیث است.

گفتارش ارزش ندارد. و با هیچ غیر ثقة و غیر مأمونی برابر نیست «۵».

۱۸۰- حسین بن عبید الله (عبد الله) عجلی ابو علی، به نام افراد مورد اعتماد حدیث می‌ساخته است «۶».

۱۸۱- حسین بن علوان بن قدامة ابو علی، در بغداد سنه ۲۰۰ هـ حدیث می‌گفته، اما کذاب و خبیث و حدیث ساز بوده است «۷».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۴۸- اسنی المطالب صفحه ۲۱۷.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۵۱- تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۳۶۵- خلاصة التهذیب صفحه ۷۲.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۸- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۰.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۴۴- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۵۰- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۸۷.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۵۲.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۵۳- تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۵۶- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۱۴۳- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۲۰۶- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۶۴.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۶۳- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۵۴- تذکرة الموضوعات صفحه ۶۳- ۱۰۲- ۱۱۶- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۰۹ و جلد ۲ صفحه ۵۰- ۶۵- ۱۱۹.

ص: ۳۹

۱۸۲- حسین بن فرج خیاط، کذاب و حدیث دزد بوده است «۱»

۱۸۳- حسین بن قیس، ملقب به حنش کذاب است. احادیثش جدا نا درست است و نباید حدیثش نوشته شود «۲».

۱۸۴- حسین بن محمد ابو عبد الله خالع بغدادی، متوفی در سال ۴۲۲ هـ که ابو الفتح صواف مصری گفته است: من در بغداد از کسانی که گفته می‌شد دروغگو هستند، چیزی ننوشته‌ام مگر از چهار نفر که یکی از آنها عبد الله خالع بوده است «۳».

۱۸۵- حسین بن محمد بزی، متوفی در سال ۴۲۳ هـ کذاب است. و یکی از مشایخ دروغگوی بغداد بوده است «۴».

۱۸۶- حصن بن عمر ابو عمر احمسی کوفی، کذاب منکر الحدیث و گفتارش پوچ است «۵».

۱۸۷- حفص بن سلیمان ابو عمر اسدی بزار، متوفی در سال ۱۸۰ هـ و گفته شده نزدیک به ۱۹۰ هـ فوت کرده است. او حفص بن ابی داود قاری، نزیل بغداد است که کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز و باطل گو است «۶». و ابو حاتم گفته است:

او متروک الحدیث است گفتارش قابل تصدیق نیست. و ابی عدی گفته است:

حدیثهایش محفوظ نیست و ابن حبان گفته است: سندها را دگرگون می‌کرده و مراسیل را بالا می‌برده و برای آنها سند درست می‌کرده است «۷».

۱۸۸- حفص بن عمر الرفا که ابو حاتم گفته است: او کذاب و نسیان در حدیث داشته است. از شعبه حدیثی روایت کرده که دروغ بوده است «۸».

(۱) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۵.

(۲) تذکره الموضوعات ص ۹۰- اللئالی المصنوعة ج ۲ ص ۱۳- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۵.

(۳) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۰۶.

(۴) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۰۸- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۵۶.

(۵) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۶۴.

(۶) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۸۸.

(۷) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۶۱. مجمع الزوائد ج ۱ ص ۳۲۷.

(۸) لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۷.

۱۸۹- حفص بن عمر بن دینار ایلی که ابو حاتم درباره‌اش گفته است: شیخ کذابی است و عقیلی گفته است: از ائمه روایت‌های نادرست نقل می‌کرده و «ساوجی» گفته: او دروغگو بوده است «۱».

۱۹۰- حفص بن عمر رازی، دروغگو بوده است «۲».

۱۹۱- حفص بن عمر حبیطی رملی، نزیل بغداد، مورد اعتماد نبوده، احادیش مأمون از دروغ نیست «۳». و ازدی گفته است: او متروک الحدیث است. و ابن عدی گفته است: جز چند حدیث الباقی احادیش مورد اعتماد و محفوظ نیست او از مشایخ به نادرست حدیث نقل می‌کرده است «۴».

۱۹۲- حفص بن عمر قاضی حلب، کذاب و حدیث ساز بوده است. ابو حیان گفته است: او از ثقات احادیث ساختگی روایت می‌کرده که نمی‌شود طبق آنها عمل کرد «۵».

۱۹۳- حفیده بن کنیر بن عبد الله، کذاب است. شافعی گفته است: او رکنی از ارکان دروغ است «۶».

۱۹۴- حکم بن عبد الله ابو سلمة، کذاب و حدیث ساز است. از طریق زهري از ابن مسیب حدود پنجاه حدیثی که اصل نداشته روایت کرده است «۷».

۱۹۵- حکم بن عبد الله ایلی، غلام حارث بن حکم بن ابی العاص،

(۱) لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۵.

(۲) لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۸.

(۳) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۰۱.

(۴) لسان المیزان ج ۲ ص ۳۲۶.

(۵) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۶۴- تذکرة الموضوعات ص ۱۰۳- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۲۹.

(۶) حاشیه سندی بر سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۴۸.

(۷) تاریخ شام ج ۴ ص ۳۹۴- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۶۸- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۲۰۹ مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۳۶.

کذاب و دروغ ساز است. احمد گفته است: تمام احادیث ساختگی است «۱».

۱۹۶- حکم بن عبد الله ابو المطيع بلخي فقيه، مصاحب ابي حنيفة، کذاب و حديث ساز است. و ابن عدی گفته است: ضعف او در حديث آشکار است، عموم چیزهائی که روايت می کند قابل اعتماد و عمل نیست. او در سال ۱۹۹ ه فوت کرده است «۲».

۱۹۷- حکم بن مصقلة، که ازدی گفته است: او کذاب است «۳».

۱۹۸- حماد بن عمرو نصیبی، کذاب و حديث ساز است و به نام ثقات احادیثی وضع می کرده که جز برای تعجب، نوشتن آنها روا نبود. یحیی بن معین گفته است: او از افرادی است که معروف به دروغ و حديث سازی است «۴».

۱۹۹- حماد بن ابي حنيفة امام حنفی ها (نعمان بن ثابت کوفی) که جریر او را تکذیب کرده و به قتیبه گفت: به او بگو: ترا با حديث چه کار؟ روش تو دعوی و دشمنی است. و ابن عدی گفته است: برای او روايت درستی نمی شناسم «۵».

۲۰۰- حماد بن ابي يعلى دیلمی کوفی، شهیر به حماد الرواية، متوفی در سال ۱۵۵ ه که مشهور به دروغ در روايت و شعر بوده، اشعاری می ساخته و آنها را به پیشینیان نسبت می داده تا جائی که گفته اند که او شعر را فاسد کرده است «۶».

۲۰۱- حماد مکی، از دروغگویان بوده است «۷».

۲۰۲- حمزة بن حمزه جزری، کذابی حديث ساز بوده، حدیثش پیشیزی

(۱) تاریخ شام ج ۴ ص ۳۹۵- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۶۸.

(۲) اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۰.

(۳) لسان المیزان ج ۲ ص ۳۳۹.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۱۵۵- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۸۰- مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۳۱۷- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۵۱.

(۵) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۴۶.

(۶) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۵۲.

(۷) تحذیر الخواص صفحه ۴۵.

ارزش نداشته، تمام روایت شده‌هایش ساختگی بوده است «۱».

۲۰۳- حمزة بن حسين دلال، متوفی در سال ۴۲۸ ه، کذاب است «۲».

۲۰۴- حمید بن ربیع ابو الحسن لخمی خزاز کوفی، متوفی در سال ۳۵۸ ه.

یحیی بن معین درباره‌اش گفته است: دروغگویان زمان ما چهار نفرند:

حسین بن عبد الاول، ابو هشام رفاعی، حمید بن ربیع و قاسم بن ابی شیبۀ.

آنگاه گفته است: او کذاب، خبیث، غیر ثقة و غیر مأمون از دروغ و اشتباه است.

و ابن عدی گفته است: او حدیث می‌دزدیده و روایات بی سند را سند دار می‌کرده است «۳».

۲۰۵- حمید بن علی بن هارون قیسی، که حاکم گفته است: او کذاب و خبیث است. در بصره بعد از سیصد سال از عبد الواحد بن غیاث و شاذ کونی، احادیث موضوعه حدیث کرده است. و نقاش نیز، نظیر این گفته است «۴».

حرف خاء

۲۰۶- خارجه بن مصعب ابو الحجاج ضبعی خراسانی سرخسی، متوفی در سال ۱۶۸ ه، کذاب است، و مورد اعتماد نیست. مردم از حدیثش پرهیز می‌کردند و از این رو آن را ترک کرده‌اند.

و ابو معمر هذلی گفته است: از آنجا حدیث خارجه متروک شد که اصحاب رأی به سوی مسائلی از مسائل ابی حنیفه توجه خاص نمودند و برای آنها سندهائی از یزید بن ابی زیاد، از مجاهد، از ابن عباس ساخته و آنها را در کتب خود قرار داده‌اند

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۸۴- تهذیب التهذیب جلد ۳ صفحه ۲۹- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۳۹.

(۲) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۵۹.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۱۶۴- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۸۷- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۶۴- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۷۱.

(۴) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۶۶.

و خارجه آنها را حدیث می‌کرده است «۱».

۲۰۷- خالد بن آدم، کذاب است «۲».

۲۰۸- خالد بن ابن اسماعیل ابو الولید مخزومی مدنی، متروک الحدیث است، به حدیثش احتجاج نمی‌شود کرد و او به نام تقات، حدیث می‌ساخته است «۳».

۲۰۹- خالد بن عبد الرحمن العید، کذابی حدیث ساز و حدیث دزد است «۴».

۲۱۰- خالد بن عبد الملک بن حارث بن حکم بن ابی العاص، کذاب است.

او از ناحیه هشام در سال ۱۱۳ اداره ولایت مدینه را به عهده گرفت، و هفت سال در آن سمت باقی ماند، و روی منبر رسول خدا به علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، جسارت می‌کرد و می‌گفت: (خدا دانایتر است) رسول خدا علی را بکار گمارد در حالی که می‌دانست او چنین و چنان است، و لکن فاطمه با او در این باره سخن گفت «۵».

۲۱۱- خالد بن عمرو ابو سعید اموی کوفی، از فرزندان سعید بن عاص، کذاب و حدیث ساز بوده، احادیث نادرست و ساختگی از شعبه و دیگران روایت کرده است «۶».

۲۱۲- خالد بن قاسم مدائنی، ابو الهیثم، متوفی در سال ۲۱۱ هـ اتفاقی است که او کذاب است. ابو یحیی گفته است: او کذاب است چیزی را که نشنیده بوده ادعا می‌کرده و من از او هزاران حدیث نوشته‌ام و او احادیثی را که در مصر نبوده و از لیث حدیث نشده بود، روایت می‌کرده و چه بسا احادیثی را از جانب خودش

(۱) تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۲۶.

(۲) مجمع الزوائد جلد ۲ صفحه ۱۶۴.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۹۴- اللئالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۳- ۸.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۹۷.

(۵) تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۸۲.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۲۹۹- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۹۸- تهذیب جلد ۳ صفحه ۱۰۹.

می ساخته است «۱».

۲۱۳- خالد بن نجیح مصری، متوفی در سال ۲۵۴ ه، ابو حاتم درباره اش گفته است: او کذاب و حدیث ساز بوده است «۲».

۲۱۴- خالد بن یزید مکی ابو الهیثم عمری، متوفی در سال ۲۲۹ ه، کذاب است و از افراد مورد اعتماد روایت جعلی نقل می کرده است «۳».

۲۱۵- خراش بن عبد الله، کذاب و از درجه اعتبار ساقط است و روا نیست احادیثش نوشته شود جز بعنوان اعتبار و پند گرفتن «۴».

۲۱۶- خصیب بن جحدر متوفی در سال ۱۳۲ ه، کذاب است و نباید حدیثش نوشته شود «۵».

۲۱۷- خلیل بن زکریا شیبانی بصری، کذاب است و احادیث نادرست نقل می کند «۶».

حرف دال

۲۱۸- داود بن ابراهیم، قاضی قزوین، متروک الحدیث و دروغگوست «۷».

۲۱۹- داود بن زبرقان ابو عمر ورقاشی بصری، نزیل بغداد، متوفی در حدود صد و هشتاد و چند هجری، کذاب و متروک الحدیث است. و عموم چیزهایی که روایت می کند مورد توجه و عمل قرار نمی گیرد «۸».

(۱) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۰۳- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۹۹- اسنی المطالب صفحه ۲۳۲- اللثالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۱۵۰.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۰۳.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۰۳- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۲۴۹ و جلد ۹ صفحه ۵۳- اللثالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۵۳- ۱۱۶.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۰۵.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۰۶- اللثالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۹۷ و جلد ۲ صفحه ۱۷۳.

(۶) تهذیب التهذیب جلد ۳ صفحه ۱۶۶ خلاصة التهذیب صفحه ۹۱- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۱۳- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۳۰.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۱۶- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۵۹.

(۸) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۵۸- تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۲۰۰- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۱۸.

ص: ۴۵

۲۲۰- داود بن سلیمان، ابو سلیمان جرجانی که مقیم بغداد بوده، کذاب است «۱».

۲۲۱- داود بن عبد الجبار ابو سلیمان مؤذن، نزیل بغداد، کذاب و منکر الحدیث است، شایسته نیست که حدیثش نوشته شود «۲».

۲۲۲- داود بن عفان که از اصحاب انس بن مالک بوده حدیث می ساخته و در خراسان می گردیده و به نام انس جعل حدیث می کرده و کتابی با احادیث موضوعه از او نوشته است «۳».

۲۲۳- داود بن عمر نخعی، کذاب است «۴».

۲۲۴- داود بن محبر، ابو سلیمان بصری نزیل بغداد، متوفی در سال ۲۰۶ ه کذاب است و به نام ثقات حدیث می ساخته و در این روایات نادرست است و متروک الحدیث است. و اگر برای او غیر از وضع «کتاب عقل» عیب دیگری نباشد، همان برای آنچه که گفته شده کافی خواهد بود «۵».

۲۲۵- دینار بن عبد الله ابو مکیش حبشی کذاب است. دارای نسخه طولانی است که در آن دویست و چهل حدیث در کمال وقاحت از انس بن مالک آورده است و از او روایات ساختگی نقل کرده است. ذهبی از ابن عدی حدیثی از احادیث دینار بطریق محمد بن احمد قفاص ذکر کرده، آنگاه گفته است که: ابن عدی از قول قفاص گفته است: من از دینار دویست و پنجاه حدیث حفظ کرده ام.

سپس می گوید: اگر از این نوع باشد می تواند از او بیست هزار حدیث که همه دروغ باشد روایت کند. حاکم گفته است: او از انس، قریب صد حدیث ساختگی

(۱) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۶۶ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۳۲.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۵۶ میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۱۹.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۲۱- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۷- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۲ و جلد ۲ صفحه ۱۰۹.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۲۲.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۶۰- البداية و النهاية جلد ۹ صفحه ۲۲۹ تهذیب التهذیب جلد ۳ صفحه ۲۰۱- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۲۷- ۲۴۱- و جلد ۲ صفحه ۲۲۲.

ص: ۴۶

نقل کرده است «۱».

حرف راء و زاء

۲۲۶- ربیع بن بدر، کذاب است «۲».

۲۲۷- ربیع بن محمود ماردینی متوفی در سال ۶۵۲ هـ دجال و مفتری است با آنکه در سال ۵۹۹ می زیسته ادعای مصاحبت با رسول خدا و عمر طولانی کرده است «۳».

۲۲۸- رتن هندی، شیخ دجال و کذابی که ادعای مصاحبت با رسول خدا را داشته در صورتی که دروغ می گفته و گفته شده که او در سال ۶۳۲ هـ فوت کرده است «۴».

۲۲۹- روح بن مسافر ابو بشر بصری، حدیث ساز بوده از اعمش صدها حدیثهای ساختگی روایت کرده است «۵».

۲۳۰- زکریا بن درید (در اسنی المطالب صفحه ۲۱۳ زویل آمده) کندی کذاب بوده و به نام حمید الطویل روایت می ساخته و دارای نسخه‌ای است که ساختگی است و نقل کردن از آن روا نیست «۶».

۲۳۱- زکریا بن زیاد، دجال و حدیث ساز است «۷».

۲۳۲- زکریا بن یحیی مصری ابو یحیی و کار، متوفی در سال ۲۵۴ هـ از دروغگویان بزرگ و حدیث ساز است ولی فقیه صاحب درسی بوده است و گفته شده: از شایستگان و عابدان و فقیهان بوده است «۸».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۲۹- تذکرة الموضوعات صفحه ۵۷.

(۲) مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۲.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۳۵- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۴۴۷.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۳۶- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۴۵۰.

(۵) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۴۶۸.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۸۵ و جلد ۱ صفحه ۳۴۸- تذکرة الموضوعات جلد ۵ صفحه ۸۶- اسنى المطالب صفحه ۱۲۳- اللتالى المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۹- ۲۰۷.

(۷) تذکرة الموضوعات صفحه ۶۸.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۵۱- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۳۱- اللتالى المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۱۱.

ص: ۴۷

۲۳۳- زید بن حسن بن زید حسینی، متوفی در سال ۴۹۱ یا ۴۹۲ هـ، کذاب و حدیث ساز و دجال است، او در حدود چهل حدیث درباره ایام «طراد الزینبی» ساخته است «۱».

۲۳۴- زید بن رفاعه ابو الخیر، کذاب است، و طبق فلسفه‌ای که داشته حدیث می‌ساخته و در اینکار معروفیتی داشته است و برای او چهل حدیث ساختگی است که ابن و دعان آن‌ها را سرقت کرده و همه آنها را طبق سندهای صحیح و مشهور بین اهل حدیث شایع کرده است «۲».

۲۳۵- زیاد بن میمون ثقفی فاکهی بصری، کذاب و حدیث ساز و سست حدیث است «۳».

حرف سین

۲۳۶- سالم بن عبد الاعلی، حدیث ساز بوده است «۴».

۲۳۷- سری بن عاصم ابو عاصم همدانی، کذاب و حدیث ساز و حدیث دزد بوده که روایات بی سند را، با سند می‌کرده است و احتجاج با آن جائز نیست «۵».

۲۳۸- سعید بن سلام ابو الحسن عطار بصری، کذاب است. گفته شده که حدیث ساز است و پیش اهل حدیث جدا بد نام می‌باشد. و در مکه به چیزهای باطل حدیث می‌کرده است «۶».

۲۳۹- سعید بن سنان ابو مهدی، کذاب است. گفته شده که در سال ۱۶۸ هـ

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۶۱- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۵۰۵.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۴۵۰ و جلد ۹ صفحه ۴۴۴- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۶۳-۳۶۴- تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۲۷۳- اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۳- لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۵۰۶.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۵۹- اللتالی جلد ۲ صفحه ۵۷-۹۳.

(۴) تذکرة الموضوعات صفحه ۶۲- نصب الراية جلد ۴ صفحه ۲۳۸.

(۵) البداية جلد ۵ صفحه ۳۵۴- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۷۰- اللتالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۸۰.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۸۰- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۸۲- اسنى المطالب صفحه ۳۹- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۶- اللتالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۴۳-۹۱-۱۳۹- كشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۱۲۳.

ص: ۴۸

فوت کرده است «۱».

۲۴۰- سعید بن عنبسه رازی، کذاب است و راست نمی گوید «۲».

۲۴۱- سعید بن موسی ازدی حدیث ساز بوده است «۳».

۲۴۲- سکین بن سراج (ابی سراج)، کذاب است «۴».

۲۴۳- سلم بن ابراهیم وراق بصری، کذاب است «۵».

۲۴۴- سلمة بن حفص سعدی، حدیث ساز بوده است «۶».

۲۴۵- سلام بن سلم (مسلم و سلیم) طویل ابو عبد الله تمیمی، حدیث ساز و دروغگو و متروک الحدیث بوده و پیش او روایات نادرست بوده و در سال ۱۷۷ ه فوت کرده است «۷».

۲۴۶- سلیم بن مسلم حدیث ساز، جهمی، خبیث و متروک الحدیث است و حدیثش با پیشیزی برابری نمی کند «۸».

۲۴۷- سلیمان بن احمد ابو محمد جرشی شامی، کذاب و متروک الحدیث و حدیث دزد است «۹».

۲۴۸- سلیمان بن احمد واسطی حافظ. که یحیی او را تکذیب کرده و ابن عدی گفته است: او پیشم حدیث دزد است و برای او در این کار افرادی است «۱۰».

۲۴۹- سلیمان بن احمد ملطی مصری متأخر، که دارقطنی او را تکذیب

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۸۴- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۰۶.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۸۹- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۶۰.

(۳) تذکرة الموضوعات صفحه ۷۰.

(۴) تذکرة الموضوعات صفحه ۹۶.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۱۴۵- تهذیب جلد ۴ صفحه ۱۲۷.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۰۶- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۳۰.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۱۹۷- تذکرة الموضوعات صفحه ۵۸.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۲۷.

(۹) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۵۰- تاریخ شام جلد ۶ صفحه ۲۴۲.

(۱۰) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۰۸.

ص: ۴۹

کرده است «۱».

۲۵۰- سلیمان بن احمد سرقسطی، بغدادی متوفی در سال ۴۸۹ ه کذاب است «۲».

۲۵۱- سلیمان بن بشار، از کسانی است که به نام افراد مورد اعتماد احادیث زیادی ساخته است «۳».

۲۵۲- سلیمان بن داود بصری ابو ایوب، معروف به شاذ کونی، متوفی در سال ۲۳۴ ه یکی از حفاظ کذاب و خبیث است و به مقتضای وقت و زمان حدیث می ساخته است و گفته شده که او اهل مسکر و در گفتار بی حیا بوده است «۴».

۲۵۳- سلیمان بن زید محارب، ابو آدم کوفی، که ابن معین او را تکذیب کرده است «۵».

۲۵۴- سلیمان بن سلمه جبائری (در تاریخ ابن عساکر آمده، خبائری حمصی) دروغ می‌گفته و حدیث می‌ساخته است «۶».

۲۵۵- سلیمان بن عبد الحمید ابو ایوب بهرانی حمصی، کذاب است و مورد اعتماد نیست «۷».

۲۵۶- سلیمان بن عمرو ابو داود نخعی، دروغ‌گوترین افراد نسبت به رسول خدا و معروف به حدیث سازی بوده گر چه در ظاهر آدم صالحی بود اما حدیث ساز بوده است. خطیب گفته است: در بغداد افرادی بودند که دروغ می‌گفتند و حدیث می‌ساختند و از آن جمله ابو داود نخعی بود.

(۱) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۰۸.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۰۹- المنتظم جلد ۹ صفحه ۹۹.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۱۰- تذکرة الموضوعات جلد ۶ صفحه ۳۱.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۴۷- طبقات الحفاظ جلد ۲ صفحه ۶۶- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۱۴.

(۵) خلاصة التهذيب صفحه ۱۲۸.

(۶) تاریخ شام جلد ۶ صفحه ۲۷۶- میزان الاعتدال صفحه ۴۱۶- تذکرة الموضوعات صفحه ۷۰- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۸۵.

(۷) تاریخ شام جلد ۶ صفحه ۲۸۰.

ص: ۵۰

و حاکم گفته است: من شکی در حدیث سازیش با همه عبادت و ظاهر الصلاحیش ندارم. و دیگری گفته است: او در عین حال، از همه مردم شب زنده دارتر و روزه دارتر بوده است «۱».

۲۵۷- سلیمان بن عیسی السجزی، کذاب و حدیث ساز بوده است و بیش از بیست حدیث ساخته است «۲».

۲۵۸- سهل بن صقین «۳» ابو الحسن خلاطی بصری حدیث می‌ساخته است «۴».

۲۵۹- سهل بن عامر بجلی حدیثهای باطل روایت می‌کرده و حدیث دروغ می‌ساخته است «۵».

۲۶۰- سهل بن عمار نیشابوری که حاکم او را تکذیب کرده و ابو اسحاق فقیه گفته است: بخدا قسم! سهل بر نافع دروغ گفته و ابراهیم سعدی گفته است:

او با کذب به من تقرب می‌جسته است «۶».

۲۶۱- سهل بن قرین بصری که ازدی او را تکذیب کرده است «۷».

۲۶۲- سیف بن عمر تمیمی برجمی، وضاع و ناکس است و عموم حدیثهایش نادرست و متهم به زندقه است «۸».

۲۶۳- سیف بن محمد ثوری پسر خواهر سفیان ثوری کذاب و خبیث و حدیث

(۱) تاریخ بغداد ج ۹ ص ۱۵- نصب الراية ج ۱ ص ۱۹۱- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲۰ اسنی المطالب ص ۴۱- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۶۰ و ج ۲ ص ۳۶- ۱۳۲.

(۲) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۶۰- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۲۰- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۶۶- ۱۰۱ و ج ۲ ص ۸۰- اسنی المطالب ص ۲۷۴.

(۳) در میزان الاعتدال صقین و در لسان المیزان صفین و در غیر اینها سقین آمده است.

(۴) خلاصة التهذيب ص ۱۳۳- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۳۰- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۱۶۰.

(۵) لسان المیزان ج ۳ ص ۱۱۹.

(۶) اسنی المطالب ص ۱۰۵- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۳۰.

(۷) میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۳۱- اسنی المطالب ص ۲۶۱- اللئالی المصنوعة ج ۱ ص ۸۲.

(۸) تهذيب التهذيب ج ۴ ص ۲۹۶.

ص: ۵۱

ساز است که نباید حدیثش را نوشت «۱» و در مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۲۱۹ و اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۶۷- ۱۰۱- ۱۲۹ و جلد ۲ صفحه ۲۰۹- ۲۱۷ و خلاصة التهذيب صفحه ۱۳۶ آمده است که: او به اتفاق کذاب است.

حرف شین

۲۶۴- شاد بن شیر یامیان «۲»، حدیث می ساخته است «۳».

۲۶۵- شاه بن بشر خراسانی که ابن حبان گفته است: او حدیث می ساخته است «۴».

۲۶۶- شاه بن قرح ابو بکر حدیث ساز بوده است «۵».

۲۶۷- شعیب بن عمرو الطحان که ازدی گفته او کذاب است «۶».

۲۶۸- شیخ بن ابی خالد بصری، حدیث می ساخته و گفته است: چهارصد حدیث ساختم و آنها را در برنامه های زندگی روزمره مردم داخل کردم ولی حالا نمی دانم که چه کنم؟! «۷».

حرف صاد و ضاد

۲۶۹- ابو العلاء صاعد بن حسن ربعی بغدادی لغوی، صاحب کتاب «الفصوص» وارد اندلس شد و کتابها تألیف نمود و در سال ۴۱۷ ه فوت کرد. او در مطالبی که نقل می کرده متهم به دروغ بوده و لذا مردم کتابش را دور انداختند و هنگامی که برای منصور بن عامر دروغش آشکار گردید کتاب فصوصش را به دریا افکند.

(۱) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۳۵ ج ۹ ص ۲۶۶ ج ۱۲ ص ۲۵۳- تذکرة الموضوعات ص ۱۰۲- ۱۱۲- تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۲۹۴.

(۲) در کتب رجال درباره این اسم و اسامی ای که بعدا ذکر می شود اختلافهای زیادی به چشم می خورد.

(۳) تذکرة الموضوعات صفحه ۳.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۴۰- اللئالی المصنوعة جلد ۴ صفحه ۲۲۴.

(۵) اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۳۹.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۴۸.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۵۲- تذکرة الموضوعات صفحه ۶۴- ۱۱۳- تحذیر الخواص صفحه ۵۶.

ص: ۵۲

زیرا به او گفته بودند: آنچه که در آن کتاب است دروغ و بی اساس است «۱».

۲۷۰- صالح بن احمد بن ابی مقاتل قیراطی هروی، متوفی در سال ۳۱۶ هـ، کذاب و دجال است. و چیزی را که نشنیده بوده حدیث می‌کرده و حدیث می‌دزدیده است.

ابو حاتم محمد بن حسان بستی گفته است: او حدیث می‌دزدیده و آن را دگرگون می‌کرده است و شاید او بیش از ده هزار حدیث، پائین و بالا کرده و آنها را از شیوخ در ابواب مختلف آورده که به هیچوجه قابل عمل و احتجاج نیستند «۲».

۲۷۱- صالح بن بشیر ابو بشر مری بصری، متوفی در سال ۱۷۲ یا ۱۷۶ هـ، داستان‌سرا و کذاب و متروک الحدیث است «۳».

۲۷۲- صالح بن حسان بصری کذاب است «۴».

۲۷۳- صبیح (در تاریخ بغداد صبیح آمده است) ابن سعید بغدادی خلدی، کذاب و خبیث و ناکس است «۵».

۲۷۴- صخر بن محمد منقری مروزی حاجبی که در حدود سال‌های صد و سی می‌زیسته، کذاب و حدیث ساز است. و تمام روایاتش ساختگی است و از ثقات مطالب نادرست آورده و از مالک ولیث و ابن لهیعه احادیث ساختگی روایت کرده است «۶».

۲۷۵- صقر بن عبد الرحمن ابو بهز کوفی از دروغ‌گوترین مردم بوده و حدیث می‌ساخته است. «۷»

(۱) وفيات الاعیان جلد ۱ صفحه ۲۸۷- البداية و النهایة جلد ۱۲ صفحه ۲۱- شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۲۰۷- بغیة الوعات صفحه ۲۶۸.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۳۲۹- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۵۳.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۳۰۸.

(۴) تذکرة الموضوعات صفحه ۷.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۳۳۸- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۶۳.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۶۴- تذکرة الموضوعات صفحه ۲۸- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۷۸.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۳۴۰- میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۶۷- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۳۹.

۲۷۶- صلة بن سليمان ابو زيد عطار، نزيل بغداد، كذاب و متروك الحديث و غير مورد اطمینان است «۱».

۲۷۷- ضحاک بن حمزه منبجی، حدیث می ساخته و تمام حدیثهایش یا از لحاظ متن و یا از لحاظ سند نادرست است «۲».

حرف طاء و ظاء

۲۷۸- طاهر بن فضل حلبی او به نام افراد مورد اعتماد حدیث می ساخته و احادیثش را جز به عنوان تعجب نباید نوشت «۳».

۲۷۹- طلحة بن زيد- در لئالی سیوطی یزید آمده که فکر می کند تصحیف شده باشد ابو مسکین الرقی حدیثش جدا نادرست است و نمی شود با خبرش احتجاج کرد او بد حدیث و حدیث ساز بوده است «۴».

۲۸۰- ظبيان بن محمد حمصی، كذاب است و نمی شود با حدیثش احتجاج کرد «۵».

حرف عین

۲۸۱- عاصم بن سليمان ابو شعيب تمیمی بصری، كذاب و متروك الحديث و حدیث ساز است «۶».

۲۸۲- عاصم بن طلحه، که ازدی گفته است: او مجهول و كذاب است «۷».

۲۸۳- عامر بن ابي عامر، كذاب و حدیث ساز بوده است «۸».

۲۸۴- عامر بن صالح نوه زبیر بن عوام ابو الحارث اسدی مدینی، نزیل بغداد، متوفی

(۱) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۳۳۷.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۷۰.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۷۵.

(۴) تاریخ شام جلد ۷ صفحه ۶۵- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۸۱ و گفتار جرج حفاظ در این باره بعدا در جزء نهم خواهد آمد.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۸۱.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲- لسان المیزان جلد ۳ ص ۲۱۸.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲- لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۲۲۰.

(۸) تذکرة الموضوعات صفحه ۷۴.

ص: ۵۴

در خلافت رشید، کذاب و خبیث و دشمن خدا و غیر مورد اعتماد است. و ابن معین و ابن حبان و ابن عدی او را تکذیب کرده‌اند «۱».

۲۸۵- عباد بن جویریہ بصری، کذاب، تهمت زننده، متروک الحدیث و ناکس است «۲».

۲۸۶- عباد بن صہیب، موصوف به وضع و متروک الحدیث است. کدیمی گفته است: از علی بن المدینی شنیدم که می‌گفت: از حدیث صد هزار حدیث را ترک کردم که نصف آنها از عباد بن صہیب بود و خطیب از «المدینی» نقل کرده که گفته است از صد هزار حدیث صرف نظر کردم که در آنها سی هزار از عباد بن صہیب بود «۳».

۲۸۷- عباس بن بکار ضبی بصری، کذاب است «۴».

۲۸۸- عباس بن ضحاک بلخی، دجال و حدیث ساز است «۵».

۲۸۹- عباس بن عبد الله بن احمد ابو الفضل مری فقیه شافعی که در سال ۳۲۵ ه زیست می‌کرده، کذاب و تهمت زننده است. او راستگو و مورد اعتماد و مأمون نبوده است «۶».

۲۹۰- عباس بن فضل عبدی ازرق بصری، نزیل بغداد، کذاب و خبیث است «۷».

۲۹۱- عباس بن محمد عدوی، حدیث می‌ساخته است «۸».

۲۹۲- عباس بن محمد مرادی، احادیث دروغی از مالک روایت کرده است «۹».

۲۹۳- عبد الاعلی بن ابی المساور ابو مسعود جزار، کذاب و حدیثش نادرست و

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۲۳۶- خلاصة التهذیب صفحه ۱۵۶.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۹- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۰.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۴۶۳- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۰- تذکرة الموضوعات صفحه ۴۶- ۱۱۵.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۸ - اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۴۰۲.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۸ - تذکرة الموضوعات صفحه ۹۵.

(۶) تاریخ شام جلد ۷ صفحه ۲۲۵.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۱۳۴ - میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۰.

(۸) تذکرة الموضوعات صفحه ۷۱.

(۹) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۰.

ص: ۵۵

غير قابل احتجاج است «۱».

۲۹۴ - عبد الباقي بن احمد ابو الحسن، متوفی در سال، ۴۸۵ هـ، که ابن صابر گفته است: او کذاب است «۲».

۲۹۵ - عبد الرحمن بن حماد طلحي، که پیشش نسخه موضوعه و ساختگی بوده است «۳».

۲۹۶ - عبد الرحمن بن داود، ابو البركات الزرزور، که در سال ۶۰۸ هـ میزیسته کذاب است. برای او اربعینی درباره قضاء حوائج است که تمام آن ساختگی است، ولی برای آن سندهائی از طرق بخاری و ابو داود و غیر اینها ساخته است «۴».

۲۹۷ - عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر عدوی عمری، نوه عمر بن خطاب متوفی در سال ۱۸۶ هـ، کذاب و دگرگون کننده احادیث و متروک الحدیث بوده و حدیثش نادرست و دور از حقیقت است «۵».

۲۹۸ - عبد الرحمن بن عفان، ابو بکر الصوفی، کذاب و دروغ پرداز است «۶».

۲۹۹ - عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن حفص عمری، کذاب، متروک الحدیث و احادیثش غیر قابل احتجاج است «۷».

۳۰۰ - عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة، کذاب و حدیث ساز است «۸».

۳۰۱ - عبد الرحمن بن قطامي بصری، کذاب است «۹».

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۹۶ - اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۳۹.

(۲) لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۸۳.

(۳) تذکرة الموضوعات صفحه ۵۱.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۰۲.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۲۳۱- تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحه ۲۱۳.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۲۶۴- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۱۳- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۶۵

(۷) نصب الراية جلد ۱ صفحه ۶۰.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۴۷ و جلد ۲ صفحه ۱۱۳.

(۹) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۱۴- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۹۹.

ص: ۵۶

۳۰۲- عبد الرحمن بن قیس ابو معاوية ضبی زعفرانی بصری، نزیل بغداد کذاب و حدیث ساز است «۱».

۳۰۳- عبد الرحمن بن مالک بن مغول، کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده و کسی در آن شک ندارد «۲».

۳۰۴- عبد الرحمن بن محمد بلخی که، بنام قتیبة حدیث ساخته است «۳».

۳۰۵- عبد الرحمن بن محمد بن علویة ابو بکر ابهری قاضی، متوفی در سال ۳۴۲ ه دروغگوئی است که سندها را با متون ترکیب می کرده، برایش احادیثی است که همه آنها ساختگی است و حمل آنها به عهده اوست «۴».

۳۰۶- عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن هندویة که حافظ ابن ناصر او را تکذیب کرده و در سال ۵۳۷ ه وفات کرده است «۵».

۳۰۷- عبد الرحمن بن مرزوق طرطوسی، احادیثی جعل می کرده که جز بر سبیل مذمت شایستگی برای نقل ندارد «۶».

۳۰۸- عبد الرحمن بن یزید دمشقی دروغگو و متروک الحدیث است «۷».

۳۰۹- عبد الرحیم (در تاریخ ابن عساکر عبد الرحمن آمده که تصحیف شده است) ابن حبیب فاریابی که به نام ثقات حدیث می ساخته و شاید بیش از پانصد حدیث به نام

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۲۵۱- خلاصة التهذيب صفحه ۱۹۸- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۱۴.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۲۳۶ و جلد ۹ صفحه ۲۴۱- مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۵۱ و میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۱۵- اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۳۳۲.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۱۶- اللتالی جلد ۲ صفحه ۱۵۶- تذكرة الموضوعات صفحه ۳۳.

(۴) لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۴۳۰.

(۵) لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۴۳۲.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۱۷- تذكرة الموضوعات صفحه ۷۱- اللتالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۷۷.

(۷) تهذيب التهذيب جلد ۶ صفحه ۲۹۷.

ص: ۵۷

رسول خدا ساخته، چنانکه حافظ ابو حاتم گفته است «۱».

۳۱۰- عبد الرحيم بن زيد بصری، کذاب و خبیث است «۲»

۳۱۱- عبد الرحيم بن منيب بغدادی، حدیث می ساخته است «۳».

۳۱۲- عبد الرحيم بن هارون واسطی، نزیل بغداد، کذاب و متروک الحدیث است «۴».

۳۱۳- عبد العزيز بن ابان، از فرزندان سعد بن العاص اموی ابو خالد قرشی، متوفی در سال ۲۰۷ ه کذاب و خبیث و حدیث ساز است که با احادیث موضوعه روایت می کرده است «۵».

۳۱۴- عبد العزيز بن ابی زواد (در لثالی سیوطی ابی الرجاء و در تاریخ ابن عساکر ابن ابی داود آمده است) کذاب است. پیش او نسخه موضوعه و ساختگی است «۶».

۳۱۵- عبد العزيز بن حارث ابو الحسن تمیمی حنبلی، متوفی در سال ۳۷۱ ه که از رؤسای حنبلی ها بوده دو حدیث در سند امام احمد وضع کرده است.

ابن زرقویه گفته است: اصحاب حدیث این کار را بر حارث انکار کرده و در محضر حاکم این مطلب را علیه او نوشته‌اند، دار قطنی و ابن شاهین و دیگران چنین مطلبی را نوشته‌اند «۷».

(۱) تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۱۶۰ - میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۲۴ - لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴ - اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۷۸ - ۱۰۵ و جلد ۲ صفحه ۱۲۱.

(۲) تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحه ۳۰۵ اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۷۰.

(۳) تذکرة الموضوعات صفحه ۷۷.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۸۵ - تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحه ۳۰۹ - اسنی المطالب صفحه ۳۴ - خلاصة التهذیب صفحه ۲۰۱.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۴۴۵ - تذکرة الموضوعات صفحه ۸۷ - میزان الاعتدال صفحه ۱۳۳ - تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحه ۳۳۰ - اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۵۹.

(۶) تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۱۵۳ - تذکرة الموضوعات صفحه ۷۷ - اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۶۶ - ۶۷.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۴۶۲ - میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۳۴ - لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۶.

ص: ۵۸

۳۱۶ - عبد العزيز بن خالد كذاب است «۱».

۳۱۷ - عبد العزيز بن عبد الرحمن باسلى كذاب است که احمد بن حنبل نسخه‌ای را که او در آن صد حدیث ثبت کرده بوده دور انداخت زیرا که بعضی از آنها اصل نداشته و بعضی دیگر را از کسانی نقل کرده بوده که قابل اعتماد نبودند «۲».

۳۱۸ - عبد العزيز بن يحيى مدنى، كذاب و حدیث ساز است که حدیث او را ترک کرده‌اند «۳».

۳۱۹ - عبد الغفور بن سعيد ابو الصباح واسطى از کسانی بوده که حدیث می‌ساخته است «۴».

۳۲۰ - عبد القدوس بن حبيب ابو سعيد شامى که عبد الرزاق گفته است:

ندیدم ابن المبارک درباره کسی کلمه کذاب بزبان جاری کند، مگر درباره عبد القدوس و اسماعیل بن عیاش می‌گوید: درباره کسی به دروغ شهادت نمی‌دهم، مگر درباره عبد القدوس و ابن حبان می‌گوید: او حدیث ساز بوده است «۵».

۳۲۱- عبد القدوس بن عبد القاهر ابو شهاب او دروغ‌هایی به نام علی بن عاصم ساخته که آشکار گردید «۶».

۳۲۲- عبد الکریم بن عبد الکریم ابو الفضل خزاعی جرجانی، متوفی در سال ۳۸۰ ه و در آنجا حدیث می‌کرد.

خطیب گفته است: برای او عنایت خاصی به قرائتها بوده و در آن باره کتابی نوشته است. آنگاه گفته است که او مطالب را بهم مخلوط می‌کرده و بر چیزهایی که

(۱) اللتالی المصنوعة جلد ۳ صفحه ۴۹.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۳۷- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۴- تذکرة الموضوعات صفحه ۷۶.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۴۰- خلاصة التهذيب صفحه ۳۰۴.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۴۲- اللتالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۷۲.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۱۲۷- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۴۳- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۶- اللتالی جلد ۱ صفحه ۲۰۷.

(۶) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۸.

ص: ۵۹

روایت می‌نموده مأمون نبوده است و او کتابی درباره حروف ساخته و آنرا به ابی حنیفه نسبت داده است.

دار قطنی و جماعتی نوشتند که این کتاب ساختگی است و اصلی ندارد، آنگاه او مفتضح شد و از بغداد به سوی جبل عامل رفت و جریانش در آنجا مشهور گردید و منزلتش پائین آمد «۱».

۳۲۳- عبد الله بن ابراهیم بن ابی عمر و غفاری، بی اساس گو و حدیث ساز بوده عموم چیزهایی که روایت کرده افراد مورد اعتماد آنها را ترک کرده‌اند و ابن عدی دو حدیث از او درباره فضیلت ابو بکر نقل کرده که هر دو باطلند «۲».

۳۲۴- عبد الله بن ابراهیم مدنی شیخ نادرست گو و حدیث ساز است که به نام ثقات حدیث‌های نادرست می‌ساخته است «۳».

۳۲۵- عبد الله بن ابی جعفر الرازی، که محمد بن حمید رازی گفته است از او ده هزار حدیث شنیدم، همه آنها را به خاطر آنکه فاسق بوده دور انداختم «۴».

۳۲۶- عبد الله بن ايوب بن ابي علاج، او و پدرش دروغگو هستند که ازدي گفته است: ايوب كذاب است و پسرش از او دروغگوتر است و هر دو بر خدا جري هستند. و دارقطني گفته است: ابن ابي علاج حديث مي ساخته است «۵».

۳۲۷- عبد الله بن حارث صنعاني، شيخ دجال و حديث ساز است که از عبد الرزاق نسخه‌اي دارد که همه محتوای آن ساختگي است «۶».

(۱) البداية و النهاية جلد ۱۱ صفحه ۳۰۸.

(۲) ميزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱- خلاصة التهذيب صفحه ۱۶۱- اللثالي المصنوعة جلد ۲ صفحه ۴۲- ۱۰۹.

(۳) تهذيب جلد ۵ صفحه ۱۳۸.

(۴) ميزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸.

(۵) تذكرة الموضوعات صفحه ۵۱- ۸۰- ميزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۳- لسان الميزان جلد ۳ صفحه ۲۶۲- اللثالي المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۷.

(۶) ميزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۹- اللثالي المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۳۷.

ص: ۶۰

۳۲۸- عبد الله بن حفص، ابو محمد وکیل سامري، دجال و حديث دزد است و حديثهاي زيادي ساخته است که ابن عدی گفته است: از او چيزی نوشتم، ولی او حديث دزد بوده و بر من احاديثي را املا مي کرد که شک در ساختگي بودن آنها نداشتم «۱».

۳۲۹- عبد الله بن حکيم ابو بکر داهري بصری کذاب و حديث ساز و متروک الحديث بوده است «۲».

۳۳۰- عبد الله بن زياد بن سمعان فقيه ابو عبد الرحمن قرشي قاضي، کذاب و نسيان در حديث داشته و حديث ساز است «۳».

۳۳۱- عبد الله بن سعد انصاري رقی، کذاب و حديث ساز است «۴».

۳۳۲- عبد الله بن سليمان سجستاني حافظ، پسر حافظ، متوفی در سال ۳۱۶ ه، پدرش او را در چند حديث تکذيب کرده اما زاهد و عابد بوده است «۵».

۳۳۳- عبد الله بن صالح، ابو صالح مصری، متوفی در سال ۲۲۳ ه کاتب لیث، کذاب و حدیث ساز بوده است «۶».

۳۳۴- عبد الله بن عبد الرحمن کلبی اسامی، از دروغگوترین افراد مردم بوده و مطالب نادرست را روایت می کرده و لذا، او را تکذیب کرده و عموم احادیثش را نادرست دانسته اند. او در سال ۲۲۵ ه به بخارا رفت و در آنجا حدیث می کرد «۷».

(۱) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۴۴۹- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۱- اللثالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۲۲۰.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۴۴۷- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۲- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۰- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۳۹.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۴۵۶- تاریخ شام جلد ۷ صفحه ۴۲۶- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۸- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۰۳- اللثالی جلد ۱ صفحه ۶۴- جلد ۲ صفحه ۸۳- ۱۲۶- ۲۰۱.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۴۱.

(۵) شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۲۷۳.

(۶) تذکرة الموضوعات صفحه ۱۷- ۲۰- ۴۴- ۱۱۲.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۲۸- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۵۳.

ص: ۶۱

۳۳۵- عبد الله بن علان بن رزین خزاعی ابو الفضل واسطی، متوفی در سال ۶۲۳ ه کذاب و اهل تزویر بوده است «۱».

۳۳۶- عبد الله بن علی باهلی وضاحی، حدیث می ساخته است «۲».

۳۳۷- عبد الله بن عمرو واقعی بصری، حدیث می ساخته و دار قطنی او را تکذیب کرده است «۳».

۳۳۸- عبد الله بن عمیر قاضی افریقیه (تونس و طرابلس) بنام مالک حدیث می ساخته و از او نسخه ای دارد «۴».

۳۳۹- عبد الله بن عیسی جزری حدیث می ساخته است «۵».

۳۴۰- عبد الله بن قیس از حمید الطویل روایت می کرده و از دی گفته که:

او کذاب است «۶».

۳۴۱- عبد الله بن كرز، كذاب است «۷».

۳۴۲- عبد الله بن محمد بن اسامة حديث ساز بوده است «۸».

۳۴۳- عبد الله بن محمد بن عبد الله ابن بختري ابو القاسم، معروف به ابن ثلاج، متوفی در سال ۳۸۷ هـ كذاب و حديث ساز و سند ساز بوده و مطالب را به هم می آميخته و چیزی را كه نشنیده بوده ادعا، می کرده است «۹».

۳۴۴- عبد الله بن محمد بن جعفر، ابو القاسم قزوینی، قاضی و فقیه بر مذهب

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۰۷.

(۲) لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۱۸.

(۳) لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۲۰.

(۴) تذكرة الموضوعات صفحه ۳۲۰.

(۵) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۶۱- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۰۲.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۶۲- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۱۷.

(۷) تذكرة الموضوعات صفحه ۴۹.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۱.

(۹) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۱۳۶- المنتظم جلد ۷ صفحه ۱۹۳- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۴.

ص: ۶۲

شافعی، متوفی در سال ۳۱۵ که در مصر مجلسی برای فتوی داشته، كذاب بوده و احادیثی را بر متون معروفه ساخته است. او كتاب سنن شافعی را نوشته و در آن حدود دویست حديث كه شافعی بدانها حديث نكرده بوده آورده است «۱».

۳۴۵- عبد الله بن محمد بن سنان روحی (چون روایات زیادی از روح بن قاسم نقل کرده، از این رو به این لقب ملقب شده است) بصری واسطی، متروك الحديث بوده و حديث می ساخته و دگرگون می کرده و دزدی می نموده است. او از روح بیش از

هزار حدیث که کسی از آنها پیروی نکرده نقل کرده است. او زیاد حدیث می‌ساخته تا جائی که اجماع کرده‌اند که او کذاب است «۲».

۳۴۶- عبد الله بن محمد بن قراد ابو بکر خزاعی، متوفی در سال ۳۵۹ هـ متروک الحدیث است او و پدرش حدیث می‌ساخته‌اند «۳».

۳۴۷- عبد الله بن محمد بن وهب دینوری حافظ، متوفی در سال ۳۰۸ هـ، دجال و متروک الحدیث و حدیث ساز بوده است «۴».

۳۴۸- عبد الله بن محمد البلوی، صاحب رحلة شافعی، کذاب است «۵».

۳۴۹- عبد الله بن مسلم بن رشید، که به نام لیث و مالک و ابن لهیعة حدیث می‌ساخته، نوشتن حدیثش روا نیست «۶».

۳۵۰- عبد الله بن مسور ابو جعفر هاشمی، کذاب و حدیث ساز است. احادیثش ساختگی است. او از قول رسول خدا، کلمه می‌ساخته و با احادیث آن حضرت مخلوط کرده است «۷».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۳- شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۲۷۰.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۸۸- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۰- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۴۰- لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۳۶.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۴.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۳.

(۵) البداية و النهاية جلد ۱۰ صفحه ۱۸۲.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۷.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۱۷۲- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۳۹- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۶۰- ۱۷۳- الاصابه جلد ۳ صفحه ۱۴۱.

ص: ۶۳

۳۵۱- عبد الله بن وهب نسوی، دجال و حدیث ساز است «۱».

- ۳۵۲- عبد الله بن يزيد بن مخمّش نیشابوری، که دار قطنی گفته است: او حدیث می‌سازد «۲».
- ۳۵۳- عبد المغیث بن زهیر بن علوی حربی حنبلی بغدادی، متوفی در سال ۵۸۳ ه. یکی از حفاظ است. جزوه‌ای در فضائل یزید نوشته و در آن، مطالب ساختگی زیادی آورده است.
- و ابن جوزی، کتابی در رد این جزوه، نوشته و آن را «الرد علی المتعصب العنید عن لعن یزید» نام نهاد «۳».
- ۳۵۴- عبد الملک بن عبد الرحمن ابو العباس شامی، نزیل بصره، که فلاس گفته است: او آدم کذابی است «۴».
- ۳۵۵- عبد الملک بن هارون بن عنترة، دجال و کذاب و حدیث ساز است «۵».
- ۳۵۶- عبد المنعم بن ادريس ابو عبد الله یمانی، متوفی در سال ۲۲۸ ه قصه گو و کذاب و خبیث و حدیث ساز است «۶».
- ۳۵۷- عبد المنعم بن بشیر ابو الخیر انصاری از ابن معین احادیث زیادی با سند خود آورده و در حدود دویست حدیث از آن را پیش ابی مودود «۷» فرستاد، او به عبد المنعم گفت: از خدا بترس، زیرا اینها همه دروغند.
- حاکم گفته است: او احادیث ساختگی روایت می‌کرده، و خلیلی گفته است:

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۸۷- اللتالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۹۲- ۱۲۳- ۱۸۱.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۸۸.

(۳) شذرات الذهب جلد ۴ صفحه ۲۷۶.

(۴) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۶۶- اللتالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۱۶.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۵۴- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۷۱- تذکرة الموضوعات صفحه ۸۴- اللتالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۲۸- ۴۶۰- و جلد ۲ صفحه ۳۹- ۶۰.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۱۳۳- مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۳۱- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۵۵- اللتالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۱- ۳۰.

(۷) از معمرین قصه گو بوده احمد و یحیی و ابن معین او را توثیق کرده‌اند.

او به نام ائمه، دروغ می‌ساخته. و احمد گفته: او کذاب است، و ابو نعیم گفته: مطالب نادرست روایت می‌کرده است «۱».

۳۵۸- عبدوس بن خلاد، که ابو زرعة رازی او را تکذیب کرده است «۲».

۳۵۹- عبد الوهاب ضحاک عرضی، کذاب و حدیث ساز و راوی مطالب ساختگی زیاد است. و حدیث می‌دزدیده و معروف به دروغ در روایت بوده است «۳».

۳۶۰- عبد الوهاب بن عطاء خفاف، متروک الحدیث و دروغگو بوده است «۴».

۳۶۱- عبید بن قاسم، فامیل سفیان ثوری، که در شرح مواهب زرقانی جلد ۵ صفحه ۴۱، آمده است. او پسر خواهر ثوری است. او کذاب و خبیث و حدیث ساز بوده و دارای نسخه موضوعه است «۵».

۳۶۲- عبد الله بن تمام، ابو عاصم که ساجی گفته است: او کذاب است و به مطالب نادرست حدیث می‌کرده و دارقطنی و ابن ابی هند گفته‌اند: او حدیث‌های دگرگون شده روایت می‌کرده است «۶».

۳۶۳- عبید الله بن سفیان غدانی، ابو سفیان بن رواحة ازدی، صوفی بصری، کذاب بوده است «۷».

۳۶۴- عتاب بن ابراهیم، کذاب است و به خاطر تقرب به خلیفه مهدی، پسر منصور به نام رسول خدا حدیث ساخته است «۸».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۵۶- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۷۵.

(۲) لسان المیزان جلد ۴- ص ۹۵.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۲۶۸- تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۱۴۸ و جلد ۱ صفحه ۲۴ تهذیب التهذیب جلد ۶ صفحه ۴۴۷- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۶۰- لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۴۱.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۶۲.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۹۵- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۷۲- تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۷۳.

(۶) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۹۸.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۳۷ و جلد ۱۰ صفحه ۳۱۳- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۶۷ اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۴۷۳.

(۸) البداية و النهاية جلد ۱۰ صفحه ۱۵۴.

ص: ۶۵

۳۶۵- عثمان بن خالد بن عمر، نوه عثمان بن عفان اموی، با احادیث موضوعه حدیث می‌کرده و از ثقات روایات دگرگونه روایت می‌کرده است «۱».

۳۶۶- عثمان بن عبد الرحمن ابو عمر زهری، نوه سعد بن ابی وقاص اموی، متوفی در خلافت هارون، دروغ می‌گفته حدیثش نوشته نمی‌شده از نظر افتاده و ترک شده بوده است. و خطیب نیز گفته است: او کذاب و متروک الحدیث بوده مطالب نادرست را روایت می‌کرده و از افراد مورد اعتماد مطالب موضوعه می‌آورده است «۲».

۳۶۷- عثمان بن عبد الله مغربی، حدیث ساز و دروغ گو بوده است «۳».

۳۶۸- عثمان بن عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان اموی، کذاب و حدیث ساز بوده نوشتن حدیثش جز بر سبیل اعتبار و پند گرفتن جائز نیست، و دار قطنی گفته است: او چیزهای نادرست را به نام افراد مورد اعتماد می‌ساخته است «۴».

۳۶۹- عثمان بن عفان سجستانی، که ابن خزیمه گفته است: من شهادت می‌دهم که او به نام رسول خدا حدیث می‌ساخته و جوزقانی گفته است: او دزدی حدیث می‌کرده است «۵».

۳۷۰- عثمان بن مطر شیبانی، کذاب است و به نام ثقات حدیث می‌ساخته است «۶».

۳۷۱- عثمان بن معاویه، که ابن حبان گفته است: او شیخی است که مطالب

(۱) تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۱۱۴.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۸۰- تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۱۳۳- اللالی جلد ۱ صفحه ۵۴.

(۳) تذکرة الموضوعات صفحه ۵۴- ۵۸.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۸۳- تذکرة الموضوعات صفحه ۳۸- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۴۵- اللالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۰- ۲۲ و جلد ۲ صفحه ۴۷- ۱۴۶- ۱۷۵.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۸۶- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۴۸.

(۶) تذکرة الموضوعات صفحه ۵۶- ۱۱۵- تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۱۵۵.

ساختگی که هیچ کس از ثقات آن را نقل نکرده است روایت می‌کند و روایتش جز بر سبیل مذمت کردن جائز النقل نیست «۱».

۳۷۲- عثمان بن مقسم بری ابو سلمه کندی بصری، یکی از ائمه اعلام است، ولی از معروفین به دروغ و حدیث سازی است، عموم حدیث‌هایش نه از لحاظ متن و نه سند، قابل پیروی نیست. پیش شیبان، از عثمان بیست و پنج هزار حدیث بوده که از او نشنیده بوده و فلاس گفته: از ابو داود شنیدم که می‌گفت: در سینه‌ام ده هزار حدیث از عثمان است، یعنی به آنها حدیث نکرده‌ام «۲».

۳۷۳- عذافر بصری، که سلیمانی گفته است: او در زمره کسانی است که حدیث می‌ساخته است «۳».

۳۷۴- عصمة بن محمد بن فضاله انصاری خزرچی، کذاب و حدیث ساز است، او دارای هیبت و قیافه جالبی است، ولی از دروغ‌گوترین مردم است در عین حال پیشنماز مسجد بزرگ انصار در بغداد بوده است «۴».

۳۷۵- عطاء بن عجلان حنفی بصری عطار، کذاب و حدیث ساز بوده. و برایش حدیث ساخته می‌شده و او حدیث می‌کرده است «۵».

۳۷۶- عطیة بن سفیان، کذاب است «۶».

۳۷۷- علاء بن زید ثقفی بصری، کذاب و حدیث ساز بوده او دارای نسخه موضوعه است «۷».

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۵۳.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۹۱.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۹۳.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۲۸۶- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۹۶- اللثالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۴۱- ۱۳۱- ۱۵۵.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۰۰- مجمع الزوائد جلد ۲ صفحه ۱۷۲- تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۲۰۸.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۰۱.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۱- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۱۴ تهذيب التهذيب جلد ۸ صفحه ۱۸۳.

ص: ۶۷

۳۷۸- علاء بن عمر (عمرو) حنفی کوفی، کذاب و متروک الحدیث است و به گفته‌اش احتجاج نمی‌شود کرد «۱».

۳۷۹- علاء بن مسلمة الرواس، حدیث می‌ساخته و روایت از او جائز نیست.

او از ثقات مطالب ساختگی روایت می‌کرده و در چیزهایی که روایت می‌کرده باک نداشته است «۲».

۳۸۰- علی بن احمد بن علی واعظ شروانی، مؤلف «اخبار الحلاج» کذاب و عیاش بوده است «۳».

۳۸۱- علی بن امیرک خرافی مروزی، محدث و کذاب است برای «زینب شعریه» مطالب شنیده شده را جعل کرده و مفتضح شده و تزویرش نگرفته است «۴».

۳۸۲- علی بن جمیل رقی وضاح، به نام ثقات حدیث می‌ساخته و مطالب نادرست می‌گفته و حدیث می‌دزدیده است.

در این کار شیخ مجهولی، به نام معروف بلخی و مرد گمنامی به نام عبد العزیز خراسانی از او پیروی نموده‌اند «۵».

۳۸۳- علی بن جهم بن بدرسامی خراسانی بغدادی، مقتول در سال ۲۴۹ هـ.

از دروغ‌گوترین خلق خدا و مشهور به ناصبی بوده و نسبت به علی و اهل بیت علیهم السلام جسارت می‌کرده است. و گفته شده که پدرش را به جهت اینکه نامش را علی گذارده بوده لعن می‌کرده است، و تجری او را هجو کرده و او منسوب به بنی سامة بن لوی بوده و در نسبتش به قریش تردید است و ترجمه گفته تجری چنین است: «هنگامی که قریش علی را یافت تو در قافله و قوم نبودی روی چه حساب علی

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۳- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۵۰.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۴- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۰- ۱۷۲.

(۳) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۰۵.

(۴) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۰۷.

(۵) تذكرة الموضوعات صفحه ۷۴ - ۱۰۹ - میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۰ - لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۰۹ - اللثالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۶۵ و جلد ۲ صفحه ۷.

ص: ۶۸

مجتهد را با دروغ‌ها و گفتار نادرست هجو کرده‌ای؟! «۱»

امینی می‌گوید: این ملخص گفتار درباره شرح حال این مرد (علی بن جهم) بوده، حال ببین که ابن کثیر در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۴ درباره‌اش چه می‌گوید:

او می‌گوید: «او یکی از شعراء مشهور و اهل دیانت با اعتبار است، اگر چه نسبت به علی بن ابیطالب رضی الله عنه توهین کرده و عدالت را در حقش روا نداشته است».

و گویا توهینش نسبت به علی، او را از اهل دیانت صاحب اعتبار پیش ابن کثیر قرار داده است، آری ابن کثیر باید چنین باشد و پایان همه به سوی خدا است.

۳۸۴ - علی بن حسن بن جعفر ابو الحسین، شهیر به ابن کرینب محزومی، متوفی در سال ۳۷۶ ه در ضبط متون از همه حافظتر بود، نهایت آنکه کذاب بوده چیزی را که نشنیده بوده ادعا می‌کرده و حدیث می‌ساخته است «۲».

۳۸۵ - علی بن حسن بن صقر صائع بغدادی، کذاب است و به نام شیوخ حدیث می‌ساخته و دزدی حدیث می‌کرده است «۳».

۳۸۶ - علی بن حسن بن یعمر شامی مصری، دروغ می‌گفته و از ثقات مانند مالک و ثوری و ابن ابی ذئب و دیگران مطالب نادرست روایت می‌کرده است «۴».

۳۸۷ - علی بن حسن رصافی، حدیث می‌ساخته و بر خدا افتراء می‌بسته است «۵».

۳۸۸ - علی بن ظبیان عبسی قاضی بغداد، متوفی در سال ۱۹۲ ه متروک الحدیث و کذاب و خبیث و غیر مورد اطمینان است «۶».

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۱۰.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۳۸۶ - لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۱۵.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۲.

(۴) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۱۳.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۳.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۴۴۴- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۸- تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۴۲.

ص: ۶۹

۳۸۹- علی بن عبدة المكتب، متوفی در سال ۲۵۷ هـ کذاب و حدیث ساز است «۱».

۳۹۰- علی بن عبد الله بردانی آدم درستی نیست، او متهم به حدیث سازی است «۲».

۳۹۱- علی بن عبد الله بن حسن بن جهضم ابو الحسن همدانی مؤلف کتاب «بهجة الاسرار» متوفی در سال ۴۱۴ هـ که ابن خیرون گفته است که: گفته شده: او دروغ می گفته است و دیگران گفته اند که او متهم بوضع حدیث است و ابن جوزی گفته است: ذکر کرده اند که او کذاب است و گفته می شود که او نماز رغائب را وضع کرده است «۳».

۳۹۲- علی بن عروة دمشقی، کذاب و حدیث ساز است «۴».

۳۹۳- علی بن فرس که ابن حجر گفته است که: او را به وضع حدیث نسبت داده اند «۵».

۳۹۴- علی بن قرین ابو الحسن بصری، نزیل بغداد، متوفی در سال ۲۳۳ هـ کذاب و خبیث و حدیث ساز بوده است «۶».

۳۹۵- علی بن مجاهد بن مسلم کابلی قاضی رازی که در سنه ۱۸۲ هـ می زیسته کذاب و حدیث ساز بوده و برای گفتارش اسنادی می ساخته «۷».

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۱.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۱.

(۳) المنتظم جلد ۸ صفحه ۱۴- البدایة و النهایة جلد ۱۲ صفحه ۱۶- شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۲۰۱.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۳۳- تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۶۵- اسنی المطالب صفحه ۴۹ اللتالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۴۷- ۹۳.

(۵) الاصابه جلد ۳ صفحه ۵۹۸.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۵۱- اسنی المطالب صفحه ۱۱۰- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۳۶- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۵۱.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۱۰۷- خلاصة التهذيب صفحه ۲۳۵- تهذيب التهذيب جلد ۷ صفحه ۳۷۸- اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۵۹.

ص: ۷۰

۳۹۶- علی بن محمد مروزی ابو احمد حبیبی، متوفی در سال ۳۵۱ ه که حاکم گفته است: او دروغ می گفته و صاحب حدیث بوده است. «۱»

۳۹۷- علی بن محمد زهری ابو الحسن ضریر، که در سال ۳۸۱ ه می زیسته کذاب و حدیث ساز بوده است «۲».

۳۹۸- علی بن محمد بن اسری، ابو الحسن همدانی وراق، متوفی در سال ۳۷۹ ه، کذاب بوده و از متقدمین شیوخ که درکشان نکرده روایت می کرده است «۳».

۳۹۹- علی بن محمد بن سعید ابو الحسن موصلی، متوفی در سال ۳۵۹ ه ساکن بغداد بوده کذاب و درهم آمیزنده احادیث و غیر نیکو بوده است «۴».

۴۰۰- علی بن معاذ ابو الحسن رعیسی، متوفی در سال ۳۸۹ ه کذاب بوده است «۵».

۴۰۱- علی بن یعقوب بن سوید وراق مصری، متوفی در سال ۳۱۸ ه حدیث ساز بوده است «۶».

۴۰۲- عمار بن زری ابو المعتمر بصری، که ابن عدی گفته است: او دروغ می گفته و عبدان اهوازی از او استماع حدیث کرده و او را ترک نموده رمی به کذبش کرده است و نباتی گفته است که: او متروک الحدیث است «۷».

۴۰۳- عمار بن عطیه کوفی وراق، دروغ گو بوده است «۸».

۴۰۴- عمار بن مطر ابو عثمان رهاوی که ابن عدی گفته است: احادیث او نادرست است و ابو حاتم گفته است: او دروغ می گفته است، و عقیلی گفته است: از

(۱) شذرات الذهب صفحه ۸.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۹۲- اللئالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۳- ۸۰.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۹۱.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۸۳- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۳۷.

(۵) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۶۳.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۴۱- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۶۷.

(۷) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۷۱- اللئالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۲۴۳.

(۸) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۲۵۴.

ص: ۷۱

ثقات مطالب ناپسند حدیث می‌کرده است، و بی‌هقی گفته است، سندها را پائین و بالا می‌کرده و حدیث می‌دزدیده است
«۱».

۴۰۵- عماره بن زید، حدیث ساز بوده است «۲».

۴۰۶- عمر بن ابراهیم بن خالد کردی هاشمی کذاب و غیر مورد اعتماد است از افراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می‌کرده و حدیث ساز بوده و تا سال بعد از دویست و بیست می‌زیسته است «۳».

۴۰۷- عمر بن اسماعیل بن مجالد همدانی، کذاب و خبیث و مرد بد و متروک الحدیث و حدیث دزد بوده است «۴».

۴۰۸- عمر بن جعفر ابو حفص وراق بصری، متوفی در سال ۳۵۷ هـ یکی از حفاظ است. سببی گفته است که: او کذاب کذاب بوده و کتابهایش بی ارزش است «۵».

۴۰۹- عمر بن حبیب عدوی بصری، متوفی در سال ۲۰۹ هـ که ابن معین او را تکذیب کرده است «۶».

۴۱۰- عمر بن حسن، شهریه ابن دحیه ابو الخطاب حافظ شیخ دیار مصر در حدیث بوده و در سال ۶۳۳ هـ فوت کرده است، مردم روایت کردن از او را ترک کرده و تکذیب نمودند. و او را به وضع حدیث در کوتاه کردن نماز مغرب نسبت داده‌اند
«۷».

(۱) السنن الکبری جلد ۸ صفحه ۳۰- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۷۵.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۴۸- الاستیعاب جلد ۱ صفحه ۲۳۱ در شرح حال لهیب ابن مالک- الاصابه جلد ۳ صفحه ۳۳۲.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۰۲- مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۴۸- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۴۹- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۸۰- اسنی المطالب صفحه ۲۰۵- اللثالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۵۲ و جلد ۲ صفحه ۱۱۸.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۰۴- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۰- تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۴۲۸- اللثالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۲۲۸- خلاصة التهذیب صفحه ۲۳۸.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۴۷- طبقات الحفاظ جلد ۳ صفحه ۱۳۸.

(۶) خلاصة التهذیب صفحه ۲۳۸- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۱.

(۷) البداية جلد ۱۳ صفحه ۱۴۴.

ص: ۷۲

۴۱۱- عمر بن حفص دمشقی خیاط که دار قطنی گفته است: معتقدم که او به نام معروف خیاط احادیثی وضع کرده، پس از دویست و پنجاه سال بعد از او آنها را حدیث می‌کرده است «۱».

۴۱۲- عمر بن راشد ابو حفص جاری، حدیثش دروغ و ساختگی است. افراد مورد اعتماد احادیثش را مورد عمل قرار نداده از آن پیروی نمی‌کنند «۲».

۴۱۳- عمر بن رباع بصری، دجال و متروک الحدیث است. و از ثقات، روایات ساختگی نقل می‌کند «۳».

۴۱۴- عمر بن سعد خولانی، حدیث می‌ساخته است «۴».

۴۱۵- عمر بن سعید دمشقی ابو حفص، متوفی در سال ۲۲۵ ه که ساجی گفته است: او کذاب است، و ابن عدی گفته است: او از سعید احادیث غیر محفوظه‌ای روایت کرده است «۵».

۴۱۶- عمر بن شاکر بصری، دارای نسخه‌ای است که در حدود بیست حدیث غیر محفوظه دارد «۶».

۴۱۷- عمر بن صبیح (صبیح) خراسانی، کذاب و حدیث ساز بوده، و در دنیا در بدعت و دروغ نظیر نداشته است «۷».

۴۱۸- عمر بن عمر و عسقلانی ابو حفص طحان، که ابن عدی گفته است: او از

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۴ - اللثالی جلد ۱ صفحه ۳۷.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۷ - تذکرة الموضوعات صفحه ۴۲ - اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۲۱ و جلد ۲ صفحه ۱۶۸.

(۳) تهذیب جلد ۷ صفحه ۴۴۸ - میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۷.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۵۸ - تذکرة الموضوعات صفحه ۲۹.

(۵) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۰۸.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۶۰.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۶۲ - تذکرة الموضوعات صفحه ۷۷ - تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۴۶۳ - اللثالی جلد ۱ صفحه ۲۹ - ۱۰۸ - ۲۴۱ و جلد ۲ صفحه ۱۳۵ - ۱۸۴ کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۲۱۵.

ص: ۷۳

افراد مورد اعتماد مطالب دروغ و نادرست روایت می‌کرده است، و نیز گفته است:

عموم چیزهائی که روایت کرده، موضوع و ساختگی است. و او در زمره حدیث سازان است. «۱»

۴۱۹ - عمر بن عیسی اسلمی، که ابن حبان گفته است: او از ثقات، احادیث ساختگی را روایت می‌کرده است «۲».

۴۲۰ - عمر بن محمد بن سری الوراق ابو بکر بن ابی طاهر، متوفی در سال ۳۱۸ ه که حاکم گفته است: او معروف‌ترین مردم به دزدی حدیث و دگرگونی - های آن بوده و دروغگو است دیدم که همه بر ترک حدیثش اجماع کرده‌اند، و درباره‌اش نوشته‌اند که: او کذاب است. پس ملاقاتش نکردم و به او مشغول نشدم «۳».

۴۲۱ - عمر بن محمد ابو حفص تلکبری خطیب بغدادی، غیر ثقه و مشهور بوضع حدیث است «۴».

۴۲۲ - عمر بن مدرک قاضی بلخی، متوفی در سال ۲۷۰ ه کذاب است «۵».

۴۲۳ - عمر بن موسی میثمی بن وجیه وجیهی، کذاب و حدیث ساز است. و از لحاظ متن و سند حدیث می‌ساخته است «۶».

۴۲۴- عمر بن هارون بلخی ابو حفص، متوفی در سال ۱۹۴ ه کذاب و خبیث و متروک الحدیث است و ابو زکریا گفته است: از او چیزی نوشته سبس حالش برای ما آشکار شد نوشته را پاره کردم، تا جایی که یک کلمه از او پیش من باقی نماند مگر آنچه که پشت دفتر پاره شده باقیمانده است «۷».

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۲۰.

(۲) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۲۱.

(۳) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۲۵.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۴۲.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۲۱۲- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۷۰.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۷۱- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۱۷۸- مستدارک الحاکم جلد ۳ صفحه ۱۲۴- اسنی المطالب صفحه ۴۴- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۸۶- ۱۳۸- ۲۲۰.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۱۸۹- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۶ و ۲۷۳، اسنی المطالب صفحه ۱۶۱.

ص: ۷۴

۴۲۵- عمر بن یزید الرفاء ابو حفص البصری، که ابو حاتم گفته است که: او دروغگو بوده است، و ابن عدی گفته است: احادیثش شبیه به ساختگی است «۱».

۴۲۶- عمرو بن الازهر العتکی بصری، قاضی جرجان، کذاب و حدیث ساز و متروک الحدیث است. «۲»

۴۲۷- عمرو بن بحر ابو عثمان جاحظ، متوفی در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ ه صاحب تصانیف زیاد، دروغگوترین افراد است و حدیث سازترین آنها و یاری کننده ترینشان نسبت به باطل است. و ثعلب گفته است: او کذاب بر خدا و رسول خدا و مردم بوده است «۳».

۴۲۸- عمرو بن بکر السکسکی، که ابن حبان گفته است: او دروغگو بوده است «۴».

۴۲۹- عمرو بن جریر ابو سعید البجلی که ابو حاتم او را تکذیب کرده است «۵».

۴۳۰- عمرو بن جمیع ابو عثمان قاضی حلوان، کذاب و خبیث و غیر مورد اطمینان است «۶».

۴۳۱- عمرو بن حصین، کذاب بوده است «۷».

۴۳۲- عمرو بن حمید قاضی دینور، که سلیمانی او را در زمره حدیث سازان آورده است «۸».

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۳۹.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۱۹۴- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۱- اللثالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۶۵ و جلد ۲ صفحه ۶۵.

(۳) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۵۶.

(۴) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۷۰.

(۵) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۵۸.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۲۲۴- جلد ۱۲ صفحه ۱۶۱- اللثالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۸- ۹۸- ۱۰۳.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۹۰- اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۰۳.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۶.

ص: ۷۵

۴۳۳- عمرو بن خالد قرشی کوفی ابو خالد، کذاب و غیر مورد اطمینان و حدیث ساز بوده است «۱».

۴۳۴- عمرو بن خلیف ابو صالح خنای، که ابن حبان گفته است: او حدیث می ساخته است. و از حدیث های ساختگیش این است که ابن عباس گفته است که:

رسول خدا فرموده است: وارد بهشت شدم گرگی را در آنجا دیدم و گفتم: آیا در بهشت و گرگ؟ گرگ در جواب گفت: چون من پسر پاسبان و پلیسی را خورده بودم، ابن عباس گفت: این توفیق به خاطر خوردن پسر پلیسی نصیب گرگ شده و اگر خود پلیس را می خورده طبعاً در علیین جای داده می شد!! «۲»

امینی می گوید: ای کاش ابن عباس می گفت: اگر او رئیس پلیس ها را خورده بود در کجا جایش می دادند؟!

۴۳۵- عمرو بن زیاد بن تومان باهلی، که در سال ۲۳۴ هـ حدیث می‌گفته کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده است و ابن عدی گفته است: او حدیث دزد بوده و مطالب نادرست نقل می‌کرده است «۳».

۴۳۶- عمرو بن عبید ابو عثمان معتزلی بصری، متوفی در سال ۱۴۴ هـ از دروغگویان گناهکار و بدعتگذار بوده است «۴».

۴۳۷- عمرو بن مالک فقیمی، کذاب و حدیث دزد بوده است «۵».

۴۳۸- عمرو بن محمد بن اعثم، کذاب و حدیث ساز بوده است. و از افراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می‌کرده و اسماء محدثین را می‌ساخته است. احمد

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۶- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۴۱- ۱۸۷- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۲۴۶- اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۶۰.

(۲) تذکرة الموضوعات صفحه ۴۶- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۷- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۶۳.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۲۰۵- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۸۸- مستدرک- الصحيحین جلد ۳ صفحه ۶۴- اللئالی جلد ۱ صفحه ۳۹۲.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۱۸۲- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۴۹.

(۵) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۷۴.

ص: ۷۶

ابن حسین بن عباد بغدادی احادیثی از او روایت کرده که همه آنها ساختگی بوده است «۱».

۴۳۹- عمرو بن واقد دمشقی که دحیم گفته است: شیوخ ما از او حدیث نمی‌کرده و شک داشتند که او دروغ می‌گوید «۲».

۴۴۰- عنبسة بن عبد الرحمن اموی نوه عاص بن امیه، کذاب و حدیث ساز بوده است «۳».

۴۴۱- عوانة بن حکم کوفی، متوفی در سال ۱۵۸ هـ عثمانی بوده و به نفع بنی امیه اخبار می‌ساخته است «۴».

۴۴۲- عیسی بن زید هاشمی عقلی که شافعی مذهب بوده و حاکم به او ملحق شده کذاب بوده است «۵».

۴۴۳- عیسی بن عبد العزیز لخمی اسکندرانی مقری، متوفی در سال ۶۲۷ هـ حدیث‌هایی که از سلفی و دیگران شنیده است صحیح است و اما در قرائت‌هایش مورد اعتماد و امین نیست، سندهائی ساخته و مطالبی را که اصلاً وجود ندارد ادعا کرده است و بسیاری را موهون دانسته در صورتی که ما از آنها حدیث شده‌ایم و برای او کتاب جامع بزرگی درباره اختلاف قراء است که مشتمل بر هفت هزار روایت و طریق است و از همین کتاب، مردم در آن اختلاف، واقع شدند «۶».

۴۴۴- عیسی بن یزید ابن دأب اللیثی المدینی، کذاب و حدیث‌ساز در مدینه بوده و ابن منذر درباره‌اش چنین گفته است: «هرگاه کسی بخواهد از وصیت‌ها

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۰۰- تذکرة الموضوعات صفحه ۷۴- ۷۹- ۸۱- ۱۰۰ اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۰۲.

(۲) میزان جلد ۲ صفحه ۳۰۲.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۰۷- تهذیب التهذیب جلد ۸ صفحه ۱۶۱.

(۴) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۸۶.

(۵) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۹۵.

(۶) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۰۲.

ص: ۷۷

پیروی کند پیشم و صیائی برای پیران و جوانان است: از مالک و ابن عوف روایت کنید، اما احادیث ابن دأب را روایت نکنید، افراد هلاک شونده از احادیث دروغ رستگاری می‌جویند در صورتی که به دنبال آنها رفتن همانند دنبال سراب رفتن بی نتیجه و مایه سرگردانی است «۱».

حرف غین

۴۴۵- غنیم (غنم) بن سالم یکی از دروغگویان معروف است ثقه و امین نیست، ابن حبان گفته است: او چیزهای عجیب و ساختگی زیاد روایت کرده است که خوشم نمی‌آید آنها را نقل کنم تا چه رسد احتجاج به آنها. و ابن حجر گفته است: برای او از انس نسخه ساختگی است «۲».

۴۴۶- غیاث بن ابراهیم نخعی کوفی کذاب و خبیث و حدیث‌ساز است «۳».

۴۴۷- فضل بن احمد لؤلؤی که ابو الشیخ گفته است: او از اسماعیل بن عمر و احادیث زیادی را می‌ساخته و حدیث می‌کرده است و لذا ابو اسحاق و ابو احمد و مشایخ ما اتفاق بر ترک حدیثش کرده و گفته‌اند که او کذاب است «۴».

۴۴۸- فضل بن جبار کذاب است «۵».

۴۴۹- فضل بن سکین ابو العباس قطیعی سندی، که ابن معین گفته است:

او دروغگو است و خدا لعنت کند کسی را که بخواهد از او چیز بزرگ و یا کوچکی

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۱۵۲- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۱۹.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۲۳- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۲۱- تذکرة الموضوعات صفحه ۸۸- ۹۴.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۳۲۶- نصب الراية جلد ۴ صفحه ۲۳۹- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۲۳- اسنی المطالب صفحه ۵۰- اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۱۶- ۱۲۳.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۴ صفحه ۴۳۷.

(۵) مجمع الزوائد جلد ۲ صفحه ۱۱۲.

ص: ۷۸

بنویسد، مگر آنکه نداند و او را نشناسد «۱»

۴۵۰- فضل بن سهل اسفراینی دمشقی حلبی شریف، متوفی در سال ۵۴۸ ه که او را متهم به کذاب کرده‌اند. شیخ شیوخ اسماعیل بن ابی سعد گفته است:

ابو محمد مقری پیشم بود که جناب آقای حلبی وارد شد شروع کرد ابو محمد را ستودن و گفت: از فضائلش این است که مردی مالی به من داد من آن را به او دادم ولی او قبول نکرد وقتی که برخاست ابو محمد گفت: بخدا قسم پیشم چیزی نیامورد و نمی‌دانم چه می‌گوید و الحمد لله که نگفت پیشم ودیعه‌ای از ناحیه کسی است «۲»

۴۵۱- فضل بن شهاب، که یحیی گفته است او کذاب است «۳»

۴۵۲- فضل بن عیسی کذاب است «۴»

۴۵۳- فضل بن محمد عطار باهلی، کذاب و حدیث ساز بوده احادیثی را وضع می‌کرده و به متن‌ها می‌افزوده است «۵»

۴۵۴- فهد بن عوف ابو ربیع، که گفته شده در سال ۲۱۹ ه فو ت کرده و ابن المدینی گفته است او کذاب است «۶»

۴۵۵- فیض بن وثیق که در سال ۲۲۴ ه وارد بغداد شده، کذاب و خبیث بوده است «۷»

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۳۶۲- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۴۱.

(۲) المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۱۵۵- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۴۲.

(۳) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۴۲.

(۴) اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۱۶۷.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۳۳- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۴۸.

(۶) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۵۵.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۳۹۸- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۳۷- کنز العمال کنز العمال جلد ۶ صفحه ۱۳۴.

ص: ۷۹

حرف قاف

۴۵۶- قاسم بن ابراهیم ملطی، که در سال ۳۲۳ ه وارد موصل شده، کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز بوده و مطالب عجیب و غریبی آورده است «۱»

۴۵۷- قاسم بن ابی سفیان، محمد ابو القاسم معمری، متوفی در سال ۲۲۸ ه خبیث و کذاب بوده است «۲»

۴۵۸- قاسم بن عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب مدنی، کذاب و حدیث ساز بوده است «۳»

۴۵۹- قاسم بن محمد بن عبد الله الفرغانی، حدیث ساز فاحشی بوده است «۴»

۴۶۰- قطن بن صالح دمشقی، کذاب است «۵»

۴۶۱- کادح بن رحمة، کذاب است «۶»

۴۶۲- کثیر بن زید اسلمی، که شافعی گفته است: او رکنی در کذب بوده است و ابن حبان گفته است: از برای او از پدرش از جدش نسخه ساخته شده‌ای است «۷»

۴۶۳- کثیر بن سلیم بن هاشم ایلی، حدیث می‌ساخته است «۸»

۴۶۴- کثیر بن عبد الله بن عمرو مزنی مدنی، رکنی از ارکان دروغ بوده و

(۱) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۷۷ و جلد ۱۲ صفحه ۴۴۶- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۳۷- اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۸.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۴۲۵.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۳۹- تهذیب التهذیب جلد ۸ صفحه ۳۲۰- اسنی المطالب صفحه ۸۰- ۲۳۳- اللتالی جلد ۲ صفحه ۹۲.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۴۲- اللتالی جلد ۲ صفحه ۸.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۴۸.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۵۱- اللتالی جلد ۱ صفحه ۱۰۶ و جلد ۲ صفحه ۱۱۴.

(۷) اسنی المطالب صفحه ۲۳۸.

(۸) تذکرة الموضوعات صفحه ۲۸- اللتالی جلد ۲ صفحه ۲۰۲.

ص: ۸۰

احمد حدیثش را دور انداخته و ابن عدی گفته است: عموم چیزهائی که روایت کرده مورد پیروی قرار نگرفته است «۱»

۴۶۵- کثیر بن مروان ابو محمد شامی، کذاب و ناکس بوده در حدیثش دروغ می‌گفته و لذا به آن احتجاج نمی‌شود کرد «۲»

۴۶۶- کلثوم بن جوشن قشیری، از ثقات و افراد مورد اعتماد مطالب نادرست روایت می‌کرده که بدانها احتجاج نمی‌شود کرد
«۳»

حرف لام

۴۶۷- لاحق بن حسین ابو عمرو (بن عمر) مقدسی، متوفی در سال ۴۸۴ هـ ادریسی درباره‌اش گفته است: او کذاب و تهمت زننده و از ناحیه ثقات حدیث ساز بوده و روایات مرسل را مسند می‌کرده و از کسانی که از آنها چیزی نشنیده بوده حدیث می‌کرده و نسخه‌هایی برای مردمی که اسامی‌شان در زمره راویان حدیث شناخته نشده ساخته است مثل: طرغال و طربال و کرکدن و شعوب و امثال اینها و در عصر ما مانند او در کذب و وقاحت با کمی درایت کسی را ندیده و نمی‌شناسیم و با خطش برایم بیش از پنجاه جزء از حدیثش را نوشته است و البته یادداشت احادیثش برای این بوده که ساختگی‌ها و اسناد مراسیل و مقطوعاتش را بدانم و با این حال دیدیم که بعد از مفارقت با ما و خارج شدن از سمرقند احادیث را ساخته است
«۴»

حرف میم

۴۶۸- مأمون بن احمد سلمی هروی، دجال و حدیث ساز بوده مطالب نادرست

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۵۴- اسنی المطالب صفحه ۱۷- اللثالی جلد ۱ صفحه ۴۹.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۴۸۲- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۵۶- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۸۴ جلد ۶ صفحه ۴۳۳- اسنی المطالب صفحه ۱۵۶.

(۳) تهذیب التهذیب جلد ۸ صفحه ۴۴۳- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۳۵۷.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۴۴ و جلد ۱۴ صفحه ۱۰۰- کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۲۳۵- اللثالی جلد ۱ صفحه ۵۹ و جلد ۲ صفحه ۱۶۰.

ص: ۸۱

و فضیحت آوری روایت کرده است «۱»

۴۶۹- مبارک بن فاخر ابو الکرّم الدباس از بزرگان ائمه لغت و ادب که در سال ۵۰۰ هـ وفات کرده و دارای تألیفاتی است. ابن ناصر، او را رمی به کذب و تزویر در روایت کرده و گفته است که او چیزی را که نشنیده بوده ادعا می‌کرده است «۲»

۴۷۰- مبشر بن عبید حمصی، کذاب و حدیث ساز است «۳»

۴۷۱- مجاشع بن عمرو، دروغگو بوده و ابن معین گفته است: او را یکی از دروغ گویان یافتیم «۴»

۴۷۲- مجاعة بن ثابت خراسانی، نزیل بغداد، کذاب و ناکس است «۵»

۴۷۳- محمد بن ابان رازی، دجال و کذاب و حدیث ساز بوده و خوب هم نمی توانست بسازد «۶»

۴۷۴- محمد بن ابراهیم سعدی فریانی، حدیث ساز بوده است. «۷»

۴۷۵- محمد بن ابراهیم شامی، ابو عبد الله زاهد کذاب و معتاد در حدیث سازی بوده است عموم احادیثش غیر محفوظ و غیر قابل روایت است، مگر به جهت عبرت گرفتن، ولی او از زهاد بوده است «۸»!

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴- تذکرة الموضوعات صفحه ۸۷- ۱۱۱- اللثالی جلد ۲ صفحه ۸۰.

(۲) المنتظم جلد ۹ صفحه ۱۵۴- شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۴۱۲.

(۳) سنن بیهقی جلد ۷ صفحه ۲۴۰- زاد المعاد جلد ۱ صفحه ۱۲۳- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶- اللثالی جلد ۱ صفحه ۸۳ و جلد ۲ صفحه ۷۴- ۹۱.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۵۰- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۷- اسنی المطالب صفحه ۳۶- ۵۸- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۲۷ و جلد ۲ صفحه ۲۲۷.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۲۶۲.

(۶) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۳.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۳.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۱- تذکرة الموضوعات صفحه ۳۶- ۷۱- ۱۰۴- ۱۰۵ تهذیب التهذیب جلد ۹ صفحه ۱۴- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۹- ۱۰۰.

ص: ۸۲

۴۷۶- محمد بن ابراهیم طرابلسی، که تا سال ۳۱۳ هـ زندگی می کرده آدم بد و دجال و حدیث ساز بوده و شکی در حدیث دزدیش نیست «۱»

- ۴۷۷- محمد بن ابی نوح ابو عبد الله، غلام خزاعة، کذاب و متروک الحدیث است و احادیث نادرست روایت می‌کند «۲»
- ۴۷۸- محمد بن احمد بن ابراهیم بن محیر کتبی، متوفی در سال ۷۷۸ ه کذاب و مزور بوده است «۳»
- ۴۷۹- محمد بن احمد ابو الطیب رسعنی، کذاب و حدیث ساز است که ابو عروبة گفته است: در میان دروغگویان دروغگوتر از او ندیدم «۴»
- ۴۸۰- محمد بن احمد بن اسماعیل ابو بکر قزوینی که ابن نجار گفته است:
- جماعتی را دیدم که او را رمی به کذب و مذمتش می‌کرده‌اند، به ما رسیده، که او در سال ۶۱۴ ه فوت کرده است «۵»
- ۴۸۱- محمد بن احمد بن حامد قاضی حلب، متوفی در سال ۴۸۲ ه که عبد الوهاب انماطی او را تکذیب کرده است «۶»
- ۴۸۲- محمد بن احمد بن حسین اهوازی، کذاب است «۷»
- ۴۸۳- محمد بن احمد بن حمدان عنبری ابو حزام، حدیث ساز بوده است «۸»
- ۴۸۴- محمد بن احمد بن سهیل (سهل) ابو الحسن باهلی، از کسانی بوده که از لحاظ سند و متن حدیث می‌ساخته و حدیث‌های ضعیف را می‌دزدیده و به افراد

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۲.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۱۱.

(۳) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۹.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۶- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۰.

(۵) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۵۹.

(۶) المنتظم جلد ۹ صفحه ۵۲- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۶۱.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵.

(۸) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۵۴.

مورد اعتماد می‌چسبانده است «۱»

۴۸۵- محمد بن احمد بن عبد الله عامری مصری، متوفی در سال ۳۴۳ ه دروغ می‌گفته و نسخه ساختگی داشته است «۲» و «۳»

۴۸۶- محمد بن احمد بن محروم ابو الحسین مصری، متوفی در سال ۳۳۰ ه دروغ می‌گفته است «۴»

۴۸۷- محمد بن احمد نحاس عطار، شیخ متأخر و کذاب است «۵»

۴۸۸- محمد بن احمد بن هارون ابو بکر زیوندی شافعی، متوفی در سال ۳۵۵ ه استاد ابی عبد الله حاکم، متهم به حدیث سازی است که حاکم گفته است:

از احادیث نادرست زیادش و روایتش از مردمی که شناخته شده نیستند، مثل: ابی الملوک، حجازی و احمد بن عمر زنجانی بر من عرضه داشت. و اتفاقاً روزی بر ابی محمد عبد الله بن احمد ثقفی مزکی وارد شدم او حدیثی با سندهای نادرست از حجاج ابن یوسف بر من عرضه داشت، که شنیدم ابن جندب از رسول خدا آورده است:

«هر کس که خدا برایش خیر بخواهد او را فقیه در دین می‌کند» گفتم: این باطل است چون تو از فرزندان حجاج بودی ابو بکر شافعی برای خوشایندت این حدیث را ساخته است.

حاکم می‌گوید: دوباره در جائی با هم اجتماع کردیم به من گفت: آمده‌ام تا حدیثم را بر تو عرضه بدارم، گفتم: از ابی الملوک و احمد بن عمر چیزی نگو که بنظرم هنوز خدا آنها را نیافریده است. او گفت: خدا را خدا را در من که آنها سرمایه‌ام

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۴- اللتالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۴۰.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۷- ۱۹.

(۳) ذهبی شرح حال دو نفر را آورده یکی به نام محمد بن احمد بن عبد الله بن هاشم مری و دیگری نیز همانندش نهایت آنکه در آن عبد الجبار جای هاشم آمده است و فکر می‌کنم که هر دو یکی باشند.

(۴) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۵۵.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۹.

هستند، آنگاه به او گفتیم: «اصلت را برایم آشکار کن، و دیگر در این باره با من سخن مگو» اما گویا که به او گفته بودم: در آنچه که آغاز کردی اضافه کن و لذا بر آن افزود «۱»

۴۸۹- محمد بن اسحاق ابو بکر مدینی، متوفی در سال ۱۵۰ هـ صاحب سیره مشهور که هشام بن عروه گفته است: او خبیث و دشمن خدا و دروغ گو است. و مالک پیشوای مالکیها گفته است: او کذاب و دجال است. «۲»

۴۹۰- محمد بن اسحاق بلخی، متوفی در سال ۲۴۴ هـ یکی از حفاظ بوده، ولی دروغ می گفته و از پیش خود احادیث نادرست می ساخته و برای کلمات سند درست می کرده است «۳»

۴۹۱- محمد بن اسحاق عکاشی، کذاب و حدیث ساز بوده است «۴»

۴۹۲- محمد بن اسحاق ابو عبد الله ضبی (صینی) متوفی در سال ۲۳۶ هـ کذاب و متروک الحدیث بوده است «۵»

۴۹۳- محمد بن اسعد حکیمی ابو المظفر، واعظ و فقیه حنفیها، نزیل دمشق، متوفی در سال ۵۶۷ هـ که در دینش سست و قمارباز، کم مروت و کذاب بوده است «۶»

۴۹۴- محمد بن اسماعیل ابو الحسین رازی، تعلیم دهنده کتابت، متوفی بعد از سال ۳۵۰ هـ که حافظ ابو القاسم طبری او را در روایتش از موسی بن نصر،

(۱) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۳.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۲۲۲-۲۲۳.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۰ صفحه ۹۰- المنتظم جلد ۵ صفحه ۱۴۸- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۵- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۳- ۲۷- ۸۰ اللثالی- المصنوعة جلد ۱ صفحه ۹۰.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۲۳۹- المنتظم جلد ۵ صفحه ۱۴۸- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۵.

(۶) الجواهر المضیة جلد ۲ صفحه ۳۳.

تکذیب کرده است «۱»

۴۹۵- محمد بن اسماعیل وساسی بصری، حدیث ساز بوده است «۲»

۴۹۶- محمد بن اسماعیل عوام، دروغ می‌گفته و در شنیده‌ها تزویر می‌کرده است «۳»

۴۹۷- محمد بن ایوب رقی، به نام مالک، حدیث می‌ساخته است «۴»

۴۹۸- محمد بن ایوب بن سوید رملی، حدیث ساز بوده و در کتابهای پدرش، مطالب ساختگی زیادی داخل کرده و حاکم و ابو نعیم گفته‌اند: او از پدرش احادیث ساختگی روایت کرده است «۵»

۴۹۹- محمد بن تمیم فاریابی، کذاب و خبیث و حدیث ساز است. حافظ سری گفته است: محمد بن تمیم و احمد جویباری و محمد بن عکاشه، بیش از ده هزار حدیث ساخته‌اند «۶»

۵۰۰- محمد بن حاتم مروزی ابو عبد الله سمین، متوفی در سال ۲۳۶ ه که یحیی بن معین گفته است: او کذاب است و به نام مدینی حدیث دروغ ساخته است «۷»

۵۰۱- محمد بن حاتم کشی کذاب است. «۸»

۵۰۲- محمد بن حجاج واسطی لخمی ابو ابراهیم نزیل بغداد، متوفی در سال ۱۸۱ ه کذاب، خبیث، حدیث ساز و نسیان در حدیث داشته است «۹»

(۱) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۵۳- المنتظم جلد ۷ صفحه ۲۲.

(۲) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۷۷- مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۸۲.

(۳) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۷۹.

(۴) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۸۸- اللئالی جلد ۱ صفحه ۴۴۸.

(۵) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۸۷- اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۷۰.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۳۴۳- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۳- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۹۸- ۲۸۸- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۰۱ جلد ۲ صفحه ۴۹- ۸۵.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۶۷ و جلد ۴ صفحه ۱۱۳.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۷- اللتالی المصنوعه جلد ۲ صفحه ۷۶.

(۹) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۷۹- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۱۱۶- اللتالی المصنوعه جلد ۱ صفحه ۱۸۴.

ص: ۸۶

۵۰۳- محمد بن حسان کوفی خزاز، که ابو حاتم گفته است: او کذاب است. «۱»

۵۰۴- محمد بن حسان اموی که ابن جوزی گفته است: او کذاب است. «۲»

۵۰۵- محمد بن حسان سمتی که یحیی بن معین، گفته است: او کذاب و آدم بدی است که او را در مسجد الحرام دیدم دروغ می گفته است. «۳»

۵۰۶- محمد بن حسن بن ابی یزید همدانی کوفی، کذاب و متروک الحدیث است. «۴»

۵۰۷- محمد بن حسن شیبانی، مصاحب ابی حنیفه، متوفی در سال ۱۸۹ ه که یحیی بن معین و احمد گفته اند که او کذاب است. «۵»

۵۰۸- محمد بن حسن اهوازی، کپسول دروغ، کذاب و حدیث دزد بوده و به نام شیوخ حدیث می ساخته و در سال ۴۱۸ فوت کرده است. «۶»

۵۰۹- محمد بن حسن، که ذهبی گفته است: شاید او همان نقاش و صاحب تفسیر بوده که کذاب و یا آخر دجالها است. «۷»

۵۱۰- محمد بن حسن بن زباله مخزومی ابو الحسن مدنی، که پیش از دویست مرده است، کذاب و متروک الحدیث، سست روایت، به حدیث سازی نسبت داده شده است. «۸»

(۱) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۱۲۱.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۱.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۷۵.

(۴) الجرح و التعديل جلد ۳ صفحه ۲۲۵- ميزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۲- اسنى المطالب صفحه ۷۱- ۲۲۰- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۸- اللتالى جلد ۲ صفحه ۱۵۷- كشف- الخفاء جلد ۱ صفحه ۲۱۵.

(۵) تاريخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۸۱.

(۶) المنتظم جلد ۸ صفحه ۹۳- ميزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۳- لسان الميزان جلد ۵ صفحه ۱۲۵- البداية و النهاية جلد ۱۲ صفحه ۴۱.

(۷) ميزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۳.

(۸) ميزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۲- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۳۰۶- اللتالى جلد ۲ صفحه ۷۱- شرح مواهب زرقانى جلد ۸ صفحه ۲۹۳.

ص: ۸۷

۵۱۱- محمد بن حسن ابو بكر دعاء اصم قطايعى، متوفى در سال ۳۲۰ ه از افراد مورد اعتماد، مطالب ساختگى روايت مى کرده است و بنظر ذهبى، او واضع كتاب «الحيدة» است كه منفرد در روايت آنست. «۱»

۵۱۲- محمد بن حسن (ابو الحسن) بن كوثر ابو بحر البر بهارى، متوفى در سال ۳۶۲ ه، كذاب بوده است. «۲»

۵۱۳- محمد بن حسن (حسين) ابو عبد الرحمن سلمى نيشابورى، حديث ساز بوده و بنفع صوفيه، احاديشي ساخته و كتاب بزرگى مشتمل بر صد كتاب نوشته است. «۳»

۵۱۴- محمد بن حسين بن ابراهيم ابو بكر وراق، معروف به ابن خفاف، در سال ۴۱۸- ه فوت کرده كه خطيب، در تاريخش جلد ۲ صفحه ۲۵۰ گفته است، شك ندارم كه او حديثها را بهم مخلوط کرده و بنام ثقات آنها را مى ساخته است.

و اسمها و نسبهاى عجيبى براى كسانى كه از آنها حديث مى کرده، مى ساخته است.

و پيش من، از آن مطالب نادرست، مقدارى موجود است. و من بعضى از آنها را بر هبة الله بن حسن طبرى، عرضه داشتم. و او كتابم را پاره كرد و تعجب مى كرد كه چگونه از او شنیده‌ام.

ابن خفاف برايم نقل كرد كه: يكبار بازار «باب الطاق» آتش گرفت و از كتابهايم در حدود هزار و هشتاد جلد، كه همه آنها سماعى بوده سوخت. «۴»

۵۱۵- محمد بن حسين شاشى، مردك كذابى است. «۵»

۵۱۶- محمد بن حسین مقدسی، حدیث ساز بوده، او چنانکه گذشت خود را

(۱) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۹۴.

(۲) المنتظم جلد ۷ صفحه ۶۴- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۱۳۱.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۶- تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۴۸- المنتظم جلد ۸ صفحه ۶- شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۱۹۶.

(۴) المنتظم جلد ۸ صفحه ۳۴- کامل ابن کنیر جلد ۱۲ صفحه ۲۳.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۷.

ص: ۸۸

ملحق کننده نامیده است. «۱»

۵۱۶- محمد بن حسین ابو بکر قطان بلخی. متوفی در سال ۳۰۶ ه. که ابن ناحیه، او را تکذیب کرده است. «۲»

۵۱۷- محمد بن حسین بن عمران ابو عمر، حدیث می ساخته است. «۳»

۵۱۸- محمد بن حمید ابو عبد الله رازی، متوفی در سال ۲۴۸ ه که یکی از حفاظ و از ظرفهای دانش بوده، کذاب و حدیث دزد و مخلوط کننده سندها، با متن است. او حدیثها را اخذ می کرده، آنگاه بعضی را با بعضی دیگر، می آمیخته و احادیثش، هر روز زیاد می شده است.

اسدی گفته است: کسی را در دروغگوئی، حاذق تر از دو نفر: سلیمان بن شاذکونی، و محمد بن حمید رازی، ندیدم.

و جزری گفته است: کسی را جری تر از او به خدا ندیدم. و فضلک رازی گفته است: پیش من از ابن حمید پنجاه هزار حدیث است که حتی یک حرف آن را برای کسی نقل نکردم. «۴»

۵۱۹- محمد بن خالد واسطی طحان، مرد بد و دروغ گوئی بوده است. «۵»

۵۲۰- محمد بن خلید حنفی کرمانی، اخبار را دگرگون و روایات بی سند را سند دار می کرده است. «۶»

۵۲۱- محمد بن خلیل ذهلی، حدیث می ساخته است. «۷»

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۷.

(۲) البداية جلد ۱۱ صفحه ۱۳۰.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۴۵.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۶۲- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۴۹- شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۱۱۸- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۵۹ جلد ۲ صفحه ۱۶.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۵۱.

(۶) تذكرة الموضوعات صفحه ۸.

(۷) تذكرة الموضوعات صفحه ۱۳- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۵۴.

ص: ۸۹

۵۲۲- محمد بن داب المديني، كذاب است. «۱»

۵۲۳- محمد بن داود بن دينار فارسي، دروغگو و حديث ساز بوده است. «۲»

۵۲۴- محمد بن ززام، كذاب است. «۳»

۵۲۵- محمد بن زكريا خصيب، حديث مي ساخته است. «۴»

۵۲۶- محمد بن زياد جزري حنفي، حديث مي ساخته است. «۵»

۵۲۷- محمد بن زياد اليشكري، كذاب و حديث ساز و كور و خبيث بوده است. و يحيى بن معين گفته است: در بغداد مردمي، حديث ساز و دروغ گو بوده اند كه از آن جمله محمد بن زياد، است كه حديث مي ساخته و ترجمان دروغ بوده است. «۶»

۵۲۸- محمد بن زياده طحان، حديث مي ساخته و احاديثش دروغ بوده است. «۷»

۵۲۹- محمد بن سعيد، معروف به مصلوب شامي، كذاب بوده و عمدا حديث مي ساخته است. كه نسائي او را، از دروغگويان چهارگانه معروف كه به نام رسول خدا حديث مي ساخته اند به حساب آورده است. و عبد الله بن احمد بن سواده گفته است: اسمش را بر پيشتر از صد اسم، دگرگون نموده اند و من همه آنها را در كتابي جمع کرده ام. «۸»

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۵۴.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۵۴- لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۰۶ و جلد ۵ صفحه ۱۶۱- اللثالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۰۳ و جلد ۲ صفحه ۹۹.

(۳) طبقات الحفاظ جلد ۴ صفحه ۳۵.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۵۸- اللثالی جلد ۱ صفحه ۵۱- ۱۲۱.

(۵) تذکرة الموضوعات جلد ۳ صفحه ۲۷- ۶۶.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۲۸۰ و جلد ۵ صفحه ۲۷۹- اسنی المطالب صفحه ۱۷ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۰.

(۷) زاد المعاد ابن قیم جلد ۱ صفحه ۲۰۱.

(۸) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۱۶۸- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۴.

ص: ۹۰

۵۳۰- محمد بن سعید ازرق، کذاب و حدیث ساز است «۱».

۵۳۱- محمد بن سعید مروزی بورقی، متوفی در سال ۳۱۸ ه یکی از سازندگان حدیث، و دروغگویان است. و بغیر حدیثی که ساخته است نیز حدیث کرده است.

خطیب گفته است: او به نام افراد مورد اعتماد، احادیث نادرستی که از شمارش بیرون است ساخته است. و بدترین آنها روایتی است که از بعضی از مشایخش نقل کرده است «۲»، «۳».

۵۳۲- محمد بن سلیم بغدادی، در حدیث دروغ می گفته است «۴».

۵۳۳- محمد بن سلیمان بن ابی فاطمه، کذاب و حدیث ساز است «۵».

۵۳۴- محمد بن سلیمان بن دبیر، که بنام ثقات، حدیث می ساخته است و ابن حبان گفته است: او حدیث می دزدیده و حدیث می ساخته است «۶».

۵۳۵- محمد بن سلیمان بن زبان، او شیخی در بصره بوده و گفته شده که حدیث می ساخته است «۷».

۵۳۶- محمد بن سلیمان بن هشام ابو جعفر خزاز، معروف به: «ابن بنت مطر وراق» که در سال ۲۶۵ ه فوت کرده، او را بطور کلی تضعیف کرده‌اند. ابن حبان گفته است: به هیچ وجه با گفته‌اش احتجاج نمی‌شود کرد. و ابن عدی گفته است: حدیث را وصل می‌کرده و می‌دزدیده است. و ذهبی در کتابش جلد ۳ صفحه ۶۸ برای او، دروغ‌هایی شمرده است. و خطیب، در تاریخش جلد ۵ صفحه ۲۹۷ و ابن جوزی و ذهبی، بعضی از روایات ساخته را، از او دانسته‌اند.

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۵- اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۶۳.

(۲) حدیثی که او در مدح ابی حنیفه و مذمت شافعی ساخته است.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۰۹- اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۳۸ و جلد ۲ صفحه ۸۵.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۹.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۹.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۹- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۱۸۸.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۶۹.

ص: ۹۱

۵۳۷- محمد بن سنان قزاز بصری، نزیل بغداد، که ابو داود و دیگران، او را تکذیب کرده‌اند «۱».

۵۳۸- محمد بن سهل ابو عبد الله عطار، حدیث می‌ساخته است «۲».

۵۳۹- محمد بن شجاع ابو عبد الله بن ثلجی حنفی، متوفی در سال ۲۶۶ ه که در زمانش، فقیه عراق بوده، کذاب است. و در موضوع تشبیه، حدیث ساخته.

و در ابطال حدیث از رسول خدا، وردش، به خاطر یاری کردن ابی حنیفه و رأیش حيله‌ای کرده است «۳».

۵۴۰- محمد بن ضوین صلال ابو جعفر کوفی، کذاب و شارب الخمر بوده است «۴».

۵۴۱- محمد بن عبد بن عامر سمرقندی، متوفی در حدود سیصد، کذاب و معروف به وضع حدیث است. او احادیث نادرست، روایت می‌کرده. و حدیث می‌دزدیده. و آن را روایت می‌کرده و از ضعفاء و دروغگویان، در روایت کردن از ثقات به باطل، پیروی می‌نموده. و بالاخره، دروغش آشکار گردید «۵».

۵۴۲- محمد بن عبدة قاضی بصری، متوفی در سال ۳۱۳ ه کذاب، متروک الحدیث، ناچیز و آفت بوده است «۶».

۵۴۳- محمد بن عبد الرحمن بن بجیر، متوفی در سال ۲۹۲ ه کذاب و متروک الحدیث بوده، از افراد مورد اعتماد و مالک مطالب نادرست و غیر صحیح، روایت

(۱) شذرت الذهب جلد ۲ صفحه ۱۶۱- مجمع الزوائد جلد ۲ صفحه ۱۳۹.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۱۵- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۷۱- اللثالی جلد ۲ صفحه ۹۹.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۵۱- المنتظم جلد ۵ صفحه ۵۸- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۷۱- شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۱۵۱- اللثالی جلد ۱ صفحه ۳.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۷۵.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۸۸- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۶- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۷۵- اللثالی جلد ۱ صفحه ۳- ۱۲۱.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۶.

ص: ۹۲

می کرده است «۱».

۵۴۴- محمد بن عبد الرحمن بیلمانی، از پدرش نسخه ای، مشتمل بر دویست حدیث که همه آنها ساختگی بوده، حدیث کرده است «۲».

۵۴۵- محمد بن عبد الرحمن ابو جابر بیاضی مدنی، کذاب و متروک الحدیث است «۳».

۵۴۶- محمد بن عبد الرحمن قشیری، کذاب و متروک الحدیث بوده، دروغ می گفته. و حدیث می ساخته است «۴».

۵۴۷- محمد بن عبد الرحمن بن غزوان، مشهور به ابن قراد، کذاب و حدیث ساز، بوده و از ثقات مردم مطالب نادرست روایت کرده و با وقاحت، از مالک و شریک و ضمام بن اسماعیل، درباره حوادث و بلایا، حدیث کرده است «۵».

۵۴۸- محمد بن عبد العزیز جارودی عبادانی حافظ، دروغ گوئی بوده است «۶».

۵۴۹- محمد بن عبد القادر ابو الحسين بن سماک واعظ، متوفی در سال ۵۰۲ ه کذاب است و روایت از او جائز نیست «۷».

۵۵۰- محمد بن عبد الله بن ابی سبرة ابو بکر مدنی، متوفی در سال ۱۶۲ ه کذاب و حدیث ساز و ناکس بوده، حدیث می ساخته و دروغ می گفته و در مدینه

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۰- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۴۶.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۸۹- اللثالی جلد ۱ صفحه ۲۳۹- کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۷۱.

(۳) الجرح و التعديل جلد ۳ صفحه ۳۲۵- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۸۹.

(۴) الجرح و التعديل جلد ۶ صفحه ۳۲۵- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۲.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۱۱- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۳- تذکرة الموضوعات صفحه ۴۰- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۵۳.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۴.

(۷) المنتظم جلد ۹ صفحه ۱۶۱- میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۹۴- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۶۳.

ص: ۹۳

طیبه فتوا می داده و پیش او، هفتاد هزار حدیث، درباره حلال و حرام، وجود داشته است «۱».

۵۵۱- محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن ثابت ابو بکر اشنانی، کذاب و دجال و حدیث ساز، بوده است و گاهی حدیثی که نیکو نبوده نهایت آنکه، خدا داناتر است. سندهای صحیحی، از بعضی کتابها می گرفته، آنگاه این بلاها را، با آنها ترکیب می کرده است «۲».

۵۵۲- محمد بن عبد الله بن زیاد ابو سلمه، کذاب است «۳».

۵۵۳- محمد بن عبد الله بن علاثة حرانی قاضی، متوفی در سال ۱۶۷ ه از افراد مورد اعتماد، حدیث می ساخته و معضلاتی نقل می کرده است که روایت از او چنانکه ابن حبان گفته است، روا نیست «۴».

۵۵۴- محمد بن عبد الله بن مطلب ابو الفضل شیبانی کوفی، متوفی در سال ۲۸۷ ه وضاع و دجال و کذاب است. و به نفع رافضی ها، حدیث می ساخته است.

و در صفحه ۱۴۷ اللثالی به نقل از ابی الغنائم، آمده است که او کذاب و حدیث ساز است. آنگاه سیوطی گفته است: او از موصوفین به حفظ است، در صورتی که این از شگفت انگیزترین چیزها است و خدا دانایتر است «۵».

۵۵۵- محمد بن عبد الله بن حبابه بغدادی بزار، متوفی در سال ۴۳۵ ه که ابن برهان، گفته است: ابن شیخ کذاب است «۶».

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۳۷۰- تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحه ۲۷- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۸۰.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۴۴۱-۴۴۳- اللثالی جلد ۱ صفحه ۲۷۳.

(۳) تذکرة الموضوعات صفحه ۴۳-۹۵.

(۴) تذکرة الموضوعات صفحه ۵۴.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۴۶۷- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۳۱- اللثالی جلد ۲ صفحه ۷۵.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۳۸.

ص: ۹۴

۵۵۶- محمد بن عبد الملك ابو عبد الله ضریر انصاری مدنی، کذاب و حدیث ساز است. احمد درباره اش گفته: او کذاب است. از این رو حدیثش را سوزانده ایم «۱».

۵۵۷- محمد بن عبد الواحد ابو عمر زاهد، غلام ثعلب، متوفی در سال ۳۴۵ ه که خطیب درباره اش گفته است: او چنان بود که اگر مرغی می پرید، می گفت:

ثعلب از ابن اعرابی ما حدیث کرده، آنگاه چیزی در این باره می گفت. و اما از لحاظ حدیث، جمیع شیوخ ما را دیدیم که حدیث او را توثیق و تصدیق می کردند و رئیس الرؤسا، به من گفت: بسیاری از احادیث ابو عمر که مورد استنکار قرار گرفته و در کتب اهل علم دروغ شمرده شده دیده ام. برای او کتابی است به نام «غرائب- الحديث» که آن را بر اساس مسند احمد نوشته و چه نیکو نوشته است. و نیز دارای جزوه ای است که آن را جمیع احادیثی که در فضائل معاویه روایت شده، گرد آورده است. و هر کدام از اشراف و کتاب را که احادیث را بر آنها قرائت می کرده ابتدا، از این جزوه آغاز می نموده و آنها را نسبت به آن معاف نمی داشته است.

ابن نجار گفته است: ابو عمر زاهد، جزوه ای در فضائل معاویه تهیه کرده که اکثر مطالبش نادرست و ساختگی است «۲».

امینی می‌گوید: ابن نجار، در رأیش، راه انصاف نیپموده، بلکه درست همان است که فیروز آبادی در «سفر السعاده» اش و عجلونی در «کشف الخفاء» آورده‌اند که:

هیچ حدیث صحیحی در فضیلت معاویه نیامده است. و از این جزوه (ابو عمر) خواننده محترم، ارزش گفتار خطیب را که گفته است: «و اما از لحاظ حدیث پس دیدیم...»

می‌یابد که چگونه شیوخ ما، مردی را که چنین جزوهای درباره معاویه تهیه کرده است، توثیق و تصدیق می‌کنند؟!

(۱) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۴۰ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۹۵- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۴- اللئالی جلد ۲ صفحه ۹۸- ۱۳۸ و جلد ۲ صفحه ۲۲۳.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۵۷- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۶۸- میزان الاعتدال جلد ۳ محمد بن یحیی عنزی شرح حال او را آورده است.

ص: ۹۵

۵۵۸- محمد بن عثمان بن حسن قاضی نصیبی، نزیل بغداد، ابو الحسن، متوفی در سال ۴۰۶ ه کذاب است. و به نفع شیعه مطالب نا درست روایت کرده و احادیث ساخته است. و ابو الفتح مصری گفته است: من در بغداد، برای کسانی که گفته می‌شده دروغ گو هستند چیزی ننوشتم، جز برای چهار نفر که یکی از آنها «نصیبی» بوده است. و ابو عبد الله صیمری گفته است: او در روایت ضعیف و در شهادت، عدل بوده است. «۱»

۵۵۹- محمد بن عثمان بن ابی شیبیه، متوفی در سال ۲۹۷ ه که عبد الله بن اسامة کلبی و ابراهیم بن اسحاق صواف و داود بن یحیی و عبد الرحمن بن یوسف ابن خراش و محمد بن عبد الله حضرمی و عبد الله بن احمد بن حنبل و جعفر بن محمد ابن ابی عثمان طیالسی و عبد الله بن ابراهیم بن قتیبة و محمد بن احمد عدوی و جعفر ابن هذیل گفته‌اند: او کذاب و حدیث ساز بوده که حدیث سازیش، آشکار بوده و چیزهایی را به مردمی نسبت می‌داده که معلوم بوده از آنها نیست. «۲»

۵۶۰- محمد بن عثیم، کذاب و متروک الحدیث است و نباید حدیثش را نوشت «۳».

۵۶۱- محمد بن عکاشه کرمانی، دروغ گو و حدیث ساز بوده و مطالب نادرست، روایت می‌کرده و زیاد گریه می‌کرده، چنانکه هرگاه حرف می‌زده می‌گریسته است. و از حافظ سری نقل شده که می‌گفت: احمد جویباری و محمد تمیم و محمد ابن عکاشه، به نام رسول خدا بیش از ده هزار حدیث ساخته‌اند. و قرطبی در «التذکار» صفحه ۱۵۵ او را از افرادی که قربه الی الله، حدیث می‌ساخته‌اند تا مردم را به اعمال نیک، دعوت کنند بشمار آورده است «۴».

۵۶۲- محمد بن علی بن موسی ابو بکر سلمی دمشقی، متوفی در سال ۴۶۰ ه

(۱) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۵۲- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۸۱.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۴۵-۴۷.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۰۲.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۰۴- اللئالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۳۴-۱۳۴-۳۰۹.

ص: ۹۶

دروغ می‌گفته و به نام شیوخ، حدیث می‌ساخته است «۱».

۵۶۳- محمد بن علی بن ودعان، متوفی در سال ۴۹۴ هـ صاحب «اربعین و دعانیة» ساختگی که «سلفی» گفته است: هنگامی که آنرا ورق زد، این حقیقت برایم آشکار گردید که در آن، درهم آمیزی بزرگی وجود دارد که دلالت بر کذب او و مخلوط کردن سندها که از عمویش و یا از زید بن رفاعه دزدیده است می‌کند «۲».

۵۶۴- محمد بن علی بن یحیی سمرقندی، متوفی در سال ۳۵۹ هـ کذاب بوده و به نام ثقات، روایاتی که نقل نکرده بودند می‌ساخته و از کسانی که در کشان نکرده بوده روایت می‌کرده است «۳».

۵۶۵- محمد بن عمر بن فضل جعفی، متوفی در سال ۳۶۱ هـ کذاب بوده است «۴».

۵۶۶- محمد بن عیسی بن رفاعه اندلسی، متوفی در سال ۳۳۷ هـ کذاب و حدیث ساز بوده است «۵».

۵۶۷- محمد بن عیسی بن عیسی بن تمیم، کذاب و حدیثش نادرست و بی ارزش بوده است «۶».

۵۶۸- محمد بن فرات کوفی، (در اللئالی بجای کوفی کرمانی آمده که تصحیف شده است) ابو علی تمیمی، شیخی بود در بغداد، ولی اصلاً اهل کوفه بوده، دروغ می‌گفته و از محارب روایات موضوعه نقل می‌کرده است «۷».

۵۶۹- محمد بن فرخان (در اللئالی فرغانی بجای فرخان آمده که تصحیف

(۱) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۱۶.

(۲) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۰۵.

(۳) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۹۴.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۴۲- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۱۴.

(۵) تذکرة الموضوعات صفحه ۴۵- لسان المیزان صفحه ۳۳۴.

(۶) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۳۵.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۱۶۳- اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۳۹.

ص: ۹۷

شده است) ابن روزبه، غلام متوکل ابو طیب دوری سامرائی الاصل، مقیم بغداد، متوفی کمی بعد از ۳۵۹ هـ که خطیب، در تاریخش جلد ۳ صفحه ۱۶۸ حدیث نادرستی نقل کرد و آنگاه افزود: بعید نیست، که ساخته ابن فرخان باشد که دارای احادیث نادرست زیادی است که با سندهای آشکار از شیوخ مورد اعتماد نقل کرده است. و در میزان الاعتدال آمده است که: برای او خبر دروغی در «موضوعات» ابن جوزی است. و در لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۴۰ آمده است که ابن نجار گفته است: او متهم به ساختن حدیث است. و سیوطی گفته است: او حدیث می ساخته است «۱».

۵۷۰- محمد بن فضل بن عطیة مروزی، متوفی در سال ۱۸۰ هـ کذاب و حدیث ساز است «۲».

۵۷۱- محمد بن فضل یعقوبی واعظ، کذاب و درهم آمیزی احادیثش آشکار شده و در سال ۶۱۷ فوت کرده است «۳».

۵۷۲- محمد بن قاسم ابو بکر بلخی، حدیث می ساخته است «۴».

۵۷۳- محمد بن قاسم ابو جعفر طالقانی، کذاب و خبیث و از مرجئه است. او بنفع مذهبش حدیث می ساخته است «۵».

۵۷۴- محمد بن مجیب ثقفی زرگر کوفی، ساکن بغداد، کذاب و دشمن خدا و نسیان در حدیث داشته است «۶».

(۱) اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۰۳- ۲۷۴.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۱۵۱- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۲۰- تذکرة الموضوعات صفحه ۷۶- مجمع الزوائد جلد ۲ صفحه ۶۷- اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۰۹- جلد ۲ صفحه ۲۲۰.

(۳) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۴۲.

(۴) اللثالی المصنوعة جلد ۲ صفحه ۲۲۲.

(۵) اللثالی جلد ۱ صفحه ۲۱ و جلد ۲ صفحه ۱۰۲-۱۷۱-۲۳۴.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۲۹۸- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۲۸- اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۶۵.

ص: ۹۸

۵۷۵- محمد بن مجیب ابو همام قرشی، کذاب و نسیان در حدیث داشته است «۱».

۵۷۶- محمد بن محرم، کذاب است «۲».

۵۷۷- محمد بن محسن اسدی، مورد اعتماد نیست و متروک الحدیث و کذاب و حدیث ساز است «۳».

۵۷۸- محمد بن محمد جرجانی وکیل ابو الحسین نضله، متوفی در سال ۳۶۸ یا ۳۷۸ هـ او حافظ و امام است. که مطالب نادرست، از شیوخ گمنام روایت کرده که کسی از آنها پیروی نکرده. و آنها را مورد انکار قرار داده و تکذیبش نموده‌اند و ابو سعید نقاش، قسم خورده که او حدیث ساز بوده است «۴».

۵۷۹- محمد بن محمد بن عبد الرحمن ابو الفتح خشاب ثعلبی، که به او در دروغ‌گوئی و تخیلات و وضع حدیث مثل زده می‌شد و او شراب خوار بوده است.

ابراهیم بن عثمان عربی، درباره‌اش گفته است: «پدرش وصیت کرده بوده که او چوب بتراشد، نتوانست و دروغ تراش در آمد» «۵».

۵۸۰- محمد بن محمد بن معمر محدث ابو البقاء، که ابن مبارک خفاف گفته است: در سال ۵۴۲ هـ فوت کرده نبوده بلکه کذاب و حدیث ساز بوده اسمهای مردم را در جزوه‌هایی می‌ساخته، آنگاه می‌رفته و آنها را بر مردم قرائت می‌کرده است «۶».

۵۸۱- محمد بن محمد ابو بکر واسطی باغندی حافظ معمر، متوفی در سال ۳۱۲ هـ مخلوط کننده احادیث و خبیث در تدلیس بوده و ابراهیم اصفهانی گفته

(۱) مجمع الزوائد جلد ۹ صفحه ۵۱- اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۱۵.

(۲) اللثالی جلد ۲ صفحه ۶۱.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۲۹ - تذکرة الموضوعات صفحه ۹۳ - تهذيب التهذيب جلد ۹ صفحه ۴۳۰ - اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۰۹.

(۴) طبقات الحفاظ جلد ۳ صفحه ۱۸۱.

(۵) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۵۹.

(۶) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۶۹.

ص: ۹۹

است: او کذاب است «۱».

۵۸۲- محمد بن مروان، معروف به سدی صغیر، مصاحب کلبی، کذاب و غیر ثقة و حدیث ساز بوده که حتما نباید حدیثش نوشته شود «۲».

۵۸۳- محمد بن مزید (مرثد) ابو بکر خزاعی، معروف به ابن ابی الازهر نحوی، متوفی در سال ۳۲۵ ه دروغ گوی بدی بوده که خطیب در مسندش گفته است:

او کذاب است «۳».

۵۸۴- محمد بن مستنیر ابو علی نحوی، معروف به قطرب، متوفی در سال ۲۰۶ ه که ابن سکیت گفته است: از او مطالب زیادی نوشتم، وقتی که معلوم شد، او در لغت دروغ گو است، چیزی از آن نقل نکردم «۴».

۵۸۵- محمد بن مسلمه واسطی، متوفی در سال ۲۸۲ ه متهم به حدیث ساختگی باطلی است که رجالش همه مورد اعتمادند، مگر خود او «۵».

۵۸۶- محمد بن معاویه ابو علی نیشابوری، متوفی در سال ۲۲۹ ه کذاب است، در مکه، حدیث می ساخته و احادیث دروغ زیادی که اصل نداشته، برای مردم نقل می کرده است «۶».

۵۸۷- محمد بن مندة بن ابی الهیثم اصفهانی، نزیل ری، کذاب و دروغ گو بوده است «۷».

(۱) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۶۰.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۲۹۲- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۳۲- اسنى المطالب صفحه ۲۱۶- اللثالى جلد ۲ صفحه ۱۲- ۱۰۱- ۲۸۳.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۵۰- الاصابة جلد ۲ صفحه ۳۸۶- بغية الوعاة صفحه ۱۰۴- مفتاح السعادة جلد ۱ صفحه ۱۳۷.

(۴) بغية الوعاة صفحه ۱۰۴.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۳۰۷- لسان الميزان جلد ۵ صفحه ۳۸۲.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۲۷۲- ۲۷۴- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۳۸- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۴۹۴ اللثالى جلد ۱ صفحه ۱۱۴ و جلد ۲ صفحه ۲۰۶.

(۷) لسان الميزان جلد ۵ صفحه ۳۹۳.

ص: ۱۰۰

۵۸۸- محمد بن منذر تابعی، کذاب است «۱».

۵۸۹- محمد بن منصور بن جیکان ابو عبد الله قشیری، کذاب است «۲».

۵۹۰- محمد بن مهاجر ابو عبد الله طالقانی، برادر حنیف قاضی، متوفی در سال ۲۶۴ هـ وضاع و کذاب است. و به نام افراد مورد اعتماد، حدیث می‌ساخته که صالح اسدی، گفته است: او دروغ‌گوترین مخلوق خدا است. از مردمی حدیث می‌کرد که پیش از سی سال از تولدش مرده بودند، من او را از پنجاه سال پیش به دروغ می‌شناسم. «۳».

۵۹۱- محمد بن مهلب حرانی، حدیث می‌ساخته است «۴».

۵۹۲- محمد بن موسی بن ابی نعیم واسطی، کذاب و خبیث است «۵».

۵۹۳- محمد بن نعیم نصیبی، کذاب است «۶».

۵۹۴- محمد بن نمیر فاریابی، که او را «بیلمانی» در زمره حدیث سازان، بشمار آورده است «۷».

۵۹۵- محمد بن هارون هاشمی، معروف به ابن بریه، نسیان در حدیث داشته و متهم بوضع است «۸».

۵۹۶- محمد بن ولید قلانسی بغدادی، کذاب و حدیث ساز است «۹».

(۱) اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۱۰.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۰.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۳۰۳- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۱۷۴- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۰- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۳۹۷- تذکرة الموضوعات صفحه ۸۴- اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۲۷ و جلد ۲ صفحه ۱- ۳۲- ۱۳۲.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۰.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۱.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۴- اللثالی جلد ۲ صفحه ۴۶.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۱۴۴.

(۸) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۴۰۷.

(۹) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۵.

ص: ۱۰۱

۵۹۷- محمد بن ولید قرطبی، متوفی در سال ۳۰۹ هـ هلاک شده و حدیث ساز است «۱».

۵۹۸- محمد بن ولید الیشکری که او همان محمد بن عمر بن ولید است که ازدی او را تکذیب کرده است «۲».

۵۹۹- محمد بن یحیی بن رزین مصیصی، دجال و حدیث ساز است «۳».

۶۰۰- محمد بن یزید مستملی ابو بکر طرطوسی، حدیث دزد است و در آن کم و زیاد می‌کند و حدیث می‌سازد «۴».

۶۰۱- محمد بن یزید معدنی، کذاب و خبیث است «۵».

۶۰۲- محمد بن یزید عابد حدیث ساخته‌ای، در فضیلت معاویه ذکر کرده که همان آفت او است «۶».

۶۰۳- محمد بن یوسف ابو بکر رقی حافظ، متوفی بعد از ۳۸۲ هـ کذاب است و بر طبرانی حدیث وضع کرده است «۷».

۶۰۴- محمد بن یوسف بن یعقوب رازی، شیخ دجال و کذاب است و حدیث و قرائت و نسخه می‌ساخته و در قرآن چیزهایی وضع کرده است که دار قطنی گفته است: در حدود شصت نسخه قرائتی که اصل نداشته و احادیثی که ضبط شده نبوده ساخته است او بیش از سیصد وارد بغداد گردید «۸».

۶۰۵- محمد بن یونس کدیمی قرشی، یکی از بزرگان حفاظ بصره که در

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۶.

(۲) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۱۹.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۷- اللثالی جلد ۱ صفحه ۳- ۵۲- ۲۶۳.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۹.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۴۹.

(۶) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۳۲.

(۷) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۳۶- اللثالی جلد ۱ صفحه ۲۱۶.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵۱- تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۳۹۷.

ص: ۱۰۲

سال ۲۸۶ ه فوت کرده، کذاب و حدیث بر پیغمبر و ثقات می‌ساخته، و ابن حبان گفته است: او بیش از هزار حدیث ساخته است «۱»

۶۰۶- محمش نیشابوری، حدیث می‌ساخته است «۲»

۶۰۷- محمود بن علی طواری (طرازی)، کذاب بوده و در سنه ششصد می‌زیسته است «۳»

۶۰۸- مروان بن سالم دمشقی غلام بنی امیه، کذاب و حدیث ساز بوده، هیچکدام از احادیش مورد پیروی ثقات نیست «۴»

۶۰۹- مروان بن شجاع حرانی اموی، حجت نیست، مقلوبات را از افراد مورد اعتماد نقل می‌کند «۵»

۶۱۰- مروان بن عثمان بن ابی سعید ذوقی، کذاب است «۶»

۶۱۱- مطهر بن سلیمان ابوبکر معدل فقیه، متوفی در سال ۳۶۳ کذاب است «۷»

۶۱۲- معاویه بن حلبی، حدیث می ساخته است «۸»

۶۱۳- معلی بن صبیح موصلی، که ابن عمار گفته است: او از عبادت کنندگان موصل بوده، حدیث می ساخته و دروغ می گفته است «۹»

(۱) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۴۴۱- تذکرة الموضوعات صفحه ۱۴- ۱۸- شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۱۹۴- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵۲- اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۴۲- ۲۱۵- طبقات الحفاظ جلد ۲ صفحه ۱۷۵.

(۲) اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۵.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵۴- الاصابة جلد ۱ صفحه ۱۲۴.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۵۹- تهذیب التهذیب جلد ۱۰ صفحه ۹۳- اللئالی جلد ۱ صفحه ۸۱.

(۵) تهذیب جلد ۱۰- صفحه ۹۴- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۶۰.

(۶) اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۵.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۲۲۰- ۱۷۷.

(۸) میزان جلد ۳ صفحه ۱۸۲.

(۹) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۶۴.

ص: ۱۰۳

۶۱۴- معلی بن هلال بن سوید طحان کوفی عابد، کذاب است و از معروفین به دروغ است و حدیث می ساخته است و احمد گفته است: تمام احادیثش ساختگی است «۱»

۶۱۵- مقاتل بن سلیمان بلخی، متوفی در سال ۱۵۰ ه کذاب و دجال و حدیث ساز است. که نسائی او را از دروغگویان معروف که بر رسول خدا حدیث می ساخته به شمار آورده است. او به ابی جعفر منصور می گفته: بنگر چه حدیثی را درباره ات دوست می داری که برایت حدیث کنم و به مهدی گفته است: اگر بخواهی احادیثی برای تو درباره عباس وضع کنم؟ او در جواب گفت: حاجتی در آن نیست «۲»

۶۱۶- منذر بن زیاد (یزید) طائی، کذاب و متروک الحدیث است «۳»

۶۱۷- منصور بن عبد الله هروی ابو علی خالدی ذهلی، متوفی در سال ۴۰۱ ه که ابو سعید ادربیسی گفته است: او کذاب است «۴»

۶۱۸- منصور بن مجاهد، حدیث می ساخته است «۵»

۶۱۹- منصور بن موفق، حدیث می ساخته است «۶»

۶۲۰- مهدی بن هلال ابو عبد الله بصری، کذاب و صاحب بدعت است و حدیث می ساخته و عموم چیزهائی که روایت می کرده مورد پیروی قرار نگرفته است «۷»

(۱) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۶۳- طبقات الحفاظ جلد ۳ صفحه ۱۱۲- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۸۷- اللتالی جلد ۲ صفحه ۴۷.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۱۶۷- تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۱۶۰- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۹۶- تهذیب جلد ۱۰ صفحه ۲۸۴- اللتالی جلد ۱ صفحه ۱۲۸ و جلد ۲ صفحه ۶۰- ۱۲۲.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۰۰- اللتالی جلد ۱ صفحه ۴۴.

(۴) شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۱۶۲.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۰۳.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۰۳- اللتالی جلد ۲ صفحه ۹۶.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۰۶.

ص: ۱۰۴

۶۲۱- مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق ازدی، متوفی در سال ۸۳ ه مکنی به ابو سعید عیبی جز دروغ نداشته است و درباره اش گفته شده: همواره دروغ می گفته است و او والی خراسان بوده و پنج سال در آن ولایت داشته است. ابن قتیبه در «المعارف» صفحه ۱۷۵ چنین گفته: ولی ابو عمر صاحب «الاستیعاب» گفته است:

او ثقة است و کسی که او را با دروغ عیب گرفته وجهی ندارد، زیرا او در جنگ با خوارج احتیاج به دروغ گفتن داشته و آنان روی خشم و کینه او را به دروغ نسبت داده‌اند «۱»

امینی می‌گوید: جناب ابو عمر، دروغ گفتن مهلب را با این بیانش تثبیت کرده، نهایت آنکه آن را بخاطر نیازی که در جنگ داشته، تجویز کرده است و این همان رأی معاویه است که فتح این باب کرده است!!

۶۲۲- مهلب بن عثمان، کذاب است «۲»

۶۲۳- موسی ابی، در زمره حدیث سازان یاد شده است «۳»

۶۲۴- موسی بن ابراهیم مروزی، کذاب است «۴»

۶۲۵- موسی بن عبد الرحمن ثقفی صنعانی، دجال و وضاع است. و کتابی در تفسیر ساخته است «۵»

۶۲۶- موسی بن محمد ابو طاهر دمیاطی بلقاوی مقدسی واعظ، کذاب و حدیث ساز بوده و به نام افراد مورد اعتماد مطالب نادرست می‌ساخته است «۶»

(۱) الاصابة جلد ۳ صفحه ۵۳۶.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۰۷.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۲۱.

(۴) اللئالی جلد ۲ صفحه ۱۹۱.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۱۳- اسنی المطالب صفحه ۱۲۶- اللئالی جلد ۲ صفحه ۷۱.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۱۷- لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۱۲۸- اللئالی جلد ۱ صفحه ۴۲۲.

ص: ۱۰۵

۶۲۷- موسی بن مطیر، کذاب و متروک الحدیث است «۱»

۶۲۸- میسرة بن عبد ربه فارسی بصری «۲»، کذاب و حدیث ساز است و در فضیلت قزوین چهل حدیث ساخته است. و ابو ذرعه گفته است که او می‌گفته: من در این کار نظر خیر دارم. و محمد بن عیسی بن طباع، گفته است که به میسره گفتم: این

احادیث را از کجا آورده‌ای کسیکه چنین قرائت کند، برایش چنین خواهد بود؟! در جواب گفت: آنها را به خاطر ترغیب مردم به آن، ساخته‌ام!!

و گروهی او را به زهد توصیف کرده‌اند «۳»

۶۲۹- میسرۃ بن عبید، کذاب است «۴»

حرف نون

۶۳۰- نافع بن هرمز ابو هرمز جمال، کذاب و حدیث ساز است «۵».

۶۳۱- نصر بن باب ابو سهل خراسانی، نزیل بغداد، که گفته شده در سال ۱۹۳ ه فوت کرده، کذاب و خبیث و دشمن خدا است. احمد و ابن معین و ابو خيثمه حدیثش را از درجه اعتبار ساقط دانسته‌اند و ابن معین از او بیست هزار حدیث نوشته است «۶»

۶۳۲- نصر بن حماد بن عجلان ابو الحارث بجلی وراق، کذاب و نسیان در حدیث داشته و ناکس است «۷»

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۱۸.

(۲) در تاریخ خطیب، بغدادی آمده است.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۲۲۳- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۲۲- لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۱۴۰- اللثالی جلد ۱ صفحه ۴۲ و جلد ۲.

(۴) اسنی المطالب صفحه ۲۶۰.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۲۷- تذکرة الموضوعات صفحه ۵۱- اللثالی جلد ۲ صفحه ۲۲۰.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۲۸۲- لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۱۵۱.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۲۸۲- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۳۰- اللثالی جلد ۱ صفحه ۳۰۰.

ص: ۱۰۶

۶۳۳- نصر بن طریف ابو جزء، از معروفین به وضع حدیث است و از کسانی است که به دروغگوئیش اجماع کرده‌اند
«۱»

۶۳۴- نصر بن قدید بن یسار چنانکه عقیلی و ابن معین گفته‌اند کذاب است «۲»

۶۳۵- نصر الله بن ابی العز مظفر ابو الفتح شیبانی ابن شعیشه دمشقی، در سال ششصد و پنجاه و شش فوت کرده و مسند احمد را روایت نموده که ابو شامه «۳» گفته است: او مشهور به کذب و بی مبالات در دین است.

و احمد بن یحیی بن سنی الدوله، در حالیکه والی دمشق بوده او را به قضاوت آنجا منسوب کرد و بعضی از شعراء در این باره گفته‌اند: «شعیشه شقی بر مسند قضاوت نشست، وای بر شما چه چیز شما را از او باز داشته بعد از آنچه که او آشکار نمود؟

آیا زلزله آمده بود و یا دجال خروج کرده و یا آنکه رجال صاحب هدایت از بین رفته بودند؟ شگفتا از عصاره فکر کسی که جاهل به شرع است و مردم به او اجازه داده‌اند که بر مسند قضا بنشیند؟! «۴»

۶۳۶- نصر بن سلمه مروزی، کذاب و حدیث ساز بوده است «۵»

۶۳۷- نصر بن شفی، یکی از دروغگویان است «۶»

۶۳۸- نصر بن طاهر، حدیث می‌دزدیده و دروغ می‌گفته و در آن مبالغه می‌کرده است «۷»

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۳۱.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۳۲- اللثالی جلد ۲ صفحه ۱۹۰.

(۳) او شهاب الدین ابو القاسم عبد الرحمن بن اسماعیل مقدسی شافعی مورخ بزرگ است که در سال ۶۶۵ فوت کرده است.

(۴) البدایة جلد ۱۳ صفحه ۲۱۸- شذرات الذهب جلد ۵ صفحه ۲۸۵.

(۵) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۱۶۰- الاصابة جلد ۲ صفحه ۳۸۰.

(۶) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۱۶۱.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۳۴.

۶۳۹- نعیم بن حماد ابو عبد الله اعور، یکی از پیشوایان است که در سال ۲۲۸ ه فوت کرده است. ازدی گفته است: او در تقویت سنت، حدیث می ساخته و حکایات نادرستی در مذمت نعمان که همه آنها دروغ بوده تنظیم می کرده است «۱»

۶۴۰- نعیم بن سالم بن قنبر، کذاب حدیث ساز و یکی از دروغگویان مشهور بوده است «۲»

۶۴۱- نهشل بن سعید بصری، کذاب و متروک الحدیث است «۳»

۶۴۲- نوح بن ابی مریم یزید ابو عصمة، متوفی در سال ۱۷۳ ه شیخ کذاب بوده و همانند معلی بن هلال، در فضائل قرآن حدیث وضع نموده است.

حاکم گفته است: او کسی است که احادیث فضائل قرآن ساخته است و احادیث فضیلت سوره های قرآن، صد و چهارده حدیث است که همه آنها دروغ می باشد «۴»

۶۴۳- نوح بن دراج، که ذهبی گفته است: او کذاب است «۵»

۶۴۴- نوح بن جعونه، که گفته شده در سال ۱۸۲ ه مرده است کذاب و حدیث ساز بوده است «۶»

۶۴۵- نوح بن مسافر، حدیث می ساخته است «۷»

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۱- شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۶۷- تهذیب التهذیب جلد ۱۰ صفحه ۴۶۳- اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۵- الجواهر النقی ابن ترکمانی حاشیه سنن بیهقی جلد ۳ صفحه ۳۰۵.

(۲) اسنی المطالب صفحه ۱۰۳- اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۲ و جلد ۲ صفحه ۴۷.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۳- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۲- ۲۴۰- اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۰۳- ۱۰۶- ۱۰۷- ۱۱۹- ۲۳۰ و جلد ۲ صفحه ۱۲۷.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۸۷- اسنی المطالب صفحه ۲۰- ۱۱۰- اللئالی جلد ۲ صفحه ۳.

(۵) ملخص مستدرک حاکم جلد ۳ صفحه ۱۴۴- ۱۷۱.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۴.

(۷) تذکرة الموضوعات صفحه ۱۱۸.

ص: ۱۰۸

حرف هاء

۶۴۶- هارون بن حبيب بلخی، کذاب است «۱»

۶۴۷- هارون بن حیان رقی، حدیث می ساخته است «۲»

۶۴۸- هارون بن زیاد، کسی است که بر ثقات حدیث می ساخته است «۳»

۶۴۹- هارون بن محمد ابو الطیب، کذاب است «۴»

۶۵۰- هبة الله بن مبارک بغدادی حنبلی، متوفی در سال ۵۰۹ ه یکی از حفاظ دروغگو بوده، ولی آفتی در حدیث سازی بشمار می رود که دروغش پیش ائمه حدیث آشکار گردیده است «۵»

۶۵۱- هشام بن عمار ابو الولید سلمی، متوفی در سال ۲۴۵ ه فقیه خطیب و محدث دمشق بوده که ابو داود گفته است: او چهارصد حدیث نقل کرده که اصلی برای آنها نیست «۶»

۶۵۲- هناد بن ابراهیم نسفی، کذاب و حدیث ساز و راوی احادیث ساختگی درباره موضوعات و بلایا است. که در سال ۴۶۵ ه فوت کرده است «۷»

۶۵۳- هیثم بن عدی طائی متوفی در سال ۲۰۷ ه کذاب و ناکس است و کنیزش درباره او گفته است: مولایم تمام شب را شب زنده داری می کرده و قتیکه صبح می شده می نشسته و دروغ می گفته است.

ابو نواس درباره او گفته است: «هیثم بن عدی در تلونش چنین است که هر روز منزلش روی چوبی است، او همواره در مسافرت بسوی موالی و احبانا به

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۷.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۷.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۷.

(۴) اسنی المطالب صفحه ۲۰۸- اللثالی جلد ۱ صفحه ۶۲.

(۵) المنتظم جلد ۹ صفحه ۱۸۳- شذرات الذهب جلد ۴ صفحه ۲۶.

(۶) شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۱۱۰.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۵۹- اللثالی جلد ۲ صفحه ۱۴۲- ۱۴۴.

ص: ۱۰۹

سوی اهل بادیة است، برای او زبانی است که برای هجوشان سوقش می‌دهد که گویا همواره ظلم برسم می‌کند، بخدا قسم نزدیکی‌ای نیست که آنرا قصد کنی مگر آن نزدیکی که از راه انساب بدست آورده‌ای، هنگامی که عدی را در بنی «ثعل» «۱» نسبت دادی، دال را مقدم بر عین در نسب کن «۲» (یعنی «دعی» بخوان که ولد الزنا و بی ارتباط با بنی ثعل است).

۶۵۴- هیثم بن عبد الغفار طائی بصری، کذاب و حدیث ساز است «۳»

حرف واو

۶۵۵- ولید بن سلمه طبرانی ازدی، کذاب و به نام افراد مورد اعتماد حدیث ساز است «۴»

۶۵۶- ولید بن عبد الله بن ابی ثور همدانی کوفی، متوفی در سال ۱۷۲ هـ نزیل بغداد، کذاب و ناکس است «۵»

۶۵۷- ولید بن فضل عنزی، حدیث می‌ساخته که ابن حبان گفته است: مطالب ساختگی روایت می‌کرده که به هیچ وجه احتجاج به آنها جائز نیست «۶»

۶۵۸- ولید بن محمد موقری غلام بنی امیه، متوفی در سال ۱۸۱ هـ کذاب و متروک الحدیث است و نباید حدیثش نوشته شود «۷»

۶۵۹- وهب بن حفص ابو الولید بجلی حرانی، که تا سال ۲۵۰ هـ زندگی

(۱) او ثعل بن عمرو بن الغوث یکی از اجداد هیثم است.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۵۲- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۶۵- نصب الراية جلد ۱ صفحه ۱۰۲- اللثالی جلد ۲ صفحه ۳- مجمع الزوائد جلد ۱۰ صفحه ۱۰.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۵۵- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۶۵.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۷۱- الاصابة جلد ۲ صفحه ۱۵۹.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۴۴۰.

(۶) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۷۳- تذكرة الموضوعات صفحه ۲۷.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۷۵- اللثالی جلد ۱ صفحه ۲۲۸.

ص: ۱۱۰

نموده کذاب و حدیث ساز است «۱»

۶۶۰- وهب بن وهب قاضی ابو البختری قرشی مدنی، متوفی در سال ۱۹۹ یا ۲۰۰ ه دروغگوترین افراد، کذاب، خبیث، دجال، دشمن خدا و حدیث ساز بوده است و تمام شب را حدیث می ساخته که سوید بن عمرو بن زبیر، درباره اش چنین گفته است: «ما ابن وهب را هنگامی که برای ما از پیامبر اکرم حدیث می گفته چنان یافتیم که دین و پرهیزگاری را ضایع می کرده، روایاتی که همه اش دروغ و افتراء بوده روایت می کرده است اف بر وهب و چیزهائی که روایت کرده و گرد آورده است».

ابن عدی گفته است: ابو البختری، از دروغگویان و حدیث سازان است.

و در هر حدیثی که روایت می کرده سندهای دروغ برایش می ساخته و به نام ثقات آنها را جا می زده است «۲»

حرف یا

۶۶۱- یحیی بن ابی انسیه جزری رهاوی، متوفی در سال ۱۴۶ ه کذاب و متروک الحدیث است «۳»

۶۶۲- یحیی بن سکن بصری، متوفی در سال ۲۰۲ ه شیخی است که دروغ می گوید و مطالب ساختگی روایت می کند «۴»

۶۶۳- یحیی بن شبيب یمانی، از سفیان، مطالبی که هرگز حدیث نکرده بوده روایت می کرده و به نام حمید طویل، حدیث ساخته و دروغ گفته است «۵»

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۷۷- اللثالی جلد ۱ صفحه ۴۵ و جلد ۲ صفحه ۲۱۵.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۴۵۴- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۷۸- اللثالی جلد ۱ صفحه ۴۴- ۵۴- لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۲۳۲.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۸۳- تذکرة الموضوعات صفحه ۹۵.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۱۴۶- اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۴۱.

(۵) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۹۳- اللثالی جلد ۲ صفحه ۱۵- ۱۴۵.

ص: ۱۱۱

۶۶۴- یحیی بن عبدویه ابو زکریا، کذاب و مرد بدی است «۱»

۶۶۵- یحیی بن عقبه بن ابی العیزار، حدیث دروغ می‌ساخته، کذاب، خبیث، دشمن خدا بوده و هیچکدام از چیزهایی که روایت می‌کرده مورد پیروی قرار نگرفته است «۲»

۶۶۶- یحیی بن علاء که از مطرف روایت می‌کرده، کذاب و حدیث ساز بوده است «۳»

۶۶۷- یحیی بن علی بن عبد الرحمن بلنسی مالکی، متوفی در سال ۵۸۹ هـ امام مسجد عتمه، کذاب بوده است «۴»

۶۶۸- یحیی بن عنبسه قرشی بصری، کذاب، دجال، وضاع بوده و حدیث می‌ساخته است که ابن عدی گفته است: حدیثش نادرست و وضعش آشکار بوده است «۵»

۶۶۹- یحیی بن محمد برادر حرملة تجیبی، بر حرملة حدیث می‌ساخته است «۶»

۶۷۰- یحیی بن میمون ابو ایوب بصری، متوفی در سال ۱۹۰ هـ کذاب، دجال، متروک الحدیث بوده و احادیث را دگرگون می‌کرده است «۷»

۶۷۱- یحیی بن هاشم غسانی سمسار ابو زکریا، کذاب و دجال این امت بوده، حدیث می‌ساخته و حدیث دزد بوده است «۸»

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۱۶۶.

(۲) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۲۷۰.

(۳) نصب الراية جلد ۱ صفحه ۱۲۵.

(۴) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۹ و جلد ۶ صفحه ۲۷۰.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۱۶۲ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۹۹ - تذکرة الموضوعات صفحه ۳۷ - اسنى المطالب جلد ۲ صفحه ۶۸ - ۷۵ - ۱۲۳ - ۲۱۰.

(۶) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۲۷۵.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۰۵ - تهذيب التهذيب جلد ۱۱ صفحه ۲۹۱ - اللثالی جلد ۲ صفحه ۱۲۵.

(۸) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۱۶۴ - تذکرة الموضوعات صفحه ۵۷ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۰ میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۰۵ - اسنى المطالب صفحه ۱۶۹ - اللثالی جلد ۱ صفحه ۶۴ و جلد ۲ صفحه ۴۴ - ۱۲۲.

ص: ۱۱۲

۶۷۲- یزید بن خالد العمی، کذاب است «۱»

۶۷۳- یزید بن ربیعۃ بن یزید دمشقی، کذاب و معروف به دروغ است «۲»

۶۷۴- یزید بن عیاض لیثی بصری، ابو الحکم، کذاب و حدیث ساز و غیر ثقہ و متروک الحدیث است «۳»

۶۷۵- یزید بن مروان خلال، کذاب است. «۴»

۶۷۶- یعقوب بن اسحاق بیہسی، کہ برایش انبساطی در آشکار کردن دروغ بوده، و لذا محدثین تمام آنچه کہ از او نوشته‌اند دور انداخته‌اند «۵»

۶۷۷- یعقوب بن ولید ابو یوسف ازدی مدنی، از دروغگویان بزرگ بوده کہ حدیث می‌ساخته است «۶».

۶۷۸- یعقوب ابو یوسف اعشی، کذاب و مرد بدی بوده، و در حدود سال ۲۰۰ ه فوٹ کرده است «۷»

۶۷۹- یعلی بن اشدق ابو الہیثم عقیلی حرانی، کہ در زمان حکومت رشید زندہ بوده کذاب و ناکس است. حدیثش نوشته نمی‌شود، برایش احادیثی وضع کردند، او به آنها حدیث می‌کرده و نمی‌دانست، ابن عدی گفته است: از ابی سمر به من رسیدہ کہ گفت به یعلی گفتم: عمویت از پیامبر چه شنید؟ گفت: جامع سفیان و موطأ مالک و چیزی از فوائد را «۸»

(۱) اسنی المطالب صفحه ۱۴۰.

(۲) تاریخ شام جلد ۴ صفحه ۳۹۵.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۴۵۶- مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۲۱ و جلد ۲ صفحه ۱۷۳.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۳۴۸.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۲۹۰.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۲۶۶- میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۲۵- تاریخ شام جلد ۴ صفحه ۲۳۱- اسنی المطالب صفحه ۱۵۹- اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۱۸ و جلد ۲ صفحه ۱۲- ۱۴۶.

(۷) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۲۶.

(۸) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۶ و جلد ۳ صفحه ۳۲۶.

ص: ۱۱۳

۶۸۰- یمان بن عدی حدیث ساز بوده است «۱»

۶۸۱- یوسف بن جعفر خوارزمی، شیخ متأخر، حدیث ساز بوده است «۲»

۶۸۲- یوسف بن خالد سمتی فقیه، کذاب و حدیث ساز بوده، کتابی درباره عذاب نوشته، در آن منکر میزان و قیامت شده، و او نخستین کسی است که کتاب شروط را وضع کرده، و اول کسی است که رأی ابی حنیفه را به بصره آورده، و در سال ۱۸۹ هـ فوت کرده است «۳»

۶۸۳- یوسف بن سفر ابو الفیض دمشقی، کذاب و متروک الحدیث بوده، دروغ می گفته و مطالب نادرست روایت می کرده، و در زمره حدیث سازان قرار داشته است «۴»

کنیه‌ها

۶۸۴- ابن زباله، که حافظ احمد بن صالح، گفته است: از او صد هزار حدیث نوشتم، آنگاه برایم معلوم شد که او حدیث می ساخته، از این رو حدیثش را ترک کردم «۵»

۶۸۵- ابن شوکر، با سند حدیث می‌ساخته است «۶»

۶۸۶- ابن الصقر، کذاب بوده و حدیث می‌دزدیده و آنها را ترکیب می‌کرده و به نام شیوخ قالب می‌زده است «۷»

(۱) اللئالی جلد ۲ صفحه ۹-۹۹.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۲۹.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۲۹- تهذیب التهذیب جلد ۱۱ صفحه ۴۱۳- حاشیه سنن ابن ماجه تألیف سندی جلد ۱ صفحه ۳۹۵.

(۴) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۳۱ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۸۲- اللئالی جلد ۲ صفحه ۴۸-۱۳۹.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۴ صفحه ۲۰۰.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۱۵۲.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۱۹.

ص: ۱۱۴

۶۸۷- ابو بکر بن عثمان کذاب بوده و دارای احادیث دروغی است «۱»

۶۸۸- ابو جابر بیاضی، کذاب بوده است «۲»

۶۸۹- ابو الحسن بن نوفل راعی، بلاء و کذاب بوده است «۳»

۶۹۰- ابو حیان توحیدی، صاحب تصنیفات زیاد، گفته شده: اسمش علی بن محمد بن عباس است. که مهلبی وزیر، او را به خاطر سوء عقیده و نظرات مخصوص فلسفیش تبعید کرد و تا حدود سنه چهارصد در بلاد فارس بوده است.

«ابن مالی» در کتاب «الفریده» گفته است: ابو حیان کذاب و از لحاظ دین و پرهیزکاری کم بهره بوده، و در بهتان زدن تجاهر می‌کرده و متعرض امور مهمی از قبیل: عیب گرفتن از شریعت و قول به تعطیل، شده است.

و ابن جوزی گفته است: او زندیق است. و ذهبی گفته است: او صاحب زندقه و انحلال است.

و جعفر بن یحیی حکاک گفته: که ابو نصر سجزی برایم نقل کرده که او از ابو سعید مالینی شنیده است که می‌گفته: رساله منسوب به ابی بکر و عمر با ابی عبیده را بسوی علی برای ابی حیان قرائت کردم او گفت: این رساله را من بعنوان رد بر شیعه نوشته‌ام و سبب آن این بوده که آنها در مجلس بعضی از وزراء یعنی ابن العمید حاضر می‌شدند و درباره علی، غلو می‌کردند، از این رو این رساله را نوشتم! بنابراین او اعتراف به وضع کرده است.

ابن حجر گفته است: به خط قاضی عز الدین ابن جماعه، خواندم که او از خط ابن علاج، نقل کرده که او بر گفتاری از دانشمندان که متعلق به این رساله بوده آگاهی یافته که خلاصه آن چنین است: همواره ابو حیان علی بن محمد توحیدی را، در زمره اهل فضل و موصوف به سداد در جد و هزل می‌دانستم تا آنکه او رساله منسوب به ابو بکر و عمر را بسوی علی ساخت، او از این کار نظر توهین بر

(۱) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۳۴۹.

(۲) المحلی جلد ۴ صفحه ۲۱۷.

(۳) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۳۶۴.

ص: ۱۱۵

صدر اول را داشته و لذا در آن به ابو بکر و عمر اموری را نسبت داده که اگر ثابت می‌شده آنان مستحق فوق آنچه را که امامیه درباره امامانشان قائلند خواهند بود.

و نخستین چیزی که در آن رساله دلالت بر ساختگی بودن آن دارد این است که او در این رساله، به ابو بکر خطبه بلیغیای نسبت داده که در آن، از ابی عبیده تملق کرده که آن را، به علی رضی الله عنه برساند، در صورتیکه از این حقیقت، غافل مانده که آنان، از تملق بدورند!!

و دلیل دیگر، بر ساختگی بودن آن، این است که از قول ابی بکر گفته است: به جانم سوگند، تو به رسول خدا از لحاظ قرابت نزدیکتری، ولی ما از لحاظ نزدیکی به او، نزدیکتریم، زیرا قرابت، مربوط به خون و گوشت است و نزدیکی، مربوط به نفس و روح. و این کلام، شبیه به گفتار فلاسفه است و سخافت الفاظش، ما را از درد سر رد کردنش بی نیاز می‌نماید.

و از دلائل ساختگی بودن آن، گفتار عمر رضی الله عنه به علی بن ابیطالب است که: «تو کناره گرفتی و به انتظار وحی از ناحیه خدا نشست، ولی مناجات خدا منحرف شد» در صورتی که چنین کلامی روا نیست که به عمر نسبت داده شود، زیرا دروغ آن، آشکار است.

صرفنظر از اینها، امور دیگری در آن رساله، از قبیل عدم روانی و رسائی عبارات که از خصائص گفتار گذشتگان است وجود دارد که به خوبی نشان می‌دهد که آن رساله ساختگی است «۱»

امینی می‌گوید:

آیا از بزرگانی، مانند «عبیدی مالکی» در «عمدة التحقیق» و دیگران، تعجب نمی‌کنی که در تألیفاتشان از رساله دروغ ابی حیان توحیدی که ماهیت آن و شخصیت کاذبه سازنده‌اش را شناختی، در باب فضائل ابی بکر و عمر احتیاج و استدلال می‌نمایند؟!!

۶۹۱- ابو خلف اعمی بصری، خادم انس، کذاب است «۲»

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳- لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۳۶۹.

(۲) تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحه ۸۷.

ص: ۱۱۶

۶۹۲- ابو الخیر شیخ بغدادی، کذاب است. «۱»

۶۹۳- ابو سعد مدائنی، در زمره حدیث سازان یاد شده است «۲»

۶۹۴- ابو سعید قدری، یکی از دروغگویان است «۳»

۶۹۵- ابو سلمه عاملی شامی ازدی، کذاب و حدیث ساز است «۴»

۶۹۶- ابو الطیب حربی، کذاب و خبیث است که احتیاج به گفتارش جائز نیست «۵»

۶۹۷- ابو علی ابن عمر مذكر نیشابوری، دروغگو و معروف به دزدی احادیث بوده است «۶»

۶۹۸- ابو القاسم جهنی قاضی، که از او به دروغگوئی در حدیث و اختراع عجائب خارق عادت، یاد شده است «۷»

۶۹۹- ابو المغیره، از دروغگوترین و خبیث‌ترین افراد مردم بوده است «۸»

۷۰۰- ابو المهزم، کذاب بوده است «۹».

ان هؤلاء متبر ما هم فيه و باطل ما كانوا يعملون «۱۰»

«بی گمان، اینان هلاک شدگان چیزی هستند که در آیند، و آنچه انجام می‌دادند باطل است.»

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۴۱۷ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۵۷.

(۲) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۳۸۳.

(۳) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۳۸۴.

(۴) تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحه ۱۱۹.

(۵) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۴۰۶ - میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۶۶.

(۶) تاریخ بغداد جلد ۴ صفحه ۱۳۰.

(۷) معجم الادباء یاقوت حموی شرح حال ابی الفرج اصفهانی صاحب اغانی.

(۸) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۴۱۰.

(۹) اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۹۹.

(۱۰) سوره اعراف آیه ۱۳۹.

ص: ۱۱۷

حدیث سازی عامل تقرب به خدا!!

اینها که بر شمرديم، قطره‌ای از دریا و مشتی از خروار بود که شاید خواننده محترم آن را زیاد و بزرگ بداند. غافل از اینکه، وضع حدیث و کذب بر رسول خدا و ثقات از صحابه و تابعان، پیش بسیاری از علماء اهل سنت، منافاتی با زهد و پرهیزگاری ندارد بلکه آن را شعار صالحان و عامل تقرب به سوی خدا می‌دانند! و از این جا است که یحی بن سعید قطن گفته است: «صالحان را در چیزی دروغ‌گوتر از آنها در حدیث ندیدم» «۱»، و نیز او گفته است: «اهل خیر را در چیزی دروغ‌گوتر از آنها در حدیث ندیدم» «۲»، و نیز از او نقل شده که: «دروغ را در کسی بیشتر از آن که منسوب به خیر و زهد است ندیدم» «۳»

و قرطبی در «التذکار» صفحه ۱۵۵ گفته است: «التفاتی به آن احادیث دروغ و اخبار نادرستی که حدیث سازان درباره فضیلت سوره‌های قرآن و دیگر اعمال، ساخته‌اند نباید کرد، زیرا آنها چنین عملی را بعنوان قصد قربت و پاداش آخرتی انجام داده‌اند که از این راه، مردم را ترغیب به اعمال نیک نمایند، چنانکه از

(۱) مقدمه صحیح مسلم - تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۹۸.

(۲) مقدمه صحیح مسلم.

(۳) اللتالی المصنوعة سیوطی جلد ۲ در خاتمه کتاب.

ص: ۱۱۸

ابی عصمه نوح بن ابی مریم مروزی و محمد بن عکاشه کرمانی و احمد بن عبد الله جویباری، و دیگران روایت شده است.

به ابی عصمه گفته شد: از کجا از عکرمه، از ابن عباس، در فضیلت یکایک سوره‌ها مطالب نقل کرده‌ای؟ او در جواب گفت: من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده و سرگرم به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق شده‌اند، از این رو، این روایات را به عنوان عمل خدا پسندانه ساختم!

باز قرطبی در صفحه ۱۵۶ همان کتاب چنین ادامه می‌دهد: حاکم و دیگر از شیوخ محدثین، آورده‌اند: به مردی از زهاد که اقدام به وضع حدیث، در فضیلت قرآن و سوره‌های آن نموده بود، گفته شد: چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: دیدم مردم، از قرآن کناره گرفته‌اند خواستم بدین وسیله آنان را، به آن ترغیب نمایم. آنگاه به او گفته شد: پس با گفته رسول خدا: «کسیکه از روی عمد بر من دروغ بگوید جایگاهش آتش خواهد بود» چه کردی؟ در جواب گفت: من بر ضرر او دروغ نگفتم! بلکه به نفعش حدیث ساختم!! «۱»

و او در بر حذر داشتن مردم از حدیث سازی گفته است: و بزرگترین آنها از لحاظ ضرر کسانی هستند که منسوب به زهد بودند، ولی به خیال اینکه حدیث‌سازی کار خوبی است اقدام به آن نموده‌اند و مردم نیز به خاطر اطمینانی که به آنها داشته‌اند ساخته‌های آنان را پذیرفته‌اند، آنان گمراه بودند و دیگران را نیز گمراه کردند.

و شما در سابق، گفتار «میسرة بن عبد ربه» را شنیدید: هنگامی که به او گفته شده بوده: از کجا این احادیث را آورده‌اید؟ او در جواب گفت: آنها را به خاطر ترغیب مردم بدان، وضع کرده‌ام و در این کار پاداش نیک را امیدوارم!.

و حاکم گفته است: حسن (کسی که از مسیب بن واضح روایت می‌کند) از کسانی است که برای رضای خدا حدیث می‌ساخته است «۲» و نیز نعیم بن حماد

(۱) نگاه کن به فقه الحدیث آنان، و تعجب کن اینان را چه می‌شود که حدیث را نمی‌فهمند؟.

(۲) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۲۸۸.

ص: ۱۱۹

به خاطر تقویت سنت، حدیث می‌ساخته است!

بنابراین، گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست از کارهای زشت نبوده و در آن کوچکترین منقصتی وجود نداشته و با فضائل نفسانی و کرامت انسانی منافاتی ندارد!!

این حرب بن میمون مجتهد و عابد است که دروغ‌گوترین مردم می‌باشد!!

و این هشیم طائی است که تمام شب را به نماز می‌ایستاد. وقتی که صبح می‌شده جلوس می‌کرده و دروغ می‌گفته است!!

و این محمد بن ابراهیم شامی است که از زهاد بوده و در عین حال، کذاب و حدیث ساز بوده است!!

و این حافظ عبد المغیث، حنبلی موصوف به زهد و اعتماد و دین داری و صداقت و امانت و صلاح و اجتهاد و پیروی از سنت و آثار بوده، در عین حال از مطالب ساختگی، کتابی درباره فضائل یزید بن معاویه نوشته است!!

و این معلی بن صبیح، از عباد موصل بوده که حدیث می‌ساخته و دروغ می‌گفته است!!

و این معلی بن هلال عابد است که کذاب بوده است!!

و این محمد بن عکاشه گریه کننده هنگام قرائت است که حدیث ساز ماهری بوده است!!

و این ابو عمر زاهد است که از مطالب ساختگی، کتابی در فضائل معاویه بن ابی سفیان نوشته است!!

و این احمد باهلی، از بزرگان زهاد است که این جویز درباره دروغ‌گوئی و حدیث سازیش گفته است: او پارسا و تارک دنیا بوده اما شیطان، این عمل قبیح را برایش نیکو جلوه داده است!!!

و این بردانی، مرد صالح است که در فضیلت معاویه حدیث ساخته است!!

و این وهب بن حفص، از صالحان است که حتی بیست سال با کسی سخن

ص: ۱۲۰

نگفته ولی دروغ فاحشی می‌گفته است!!.

و این ابو بشر مروزی فقیه است که پای‌بندترین مردم زمانش نسبت به سنت، و مدافعت‌ترین آنها نسبت به آن بوده، اما در عین حال حدیث می‌ساخته و آن را پائین و بالا می‌کرده است!!.

و این ابو داود نخعی است که شب زنده‌دارترین مردم و روزه‌گیرترین آنها در روز بوده اما در عین حال وضاع و حدیث‌ساز بوده است!!.

و این ابو یحیی و کار، از صالحان عباد و فقهاء است که از دروغ‌گویان بزرگ است!!.

و این ابراهیم بن محمد آمدی، یکی از زهاد است که احادیش ساختگی بوده است!!.

و این ابراهیم ابو اسماعیل اشهلی است که عابد و شصت سال روزه دار بوده ولی حدیثش مورد پیروی قرار نمی‌گرفته و سندها را دگرگون می‌کرده و مراسیل را مسانید می‌کرده است!!.

و این جعفر بن زبیر، مجتهد در عبادت است که وضاع و حدیث‌ساز بوده است!!.

و این ابان بن ابی عیاش، عابد و صالح بوده که دروغ می‌گفته است!! «۱».

در میان این حدیث‌سازان، افراد مختلفی در شئون گوناگون قرار دارند که برخی امام مقتدی، و بعضی محدث شهیر، و برخی دیگر فقیه حجت، و بعضی شیخ در روایت و برخی دیگر خطیب توانا هستند که جمعی از آنها به خاطر خدمت به دین یا تعظیم برای امام یا تأیید برای مذاهب عمدا دروغ می‌گفته‌اند.

و از این رو دروغ و نسبت‌های ناروا زیاد شده و اختلاف و تناقض در مناقب و مثالب میان رجال مذاهب به وقوع پیوسته است و اگر کسی نتوانسته با حدیث از رسول خدا به آن حضرت افتراء بزند، مردم را با دروغ‌های ساختگی پیرامون مذاهب و مردان آن مبهوت می‌ساخت.

(۱) اینها که نام بردیم، بیشترشان در زمره حدیث‌سازان گذشته از آنها یاد شده است.

ص: ۱۲۱

روایات در مدح ابو حنیفه

: مردمی را می‌بینی که روایاتی را در مناقب ابی حنیفه، به نام رسول خدا می‌سازند از قبیل روایت «به زودی بعد از من مردی می‌آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه‌اش ابو حنیفه است که دین خدا و ستم را با دست‌هایش زنده خواهد کرد «۱»».

و روایت: «در هر قرنی از امت پیشروانی هستند، و ابو حنیفه پیشرو زمان خویش است» که خوارزمی در کتابش «مناقب ابی حنیفه» جلد ۱ صفحه ۱۶ با همین لفظ آن را آورده است، و در جامع مسانید ابی حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۸ این طور است:

و «ابو حنیفه پیشرو این امت است».

سند این روایت از ناحیه ابن لهیعه، متوفی در سال ۱۷۴ ه از رسول خدا، از طریق حامد بن آدم کذاب، که جوزجانی و ابن عدی او را تکذیب کرده‌اند، رسیده است در صورتی که احمد سلیمانی او را در زمره کسانیکه، مشهور به حدیث سازی هستند شمرده، و ابن معین گفته است: او کذاب است، خدا لعنتش کند.

و روایت: «در امتم مردی است که اسمش نعمان و کنیه‌اش ابو حنیفه است، او چراغ امتم، چراغ امتم، چراغ امتم هست» خطیب بغدادی آنرا در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۳۳۵ آورده و گفته است: آن حدیث ساختگی است.

و روایت: «در آخر الزمان مردی پدید می‌آید، مکنی به ابو حنیفه که بهترین افراد این امت است» «۲»

و روایت: «به زودی در امتم مردی پدید می‌آید که به او، ابو حنیفه گفته می‌شود، او چراغ امتم هست» «۳»

(۱) خطیب بغدادی در تاریخش، جلد ۲ صفحه ۲۸۹ از طریق محمد بن یزید مستملی کذاب و حدیث ساز آن را آورده و گفته است: آن ساختگی و باطل است.

(۲) خطیب خوارزمی، در مناقب ابی حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۴ با اسناد باطل آن را آورده است.

(۳) شیخ علی قاری، در موضوعات کبرایش گفته است: به اتفاق محدثین، آن ساختگی است (کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳).

ص: ۱۲۲

و روایت: «در امتم مردی پدید می‌آید که به او، نعمان گفته می‌شود و مکنی به ابو حنیفه است، خدا وسیله او، سنتم را تجدید خواهد کرد!» ابن عدی آن را از ساخته‌های احمد جویباری کذاب و وضاع شمرده است «۱»

و روایت: «ابو حنیفه، چراغ اهل بهشت است» در کتاب اسنی المطالب صفحه ۲۱۴ آمده است که: این روایت ساختگی و نادرست است.

و روایت: «به زودی بعد از من، مردی می‌آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه‌اش ابو حنیفه است، که دین خدا و سنتم به دستش احیاء خواهد شد» «۲».

و روایت: «مردی می‌آید که سنتم را زنده می‌کند و بدعت را می‌میراند، نامش نعمان بن ثابت است» (۳)».

و روایت: «دیگر پیامبران به من و من به ابو حنیفه افتخار می‌کنم، او پیش خدایم مردی پرهیزکار است و گویا که کوهی از دانش، و پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل است، پس هر کس او را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و هر کس او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد».

ابن جوزی گفته است: این حدیث ساختگی است، و عجلونی گفته است:

شایسته نیست اگر چه طرقتش گوناگون است (۴)»

(۱) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۱۹۳- اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۳۸.

(۲) خطیب در تاریخش، جلد ۲ صفحه ۲۸۹ گفته است: این حدیث باطل و ساختگی است و محمد بن یزید، متروک الحدیث است و سلیمان بن قیس و ابو المعلى مجهولند و ابان بن ابی عیاش مرمی به کذاب است. و ابن حجر در «الخیرات الحسان» آن را از ساخته‌ها به شمار آورده چنانکه در کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳ آمده است.

امینی می‌گوید: محمد بن یزید، راوی این حدیث، همان ابو بکر طرطوسی است که یکی از حدیث سازان و دروغ پردازان است، چنانکه در سابق گفته شد.

(۳) خوارزمی در مناقب ابی حنیفه، جلد ۱ صفحه ۱۵ از طریق ابراهیم بن احمد خزاعی آورده که ابن حبان درباره‌اش گفته: او خطا کار و مخالف است و ابی هدیه گفته است: او کذاب، وضاع و خبیث است.

(۴) کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳.

ص: ۱۲۳

و روایت: «اگر در امت موسی و عیسی مثل ابو حنیفه بودند، یهودی و نصرانی نمی‌شدند» (۱)»

و روایت: «آدم به من افتخار می‌کند و من به مردمی از امتم که نامش نعمان و کنیه‌اش ابو حنیفه است. او چراغ امتم می‌باشد» که عجلونی در کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳ گفته است: این حدیث ساختگی است.

و روایت: «در امتم مردی پدید می‌آید که به او ابو حنیفه گفته می‌شود و بین شانه‌هایش خالی است که خدا با دست‌های او سنت را زنده نگاه می‌دارد، چنانکه خوارزمی در مناقب ابن حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۶ گفته است این حدیث مرسل است و از افراد گمنامی روایت شده است.

و روایت ابن عباس: «بعد از رسول خدا ماهی بر جمیع خراسان خواهد درخشید که کنیه‌اش ابو حنیفه است»^۲».

و روایت، ابو البختری کذاب که گفته است: ابو حنیفه بر جعفر بن محمد صادق وارد شد، وقتی که جعفر به او نگاه کرد، گفت: گویا که می‌بینم تو بعد از مندرس شدن سنت جدم، آن را زنده خواهی کرد و پناهگاه، برای هر محزون، و فریاد رس، برای هر مهمومی، وسیله تو، سرگردان‌ها به مقصد راه می‌یابند و راه راست را تو به آنها نشان می‌دهی، پس یاری و توفیق از ناحیه خدا مال تو است تا دانشمندان الهی وسیله‌ات راه را بیابند» خطیب خوارزمی در مناقب ابی حنیفه جلد ۱ صفحه ۱۹ آن را از ابی البختری آورده است: چه بگویم درباره مردی «۳» که کتاب بزرگی درباره مناقب ابی حنیفه می‌نویسد و در آن از این گونه مطالب بیهوده و دروغ‌های شاخدار می‌آورد و آن را در جوامع اسلامی همانند حقائق

(۱) عجلونی آن را از موضوعات شمرده، چنانکه در کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳ آمده است.

(۲) خوارزمی آن را در مناقب ابی حنیفه صفحه ۱۸، و جامع المسانید جلد ۱ صفحه ۱۷ با اسناد باطل آورده است.

(۳) مانند همین خوارزمی که در جلد چهارم شرح حالش گفته شد، و شمس الدین شامی متوفی ۹۴۲ هـ صاحب عقود الجمان در مناقب ابی حنیفه النعمان.

ص: ۱۲۴

مسلم پخش می‌کند و هیچ فکر نمی‌کند که ممکن است روزی دروغش آشکار و زشتیش روشن خواهد گردید و غلو جمعی از پیروان ابو حنیفه، درباره او، به جائی رسیده است که پنداشته‌اند او از رسول خدا اعلم است.

ابن جریر می‌گوید: در کوفه بودم و از آنجا به بصره رفتم و در آنجا عبد الله ابن مبارک بود، او به من گفت: چگونه مردم را ترک کردی؟ گفتم ترک کردم در حالی که، برخی می‌پنداشتند که ابو حنیفه از رسول خدا اعلم است، آنان ترا در کفر پیشوای خود قرار داده‌اند، آنگاه چنان گریست که ریشش تر شد «۱»

و نیز از علی بن جریر آمده که گفته است: بر ابن مبارک وارد شدم، مردی به او گفت: پیش ما، دو نفر با هم در مسأله‌ای نزاع کردند، یکی از آنها گفت: ابو حنیفه چنین گفته، و دیگری گفت: رسول خدا چنین گفته است، آنکه گفته بود:

ابو حنیفه چنین گفته است، گفت: ابو حنیفه در قضاوت اعلم از رسول خدا است! ابن مبارک گفت: دوباره بگو، او دوباره گفت: آنگاه ابن مبارک گفت: این کفر است، کفر است. من گفتم: این کفر از ناحیه تو حاصل شده است، و وسیله تو آنان، کافر را پیشوای خود قرار داده‌اند، او گفت: چطور؟ گفتم: به خاطر روایت کردند از ابو حنیفه. او گفت: من از روایت کردن از ابی حنیفه استغفار می‌کنم «۲»

و از فضیل بن عیاض آمده، که گفته است: اینان دلشان لبریز از محبت ابی حنیفه است، و لذا کسی را از او اعلم نمی‌دانند «۳»

و محمد بن شجاع ابو عبد الله، فقيه اهل عراق، در ابطال حديث رسول خدا چاره جوئی می‌کرده تا بارد و ابطال آن، ابی حنیفه و رأیش را یاری کرده باشد «۴»

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۴۱۳.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحه ۴۱۴.

(۳) حلیۃ الاولیاء جلد ۶ صفحه ۳۵۸.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۵ صفحه ۳۵۱.

ص: ۱۲۵

گفتار در مذمت ابو حنیفه

و در برابر این حدیث سازان و گراف گویان، افرادی به مقابله برخاسته، امامشان را مورد طعن و لعن و حمله و تکذیب قرار داده‌اند که متأسفانه مقام، گنجایش آن را ندارد که فرازهای مهم آن را ذکر نمائیم، تا چه رسد به همه آنچه را که در این باره آگاهی داریم، در اینجا بیاوریم و تنها به گوشه‌ای از آن اظهار نظرها اکتفاء می‌کنیم:

عبد البر «۱» گفته است: از کسانی که ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری، (صاحب صحیح) در کتابش به عنوان ضعفاء و متروکین مورد طعن قرار داده ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی است.

نعیم بن حماد گفته است: یحیی بن سعید و معاذ بن معاذ، از سفیان ثوری شنیده‌اند که می‌گفت: گفته شده: ابو حنیفه دو بار از کفر توبه داده شد «۲»

و نعیم از فزاری نقل کرده است که پیش سفیان بن عیینه بودم، خبر آورده‌اند که ابو حنیفه مرده است. او گفت: خدا لعنتش کند که ریسمان اسلام را گسسته است و در اسلام، فرزندی بدتر از او پدید نیامده است. این چیزی است که بخاری آن را ذکر کرده است.

و نیز او در صفحه ۱۵۰ از کتابش «الانتفاء» گفته است: ساجی در کتاب «العلل» درباره ابی حنیفه ذکر کرده است، که ابو حنیفه درباره خلق قرآن توبه داده شده، او هم توبه کرده است. و ساجی از مخالفان اصحاب ابی حنیفه بوده است.

و ابن الجارود در کتابش، درباره ضعفاء و متروکین گفته است: نعمان بن ثابت ابو حنیفه که حدیثش زیاد و مهم است در اسلامش اختلاف کرده‌اند.

و از مالک، رحمه الله، روایت شده که او درباره ابی حنیفه، همانند گفته

(۱) «الانتفاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء»: مالک و شافعی و ابی حنیفه صفحه ۱۴۹.

(۲) خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۳۷۹-۳۸۴ توبه دادن ابی حنیفه را از کفر از جمع کثیری آورده و از شریک حکایت کرده که گفته است: این مطالب را از اندرونش دانستم.

ص: ۱۲۶

سفیان گفته است: او بدترین مولودی است که در اسلام پدید آمده و اگر او با شمشیر به جنگ این امت آمده بوده ضررش کمتر بوده است.

و ساجی گفته است که ابو السائب گفته است: از وکیع بن جراح شنیدم که می‌گفت: ابو حنیفه را چنان یافتیم که با رسول خدا در دویست حدیث مخالفت کرد و خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۳۹۰ آن را آورده است. و ساجی ذکر کرده است که محمد بن روح مدائنی: از معلی بن اسد، نقل کرده که او گفته است: به ابن مبارک گفتم: مردم می‌گویند تو پیرو ابو حنیفه هستی، او در جواب گفت: هر چه که مردم می‌گویند درست نیست، ما پیشش می‌رفتیم و او را نمی‌شناختیم وقتی که او را شناختیم ترکش کردیم.

و نیز گفته است: محمد بن ابی عبد الرحمن مقری، برایم گفته است که از پدرم شنیدم که می‌گفت: ابو حنیفه چندین بار مرا دعوت به اطراف نمود که دعوتش را اجابت نکردم.

و در صفحه ۱۵۲ آورده است که ابو عمر گفته است: طحاوی ابو جعفر از مردی شنید که می‌گفت: «اگر در حدیث دروغ بگوئی، بر تو باد گناه ابی حنیفه یا زفر» ۱ آنها، که از روی ظلم گرایش به سوی قیاس پیدا کرده و از دین و آئین اعراض نمودند».

و ابو جعفر گفته است: دوست داشتم که حسنات و اجرهایشان، مال من و گناهشان بر من بوده است.

و عبد الله بن احمد بن حنبل، گفته است: سزاوار نیست از اصحاب ابی حنیفه چیزی روایت شود، و از او سوال شد که: آیا می‌شود از او روایت کرد؟

گفت: نه «۲»

(۱) زفر بن هذیل عنبری تمیمی، یکی از بزرگان اصحاب ابی حنیفه و فقیه‌ترین و نیکو قیاس - ترین آنها است، قاضی بصره بوده و جانشین ابو حنیفه بعد از مرگش گردید و در سال ۱۵۸ هجری وفات کرد.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۲۵۹ - ۲۶۰.

ص: ۱۲۷

منصور بن ابی مزاحم، گفته است: از مالک بن انس شنیدم که از ابی حنیفه یاد کرد و گفت: او با دین بازی کرد، و کسی که با دین بازی کند دین دار نیست. «۱»

ولید بن مسلم گفته است که مالک بن انس به من گفته است: آیا از ابو حنیفه در محیط شما یاد می‌شود؟ گفتیم: آری، گفت: دیگر محیط شما جای سکونت نیست «۲»

ابن ابی لیلی، در ضمن ابیاتی، ابو حنیفه را نمونه کفر، یاد کرده و گفته است: «افراد زیر، به دشمنی با مرجئه شهره‌اند: عمر بن ذر و ابن قیس و عتیبه دباب و ابو حنیفه، شیخ، بدو کافرند «۳»».

و از یوسف بن اسباط، آمده است که: ابو حنیفه چهارصد یا بیشتر حدیث رسول خدا را رد کرده است.

و از مالک، آمده است که گفته: در اسلام مولودی مضرت‌تر بر اهل اسلام از ابی حنیفه متولد نشده است.

و نیز از اوست که: فتنه ابو حنیفه بر این امت، از فتنه ابلیس در هر دو ناحیه:

در اطراف و آنچه را که در نقض سنت‌ها وضع کرده زیانبارتر است.

و از عبد الرحمن بن مهدی، آمده است: در اسلام بعد از فتنه دجال فتنه‌ای بزرگتر از رأی ابی حنیفه نمی‌دانم.

و از شریک آمده است: اگر در هر قبیله‌ای از قبائل، شراخواری باشد، بهتر است از اینکه در آن، مردی از اصحاب ابی حنیفه باشد.

و از او زاعی، آمده است: ابو حنیفه به سوی ریسمان اسلام شتافت و آن را قطعه قطعه کرد، در اسلام مولودی مضرت‌تر بر آن از ابی حنیفه پدید نیامد.

و از سفیان ثوری، آمده است: هنگامی که خبر وفات ابو حنیفه رسید، گفت:

سپاس خدائی را که مسلمین را از شرش راحت کرد، زیرا که ریسمان اسلام را

(۱) حلیۃ الاولیاء جلد ۶ صفحه ۳۲۵.

(۲) حلیۃ الاولیاء جلد ۶ صفحه ۳۲۵.

(۳) تاریخ خطیب بغدادی جلد ۱۳ صفحه ۳۸۰.

ص: ۱۲۸

قطعه قطعه کرده بود و در اسلام مولودی شومتر از او پدید نیامده است. و نیز پیش او از ابی حنیفه یاد شد، او گفت: بدون دانش و سنت درباره مسائل اظهار نظر می‌کرد.

و عبد الله بن ادریس، گفته است: ابو حنیفه گمراه و گمراه کننده است.

و ابن ابی شیبۀ، گفت: من او را یهودی می‌بینم.

و احمد بن حنبل گفته است: ابو حنیفه دروغ می‌گفته و سزاوار است که از اصحاب ابی حنیفه چیزی روایت نشود «۱».

ابی حفص عمرو بن علی گفته است: ابو حنیفه صاحب رأی است، حافظ نیست، حدیثش مضطرب و سست است و صاحب هوی و هوس می‌باشد.

گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت

و دیگران را می‌بینی که به نام رسول خدا روایت: «عالم قریش، که تمام کره زمین را از دانش پر می‌کند» «۲» را ساخته و آن را حمل بر محمد بن ادریس، امام شافعی‌ها کرده‌اند!

و مزنی پنداشته است که رسول خدا را، در خواب دیده و از او دوباره شافعی سؤال کرده، فرموده است: «کسی که اراده محبتم و سنتم را دارد، بر اوست که از محمد ابن ادریس شافعی، مطلبی استفاده کند، زیرا که او از من و من از اویم» «۳».

و از محمد بن نصر ترمذی آمده، که او گفته است: بیست و نه سال، حدیث نوشتم و مسائل مالک و گفتارش را شنیدم، و نسبت به شافعی نظر خوبی نداشتم، تا هنگامی که در مسجد النبی در مدینه نشسته بودم، چرتم گرفت، پیامبر اکرم را در خواب دیدم، عرض کردم: یا رسول الله، آیا رأی ابو حنیفه را بنویسم؟ فرمود: خیر.

عرض کردم: رأی مالک را بنویسم؟ فرمود: مادامی که با حدیثم موافق باشد. عرض کردم: رأی شافعی را بنویسم؟ سرش را همانند آدم غضبناک، به خاطر گفته‌ام، به زیر

(۱) تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۱۷.

(۲) ابن الحوت در اسنی المطالب صفحه ۱۴ گفته است: این خبر صحیح نیست و ضعیف است.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۶۹.

ص: ۱۲۹

آورد و فرمود: این را عمل به رأی نباید دانست، بلکه آن مراجعه به کسی است که به سنت عمل می‌کند، به دنبال این رؤیا، به سوی مصر حرکت کردم، نوشته‌های شافعی را نوشتم «۱».

احمد بن نصر گفته است: پیامبر اکرم را در خواب دیدم، به او عرض کردم:

یا رسول الله به کدام یک از افراد امت در این عصر فرمان می‌دهی که پیروی و اعتماد کرده، مذهبش را معتقد شویم؟ فرمود: بر شما باد به محمد بن ادریس شافعی که او از من است و خدا از او و از جمیع اصحاب و یارانش و کسانی که پیرو مرام او تا قیامت هستند خشنود است. دوباره عرض کردم: دیگر به کی؟ فرمود: به وسیله احمد ابن حنبل، که فقیه پرهیزکار و زاهد است «۲».

و از احمد بن حسن ترمذی، آمده است که: در روضه مبارکه بودم، چرتم گرفت، رسول خدا تشریف آورد، به سوی شتافتم و عرض کردم: یا رسول الله، اختلاف در دین زیاد شده، درباره رأی ابی حنیفه چه می‌فرمائید؟ فرمود: اف بر او دستش شکسته باد. عرض کردم: درباره رأی مالک چه می‌فرمائید؟ دستش را بالا برد و پائین آورد و فرمود: رسید و خطا کرد، گفتم: درباره رأی شافعی چه می‌فرمائید؟

پدرم فدای پسر عمم که سنتم را احیاء کرد! «۳».

و نیز او گفته است: رسول خدا را در خواب دیدم، گفتم: یا رسول الله، آیا اختلافی که در میان مردم است نمی‌بینی؟ فرمود: اختلاف در چی؟ گفتم: اختلاف درباره ابو حنیفه و مالک و شافعی. فرمود: اما ابو حنیفه که نمی‌شناسمش. و اما مالک که دانش را نوشته است، و اما شافعی پس از من است و به سوی من «۴».

و می‌بینی، که پیرو داغ ابی حنیفه، برای تقرب به امامش از طریق ابو هریره،

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۳۶۶.

(۲) تاریخ شام جلد ۲ صفحه ۴۸.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۶ صفحه ۶۹.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۴ صفحه ۲۳۱.

ص: ۱۳۰

به نام رسول خدا چنین حدیث می‌سازد: «به زودی در امتم مردی پیدا می‌شود که نامش ابو حنیفه است و او چراغ امتم هست. و به زودی در امتم مردی پیدا می‌شود که نامش محمد بن ادريس است، فتنه او بر امتم بیش از فتنه ابلیس است. و در تعبیر دیگر: «فتنه‌اش زیانبارتر است بر امتم از ابلیس» (۱)».

و محمد بن موسی حنفی قاضی دمشق، متوفی در سال ۵۰۶ ه می‌گفت: اگر قدرت می‌داشتم از شافعی‌ها جزیه می‌گرفتم (۲)».

و محب الدین محمد بن محمد دمراقی حنفی، متوفی در سال ۷۸۹ ه (این همان عالم پرهیزکاری است که در هر روز یک ختم قرآن می‌کرده) دارای تعصب شدیدی علیه شافعی‌ها بوده تا جائیکه دروغ می‌ساخته و آن را عبادت می‌دانسته است (۳)».

و مالکی‌ها، پندارهای دیگری را می‌آوردند و روایتی را که بعضی، به نام رسول خدا ساخته‌اند، روایت می‌کنند: «اگر مردم، تمام کره زمین را بگردند اعلم از عالم مدینه نمی‌یابند» (۴) و آن را تطبیق بر مالک بن انس می‌نمایند.

و گویا که مدینه، پایتخت اسلام نبوده و در آن جا پیش از مالک و بعد از او، عالمی مورد توجه وجود نداشته است. و گویا که خانواده پیامبر بزرگوار اسلام که رسول خدا آنان را قرین قرآن در جانشینی قرار داده و فرموده است:

انی مخلف فیکم الثقلین، کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی وارث علم پیامبر عظیم الشان اسلام نبودند و گویا که صادق آل محمد (البته همه‌شان راستگو بوده‌اند) تنها وسیله نشر علم برای ائمه دنیا در آن روز نبوده و مالک نیز از شاگردانش نبوده است.

(۱) خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحه ۳۰۹ این حدیث را آورده و آنرا از بدترین چیزهایی که بورقی محمد بن سعید کذاب، متوفی در سال ۳۱۸ ه بر ثقات وضع کرده شمرده است و عجلونی در کشف الخفاء جلد ۱ صفحه ۳۳ و سیوطی در لئالی جلد ۱ صفحه ۲۳۷ نیز، آنرا از موضوعات دانسته است.

(۲) البدایة جلد ۱۲ صفحه ۱۷۵- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۰۲.

(۳) شذرات الذهب جلد ۶ صفحه ۳۱۰.

(۴) ابن الحوت، در اسنی المطالب صفحه ۱۴ آن را از موضوعات شمرده و گفته است: تنها از مالکی‌ها، آن را شنیده‌ام و در جائی ندیده‌ام.

مرد دیگری می‌آید «۱» از ناحیه مسلمین ادعای اجماع می‌کند که منظور از این حدیث ساختگی، مالک است غافل از اینکه طبق گفته محمد بن عبد الرحمن، احمد افضل از مالک بن انس بوده است «۲».

و نیز، طبق گفته احمد (پیشوای حنبلی‌ها) ابن ابی ذئب، از مالک بن انس برتر بوده است «۳».

و نیز، طبق گفته یحیی بن سعید: سفیان از هر جهت از لحاظ حدیث، فقه و زهد، از مالک برتر بوده است «۴».

و نیز، طبق گفته عطیه بن اسباط: هرگاه کره زمین از مانند مالک پر شده باشد، ابو حنیفه از همه آنها افقه است «۵».

و نیز، طبق گفته شافعی و ابن بکیر: لیث بن سعید فهمی، شیخ دیار مصر، افقه از مالک است «۶».

و ابو موسی انصاری، گفته است: از سفیان بن عیینه پرسیدم، او از ابن جریج به طور مرفوع برای ما حدیث کرد: «اگر آدمی در راه طلب دانش تمام کره زمین را بگردد، از عالم مدینه، داناتر نمی‌یابد» و من به او گفتم: آیا ابن جریج معتقد است که او مالک بن انس است؟ او گفت: عالم کسی است که از خدا بترسد و ما کسی را خدا ترس‌تر از عمری یعنی عبد الله بن عبد العزیز عمری نمی‌دانیم «۷».

و یحیی بن صالح گفته است: محمد بن حسن شیبانی، از مالک فقیه‌تر است «۸».

(۱) منظور صاحب «الدیاج المذهب» است.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۱۶۴.

(۵) مناقب ابی حنیفه تألیف شیخ علی قاری که با جواهر المصنیه در طبقات حنیفه چاپ شده صفحه ۴۶۱.

(۶) خلاصة التهذیب صفحه ۲۷۵ - طبقات الحفاظ جلد ۱ صفحه ۲۰۸.

(۷) تاریخ بغداد جلد ۶ صفحه ۳۷۷.

(۸) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۷۵.

و احمد بن حنبل گفته است: به ابن ابی ذئب رسید که: مالک حدیث «البیعین بالخیار» را اخذ نکرده. گفت: توبه داده شود، و گرنه گردنش را بزنند، در صورتی که مالک حدیث را رد نکرده، بلکه آن را تأویل کرده است.

پس شامی گفت: کدام یک داناترند، مالک یا ابن ابی ذئب؟ در جواب گفت:

ابن ابی ذئب در این باره، از مالک بزرگتر است. و در دینش شایسته‌تر و پرهیزکارتر و پیش سلاطین از مالک، حق را برپادارنده‌تر است «۱».

و برای مالکی‌ها، پیرامون امامشان خواب‌هایی است که پنداشته‌اند رسول خدا را در خواب دیده، آن حضرت مالک را ستوده است که گوشه‌ای از آنها در «حلیة الاولیاء» جلد ۶ صفحه ۳۱۷ و غیره یافت می‌شود.

و برای حنبلی‌ها، گام‌های بلندی درباره تبلیغ مذهب و امامشان وجود دارد.

آنان خیالات دروغی ساختند که گوش‌ها از شنیدن آنها کر می‌شود، و هیچ غلوی به پایه آنها نمی‌رسد. و قسمتی از آنها را در همین جلد (جلد پنجم عربی صفحه ۱۹۸ - ۲۰۱) آورده‌ایم و از آن جمله است چیزی را که ابن جوزی در مناقب احمد صفحه ۴۵۵ با اسنادش از علی بن عبد العزیز طلحی، آورده که ربیع بن سلیمان از شافعی برایم نقل کرده، که او گفته است: ای ربیع کتابم را بگیر و آن را به عبد الله بن احمد بن حنبل تسلیم کن و جوابش را برایم بیاور.

ربیع می‌گوید: با نامه، وارد بغداد شدم و احمد بن حنبل را هنگام نماز صبح دیدم و با او نماز صبح خواندم، وقتی که از محراب منحرف گردید، نامه را به او تقدیم کردم و به او گفتم: این نامه برادرت شافعی از مصر است. احمد گفت: در آن نگرستی؟ گفتم: خیر، احمد، مهر نامه را شکست و نامه را قرائت کرد، چشم‌هایش را اشک فرا گرفت. گفتم: چه چیزی در آن است ای ابا عبد الله؟ گفت: یاد آور شده که رسول خدا را در خواب دیده و به او فرموده است نامه‌ای به ابو عبد الله احمد بن حنبل بنویس و از ناحیه‌ام به او سلام برسان و

(۱) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۳۰۲.

به او بگو: به زودی مورد امتحان قرار خواهی گرفت و بسوی خلق قرآن خوانده خواهی شد، اما اجابتشان نکنید که خداوند نامت را تا قیامت زنده خواهد نگاهداشت.

ربیع می‌گوید: گفتیم: البشارة. آنگاه جامه‌اش را از تن در آورد و به من داد و گرفتم و به سوی مصر حرکت کردم. و جواب نامه را نیز گرفته و به شافعی تسلیم نمودم. به من گفت: ربیع، چه چیزی به تو داد؟ گفتیم: جامه تنش را شافعی به من گفت: ما ترا با گرفتن جامه ناراحت نمی‌کنیم، آنرا تر کن آبش را به ما بده تا با شما در آن شریک باشیم «۱».

و بشکل دیگر نیز آن را روایت کرده و در آن آمده است: ربیع گفت: آن را شستم و آبش را به او دادم و آن را در ظرفی ریخت و می‌دیدم که هر روز از آن بر می‌داشت و به عنوان تبرک به صورتش می‌مالید «۲».

و فقیه احمد بن محمد ابو بکر یازودی، گفته است: وارد عراق شدم و کتاب‌های اهل عراق را نوشتم. و کتب اهل حجاز را نیز نوشتم و از زیادی اختلاف آنها، ندانستم که کدام یک را بگیرم تا اینکه گفته است:

و از زیادی اختلاف آنها، جماعت را ترک کرده با حال اندوه خارج شدم، و شب را با اندوه بسر می‌بردم، وقتی که نیمه‌های شب شد، برخاستم وضو، گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم خدایا مرا به چیزی که دوست داری و می‌پسندی هدایت فرما، آن گاه به رختخوابم برگشتم، در خواب دیدم که رسول خدا از در بنی شیبیه داخل مسجد الحرام شد و پشتش را به کعبه تکیه داد و دیدم که شافعی و احمد بن حنبل در طرف راست رسول خدا قرار دارند که آن حضرت به روی آنها تبسم می‌فرمایند. و «بشر مریسی» را نیز دیدم که در طرف چپ پیامبر اکرم قرار دارد، ولی گرفته است، گفتم: یا رسول الله از کثرت اختلاف این دو مرد نمی‌دانم

(۱) در عبارت ابن کثیر آمده: آن را با آب تر کن و به من بده تا بدان تبرک جویم.

(۲) ابن کثیر در تاریخش، جلد ۱۰ صفحه ۳۳۱ از بیهقی آن را آورده است.

ص: ۱۳۴

چه کنم، و کدام یک را بگیرم؟ به سوی احمد و شافعی اشاره فرمود و گفت: اینان کسانی هستند که به آنها کتاب و حکم و نبوت دادیم. آنگاه اشاره به بشر مریسی فرمود و گفت: اگر اینان به آن کافر شوند، قوم دیگری را به آن موکل نمودیم که نسبت به آن کافر نیستند.

ابو بکر یازودی می‌گوید: بخدا قسم! وقتی که این خواب را دیدم، فردایش هزار دینار صدقه دادم و دانستم که حق با شیخین است «۱».

و غلو حنبلی‌ها درباره امامشان به حدی رسیده که مدینی، درباره‌اش گفته است: خداوند این دین را با دو مرد، عزت بخشید که سومی ندارند آنها عبارتند از:

ابو بکر صدیق در روز رده و احمد بن حنبل روز محنت «۲».

هیچ کس بعد از رسول خدا درباره رواج اسلام، چنانکه احمد بن حنبل قیام نموده اقدام نکرده است.

میمونی می‌گوید: به او گفتم ای ابا الحسن حتی ابو بکر صدیق؟ گفت: حتی او، زیرا ابو بکر صدیق یار و یاور داشته، اما احمد بن حنبل بدون یار و یاور بدان قیام کرده است «۳».

و در برابر آنها افرادی مثل ابی علی حسین بن علی کرایسی شافعی، متوفی در سال ۲۴۵ یا ۲۴۸ هـ قرار دارد که بر امام احمد اعتراض می‌کرد و هنگامی که سخنش را درباره قرآن شنید گفت: به چه عمل کنیم به گفتار این بچه؟ که اگر بگوئیم مخلوق است می‌گوید بدعت است و اگر بگوئیم غیر مخلوق است، باز می‌گوید بدعت است «۴».

(۱) ابن عساکر آن را در تاریخش، جلد ۱ صفحه ۴۵۴ از بیهقی و جوزقی آورده است.

(۲) آیا بر مدینی مخفی مانده آنچه را که حافظ به طور صحیح، ولی دروغ از رسول خدا آورده‌اند که فرمود: خدایا اسلام را با عمر بن خطاب عزت بخش - و صحیح ساختگی دیگر:

خدایا دین را با عمر تأیید کن. خداوند هم دعای پیامبر اکرم را درباره عمر اجابت فرمود به وسیله او مالک اسلام را آباد و بت‌ها را منهدم کرد (مستدرک الحاکم جلد ۳ صفحه ۸۳).

(۳) تاریخ بغداد جلد ۴ صفحه ۴۱۸.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۶۴.

ص: ۱۳۵

و مثل مرجان خادم، متفقه در مذهب شافعی، متوفی در سال ۵۶۰ هـ که نسبت به حنبلی‌ها تعصب شدیدی داشته و نسبت به آنان اظهار دشمنی می‌کرده تا جائیکه دیوار مخصوص مکه را، که وزیر ابن هبیره پدید آورده بوده و ابن طباطبائی «۱» در آن جا، نماز می‌خوانده، به خاطر دشمنی با حنبلیان، خراب کرد و به ابن جوزی حنبلی می‌گفت: مقصود من، ریشه کن کردن مذهبشان، و از بین بردن نام شما است.

و هنگامی که مرجان فوت کرد، ابن جوزی فوق العاده خوشحال گردید. «۲»

و ابن جوزی در «المنتظم» جلد ۱۰ صفحه ۲۲۴ گفته است: ابو سعد سماعی، متوفی ۵۶۳ هـ نسبت به مذهب احمد، دشمنی شدیدی داشته و بسیاری از اصحاب ما را یاد کرده و مورد طعن قرار داده که مستوجب طعن نبوده‌اند. و برای ابن جوزی در «المنتظم» جلد ۸ صفحه ۲۶۷ گفتار مفصلی پیرامون دشمنی ابی بکر خطیب بغدادی، صاحب تاریخ معروف، نسبت به مذهب احمد و یارانش وجود دارد، تا جائی که، او را بعدم حیاء و کمی دین نسبت داده است.

و محمد بن محمد ابو المظفر الدوی، متوفی در سال ۵۶۷ هـ درباره حنبلی‌ها، گفتار تعصب آمیز و بدگوئی‌های فراوان داشته تا جایی که گفته است: اگر قدرت می‌داشتم، بر آنها جزیه قرار می‌دادم، حنبلیان درباره‌اش دسیسه کرده، با سم او و زن و بچه کوچکش را کشتند «۳»!

آری در این میان، افرادی وجود دارند که انگیزه‌ها و هوس‌ها از حق گوئیشان باز نداشته، مانند فیروز آبادی صاحب قاموس، و عجلونی که اولی در خاتمه کتابش «سفر السعاده» و دومی در کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۴۲ گفته است: باب فضائل ابی حنیفه و شافعی و مذمتشان، که در آن چیز صحیحی وجود ندارد و آنچه

(۱) او ابو محمد مبارک بن علی بن حسین بغدادی، نزیل و مجاور مکه، متوفی در سال ۵۷۵ هـ است.

(۲) المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۱۳- البدایة جلد ۱۲ صفحه ۲۵۰.

(۳) المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۳۹.

ص: ۱۳۶

که از اینها ذکر شده ساختگی و افتراء است. و ابن درویش حوت، در اسنی المطالب صفحه ۱۴ گفته است: درباره مناقب و مثالب هیچ کدام از پیشوایان مذهب، نص بخصوصی، چه صحیح و چه ضعیف وجود ندارد.

ص: ۱۳۷

فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده

انسان پژوهشگر، می‌تواند از آن احادیث ساختگی و دگرگون شده که در سلسله دروغ گویان آمده، فهرستی اتخاذ و از این رهگذر، به حساب دیگر این نوع احادیث که در مواضع مختلف کتب و مسانید اهل سنت پراکنده است، آگاهی حاصل نماید، اگر چه تمام، بلکه قسمت عمده آن را نمی‌تواند بشناسد، زیرا کتابی که اسامی حدیث سازان و ساخته‌ها و بافته‌هایشان را نوشته و محصور کرده باشد در دست نیست و آنچه که در شرح حال عده کمی از آن جمعیت زیاد، یافت شده از گوشه و کنار تاریخ است که دست تصادف برای ما حفظ کرده است.

و اینک فهرست گروهی از آن حدیث سازان و بافته‌هایشان، ذیل آورده می‌شود:

ابو سعید ابان بن جعفر، بیش از ۳۰۰ حدیث ساخته است.

ابو علی احمد جویباری و دو فرزند او عکاشه و تمیم، بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث ساخته‌اند.

احمد بن محمد قیسی، که شاید به نام پیشوایان، بیش از ۳۰۰۰ حدیث ساخته است.

احمد بن محمد باهلی، احادیث موضوعه‌اش، بیش از ۴۰۰ حدیث ساخته است.

احمد بن محمد مروزی، به نام افراد مورد اعتماد، بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث پائین و بالا کرده است.

ص: ۱۳۸

احمد ابو سهل حنفی، احادیث دروغش ۵۰۰ است.

بشر بن حسین اصفهانی، دارای نسخه ساختگی است که در آن ۱۵۰ حدیث است.

بشر بن عون، دارای نسخه ساختگی است که در حدود ۱۰۰ حدیث دارد.

جعفر بن زبیر به نام رسول خدا ۴۰۰ حدیث وضع کرده است.

حارث بن اسامة، احادیث ساختگیش در حدود ۳۰ حدیث بوده است.

حسن عدوی، بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.

حکم بن عبد الله ابو سلمة، در حدود ۵۰ حدیث ساخته است.

دینار حبشی، از انس، در حدود ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است «۱».

زید بن حسن ۴۰ حدیث ساخته است.

زید بن رفاعه ابو الخیر، دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.

سلیمان بن عیسی ۲۰ و چند حدیث ساخته است.

شیخ بن ابی خالد بصری ۴۰۰ حدیث ساخته است.

صالح بن احمد قیراطی، شاید بیش از ۱۰۰۰۰ حدیث پائین و بالا کرده باشد.

عبد الرحمن بن داود، دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.

عبد الرحیم فاریابی، بیش از ۵۰۰ حدیث ساخته است.

عبد العزیز، ساخته‌ها و دگرگون کرده‌هایش ۱۰۰ حدیث است.

عبد الکریم بن ابی العوجاء ۴۰۰۰ حدیث ساخته است.

عبد الله قزوینی، به نام شافعی، در حدود ۲۰۰ حدیث ساخته است.

عبد الله قدامی، به نام مالک، بیش از ۱۵۰ حدیث پائین و بالا کرده است «۲».

عبد الله روحی، بیش از ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.

عبد المنعم بیش از ۲۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.

عثمان بن مقسم، از روایات ناشنیده‌ای که پیش شیبان داشته ۲۵۰۰۰ حدیث بوده است.

(۱) در سابق گفتیم که: ابن عدی گفته است: می‌تواند از او بیست هزار حدیث که همه آنها دروغ است روایت کند.

(۲) لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۳۶.

ص: ۱۳۹

عمر بن شاکر، دارای ۲۰ نسخه غیر محفوظه است.

محمد بن عبد الرحمن بیلمانی ۲۰۰ حدیث دروغ، روایت کرده است.

محمد بن یونس کدیمی، بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساخته است.

محمد بن عمر واقدی ۳۰۰۰۰ حدیث که اصل ندارد روایت کرده است.

معلی «۱» بن عبد الرحمن واسطی ۹۰ حدیث وضع کرده است.

میسرة بن عبد ربه بصری ۴۰ حدیث ساخته است.

نوح بن ابی مریم، در فضیلت سوره‌ها ۱۱۴ حدیث ساخته است.

هشام بن عمار ۴۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.

مجموع احادیث ساختگی و دگرگون شده اینان ۹۸۶۸۴ حدیث خواهد بود.

و به آن اضافه کنید، احادیثی را که از افراد زیر دور انداخته شده:

عباد بصری ۶۰۰۰۰ حدیث

عمر بن هارون ۷۰۰۰۰ حدیث

عبد الله رازی ۱۰۰۰۰ حدیث

ابن زباله ۱۰۰۰۰۰ حدیث

محمد بن حمید ۵۰۰۰۰ حدیث

نصر ۲۰۰۰۰ حدیث

که مجموع احادیث این عده ۴۰۸۶۸۴ خواهد شد.

و برای شخص بحث کننده، مخفی نخواهد بود که این عدد، نسبت به آنهمه احادیث ساختگی، که دست‌های جنایتکارانه ساخته‌اند، بسیار ناچیز خواهد بود «۲».

نسخه‌ها و احادیث موضوعه

برای اغلب دروغ‌گویان حدیث ساز (اگر نگوئیم همه آنها) کتاب‌هایی که

(۱) در بعضی از مصادر، به جای آن «یعلی» ضبط شده است.

(۲) تفصیل آنچه که در این فهرست آمده، در شرح حال رجال آن در سلسله دروغ‌گویان بیان شده است.

ص: ۱۴۰

مشمول بر بسیاری از بافته‌هایشان که از حد و اندازه، بیرون است بوده است، اما تاریخ، برای ما چیزی جز اشاره‌ای که در تراجم جمعی از نویسندگان آن رفته، حفظ نکرده است. چنانکه از گفتارشان در سابق گذشت.

اینک برخی از آنان، ذیلاً آورده می‌شود:

احمد بن ابراهیم مزنی، دارای نسخه موضوعه و ساختگی است.

احمد بن محمد حمانی، در مناقب ابی حنیفه کتابی نوشته که تمام مطالب آن ساختگی است.

اسحاق بن محمشاذ، دارای کتابی درباره فضائل ابن کرام است که تمامش ساختگی است.

ایوب بن مدرک حنفی، دارای نسخه موضوعه است.

بریه بن محمد البیع، دارای کتابی است که احادیث آن ساختگی است.

حسن بن علی اهوازی، کتابی تصنیف کرده که در آن احادیث موضوعه آورده است.

حسین بن داود بلخی، دارای نوشته‌ای است که اکثر آن ساختگی است.

داود بن عفان، دارای نسخه‌ای است که به نام انس، ساخته شده است.

زکریا بن درید، دارای نسخه‌ای است که همه آن، ساختگی است.

عبد الرحمن بن حماد، نزدش نسخه موضوعه‌ای است.

عبد العزیز بن ابی زواد، پیشش نسخه ساختگی است.

عبد الکریم بن عبد الکریم، دارای کتاب ساختگی است.

عبد الله بن حارث، دارای نسخه‌ای است که همه آن موضوعه است.

عبد الله بن عمیر قاضی، به نام مالک نسخه ساختگی دارد.

عبد المغیث بن زهیر حنبلی، دارای جزوه ساختگی درباره فضائل یزید است.

عبید بن قاسم، دارای نسخه ساختگی است.

علاء بن زید بصری، دارای نسخه موضوعه‌ای است.

ص: ۱۴۱

لاحق بن حسین مقدسی از حدیث ساختگیش، بیش از پنجاه جزء نوشته است.

محمد بن احمد مصری، دارای نسخه ساختگی است.

محمد بن حسن سلمی، تألیفاتش بیش از صد کتاب است.

محمد بن عبد الواحد زاهد، دارای جزوه‌ای در فضائل معاویه است.

محمد بن یوسف رقی، در حدود شصت نسخه وضع کرده است.

موسی بن عبد الرحمن ثقفی، کتابی در تفسیر ساخته است.

و بر شخص خواننده است که این را مقیاس قرار دهد و بدین وسیله ساخته‌های جمیع دروغ‌گویان و حدیث‌سازان، چه آنها که یاد کردیم و چه آنها که یاد نکردیم اندازه‌گیری نماید، در آن صورت است که گفته‌های افراد زیر را را مبالغه آمیز نخواهد دانست:

یحیی بن معین گفته است: «از دروغ‌گویان به قدری کتاب نوشتیم که تنور را با آن بر افروختیم و نان پخته از آن در آوردیم»^۱.

و بخاری، صاحب صحیح گفته است: «دویست هزار حدیث غیر صحیح را حفظ کردم»^۲.

و اسحاق بن ابراهیم حنظلی، گفته است: «چهار هزار حدیث دروغ، حفظ کرده است»^۳.

و یحیی بن معین گفته است: «کدام صاحب حدیث است که از کذابی، هزار حدیث نوشته باشد؟»^۴.

و خطیب بغدادی، گفته است: «برای اهل کوفه و خراسان از احادیث موضوعه و سندهای ساختگی نسخه‌های زیادی است و بحمد الله، در میان محدثین بغداد چنانکه

(۱) تاریخ خطیب بغدادی جلد ۱۴ صفحه ۱۸۴.

(۲) ارشاد الساری قسطلانی در شرح صحیح بخاری جلد ۱ صفحه ۳۳.

(۳) تاریخ خطیب بغدادی جلد ۶ صفحه ۳۵۲.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۴۳.

در میان غیر آنان اشتها به دروغ در روایت و حدیث سازی است، کمتر وجود دارد «۱».

و ابو بکر بن ابی سبره وضاع و کذاب گفته است: «پیشم هفتاد هزار حدیث در حلال و حرام است» «۲».

و فیروز آبادی صاحب قاموس، در خاتمه کتابش «سفر السعادة» نود و یک باب شمرده که در آنها احادیث زیادی است. و در کتب آنان، از آن احادیث موجود است آنگاه می‌گوید: و در آنها حدیث صحیحی وجود ندارد. و پیش بزرگان دانش صحت آن احادیث، به ثبوت نرسیده است.

و عجلونی، در پایان کتابش «کشف الخفاء» قسمتی از احادیث موضوعه و حدیث سازان و کتب دروغین را یادآور شده و در صفحه ۴۱۹-۴۲۴ صد باب را شمرده که اکثر آنها در فقه است و بعد از هر باب گفته است: در آن حدیث صحیحی نیست و یا نظیر آن.

و ابن الحوت بیروتی، در «اسنی المطالب» بیش از سی مبحث را، از ابوابی شمرده که در آنها حتی یک حدیث صحیح وجود ندارد.

ائمہ حدیث که در تألیفات صحاح و مسانیدشان، از میان آن همه احادیث زیاد. قسمتی از احادیث مورد اعتماد را انتخاب کرده و الباقی را ترک کرده‌اند، نشانه زیادی احادیث ساختگی است و پرده از روی این حقیقت بر می‌دارد که:

ابو داود سجستانی، در سننش ۴۸۰۰ حدیث آورده که آن را از میان ۵۰۰۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است «۳».

و صحیح بخاری، مشتمل بر ۲۷۶۱ حدیث غیر مکرر است که از میان بیش از ۶۰۰۰۰۰ حدیث، انتخاب شده است «۴».

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۴۴.

(۲) تهذیب التهذیب جلد ۱۲ صفحه ۲۷.

(۳) طبقات الحفاظ ذهبی جلد ۲ صفحه ۱۵۴- تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۵۷- المنتظم ابن جوزی جلد ۵ صفحه ۹۷.

(۴) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۸- ارشاد الساری جلد ۱ صفحه ۲۸- صفة الصفوه جلد ۴ صفحه ۱۴۳.

ص: ۱۴۳

و در صحیح مسلم ۴۰۰۰ حدیث غیر مکرر است که از میان ۳۰۰۰۰۰ حدیث، انتخاب شده است «۱».

و احمد بن حنبل، در مسندش ۳۰۰۰۰ حدیث آورده که آنها را از میان بیش از ۷۵۰۰۰۰ حدیث، انتخاب کرده، در صورتیکه ۱۰۰۰۰۰۰ حدیث فراهم کرده بوده است «۲».

و احمد بن فرات، متوفی در سال ۲۵۸ هـ یک میلیون و پانصد هزار حدیث نوشته و از میان آنها ۳۰۰۰۰۰ حدیث را در تفسیر و احکام و فوائد و غیره اخذ کرده است «۳».

این یک سوی از شئون حدیث و در اینجا نواحی دیگری وجود دارد که ناشی از الفاظ جرح غیر کذب و وضع است که زیر هر کدام از آنها افراد زیادی از رجال حدیث قرار دارند که هر فردی از آنها احادیث زیادی روایت کرده‌اند.

آن الفاظ عبارتند از: روایت از او روا نیست، تمام احادیثش ساختگی است، چیزهاییکه اصل ندارند روایت می‌کند از ثقات، روایات موضوعه روایت می‌کند، احتجاج بدان روا نیست، سندها را دگرگون می‌کرده و بالا می‌برده است، حدیث موقوف را بالا می‌برده و وصل می‌کرده است، حدیث می‌دزدیده و پائین و بالا می‌کرده است، در حدیث مورد اعتماد نیست، نوشتن حدیثش جائز نیست، در هیچکدام از احادیثش مورد پیروی قرار نمی‌گیرد، نقه و امین نیست، تمام اصحاب بر ترکش اجماع دارند، تمام چیزهایی که روایت می‌کند غیر محفوظ است، به آن استدلال نمی‌شود و اعتباری به آن نیست، دارای حدیث مورد اعتماد نیست، حدیثش مضطرب و ناچیز است، از احادیث نادرست در تألیفاتش زیاد آورده است، اتفاق بر ترک اوست، احادیث موضوعه می‌آورده است، احادیث دگرگون شده می‌آورده است، حدیث از یادش می‌رفته است، از او چیزی

(۱) المنتظم ابن جوزی جلد ۵ صفحه ۳۲- طبقات الحفاظ ذهبی جلد ۲ صفحه ۱۵۱-۱۵۷ شرح صحیح مسلم نووی جلد ۱ صفحه ۳۲.

(۲) شرح حال احمد که از طبقات ابن السبکی که در آخر جزء اول از مسندش چاپ شده نقل گردیده است. طبقات ذهبی جلد ۲ صفحه ۱۷.

(۳) خلاصة التهذيب صفحه ۹.

ص: ۱۴۴

نباید نوشته شود، فریب خورده، از ناحیه دروغ گویان است، چیزی را درست انجام نمی‌داده است، در آوردن مطالب نادرست متفرد بوده است، حجت نیست، بطور کلی ضعیف و سست است، جدا ضعیف است، هلاک شونده است، سقوط کننده است، بدعت گزار است، گول خورده است، تدلیس می‌کند، در هم آمیخته است، درهم می‌آمیزد.

متهم به دروغ است، متهم بوضع حدیث است، احادیثش دگرگون شده و ناشایسته است، در حدیث ناچیز است، از ثقات مطالب نادرست می‌آورد.

مشکل ثقة و ثقات

اینها که گفته شد، مربوط به کسانی است که پیش عامه به آنها و گفتار و حدیثشان اعتمادی نیست. و اما کسی که بنظر آنها مورد اعتماد است تازه خود مشکل بسیار مهم و غیر قابل حل دیگری است که خواننده محترم را در بهت و حیرت قرار می دهد و آن اینکه منظور از ثقة و رأی مورد اعتماد چیست؟ از کجا حاصل می شود؟ و چه خصلتی با آن مناقض است؟

بیا با من تا تاریخ جمعی از کسانی که تصریح به ثقة بودن آنها شده (در صورتیکه اثری از اعتماد در آنها دیده نمی شود) بخوانیم، مانند:

۱- زیاد بن ابیه، کسبیکه آنهمه جرائم و جنایات مهم را در تاریخ مرتکب شده، خلیفه بن خیاط او را از زهاد شمرده و احمد بن صالح، او را متهم به کذب نمی داند!! «۱».

۲- عمر بن سعد بن ابی وقاص، قاتل امام حسین علیه السلام که عجلای او را ثقة و مورد اعتماد می داند!!! «۲».

۳- عمران بن حطان، رئیس خوارج، صاحب شعر معروف، درباره ابن ملجم مرادی:

الالیبلغ من ذی العرش رضوانا

اوفی البریة عند الله میزاننا

یا ضربة من تقی ما اراد بها

انی لا ذکره حینا فاحسبه

(۱) تاریخ ابن عساکر جلد ۵ صفحه ۴۰۶-۴۱۴.

(۲) خلاصة التهذیب صفحه ۱۴۰.

«ای ضربتی که از پرهیزکاری صادر شده و از آن جز رسیدن به رضوان و خشنودی خدا نظری نداشته است، من هرگاه که آن را یاد می آورم فکر می کنم که او پیش خدا از لحاظ پاداش از همه مردم پر پاداش تر است» «۱».

چنین فردی را عجلای توثیق کرده و بخاری از رجال صحیحش قرار داده و از او حدیث نقل کرده است!!!.

۴- اسماعیل بن اوسط بجلی، امیر کوفه، متوفی در سال ۱۱۷ ه که از یاران حجاج بن یوسف ثقفی بوده و سعید بن جبیر را برای قتل پیشش فرستاده بود، ابن معین چنین شخصی را توثیق کرده و ابن حبان او را از ثقات شمرده است!! «۲».

۵- اسد بن وداعه شامی تابعی ناصبی که علی راسب می‌کرده و عابد بوده است، نسائی او را توثیق نموده است!! «۳».

۶- ابو بکر محمد بن هارون ناصبی منحرف، و معروف به دشمنی با امیر المؤمنین که خطیب بغدادی او را توثیق کرده است!! «۴».

۷- خالد قسری امیر ناصبی، دشمن ستمکار (ذهبی او را چنین توصیف کرده است) و در تاریخ ابن کثیر جلد ۱۰ صفحه ۲۰- ۲۱ آمده است که: او مرد بدی بوده، به علی جسارت می‌کرده و مادرش نصرانی بوده و در دینش متهم بوده و در خانه‌اش برای مادرش کنیسه‌ای ساخت، با این حال، ابن حبان او را توثیق کرده است!!

۸- اسحاق بن سوید عدوی بصری، متوفی در سال ۱۳۱ ه که نسبت به علی دشمنی می‌کرد و می‌گفت: او را دوست ندارم. با اینحال، احمد و ابن معین

(۱) در جلد اول این کتاب صفحه ۳۲۴ این مطلب بطور تفصیل آمده، به آنجا مراجعه کنید.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۱۰۳- لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۳۹۵.

(۳) میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۹۷- لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۳۸۵.

(۴) لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۱۱.

ص: ۱۴۷

و نسائی او را توثیق کردند، و او از رجال صحاح بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی است!! «۱»

۹- نعیم بن ابی هند متوفی در سال ۲۱۱ ه مردی ناصبی و دشمن علی بوده، با اینحال، نسائی او را توثیق کرده است!! «۲».

۱۰- حریر بن عثمان کسی که در مسجد نماز می‌خواند و از آن خارج نمی‌شد تا هر روز هفتاد بار علی را لعن کند. اسماعیل بن عیاش می‌گوید: با حریر از مصر تا مکه رفیق راه شدم، او در بین راه علی را سب و لعن می‌کرد و به من می‌گفت: این که مردم از رسول خدا روایت کرده‌اند که به علی فرموده است: «تو نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی هستی» درست است اما شنونده خطا کرده است، گفتم: چطور؟ گفت: بیان رسول خدا چنین بوده: «تو نسبت به من بمنزله قارون نسبت به موسی هستی» گفتم: از کی چنین روایت می‌کنی؟ گفت: از ولید ابن عبد الملک شنیدم که آنرا روی منبر چنین

روایت می‌کرد!! «۳». بخاری و ابو داود و ترمذی و دیگران به حدیث چنین شخصی احتجاج کرده‌اند و در ریاض النضرة جلد ۲ صفحه ۲۱۶ آمده است که او ثقة و مورد اعتماد است و لیکن علی را دشمن داشته خدا دشمنش باد!!

۱۱- ازهر بن عبد الله حمصی، علی را سب می‌کرده با اینحال عجلای او را توثیق نموده و او از رجال حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی است!! «۴».

۱۲- عبد الرحمن بن ابراهیم مشهور به دحیم شامی، کسی که گفته است:

کسی که بگوید: «فته باغیة» اهل شامند، او زنا زاده است! با اینحال بخاری و دیگران از او روایت کرده‌اند و او به عنوان ثقة و حجت معرفی شده است!!

(۱) تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۲۳۶.

(۲) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۲۴۳.

(۳) تاریخ ابن عساکر جلد ۴ صفحه ۱۱۵- تاریخ خطیب جلد ۸ صفحه ۲۶۸.

(۴) تهذیب التهذیب جلد ۱ صفحه ۲۰۴.

ص: ۱۴۸

۱۳- حافظ عبد المغیث حنبلی، کتابی در فضائل یزید بن معاویه نوشته و در آن مطالب ساختگی زیادی آورده است، در صورتیکه از چنین شخصی به پارسائی و ثقة و دین داری و راستی و امانت و شایستگی و اجتهاد یاد شده است!!

۱۴- حافظ زید بن حباب، که ابن معین گفته است: او ثقة است، ولی حدیث ثوری را دگرگون می‌کرده است!! «۱».

۱۵- خلف بن هشام، که شرب خمر می‌کرده، احمد امام حنبلیان، او را توثیق کرده است. وقتیکه به او اعتراض شد: چرا آدم شراب خوار را توثیق می‌کنی؟

در جواب گفت: این علم از ناحیه او به ما رسیده، او بخدا قسم پیش ما ثقة و امین است، شراب بنوشد یا ننوشد!! «۲».

۱۶- خالد بن مسلمة بن عاص ابو سلمه قرشی، که امام احمد و یحیی بن معین او را توثیق کرده و گفته‌اند: حدیثش نوشته شود و ابن عدی گفته است: او در زمره کسانی است که حدیثش قابل گردآوری است گر چه حدیثش کم است و مانعی از روایت کردن از او نمی‌بینم، در صورتیکه او از سران «مرجئه» و دشمن علی است «۳».

آری چنین کسانی را توثیق می‌کنند. و روایت کردن از آنها را جائز می‌شمرند، اما افراد زیر را از ثقه و مورد اعتماد بودن ساقط می‌دانند:

احمد بن حنبل، وقتیکه شنید عبید الله بن موسی عیسی، نسبت به معاویه بد گوئی می‌کند، روایت کردن از او را ترک کرد و نماینده‌ای پیش یحیی بن معین فرستاد و به او پیغام داد که: برادرت ابو عبد الله احمد بن حنبل برایت سلام می‌فرستد و می‌گوید: از عبید الله. حدیث زیاد نقل می‌شود، در صورتیکه من و شما از او می‌شنویم که به معاویه بد می‌گوید، از این رو، من دیگر از او حدیث نقل نمی‌کنم!.

(۱) خلاصة التهذيب صفحه ۱۰۸.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۲۶.

(۳) تاریخ شام جلد ۵ صفحه ۵۳.

ص: ۱۴۹

یحیی بن معین به قاصد گفت: به ابو عبد الله سلام برسان و به او بگو: من و شما از عبد الرزاق شنیدیم که عثمان بن عفان را بد می‌گفت، آیا حدیث کردن از او را ترک کنم، با آنکه عثمان از معاویه بالاتر است؟! «۱».

آری شعبه، روایت کردن از منهال بن عمر اسدی کوفی را، هنگامی که از خانه‌اش آواز خوانی شنید، ترک کرد چنانکه ابن ابی حاتم گفته است «۲».

آری یزید بن هارون گفته است: روایت کردن از ابو یوسف بخاطر آنکه اموال یتیمان را به مضاربه می‌دهد و سودش را برای خودش بر می‌دارد، جائز نیست «۳».

آری آری، بخاری، روایت کردن از امام صادق را ترک کرد و یحیی بن سعید گفته است: در نفسم از او چیزی است. گر چه او دروغ گو نبوده است «۴» ولی شافعی و ابن معین و ابن ابی خثیمه و ابو حاتم و ابن عدی و ابن حبان و نسائی و دیگران او را توثیق کرده‌اند.

آری ابو حاتم بن حبان بستی، گفته است: علی بن موسی الرضا (امام پاک) از پدرش مطالب عجیب و غریب نقل می‌کند گویا که اشتباه و خطا می‌کند «۵».

آری ابن جوزی، امام پاک، حسن بن علی بن محمد عسکری را در «الموضوعات» تضعیف کرده است!! «۶».

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

«پس وای بر آنها، از آنچه را که دستهایشان نوشته، و وای بر آنها، از آنچه را که کسب می‌کنند».

(بقره آیه ۷۹)

(۱) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۴۲۷.

(۲) خلاصه التهذیب صفحه ۳۳۲.

(۳) تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحه ۲۵۸.

(۴) تهذیب التهذیب جلد ۲ صفحه ۱۰۳.

(۵) انساب السمعانی در باب راء وضاء - تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۸۸.

(۶) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۴۰.

ص: ۱۵۰

احادیثی که به نام رسول خدا ساخته‌اند!!

ما، در این جا تصمیم داریم: نمونه‌هایی از چیزهایی که دستهای این دروغ‌گویان و حدیث‌سازان یاد شده، یا امثالشان در باب فضائل دروغین ساخته‌اند یاد آور شویم:

۱- از ابن عباس آمده، که رسول خدا فرموده است: «هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه روی برگهایشان نوشته شده: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است، عمر فاروق است و عثمان صاحب دو نور است».

این حدیث از ساخته‌های علی بن جمیل رقی است که طبرانی آنرا آورده و گفته است: ساختگی است و علی بن جمیل، حدیث‌ساز است و تنها اوست که این حدیث را نقل کرده و معروف به ابی معروف بلخی آنرا دزدیده و عبد العزیز بن عمر و خراسانی، مرد گمنامی است و ابو نعیم آن را از طریق علی بن جمیل آورده و ختلی در دیباج آن را از طریق عبد العزیز بن عمرو خراسانی، چنانکه در میزان الاعتدال آمده روایت کرده است. و ذهبی در جلد ۲ صفحه ۱۳۸ همان کتاب گفته است: عبد العزیز گمنام است و خبر باطل است، پس همان آفت آن حدیث است.

و ابن عدی از طریق معروف بلخی آن را آورده و ذهبی در المیزان جلد ۳ صفحه ۱۸۴ گفته است: این حدیث ساختگی است. ولی به خاطر علی بن جمیل، از جریر مشهور است و سوگند می‌خورده و می‌گفته: بخدا قسم جریر به ما حدیث کرده است.

و ابن عدی گفته است: این معروف، معروف نیست و شاید آن را از علی بن جمیل دزدیده باشد.

ص: ۱۵۱

و ابو القاسم بن بشران در «امالی» خود، از طریق محمد بن عبد بن عامر سمرقندی، آن را روایت کرده است، و این سمرقندی همان کذاب و حدیث ساز است که از عصام بن یوسف حدیث می‌کرده و ابن عدی گفته است: احادیثی روایت کرده که مورد پیروی نمی‌باشد.

و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴ و جلد ۷ صفحه ۳۳۷ آن را از طریق حسین بن ابراهیم احتیاطی، از علی بن جمیل روایت کرده که ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۵۳ بعد از ذکر آن از این طریق گفته است: این باطل است و متهم به آن حسین احتیاطی است. و در جلد ۳ صفحه ۱۸۴ گفته است: این حدیث ساختگی است.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۷ صفحه ۲۰۵ آن را از طریق طبرانی آورده و گفته است: این حدیث از لحاظ سند ضعیف است و کسی که به آن تکلم کرده، خالی از ناشناختگی و مجهول بودن نیست.

امینی می‌گوید: آیا از ابن کثیر تعجب نمی‌کنی که حدیث ساختگی و باطل را ضعیف و مجهول می‌خواند؟! در صورتی که در اصطلاح اهل فن که او خود را از آنها می‌داند چنین حدیثی ضعیف خوانده نمی‌شود. آری: این خوی اوست که چنین ایجاب می‌کند!!

و عجیب تر از آن این است که خطیب درباره روایتی که حالش چنین است کلمه‌ای که دلالت بر عیب سند آن کند، نیاورده و این شأن اوست درباره بسیاری از امثال این احادیث ساختگی!!

۲- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: هنگامی که قیامت بیا گردید، منادی از زیر عرش ندا می‌کند، اصحاب محمد را بیاورید، ابو بکر و عمر و عثمان و علی آورده می‌شوند و به ابو بکر گفته می‌شود: کنار در بهشت بایست و هر کسی را که می‌خواهی وارد کن و هر کسی را که می‌خواهی رد کن. و به عمر گفته می‌شود:

کنار میزان بایست و هر کس را که خواستی با رحمت خدا سنگین و یا سبک کن و به عثمان شاخه‌ای از درختی که خدا با دستش غرس کرده بوده داده می‌شود و

ص: ۱۵۲

به او گفته می‌شود: به وسیله آن هر کسی را که خواستی از حوض دور کن. و به علی دو حله داده و گفته می‌شود که آنها را بگیر و من آنها را از روزی که آسمان و زمین را خلق کرده بودم برای ذخیره کرده بودم.

این حدیث را ابراهیم بن عبد الله مصیصی، و احمد بن حسن بن قاسم کوفی، که هر دو کذابند، روایت کرده‌اند و خدا دانایانتر است که کدام یک، آن را وضع کرده‌اند.

ذهبی آنرا با همین عبارت در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۰-۴۲ آورده است.

و در آن صرفنظر از ساختگی بودن، دگرگونی نیز صورت گرفته است، زیرا آنچه که در ریاض النضرة جلد ۱ صفحه ۳۲ آمده درباره عثمان و علی چنین است: «به عثمان دو حله پوشانده می‌شود و به او گفته می‌شود: آنها را بیوش، از روزی که آسمان و زمین را آفریدم، آنها را برای شما آفریده یا ذخیره کرده بودم، و به علی بن ابی طالب عصا «عوسج» از درختی که خدا با دستش در بهشت غرس کرده داده می‌شود و به او گفته می‌شود: مردم را از حوض دور کن».

پس آنچه را که برای علی بن ابیطالب علیه السلام بوده، از دور کردن منافقان از حوض، دگرگون کرده برای عثمان قرار دادند، بعد از آنکه بر صدر حدیث ابتدائی ساختگی افزودند.

و حدیث دور کردن امیر المؤمنین از حوض، چیزی است که حفاظ، آن را از طرق گوناگون از جمعی از صحابه آورده، و ما در سابق طرق و تصحیح حاکم را نسبت به آن حدیث در جلد ۲ صفحه ۳۲۱ آورده‌ایم.

۳- از انس بطور مرفوع آمده است: «همه اصحابم جز معاویه بن ابی سفیان را (در بهشت) دیدم، تنها او را هشتاد (یا هفتاد) سال ندیدم و بعد از آن بسویم آمد در حالی که روی شتری از مشک خوشبوتر که داخل آن از رحمت خدا و چهار دست و پایش از زیر جد بوده سوار بوده است و به او گفتم: معاویه؟ جواب داد: لبیک یا محمد به او گفتم: در این هشتاد سال کجا بودی؟ گفت: در باغستانی زیر عرش خدایم بودم که او با من مناجات می‌کرد و من با او، او به من درود می‌-

ص: ۱۵۳

فرستاد و من به او، و می‌گفت: این در عوض فحشهایی است که در دنیا به تو داده‌اند.

این حدیث از ساخته‌های عبد الله بن حفص وکیل است.

ابن عدی گفته است: این حدیث ساختگی است، شک ندارم که او سازنده آن است.

و خطیب گفته است: این حدیث از لحاظ سند و متن باطل است و می‌دانیم که سازنده آن وکیل است. و سندهای رجالش همه مورد اعتمادند جز خودش.

و ذهبی در میزانش، بعد از ذکر آن، از طریق ابن عدی گفته است: برای ابن عدی شایسته نبوده که از این دجال کور چشم کور دل روایت کند. کسی که خداوند درباره‌اش فرموده است: «کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت نیز کور و گمراه است».

و در شرح حال عبید الله بن سلیمان گفته است: او از عبد الرزاق، با خبر باطلی روایت کرده که او آفت آن به شمار می‌رود.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۰۵ گفته است: این خبر را ابن عساکر چنین آورده است: «من وارد بهشت می‌شوم، همه یارانم جز معاویه را در آنجا می‌یابم که پس از هفتاد سال او را می‌بینم و به او می‌گویم: معاویه کجا بودی؟ در جواب می‌گوید: زیر عرش خدایم بودم که با دستش به من تحفه می‌داد. آنگاه فرمود: این در عوض فحشهایی است که در دنیا به شما داده‌اند».

ابن عساکر گفته است: این حدیث نادرست است و در آن چند نفر از افراد گمنام قرار دارند.

۴- از انس بطور مرفوع آمده است: «در شب معراج وارد بهشت شدم سببی را دیدم که به حوریه‌ای آویزان بوده، گفت: من مال عثمان کشته شده با ظلم هستم».

ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۰ از طریق عباس بن محمد عدوی، حدیث -

ص: ۱۵۴

ساز آن را آورده است. و گفته است: این خبر ساختگی است. و در جلد ۳ صفحه ۲۹۳ با تغییر مختصر از طریق یحیی بن شبيب کذاب وضاع نیز آن را آورده و گفته است: این دروغ است و خدا می‌داند که کدام یک از این دو مرد آن را ساخته‌اند.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۲۴۵ گفته است: ابن حبان آنرا ضعیف دانسته و معتقد است: برای آن از کلام پیامبر و انس و ثابت و حماد (که آنها رجال سند حدیثند) اصلی نیست و به این مطلب ذهبی در «المیزان» در شرح حال عبد الله بن ابراهیم دمشقی، اشاره کرده و گفته است: این خبر باطل است.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۲۴۸ گفته است: حدیث یاد شده از عقبه بن عامر چنین آورده شده: «هنگامی که به آسمان عروج داده شدم داخل بهشت عدن شدم، سببی در دستم قرار گرفت که از آن حوریه پسندیده‌ای که مژگان چشمهایش همانند زیبایی مژگان بازها بوده، آشکار گردید و به او گفتم که: تو مال کی هستی؟ گفت: من برای خلیفه بعد از تو هستم که از روی ستم کشته می‌شود (عثمان بن عفان) و در صفحه ۲۹۳ نیز آن را آورده و گفته است: حدیث نادرستی است.

و خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحه ۲۹۷ آن را از طریق محمد بن سلیمان ابی علی شطوی، از نافع از ابن عمر از رسول خدا چنین آورده است: «هنگامی که شبانه بسوی آسمان برده شدم و در آسمان چهارم قرار گرفتم سببی در دامنم افتاد و آنرا با دستم گرفتم پس شکافته شد و از آن حوریه خندانی بیرون آمد و به او گفتم: بگو ببینم: مال کی هستی؟ گفت: متعلق به مقتول شهید: عثمان بن عفان هستم».

و با این طریق نیز این حدیث ساختگی است.

خطیب در تاریخش و ابن جوزی در «الموضوعات» و ذهبی در «میزانش» نادرستی این حدیث را از ناحیه محمد بن سلیمان ابی جعفر خزاز دانسته‌اند.

ص: ۱۵۵

۵- از جابر بطور مرفوع آمده است: خداوند یارانم را بر همه عالمیان جز از انبیاء و مرسلین برتری داد و از میان یارانم چهار نفر را برگزید: ابو بکر، عمر، عثمان و علی، آنها را بهترین یارانم قرار داد گر چه همه یارانم خوبند.

این حدیث از ساخته‌های عبد الله بن صالح، کاتب «اللیث» است که ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۴۷ گفته است: با این خبر قیامت بر عبد الله بن صالح بر پا گردید.

و از ابی زرع حکایت شده که او گفته است: این حدیث باطل است و خالد مصری آن را ساخته و در کتاب عبد الله بن صالح، آن را جای داده است. و نسائی گفته است: این حدیث ساختگی است.

۶- از عبد الله بن عمر، بطور مرفوع آمده است: هنگامی که ابو بکر متولد شد، در همان شب خداوند بر بهشت عدن توجه کرد و فرمود: سوگند به عزت و جلالم که در تو داخل نمی‌کنم مگر کسی که این مولود را دوست داشته باشد.

ذهبی گفته است: این حدیث ساختگی است و آفت آن احمد بن عصمت نیشابوری است.

و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۳ صفحه ۳۰۹ آن را آورده و گفته است:

این حدیث باطل است و در اسنادش چند نفر از افراد مجهول و گمنام قرار دارند.

۷- از ابی هریره بطور مرفوع آمده است: «در آسمان دنیا هشتاد هزار فرشته برای کسی که ابو بکر و عمر را دوست داشته باشد طلب آمرزش می‌کنند، و در آسمان دوم هشتاد هزار فرشته کسی را که ابو بکر و عمر را دشمن داشته باشد لعنت و نفرین می‌کنند.

این حدیث از ساخته‌های ابی سعید حسن بن علی عدوی بصری است.

خطیب آن را آورده و گفته است: این حدیث را عدوی به نام کامل بن طلحة ساخته است و تنها عبد الرزاق بن منصور بدار، از ابی عبد الله زاهد سمرقندی، و او از ابی لهیعة، آن را روایت کرده است و ابو عبد الله زاهد مجهول و گمنام است

ص: ۱۵۶

و لذا عدوی آن را به کامل که ثقة است چسبانده است در هر صورت حدیث از ابی لهیعة بطور محفوظ نیامده است.

آنگاه آن را به طریق دیگری آورده و گفته است: این اسناد صحیح است و رجالش همه مورد اعتماد هستند و عدوی مطلب مهمی را آورده و مرتکب کار بدی شده. جرأت او در ساختن این حدیث بزرگتر از جرأتش در روایت از ابن لهیعة است.

و دیلمی آن را آورده و به آن افزوده است: و هر کس همه صحابه را دوست داشته باشد از نفاق دور خواهد بود. و ذهبی به ساختگی بودن آن نیز حکم کرده است. و ابن حجر از طریق دیگر از انس در کتاب لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۱۰۷ آن را آورده و گفته است: این با این اسناد باطل است.

۸- از انس آمده است که: مردی یهودی پیش ابی بکر آمد و گفت: قسم به آنکه موسی را بر انگیخت و با او سخن گفت، من ترا دوست دارم. ابوبکر سرش را به علامت تحقیر او بالا نیاورد تا جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل گردید و گفت: ای محمد! خدای بزرگ برای تو سلام می‌فرستد و می‌گوید: به یهودی بگو: خدا آتش را از تو دور کرده است. پس یهودی محضر رسول خدا حاضر گردید و اسلام آورد.

و در تعبیر دیگر چنین آمده است: خداوند از او در آتش دو چیز را به خاطر محبت به ابی بکر دور کرده است: زنجیرها، و غلها بر گردنش نهاده نمی‌شود. آنگاه رسول خدا این مطلب را به او خبر دادند.

این حدیث از آفات حسن بن علی ابی سعید عدوی بصری است که سیوطی در «اللتالی» گفته است که آن ساختگی است، عدوی و غلام خلیل، حدیث سازند و بصری مجهول و گمنام است.

۹- از براء بطور مرفوع آمده است: خداوند برای ابی بکر در اعلیٰ علین، قبه‌ای از یاقوت سفید که با قدرت الهی آویخته است اتخاذ کرده که در آن بادهای

ص: ۱۵۷

رحمت، نفوذ و حلول کرده است. و برای آن چهار هزار در است که هرگاه ابو بکر مشتاق لقای خدا باشد یکی از آن درها باز می‌شود و از آن رهگذر به خدا می‌نگرد!!!

این حدیث از موضوعات محمد بن عبد الله ابی بکر اشنانی است.

خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴۴۱ گفته است: کسی که این حدیث را بر مثل این اسناد ترکیب کرده، چنین کسی از دور انداختن حشمت الهی و جرأت بر کذب چیزی فرو گذار نکرده است و از خذلان و خواری بخدا پناه می‌بریم و از او می‌خواهیم که ما را از گزند و وسوسه شیطان، مصون و محروس بدارد که او ولی اینکار و قادر بر آنست.

و در صفحه ۴۴۲ گفته است: اشنانی چیزی را که خوب نمی‌توانسته بسازد، وضع می‌کرده است نهایت آنکه (خدا داناتر است) اسناد صحیح را، از بعضی کتابها گرفته و بر طبق آنها این مصیبت‌ها را پدید آورده، و این مطالب را بافته و ترکیب کرده است.

و در جلد ۹ صفحه ۴۴۵ نیز آن را از طریق احمد بن عبد الله ذراع آورده و گفته است: این حدیث باطل است و نادرستی آن از ناحیه ذراع است. و اوست که آن را ساخته است. البته خدا داناتر است. و ذهبی آن را در میزان الاعتدال، از بافته‌های ابوبکر اشنانی شمرده است.

۱۰- از انس نقل شده که گفته است: هنگامی که رسول خدا از غار، خارج شد، ابوبکر رکاب حضرت را گرفت، پیامبر اکرم به رویش نگاه کرد و فرمود:

ای ابی بکر آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: چرا پدر و مادرم فدای تو باد، فرمود:

خداوند فردای قیامت برای همه، بطور عام، و برای تو بطور خاص تجلی خواهد کرد.

این حدیث از ساخته‌های محمد بن عبد ابی بکر تمیمی سمرقندی است که خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۸۸ گفته است: این حدیث پیش کسانی که آگاهی

ص: ۱۵۸

درستی از مصادر حدیث دارند، اصلی برایش نیست و آن را محمد بن عبد، از لحاظ سند و متن ساخته است و دارای احادیث زیادی نظیر آنچه که ذکر شده می‌باشد که همه آنها دلالت بر بدی حال و سقوط روایاتش دارند.

و در جلد ۱۲ صفحه ۱۹ آن را از طریق علی بن عبده آورده و گفته است: این حدیث باطل است. آنگاه آن را از طریق دیگری آورده و گفته است: این نیز، باطل است. و علت آن هم ابو حامد بن حسنویه است که مورد اعتماد نمی‌باشد.

و ذهبی در «المیزان» جلد ۲ صفحه ۲۲۱-۲۳۲ آن را آورده و گفته است که: آن از احادیث موضوعه است.

و ابن عدی آن را در کاملش، روایت کرده و گفته است: این باطل است. و در جلد ۲ صفحه ۳۶۹ گفته است: آن حدیث باطل است. و یوسف بن احمد، متهم شده به اینکه این حدیث را به ابن الخلیفه چسبانده است. چنانکه در میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۳۶ آمده است.

و فیروز آبادی، صاحب قاموس، در خاتمه کتابش «سفر السعادة» آن را از مشهورترین ساخته‌ها، در باب فضائل ابی بکر، و از مفتریاتی که بطلانش با بدهت عقل معلوم است شمرده است.

و سیوطی در اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۴۸ آن را از احادیث موضوعه دانسته و طریش را تضعیف کرده است.

و عجلونی در کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۴۱۹ آن را آورده، و مطالبی نظیر گفتار فیروز آبادی، درباره آن گفته است.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۶۳ گفته است: برای آن طریقی است که همه آنها، سست است.

و ابن درویش حوت، در اسنی المطالب صفحه ۶۳ گفته است: این حدیث ساختگی است، چنانکه ملا علی قاری، در کتاب موضوعاتش گفته است.

و حاکم در المستدرک جلد ۳ صفحه ۷۸ در حدیثی از جابر بن عبد الله آورده

ص: ۱۵۹

که: رسول خدا فرموده است: ای ابو بکر، خدا به تو رضوان اکبر داده است، بعضی از مردم به او گفتند: منظور از رضوان اکبر چیست ای رسول خدا؟ فرمود:

خداوند در آخرت، برای بندگان بطور عموم، و برای ابی بکر بطور خصوص تجلی خواهد کرد.

و ذهبی در تلخیص المستدرک، به دنبال این حدیث چنین افزوده است: این حدیث را محمد بن خالد ختلی، از کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان، از سوجه، روایت کرده که گمان می‌کنم: محمد آن را وضع کرده باشد.

و در میزان الاعتدال در شرح حال ختلی، گفته است که: ابن جوزی در «الموضوعات» گفته است: که او را تکذیب کرده‌اند، و او از کثیر، روایت «برای ابی بکر بطور خصوص تجلی خواهد کرد» را روایت کرده است. و ابن منده گفته است او دارای احادیث نادرست است.

۱۱- از ابو هریره بطور مرفوع آمده، که رسول خدا فرموده است: در آن شبی که به آسمان عروج داده شدم، از آسمانی نگزشتم، مگر آنکه در آن یافتم، که نوشته شده بود: محمد رسول خدا است و ابو بکر صدیق جانشین من است.

این حدیث از ساخته‌های عبد الله بن ابراهیم غفاری است که ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۵ صفحه ۲۳۵ آن را از طریق خطیب، از محمد بن عبد الله هلالی بصری آورده و گفته است: این خبر باطل است. سپس آن را با اسناد دیگری آورده و گفته است: و آن باطل است. و نمی‌دانم کسی نقضی در آن گرفته باشد، زیرا همه آنها مورد اعتمادند. آنگاه آن را از طریق غفاری آورده و گفته است: او متهم به کذب است، پس این حدیث از ناحیه او ساخته شده است.

و سیوطی آن را در «الموضوعات» آورده و گفته است: ابن عدی، با اسنادش آن را از غفاری، از عبد الرحمن بن زید بن اسلم آورده و گفته است: این حدیث صحیح نیست، غفاری حدیث ساز است، و اسنادش باتفاق ضعیف است.

و ابن حجر در «تهذیب التهذیب» جلد ۵ صفحه ۱۳۸ به نقل از ابن حبان،

ص: ۱۶۰

از طریق عبد الله بن عمر آن را چنین آورده است: «در شبی که به آسمان سیر داده شدم، از آسمانی به آسمان دیگر نرفتم مگر آنکه دیدم نوشته است: محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است».

ابن حبان گفته است: این خبر باطل است و مصیبت این خبر از ناحیه عبد الله ابن ابراهیم است.

۱۲- از انس بطور مرفوع آمده است: «خدا در هر شب جمعه صد هزار نفر را از آتش جهنم، آزاد می‌کند مگر دو طائفه را، که در امتم هستند و از آن نیستند و آنان را در زمره آزاد شدگان از اهل کبائر، آزاد نمی‌کند، بلکه با بت پرستان هم‌زنجیرند، آنان دشمنان ابو بکر و عمر هستند که مسلمان نیستند، بلکه یهود این امتند!».

سپس گفته: بدانید لعنت خدا، بر دشمنان ابی بکر و عمر و عثمان و علی.

این حدیث، از ساخته‌های مسرة بن عبد الله ابی شاکر، غلام متوکل است که خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۲۷۲ گفته است: این حدیث دروغ و ساختگی است. و رجال یاد شده در اسناد آن، تمامی مورد اعتماد ائمه حدیثند، مگر مسرة، و نادرستی حدیث از ناحیه اوست، به علاوه او ادعا کرده که این حدیث را از ابی زرعة شنیده، در صورتیکه او چهار سال قبل مرده بوده، چون ابا زرعة در سال ۲۶۴ هـ فوت کرده، ولی مسرة حدیث مذکور را از ابی زرعه در «ری» سال ۲۶۸ هـ روایت کرده است.

و ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۶۲ آن را از ساخته‌های مسرة شمرده است.

۱۳- از انس آمده است که: رسول خدا، کتفهای ابی بکر و عمر را، بهم متصل کرد و فرمود: شما وزیرانم، در دنیا و آخرت هستید، مثل من و شما در بهشت همانند پرنده‌ای است که در آن می‌پرد، من به منزله سینه و شما به منزله پره‌های آن هستید، من و شما در بهشت می‌گردیم و آفریدگار جهان را زیارت می‌کنیم، من و شما در مجالس بهشت می‌نشینیم، گفته شد: مگر در بهشت مجالسی است؟

ص: ۱۶۱

فرمود: آری مجالس و سرگرمی است، گفته شد: سرگرمی بهشت چیست؟

فرمود: آشیانه‌ای است از نی، از کبریت احمر، فرشش از در مرطوب است، پس بادی از زیر عرش که به آن طیبه می‌گویند می‌وزد، و آن‌نی‌ها به حرکت می‌آید، و صدائی از آن خارج می‌شود که بهشتیان، دنیا و حوادث آن را فراموش می‌کنند:

این حدیث، از ساخته‌های زکریا بن درید کندی است که ابن حبان آورده و گفته است: ساختگی است و آفت آن زکریا است.

و ذهبی در «المیزان» جلد ۱ صفحه ۳۴۸ از ابن حبان دو جمله از آن را، حکایت کرده و گفته است: آن دو جمله را احمد بن موسی بن معدان، در حران، و زکریا بن درید، برای ما، با نسخه ساختگی روایت کرده که روا نیست از آن روایت کردن.

۱۴- از انس بطور مرفوع آمده است: برای خدا شمشیری است در نیام، مادامی که عثمان زنده است وقتیکه او کشته شد، آن شمشیر برهنه می‌شود و تا قیامت در غلاف نخواهد رفت.

این حدیث را ابن عدی آورده و گفته است: ساختگی است و آفت آن عمرو بن قائد است و استادش موسی بن سیار «۱» نیز کذاب است «۲».

و ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۹۹ گفته است: نادرستی آن آشکار است.

۱۵- از انس بطور مرفوع آمده است: جبرئیل بر من نازل شد و با او قلمی از طلای ناب بود و گفت: خداوند علی اعلی، بر تو سلام می‌فرستد و می‌گوید:

حبیبم، این قلم را از بالای عرش برای معاویه بن ابی سفیان هدیه فرستادم و آن را به او برسان و به او دستور بده، با خطش و با این قلم آیه الكرسي را بنویسد و بعد از نوشتن و نقطه گذاری، آنرا بر شما عرضه کند که من برای او ثوابی، برابر با هر کسی که آن را تا روز قیامت می‌خواند قرار داده‌ام! رسول خدا فرمود: کیست

(۱) در لئالی سیوطی در نقل این عبارت، غلط فاحشی دیده می‌شود که ما صحیح آن را آوردیم.

(۲) اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۶۴.

ص: ۱۶۲

که ابی عبد الرحمن را، حاضر کند؟ ابو بکر برخاست و رفت، پس از چندی، باتفاق او خدمت رسول خدا رسیدند و بر حضرتش سلام کردند، حضرت جواب سلامشان را داد، آنگاه به معاویه فرمود: ای معاویه این قلمی است که خدا برایت از بالای عرش هدیه فرستاده است تا با آن آیه الكرسي را با خط بنویسی و بر من عرضه نمائی، و خدا را بر این نعمت بزرگ که بر تو ارزانی داشته شکر و سپاس به جای آری، زیرا خدا برایت ثواب هر کسی را که از وقت نوشتن تا قیامت آن را می‌خواند نوشته است! آنگاه معاویه قلم را از دست رسول خدا گرفت و آن را بالای گوشش نهاد: پس پیامبر اکرم گفت:

خدایا تو می‌دانی که من آن را به او دادم و سه بار این جمله را تکرار کرد. پس از آن، معاویه دو زانو در برابر رسول خدا نشست و همواره خدا را بر این نعمت شکر می‌کرد، تا آنکه دوات و صحیفه‌ای آورد و قلم را گرفت و همچنان با آن، آیه الکرسی را با بهترین خط می‌نوشت و بر رسول خدا عرضه می‌کرد. رسول خدا فرمود: ای معاویه، خداوند برایت از ثواب، برابر ثواب هر کسی که از آن تا روز قیامت می‌خواند نوشته است.

همه گفتند، که این حدیث ساختگی است و بیشتر رجالش گمنامند. و ابن جوزی آن را از ساخته‌های حسین بن یحیی ختانی می‌داند، چنانکه در میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۲۵۷ آمده است.

و بنظر ذهبی این حدیث، باطل است و گویا احمد بن عبد الله ایللی، آن را ساخته است. چنانکه در میزان جلد ۱ صفحه ۵۲ آمده است.

و ابن حجر در لسان میزان آورده است که: عامل نادرستی این حدیث منحصر به احمد ایللی است. که آن را ساخته است. و نقاش در الموضوعات آن را با لفظ مختصرتری آورده و گفته است: این حدیث بی شک ساختگی است که احمد و یا حسین آن را ساخته‌اند «۱»

۱۶- از جابر آمده است که: رسول خدا با جبرئیل در مورد اینکه، معاویه

(۱) اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۲۱۶- لسان میزان جلد ۱ صفحه ۲۸۵.

ص: ۱۶۳

را کاتبش قرار دهد مشورت کرد، جبرئیل گفت: او را کاتب قرار ده که امین است.

ابن عساکر در تاریخش، با اسناد خویش آن را از طریق سری بن عاصم ابی عاصم همدانی، که یکی از دروغ‌گویان حدیث ساز بوده، و حسن بن زیاد که همان لؤلؤی کذاب حدیث ساز است، و قاسم بن بهرام که مشترک میان ثقه و کذاب است، آورده. و ابن کثیر در البدایة و النهایة جلد ۵ صفحه ۳۵۴ آن را تضعیف کرده و گفته است: شگفت از حافظ بن عساکر است. که با آن همه عظمت و آگاهی بر فن حدیث که از همه معاصران، بلکه کسانی که پیش از او بودند آگاهی بیشتری داشته، چگونه در تاریخش این حدیث و نظائرش را می‌آورد و هیچ گونه حرفی درباره آنها، نه بطور صریح، و نه زیر پرده، نمی‌زند. و حال آنها را بیان نمی‌کند؟

در صورتی که چنین کاری درست نیست و خدا داناتر است.

و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۹۵ از امیر المؤمنین، بطور مرفوع آن را از طریق اصرم بن حوشب کذاب حدیث ساز خبیث آورده. و آن را از احادیث نادرست محمد بن عبد المجید شمرده است.

۱۷- از عبادۃ بن صامت آمده که گفته است: خداوند به پیامبرش وحی کرد که معاویه را به عنوان کاتب اخذ کند، زیرا که او امین است.

طبرانی در اوسط، از محمد بن معاویه زیادی، از احمد بن عبد الرحمن حرانی، از محمد بن زهیر سلمی، از ابی محمد، ساکن بیت المقدس، آن را آورده و گفته است: محمد بن معاویه کذاب و استادش امین نیست و سلمی و استادش شناخته شده نیستند. و برای حدیث، طرق دیگری نیز هست که همه آنها باطل است «۱».

و ذهبی در المیزان جلد ۳ صفحه ۵۹ آن را آورده و گفته است: این خبر باطل است و شاید محمد بن زهیر سلمی، متن آن را به دروغ ساخته است. و درباره احمد حرانی، ابو عروۃ گفته است: در دینش امین نیست.

(۱) اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۱۸.

ص: ۱۶۴

امینی می گوید:

چگونه ممکن است این روایت، از عبادۃ بن صامت صحیح باشد در صورتی که او، شام را بر معاویه شورانده و فاسد کرده بود، معاویه ناگزیر نامه ای به عثمان در مدینه نوشت و در آن متذکر شد که: عبادۃ شام را بر من و اهلیش فاسد کرده، یا او را به مدینه فراخوان و یا به من اجازه بده که او را از شام بیرون کنم؟ عثمان در پاسخ او نوشت: او را به خانه اش در مدینه گسیل دارد.

معاویه، عبادۃ را به مدینه فرستاد و او به خانه عثمان، که در آن جز مردی از سابقین و یا تابعین نبوده وارد گردید و در ناحیه ای از آن، جلوس کرد و عثمان به او نگریست و گفت: وضع ما با شما چگونه است ای عبادۃ؟ او برخاست و گفت:

من از رسول خدا ابا القاسم شنیدم که می فرمود: بعد از من امور شما به دست افرادی می افتد: چیزهایی را که شما منکر می دانید برایتان معروف جلوه می دهند و آنچه را که شما معروف می دانید منکر می شمارند، پس طاعتی برای کسی که معصیت می کند نیست و نسبت به پروردگارتان گمراه نگردید. قسم به آنکه جان عبادۃ در دست اوست فلانی (معاویه) از آنها است.

دیگر عثمان به او چیزی نگفت «۱».

۱۸- از ابی هریره بطور مرفوع آمده است: امناء پیش خدا سه نفرند:

من (رسول خدا)، جبرئیل و معاویه.

خطیب و نسائی و ابن حبان گفته‌اند: این حدیث باطل و ساختگی است. و خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۸ معتقد است که نادرستی این حدیث، از ناحیه بردانی است.

و ابن عدی گفته است: از هر جهت این حدیث باطل است و حاکم طرق این حدیث را تضعیف کرده و در آن جمعی از دروغ‌گویان و حدیث‌سازان قرار دارند «۲».

(۱) تاریخ ابن عساکر جلد ۷ صفحه ۳۱۱-۳۱۲.

(۲) اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۱۷.

ص: ۱۶۵

و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۳۳ گفته است: این حدیث دروغ است و آن را در شرح حال حسن بن عثمان یاد آور شده و گفته است: این دروغ است.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۸ صفحه ۱۲۰ آن را از طریق ابی هریره و انس و واثله بن اسقع آورده و گفته است: به هیچوجه صحیح نیست.

و در لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۲۲۰ آمده است که: ابن جوزی آن را در زمره احادیث موضوعة آورده و یقین کرده است که حسن بن عثمان آن را وضع کرده است.

و ابن عدی گفته است: بنظر من حسن، حدیث ساز و حدیث دزد بوده و درباره او از عبدان اهوازی، پرسیدم گفت: او کذاب است. و ابو علی نیشابوری گفته است:

این کذاب حدیث دزد است. و در شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۳۶۶ گفته است که:

ابن جوزی آن را از ساخته‌های ابی عیسی احمد خشاب شمرده است.

امینی می‌گوید: با این چرندیات، ناموس اسلام را هتک و ساحت مقدس صاحب رسالت را آلوده کردند، دو امینی که معاویه سومی آنها باشد چه ارزشی خواهند داشت؟!

۱۹- از زیاد بن معاویه بن یزید بن عمر، نوه یزید بن معاویه بن ابی سفیان، از عبد الرحمن بن حسام آمده که گفته است: مردی از اهل حوران، از مردی دیگر به ما خبر داده که: ده نفر از بنی هاشم، صبح هنگام برای نماز خدمت رسول خدا گرد

آمدند. بعد از نماز گفتند: ای رسول خدا اینکه در این وقت خدمت شما رسیدیم، برای این بوده که بعضی از کارهایمان را برای شما بگوئیم: خداوند با این رسالت، تفضل فرمود، شما را به آن و ما را وسیله شما گرامی داشت و این معاویه است که کاتب وحی است در صورتی که ما، دیگر از اهل بیت را پیش از او برای اینکار شایسته می‌دانیم.

رسول خدا فرمود: آری نگاه کنید به مرد دیگری، غیر او (یعنی: فرد دیگری را پیدا کنید) راوی می‌گوید: با آنکه در هر چهار روز از ناحیه خدا وحی

ص: ۱۶۶

بر محمد نازل می‌شد اما چهل روز گذشت که جبرئیل نازل نگردید. پس از آن نازل شد در حالی که صحیفه‌ای با خود همراه داشت که در آن نوشته شده بود: ای محمد تو حق نداری کسی را که خدا برای نوشتن وحیش انتخاب کرده تغییر دهی، پس او را بر این کار بگمار که او امین است، رسول خدا هم او را بر آن کار گماشت.

ابن عساکر در تاریخش، آن را آورده و گفته است: این خبر نادرست و در آن چند نفر افراد مجهول و گمنام قرار دارند.

و ابن حجر در لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۴۱۱ گفته است: بلکه این حدیث مسلم است که باطل است، بخدا قسم کسی که آن را ساخته است بی دین و لا مذهب است.

امینی می‌گوید: این توهینی است، جز کسی که خدا و رسول خدا و دینش را مسخره و بازیچه می‌گیرد و ارزش نبوت را نمی‌داند، بدان تفوه نخواهد کرد. و نادان‌تر از این مهاجمین، بر ساحت مقدس رسالت که این چرندیات را به نام رسول خدا ساخته‌اند، آن محدثی است که درباره سند این احادیث بحث می‌کند و همانند این حدیث را تنها به خاطر آنکه افراد مجهولی در رجالش قرار دارند نادرست می‌داند، غافل از اینکه محدث در درجه اول باید متن حدیث را پیش از سند، مورد بررسی قرار دهد، نه بر عکس. پس مطلب همان است که ابن حجر گفته است.

۲۰- از یزید بن محمد مروزی، از پدرش، از جدش آمده است که: از علی امیر المؤمنین رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: ... هنگامی که در برابر رسول خدا نشسته بودم، معاویه وارد شد، رسول خدا قلم را از دستم گرفت و به معاویه داد، در دلم از این عمل چیزی نیافتم چون می‌دانستم که خدا به او، امر کرده است.

ابن حجر در لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۲۰ آن را از ساخته‌های مسرة بن عبد الله خادم دانسته و گفته است: این متن باطل و اسنادش دروغ است.

و خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۲۷۲ آن را در زمره احادیث مناقب آورده و گفته است:

ص: ۱۶۷

این حدیث دروغ و ساختگی است، و رجال یاد شده در اسنادش همگی مورد اعتمادند، جز خادم که عیب حدیث از ناحیه اوست.

۲۱- از انس بطور مرفوع آمده است: امناء، هفت تا هستند: لوح، قلم اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد و معاویه.

ذهبی در «المیزان» جلد ۱ صفحه ۳۲۱ این حدیث را از داود بن عفان، از انس آورده که داود، آدم حدیث سازی بوده. از انس نسخه ساختگی داشته است.

در این مورد به مباحث سلسله دروغ گویان مراجعه شود.

و ابن کثیر در تاریخش جلد ۸ صفحه ۱۲ آن را از روایت ابن عباس دانسته و گفته است: این از احادیث پیشین زشت تر و از لحاظ سند ضعیف تر است.

امینی می گوید: مرگ بر مردمی که چنین مزخرفات را روایت می کنند و عرق خجلت بر پیشانی آنها نمی نشیند، آیا ننگ بر اسلام و مسلمین نیست که معاویه خائن، از لحاظ امانت کنار رسول خدا و دیگر امناء معصوم قرار داده شود؟!

۲۲- از واثله بطور مرفوع آمده است: خداوند امین بر وحیش قرار داد:

جبرئیل، مرا (پیامبر را) و معاویه را و نزدیک بود که خداوند به خاطر کثرت علم و امانت معاویه نسبت به گفتار پروردگارم او را پیامبر قرار دهد، خداوند گناهان معاویه را می بخشد، از حسابش معاف کرده، کتابش را به او تعلیم داده، او را هادی و مهدی و وسیله هدایت قرار داده است.

ابن عساکر آن را از مردی آورده است. حاکم گفته است: از احمد بن عمر دمشقی، که دانای به حدیث شام بوده، از این حدیث سؤال شد آن را جدا انکار کرد.

و عبد الله بن جابر ابو محمد طرطوسی بزاد که نسیان در حدیث داشته، به این حدیث، حدیث می کرده و یکبار هم گفته است: حدیث او نادرست است «۱».

امینی می گوید: فکر می کنم که راویان ناپاک می خواستند بدین وسیله، مقام

(۱) تاریخ ابن عساکر جلد ۷ صفحه ۳۲۲.

نبوت را پائین آورند، نه آنکه مقام معاویه را بالا ببرند، زیرا فاصله زیادی که میان مرتبه نبوت که مسلمین به آن معتقدند و مقام این مردی که از سطح خلافت فرسنگها دور است وجود دارد، آن دو را در وضعی قرار می‌دهد که چاره‌ای جز پائین آوردن مرتبه نبوت ندارند.

بنابراین، از دوستداران معاویه می‌پرسیم: عاملی که چنین مقام شامخی را برای معاویه ایجاد می‌کند، چیست؟ آیا آن عامل، همان اصل ناپاک این «شجره ملعونه» است که در قرآن و گفتار پیامبر اکرمش آمده است؟! یا فرع ناپاک و ستمکار اوست؟ یا اصرار او بر کفر بوده که تا چند ماه پیش از وفات پیامبر اکرم ادامه داشته است؟

یا جنگ کردنش با خلیفه مفترض الطاعه زمان اوست؟ در صورتیکه اهل حل و عقد با او بیعت کرده و مسلمین به خلافت او رضایت داده بودند اما او در برابر امامش شمشیر کشید و خونهاهای پاک را ریخت!!

و یا جنایاتیکه او، در ایام خلافتش انجام داده. از قبیل: کشتن افراد شریفی چون: حجر بن عدی و یارانش و عمرو بن حمق خزاعی و نظائرش؟ و لعن کردن امیر المؤمنین و حسن و حسین و جمعی از یاران پاک و با ایمان آنان در قنوت نماز؟ و نسبتهای ناروا به اهل بیت نبوت دادن؟ و روایات نادرست علیه آنها ساختن؟

و احادیث مدح و ثنا درباره امویها جعل کردن؟ و بر خلاف حدیث مورد اتفاق میان مسلمین: الولد للفراش و للعاهر الحجر «فرزند مال صاحب فراش است و برای نسبت ناروا دهنده سنگ است» زیاد را به پدرش ابی سفیان ملحق نمودن؟ و برای یزید، این مرد فاسق فاجر شرا بخوار، بیعت گرفتن و او را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط کردن؟ و بر این گونه اعمال زشت که صفحه تاریخ را سیاه نموده ادامه دادن؟ تا آنکه کاسه جنایتش پر شد و مرگ گریبان او را گرفت.

معاویه کجا؟ آشنائی او با علم و قرآن کجا؟ که حتی یک آیه از قرآن را به خوبی نمی‌دانسته و اگر می‌دانسته عمل نمی‌کرده است.

ص: ۱۶۹

مانند آیه: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم: «خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از شما را اطاعت کنید» «۱».

آیا امیر المؤمنین علی علیه السلام از صاحبان فرمان بنا به هر کدام از دو تفسیر آن، نبوده است؟.

و آیه: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا: «هر کس مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفرش جاودانه بودن در جهنم است» «۲».

و آیه: الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا: «کسانیکه مردان و زنان با ایمان را بدون جرم اذیت می‌کنند، گناه آشکاری را مرتکب می‌شوند» «۳». و آیات دیگری نظیر این آیات که مورد هجوم او قرار گرفته و گویا که آیات قرآن نبوده‌اند!!

و آیا او، امین بر قرآن بوده در صورتی که حتی، به یک آیه آن عمل نمی کرده و حدود آن را بپا نمی داشته است؟ که قرآن مجید می گوید: هر کس از حدود خدا تجاوز کند به خود ستم کرده است - هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش کند، و از حدودش تجاوز نماید، خدا او را جاودانه در آتش داخل خواهد کرد و برایش عذاب خوار کننده ای است «۴».

و آیا علم زیادش که نزدیک بود او را به مقام پیامبری برساند او را وادار می کرد که با عترت پاک پیامبر اکرم دشمنی کند؟! و آنهمه اعمال جنایتکارانه و زشت را که تاریخ از او و دودمان و تربیت شدگان کثیف مکتبش برای ما حفظ کرده مرتکب شود؟

این تاریخ است که می گوید: او شیعیان پاک امیر المؤمنین را در کوفه و در دیگر نقاط کشور اسلامی به وضع فجیعی می کشد! و بسیاری از پیروان پاک نهاد

(۱) نساء آیه ۵۹.

(۲) نساء آیه ۹۳.

(۳) احزاب آیه ۵۸.

(۴) نساء آیه ۱۴.

ص: ۱۷۰

آل الله را مورد شکنجه غیر انسانی قرار می داده است و ما بعدا بخوبی ماهیت پلید او را چنانکه هست معرفی خواهیم کرد. آنگاه از راویان، احادیثی که او را در امانت، سومی پیغمبر و جبرئیل و یا هفتمی او و یا از امناء پنجگانه یاد شده در روایت ۲۱ قرار داده اند می پرسیم که آیا منظور از آن امانت، امین بودن او نسبت به قرآن است که با آن مخالفت کرده و یا سنت است که به آن عمل نکرده و یا نسبت به خونهای مردم بوده که آن را ریخته، و یا خاندان پیغمبر اکرم بوده که پایمالشان کرده، و یا نسبت به امنیت اجتماعی بوده که آن را از بین برده و یا نسبت به راستی بوده که با آن میانه ای نداشته، و یا نسبت به دروغ بوده که ترغیب به آن می کرده، و یا امین نسبت به مؤمنان بوده که رگها و ریشه های آنان را قطع می کرده و یا نسبت به اسلام بوده که آن را ضایع کرده، و یا نسبت به احکام بوده که آنها را عوض کرده، و یا نسبت به منبرها بوده که آنها را با لعن اولیاء مقرب خدا آلوده کرده است. و یا و یا و یا؟! آیا با این همه از جنایات چنانکه کاسه لیسان دربار بنی امیه، ساخته اند نزدیک بود معاویه به مقام پیغمبری نائل گردد؟ آفرین بر آن پیامبری که این مرد کثیف و جانی می خواهد بار مسئولیتش را بدوش کشد و جانشین او باشد!!

تو به این حالت اگر عشق نبازی چه شود؟!

قد خم ریش سفید اشک دمدام یحیی

و چقدر فرق است میان این روایت و انکار علماء، نسبت به گفته ابن حبان «نبوت همان علم و عمل است» که او را به زندقه و هذیان نسبت داده، و در این باره شکایتی به خلیفه نوشته، او هم دستور قتلش را صادر نموده است «۱»؟! و این کار تنها به این جهت بوده که آنان نبوت را موهبتی از ناحیه خدا می دانستند که او هر کس از بندگانش را که بخواهد بر می گزیند و رسالت را هر جا که بخواهد قرار می دهد و بشر معمولی در رسیدن به آن راهی ندارد اگر چه از لحاظ علم و عمل به هر رتبه عالیه ای رسیده باشد (پس چگونه ممکن است خداوند، او را بخاطر

(۱) تذکرۃ الحفاظ جلد ۳ صفحه ۱۳۷.

ص: ۱۷۱

کثرت علم و امانتی که فاقد بوده پیامبر قرارش دهد؟!)

و ایکاش حدیث سازان کاسه لیس، آرائشان را در حدیث «برنج» محدود کرده از آن تجاوز ننموده و نبوت را به مثل معاویه نمی دادند. زیرا در آن به طور وضوح مقدار معرفت آنان، از نبوت و ارزش آن به چشم می خورد و آن حدیث این است: «اگر برنج حیوان بوده قطعا آدمی بوده و اگر آدمی بوده مسلم مرد صالحی بوده و اگر مرد صالحی بود، یقینا پیامبری بوده و اگر پیامبری بوده حتما پیامبر مرسل بوده و اگر پیامبر مرسل بوده قطعا من بوده است» «۱».

و جای بسی شگفتی است که درست دانستن حفاظ امثال این نوع روایات را از ناحیه سند تجاوز نمی کند. با آنکه متون آنها بهترین دلیل، بر ساختگی بودن آنها است. اما برای آنان اهمیت ندارد که معاویه با چنین حدودی معرفی شود.

با آنکه چنان اعمال نابکارانه ای را که به برخی از آنها اشاره کرده ایم مرتکب می شده است. آری: این خوی زشت و پلید آنها است که آنان را وادار به چنین اعمال ننگینی می نماید.

۲۳- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: جبرئیل بر من نازل شد و لباسی پوشیده داشت که سوراخ سوراخ (ژنده) بود به او گفتم: چرا با این ریخت بر من نازل شدی؟ گفت: خداوند به ملائکه آسمان فرمان داده که به این ریخت در آیند چون ابو بکر در زمین به چنین ریختی در آمده است.

خطیب در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴۴۲ از طریق محمد بن عبد الله اشنانی کذاب حدیث ساز، از حنبل بن اسحاق، از وکیع، آن را آورده و گفته است: چقدر اشنانی از توفیق دور است و دلیل آن این است که او از حنبل و او از وکیع روایت می کند در صورتی که نه حنبل از وکیع روایتی کرده و نه اصلا او را دیده است و شک ندارم که این مرد چیزی جز حدیث سازی ندارد که از بعضی از شیوخ ما شنیدم که می گفت: او حدیث می ساخته است. تا اینکه می گوید: او اسناد

(۱) کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۱۶۰ صنعانی گفته است: این حدیث موضوع است.

صحیح را از بعضی از کتب گرفته و بر اساس آن این مصیبتها را ساخته است. و از خدا سلامت در دین و دنیا را خواهیم.

۲۴- از عبد الله بن عمر، بطور مرفوع آمده است: خداوند به من امر کرده است که چهار نفر را دوست داشته باشم: ابو بکر، عمر، عثمان و علی را، که ذهبی آن را از مصیبتهای سلیمان بن عیسی سجزی کذاب و حدیث ساز شمرده است «۱».

۲۵- از ابی هریره آمده است: برای هر پیامبری از امتش دوستی است و دوستم عثمان است. این حدیث از ساخته‌های اسحاق بن نجیح ملطی، است که ذهبی در میزان الاعتدال گفته است این حدیث باطل است.

و دلیل بطلان آن، فرموده آن حضرت است: اگر از این امت کسی را به عنوان دوست انتخاب می‌کردم هر آینه ابو بکر را برای این امر اتخاذ می‌نمودم.

امینی می‌گوید: این حدیثی را که ذهبی دلیل بطلان آن روایت قرار داده نیز ساختگی است که در برابر حدیث برادری، چنانکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۱۷ آمده آنرا ساخته‌اند.

۲۶- خطیب در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۴۵۲ آورده است: هنگامی که رشید وارد مدینه شد، بزرگ می‌شمرد که با قبای سیاه و کمر بند روی منبر رسول خدا برود، ابو البختری گفت: جعفر بن محمد صادق از پدرش به من حدیث کرد که: جبرئیل بر رسول خدا نازل شد در حالیکه قبائی پوشیده و کمر بندی که در آن خنجری قرار داشت بسته بود!

این حدیث از ساخته‌های وهب بن وهب ابو البختری قرشی است که معافی تمیمی درباره‌اش گفته است: «وای بر ابو البختری، هنگامی که مردم در محشر پیا خاستند به خاطر دروغی که علنی بر جعفر بسته است، بخدا قسم حتی یک ساعت او برای کسب فقه نه در سفر و نه در حضر با او ننشسته است. و هرگز مردم در زمانش او را

(۱) لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۹۹.

بین قبر و منبر پیامبر اکرم ندیده‌اند، خدا این وهب را که آشکارا دروغ گفته است بکشد، او می‌پنداشته است که جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شده در حالی که کفش و قبای سیاهی پوشیده و خنجری به کمر بسته داشته است!».

امینی می‌گوید: این توهینی است نسبت به خدا و پیامبرانش که چنین کاری از کسی که ایمان به خدا داشته و برای پیامبر و امین وحیش جبرئیل احترام و کرامتی قائل باشد صادر نمی‌شود: «گفتار بزرگی از دهانشان خارج می‌شود که جز دروغ نمی‌گویند».

۲۷- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: در زمین شیطانی نیست مگر آنکه از عمر جدا می‌شود و در آسمان فرشته‌ای نیست مگر آنکه او را احترام می‌کند.

این حدیث از ساخته‌های موسی بن عبد الرحمن صنعانی دجال حدیث ساز است. که عبد الغنی بن سعید تقفی از او روایت کرده است و ابن یونس در المیزان او را تضعیف کرده و بکر بن سهل نیز از او روایت کرده که نسائی او را تضعیف کرده است. و ابن عدی، این روایت را از احادیث نادرست شمرده چنانکه در میزان ذهبی آمده است و سیوطی نیز آن را ساختگی می‌داند.

۲۸- از زید بن ثابت آمده که رسول خدا فرموده است: نخستین کسی که از این امت کتابش به دست راستش داده می‌شود عمر بن خطاب است و برایش نوری است همانند نور خورشید، گفته شده: پس ابو بکر کجا است؟ فرمود: فرشتگان او را به بهشت هدیه کرده‌اند!

خطیب از طریق عمر بن ابراهیم کردی کذاب، آن را آورده و گفته است:

متهم به کذب عمر است و سیوطی در لئالی جلد ۱ صفحه ۱۵۶ آن را از احادیث ساختگی شمرده است.

۲۹- از معاذ بن جبل بطور مرفوع آمده است: خداوند در آسمان کراحت دارد که ابو بکر صدیق در زمین گام بردارد.

ص: ۱۷۴

حارث آن را در مسندش از طریق محمد بن سعید کذاب حدیث ساز آورده و گفته است: این حدیث ساختگی است. تنها ابو الحارث نصر بن حماد که یحیی او را تکذیب کرده، و نسائی گفته است: مورد اعتماد نیست و مسلم گفته است:

فراموشی در حدیث دارد، و بکر بن خنیس که دار قطنی گفته است: متروک الحدیث است و محمد بن سعید مصلوب، که دروغ گو و حدیث ساز است آن را روایت کرده‌اند «۱».

۳۰- از بلال بن رباح، بطور مرفوع آمده است: اگر من میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می‌شد!

ابن عدی آن را، از دو طریق آورده و گفته است: زکریا (و کار) کذاب و حدیث ساز است «۲» و ابن واقد عبد الله متروک الحدیث است و مشرح بن عاهان قابل احتجاج نیست.

و ابن جوزی در «الموضوعات» آن را با همان دو طریق آورده و گفته است:

این دو حدیث بطور صحیح از رسول خدا نیامده است. اما اولی، برای اینکه زکریا ابن یحیی از دروغ گویان بزرگ است که ابن عدی گفته است: او حدیث می ساخته است. و اما دومی، به خاطر آنکه احمد و یحیی گفته اند: عبد الله بن واقد کسی نیست. و نسائی گفته است: متروک الحدیث است و ابن حبان گفته است: نوشته های مشرح دگرگون شده است و احتجاج به آن باطل است.

و ابن عساکر در تاریخش جلد ۳ صفحه ۲۸۷ آن را از طریق مشرح بن عاهان چنین آورده است: «اگر بعد از من پیامبری باشد او عمر بن خطاب است».

۳۱- از ابی هریره بطور مرفوع آمده است: بهشت و جهنم با هم مفاخره کردند، جهنم به بهشت گفت: من از تو بالاترم زیرا در من فرعون ها، ستمکاران پادشاهان و فرزندان شان هستند، خداوند به بهشت وحی فرمود که بگو: بلکه برتری

(۱) اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۵۵.

(۲) با ذکر «و کار» سند طریق اول را تضعیف کرده و با آنچه که می آید طریق دوم را.

ص: ۱۷۵

مال من است. زیرا که خداوند مرا وسیله ابی بکر و عمر زینت بخشیده است.

این حدیث از ساخته های مهدی بن هلال است که خطیب آن را آورده و گفته است: ساختگی است ابان (بن ابی عیاش) متروک الحدیث است و مهدی کذاب و حدیث ساز است «۱».

۳۲- از ابی هریره آمده است: رسول خدا در حالی که به علی ابن ابی طالب تکیه داده بود، از منزل خارج شد و ابو بکر و عمر استقبالش کردند، رسول خدا به علی فرمود: آیا این دو شیخ را دوست داری؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله فرمود: دوستشان داشته باش تا وارد بهشت شوی!!

و از عبد الله بن ابی اوفی چنین آمده است: ای ابو الحسن آنها را دوست داشته باش که با دوستی آنها وارد بهشت خواهی شد!

این حدیث، از ساخته های محمد بن عبد الله اشنانی است که سیوطی آن را در «اللئالی» به نقل، از خطیب آورده و گفته است: اشنانی، آن را ساخته، پس برای آن اسناد دیگری بافته است «۲». خطیب به طریق دیگری آن را آورده و حکم به غرابت آن نموده و آن را طریق مجهول خوانده است «۳». و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۴۳.

آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است اما با سند صحیح و ابن جوزی آن را در «الموضوعات» ذکر کرده است.

۳۳- از سهل بن سعد آمده است که: روزی رسول خدا بهشت را برای ما توصیف می‌کرد، مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، آیا در بهشت هم برق می‌زند؟ فرمود: آری قسم به آنکه جانم در دست اوست، عثمان که از جایی به جایی می‌رود بهشت برایش برق می‌زند (روشنائی خاصی در آن پدیدار می‌شود)

(۱) اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۵۸.

(۲) این عبارت، در چابهای بعد چنین تحریف شده: اشنانی یک بار دیگر آن را روایت کرده و برای آن اسنادی غیر این ترکیب کرده است. مراجعه کنید به تاریخ خطیب جلد ۵ صفحه ۴۴۰ خدا امانت را زنده بدارد.

(۳) تاریخ خطیب جلد ۱ صفحه ۲۴۶- جلد ۵ صفحه ۴۴۰

ص: ۱۷۶

این حدیث، از ساخته‌های حسین بن عبد الله عجلی است که ابن عدی آن را آورده و حکم به ساختگی بودن آن کرده و گفته است: آفت آن حسین است.

و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۵۳ گفته است: این حدیث دروغ است.

و حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۹۸ آن را روایت کرده و صحیح شمرده بدنبال آن ذهبی در تلخیصش گفته است: این حدیث ساختگی است و حسین از مالک و غیره حدیث‌های ساختگی روایت می‌کرده است. آنگاه گفته است: آیا عاقلی به مانند آن احتجاج می‌کند؟ تا چه رسد آن را در صحاح وارد نماید.

۳۴- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: خدایا بر من منت گذار در مورد پسر عمم علی، پس جبرئیل پیشش آمد و گفت: آیا پروردگارت نسبت به تو انجام نداد؟ خداوند وسیله پسر عمت علی، که شمشیر خدا نسبت به دشمنانش هست. و ابی بکر صدیق، که رحمت خدا است. و عمر فاروق، ترا نیرومند ساخت.

پس آنان را وزیرانت قرار ده، و با آنان در کارت مشورت کن، و دشمنانت را بکش، و همواره دینت پا بر جاست تا مردی از بنی امیه آن را معیوب سازد.

این حدیث، از ساخته‌های عمرو بن ازهر عتکی بصری است که حاکم در مستدرک آن را از طریق او آورده و گفته است: عمرو حدیث ساز است و زکریا (ابن یحیی بن حویره) طبق گفته ابن معین: مرد بدی است و شایسته است چاهی برایش حفر شود و در آن افکنده شود و لا یقتر این است که این حدیث به او نسبت داده شود «۱».

۳۵- از انس بطور مرفوع آمده است: رسول خدا به ابی بکر فرمود: چقدر مالت خوبست؟ که بلال مؤذنم و شترم از آن است، گویا که تو را می‌بینم جلو در بهشت از امتم شفاعت می‌کنی.

این حدیث، از اباطیل فضل بن مختار است که درباره‌اش گفته‌اند: حدیث هایش نادرست است و هیچ کدام از آنها مورد پیروی قرار نمی‌گیرد. ذهبی آن

(۱) اللتالی جلد ۱ صفحه ۳۱۸.

ص: ۱۷۷

را با احادیث دیگری در میزانش جلد ۲ صفحه ۳۳۳ آورده و گفته است: اینها اباطیل و چیزهای عجیبی هستند.

۳۶- از ابی ابن کعب، بطور مرفوع آمده است که: جبرئیل گفته است:

اگر با تو به مقدار عمر نوح بنشینم، فضائل عمر را نمی‌توانم تمام کنم.

ابن جوزی آن را در «الموضوعات» آورده و ذهبی در «المیزان» در شرح حال حبیب بن ثابت ذکر کرده و گفته است: این خبر باطل است، او را نمی‌شناسیم. و ابن حجر در لسانش جلد ۲ صفحه ۱۶۸ گفته است: ابن جوزی عیب آن را از ناحیه عبد الله بن عامر اسلمی دانسته، در صورتی که آفتش، از ناحیه او نیست و در سند آن، ابن بطه و نقاش مفسر، قرار دارند که درباره آنها گفتار دشواری است.

و در جلد ۳ صفحه ۱۸۹ آن را آورده و گفته است که دارقطنی در «غرائب مالک» بعد از آنکه آن را از طریق فتح بن نصیر، از حسان بن غالب آورده، گفته است: این از مالک صحیح نیست و فتح و حسان ضعیفند. و این حدیث، و حدیث «مشط» - شانه - ساختگی است.

۳۷- از عبد الله رضی الله عنه، بطور مرفوع آمده است. ابو بکر تاج اسلام و عمر حله (لباس - سلاح) اسلام و عثمان اکیل (دیهیم) اسلام و علی طبیب اسلام است. ذهبی در المیزان جلد ۱ صفحه ۳۱۰ آن را آورده و گفته: آن دروغ است.

۳۸- از عبد الله بطور مرفوع آمده است: برای هر پیامبری، از امتش خالصانی است و خاصان امتم، ابو بکر و عمر هستند.

ذهبی گفته است: این خبر باطل است «۱».

۳۹- از عبد الله بطور مرفوع آمده است: که رسول خدا فرمود: اکنون مردی از اهل بهشت، بر شما وارد می‌شود، پس از لحظه‌ای معاویه وارد شد. رسول خدا فرمود: این معاویه، تو از من و من از توأم، و ما با هم، دم درب بهشت، همانند این دو خواهیم بود «اشاره به دو انگشتش فرمود».

ص: ۱۷۸

و ذهبی آن را در شرح حال حسن بن شیبب از عبد الله از طریق عبد الله بن یحیی مؤدب آورده و گفته است:

حسن، از افراد مورد اعتماد، احادیث نادرست روایت کرده است. و در شرح حال عبد الله بن یحیی گفته است:

خبرش باطل است و معلوم نیست که او کیست؟ «۱».

۴۰- از ابی بن کعب، بطور مرفوع آمده است: نخستین کسی که در قیامت با حق معانقه می‌کند (دست در گردن یکدیگر می‌اندازند) عمر است. و نخستین کسی که در آن، با حق مصافحه می‌کند، عمر است. و نخستین کسی که دستش گرفته و به بهشتش می‌برند، عمر رضی الله عنه است.

حاکم، این حدیث را در مستدرک جلد ۳ صفحه ۸۴ آورده. ذهبی در تلخیصش گفته است: ساختگی است و در اسنادش دروغ‌گو و کذابی است.

من می‌گویم: شاید منظورش: فضل بن جبیر وراق باشد که عقلی درباره‌اش گفته است: از حدیثش پیروی نمی‌شود.

۴۱- از ابراهیم بن حجاج بن منبه سهمی، از پدرش، از جدش، از رسول خدا، آورده است: هر که را دیدید که ابو بکر و عمر را به بدی یاد می‌کند، به اسلام بد می‌گوید.

ذهبی در «المیزان» در شرح حال ابراهیم گفته است: قطعاً این حدیث نادرست است و ابراهیم مجهول و گمنام است. کسی جز احمد بن ابراهیم کریزی، از او روایت نکرده و ابن عبد البر و دیگران، حجاج بن منبه را در زمره صحابه ذکر نکرده‌اند.

امینی می‌گوید: این مرد و پدرش و جدش از رجال غیبند و در عالم وضع و سازندگی، از خانواده‌ای آفریده شده‌اند که کسی نمی‌داند در کجا زندگی می‌کرده‌اند.

پس اگر ذهبی اینان را نمی‌شناسد، ایرادی بر او نیست.

۴۲- از انس بطور مرفوع آمده است: من ابو بکر و عمر را مقدم نکردم،

بلکه خداوند آنها را مقدم کرد و بر آنها منت گذاشت. پس اطاعتشان کنید، و از آنها پیروی نمائید، و هر کس برای آنها بدی بخواهد، بدی مرا و اسلام را خواسته است.

ذهبی در شرح حال حسن بن ابراهیم فقیمی واسطی، آنها آورده و گفته است: این حدیث باطل و رجالش جز، حسن، که او را نمی شناسم مورد اعتمادند.

۴۳- از ابی هریره، بطور مرفوع آمده است: خداوند مرا از نورش آفرید.

و ابو بکر را از نورم. و عمر را از نور ابی بکر و عثمان را از نور عمر آفرید و عمر چراغ اهل بهشت است.

ذهبی در میزانش در شرح حال احمد بن یوسف منبجی گفته است: این خبر دروغ است. ابو نعیم گفته است: این خبر باطل و مخالف با کتاب خدا است. تا اینکه گفته است: هیچکدام از آن سه نفر (یعنی رجال سندش) آن را روایت نکرده اند.

و آفت آن به نظرم «منبجی» است «۱».

۴۴- از علی رضی الله عنه آمده است: نخستین کسانی که از این امت وارد بهشت می شوند، ابو بکر و عمر هستند در حالیکه من با معاویه برای حساب ایستاده ام.

ذهبی در شرح حال اصبع شیبانی گفته است: این خبر نادرست است که ابن جوزی آن را در زمره احادیث واهی آورده است. و ابن حجر، در لسان المیزان گفته است بهتر است که این، در کتاب «موضوعات» نوشته شود. و عقیلی آن را ذکر کرده و گفته است: او گمنام است و حدیثش غیر محفوظ است «۲».

۴۵- از عبد الله بن عمر، بطور مرفوع آمده است: جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و به او عرض کرد که: پروردگار عرش می فرماید. هنگامی که میثاق پیامبران را گرفتیم، میثاق ترا اخذ کردم، و ترا آقای آنها قرار دادم.

و ابو بکر و عمر را، وزیرت قرار دادم، بعزتم سوگند که اگر از من بخواهی آسمان ها و زمین را زائل کنم قطعاً خواهم کرد.

(۱) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۳۲۸.

(۲) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۴۶۰.

ذهبی در میزانش، در شرح حال موسی بن عیسی گفته است. ابن سمعانی، در خطبه کتاب «البلدان» گفته است: این حدیث باطل است.

۴۶- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: در آخر امت، رافضیان قرار دارند که خود را به دوستی اهل بیت نسبت می دهند در حالی که دروغ می گویند، نشانه دروغ آنها بدگویشان. نسبت به ابو بکر و عمر است. هر کدامتان آنها را دیدید بکشید که آنها مشرکند.

ابن عدی آن را از احادیث نادرست شمرده است «۱».

۴۷- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: خداوند به من وحی فرمود که دخترم را به ازدواج عثمان در آورم.

ابن عدی آن را از احادیث نادرست عمیر بن عمران حنفی شمرده است «۲».

۴۸- از معاذ، بطور مرفوع آمده است: هنگامی که قیامت بپا گردید، برای ابراهیم و من، دو منبر جلو غرش نصب می شود، و برای ابی بکر کرسی ای گذاشته می شود و بر آن می نشیند پس ندا دهنده ای، ندا می دهد: خوشا به حالت ای صدیق که میان خلیل و حبیب قرار داری.

ذهبی آن را از احادیث نادرست و باطل شمرده، و از ابی نصر بن ماکولا حکایت کرده: نادرستی آن از ناحیه محمد بن احمد حلیمی است که از فرزندان حلیمه سعدیه است «۳».

۴۹- و بطور مرفوع آمده است: اگر مبعوث نشده بودم، تو ای عمر! مبعوث می شدی.

سمعانی گفته است: این حدیث ساختگی است «۴».

۵۰- بطور مرفوع آمده است: خداوند چیزی در دلم نیانداخت مگر آنکه

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۷۶.

(۲) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۸۰

(۳) میزان الاعتدال جلد ۳- لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۵۹.

(۴) کشف الخفاء، جلد ۲ صفحه ۱۶۳.

آن را دل ابی بکر ریختم.

بسیاری از نویسندگان، آن را در زمره فضائل ابی بکر شمرده و آن را از مسلمیات دانسته‌اند. و فیروز آبادی در خاتمه «سفر السعادة» آن را از مشهورترین احادیث موضوعه و مفترياتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است شمرده است. و عجلونی نیز در «کشف الخفاء» جلد ۲ صفحه ۴۱۹ چنین گفته. و در اسنی المطالب صفحه ۱۹۴ گفته است: این حدیث ساختگی است چنانکه ملا علی قاری آن را در احادیث ساختگی ذکر کرده است.

۵۱- هرگاه رسول خدا مشتاق بهشت می‌شد، ریش ابی بکر را می‌بوسید.

فیروز آبادی در خاتمه «سفر السعادة» و عجلونی «در کشف الخفاء»، جلد ۲ صفحه ۴۱۹ آن را از مشهورترین احادیث موضوعه و مفترياتی که بطلانش با بداهت عقل معلوم است شمرده‌اند.

۵۲- بطور مرفوع آمده است: من و ابو بکر همانند دو اسب مسابقه هستیم!!.

فیروز آبادی، در «سفر السعادة» و عجلونی، «در کشف الخفاء»، جلد ۲ صفحه ۴۱۹ همانند گذشته تصریح به بطلان آن کرده‌اند. و ابن درویش حوت، «در اسنی المطالب» صفحه ۷۳ گفته است: این حدیث، ساختگی است چنانکه ملا علی قاری به نقل از ابن قیم آن را ذکر کرده است.

۵۳- بطور مرفوع آمده است: خداوند هنگامی که ارواح را اختیار کرد روح ابی بکر را اختیار نمود.

این حدیث از احادیث ساختگی مشهور، و دروغ‌هائی است که بطلانش با بداهت عقل معلوم است چنانکه فیروز آبادی در «سفر السعادة» و عجلونی در «کشف الخفاء» بدان تصریح کرده و ابن درویش حوت در «اسنی المطالب» صفحه ۶۰ گفته است این حدیث ساختگی است. چنانکه ملا علی به نقل از ابن قیم آن را ذکر کرده است.

۵۴- از عبد الله بن عمرو بن عاص، بطور مرفوع آمده است: عیسی بن مریم

ص: ۱۸۲

علیه السلام از آسمان پائین می‌آید، ازدواج می‌کند، برایش فرزند می‌شود و ۴۵ سال زندگی می‌کند آنگاه می‌میرد و در قبرم دفن می‌شود، پس من و او از میان ابو بکر و عمر بر می‌خیزیم.

ذهبی در «المیزان» جلد ۲ صفحه ۱۰۵ آن را آورده و گفته است: اینها احادیث نادرست ساخته شده است.

۵۵- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: من با عمر و عمر با من است.

هر جا که حلول کنم، هر کس او را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد، و هر کس او را دشمن داشته باشد، مرا دشمن دارد.

ذهبی در «میزان الاعتدال» جلد ۲ صفحه ۵۸ آن را روایت کرده و گفته است.

این دروغ است. و در شرح حال قاسم بن یزید آنرا چنین آورده است: عمر با من است و من با عمر، و بعد از من حق با عمر است. هر جا که باشد. آنگاه گفته است: می ترسم که این دروغ ساخته شده باشد.

و ابن درویش حوت در «اسنی المطالب» آن را چنین آورده: «عمر با من است و من با عمر. حق بعد از من با عمر است. هر جا که باشد» و گفته است، این حدیث صحیح نیست.

۵۶- از ابن عباس، بطور مرفوع آمده است: ابو بکر از من به منزله هارون برای موسی است.

این حدیث از ساخته های علی بن حسن کلبی است که محمد بن جریر طبری آن را آورده و ذهبی در «میزانش» جلد ۲ صفحه ۲۲۲ گفته است: این خبر دروغ است. و کلبی متهم به آن است.

۵۷- از انس بطور مرفوع آمده است. هر کس بر خدا دروغ ببندد باید کشته شود و توبه داده نمی شود، و هر کس مرا سب کند باید کشته شود، و توبه داده نمی شود، و هر کس ابو بکر را سب کند، باید کشته شود، و توبه داده نمی شود، و هر کس عمر را سب کند، باید کشته شود و توبه داده نمی شود، و هر کس عثمان یا علی

ص: ۱۸۳

را سب کند باید تازیانه زده شود. گفته شده. چرا یا رسول الله؟ زیرا خداوند مرا و ابو بکر و عمر را از یک خاک آفرید که در آن دفن خواهیم شد.

ذهبی گفته است: این حدیث ساختگی است و ابن عدی گفته است: نادرستی این حدیث از ناحیه یعقوب بن جهم حمصی است «۱».

۵۸- از انس آمده است: هنگامی که وقت وفات ابی بکر صدیق فرا رسید، از علی بن ابی طالب شنیدم که می گفت: در میان مردم چهار نفر، زیر کند که دو تای آنها مرد و دو تای دیگرشان زن هستند. صفورا، دختر شعیب، خدیجه دختر خویلد، عزیز مصر در زمان یوسف، و ابو بکر صدیق که هنگام وفاتش به من گفت: من فکر کردم که فرمانروائی را بعد از خودم به دست عمر بن خطاب قرار دهم. به او گفتم:

اگر آن را در غیرش قرار دهی، ما به آن رضایت نخواهیم داد.

او گفت: خوشحالم کردی که ترا با آنچه که از رسول خدا شنیدم خوشحال می کنم، گفتم: آن چیست؟ گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: روی پل صراط بر آمدگی ای است که از آن کسی عبور نمی کند، مگر وسیله علی بن ابی طالب. علی به او گفت: آیا تو و عمر را خوشحال نکنم با آنچه که از رسول خدا شنیدم؟ او گفت: آن چیست؟ گفتم: رسول خدا برایم گفت: ای

علی! عبور از پل صراط را برای کسی که ابو بکر و عمر را سب می‌کند ننویس، زیرا آنها دو آقای پیر مردان اهل بهشت، بعد از پیامبرانند.

هنگامی که خلافت به عمر رسید، علی به من گفت: ای انس! مجاری قلم را از ناحیه خدا، در آفرینش نگریستم، برایم نبود که بغیر از آنچه که در سابق علم خدا و اراده‌اش گذشته بود راضی شوم، زیرا می‌ترسیدم که اعتراضی از ناحیه من نسبت به خدا باشد. در صورتی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: من خاتم پیامبران، و تو خاتم اولیائی.

خطیب در تاریخش جلد ۱۰ صفحه ۳۵۷ آن را آورده، و در صفحه ۳۵۸

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۳۲۳- لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۳۰۶.

ص: ۱۸۴

گفته است: این حدیث ساختگی است و از دست آوردهای عمر بن واصل است (یا علیه او ساخته شده) خدا داناتر است.

۵۹- از ابن عباس بطور مرفوع آمده است: خداوند مرا با چهار وزیر تأیید فرمود، گفتیم: آنها کیانند یا رسول الله؟ فرمود: دو تا از اهل آسمان و دو تا از اهل زمینند گفتیم: آن دو که از اهل آسمانند کیانند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل گفتیم: آنها که از اهل زمین و یا دنیايند کیانند؟ فرمود: ابو بکر و عمر.

این حدیث از ساخته‌های محمد بن مجیب صائغ است که خطیب در تاریخش جلد ۳ صفحه ۲۹۸ آن را از طریق او آورده و گفته است: او دروغ‌گو و دشمن خدا است، و فراموشی در حدیث دارد.

و ذهبی آن را از طریق معلى بن هلال كذاب و حدیث ساز آورده و در سابق، از احمد نقل کردیم که تمام احادیث ساختگی است.

۶۰- از جابر بن عبد الله آمده که گفته است: پیش رسول خدا بودیم که فرمود: اینک مردی بر شما وارد می‌شود که خداوند، بعد از من، کسی را بهتر و برتر از او نیافریده، برایش شفاعتی همانند شفاعت پیامبران است. چیزی نگذشت که ابو بکر صدیق وارد شد، رسول خدا برخاست، او را بوسید و در بر گرفت.

حافظ ابو بکر، خطیب بغدادی در سال ۴۰۹ ه آن را از محمد بن عباس بن حسین ابی بکر قصه گو، شنیده و گفته است: او شیخ فقیری بوده که در مسجد جامع منصور، و در سر راه‌ها و بازارها قصه گوئی می‌کرده است «۱». خدایا چه اهمیتی دارد جناب خطیب حدیثی را از یک آدم قصه گوی سر کوچه و بازار بگیرد؟ و چه ارزشی دارد حدیثی که مأخذش این است و دارای اصل محفوظی نیست؟

و اگر شأن احادیث پیامبر اسلام همین است، پس بر اسلام درود باد. و بر حفاظ آن بینائی (چشمشان روشن).

۶۱- از ابن مسعود بطور مرفوع آمده است: هیچ مولودی نیست مگر آنکه

(۱) تاریخ بغداد جلد ۳ صفحه ۱۲۳.

ص: ۱۸۵

در نافش از خاکی که از آن آفریده شده است وجود دارد. وقتی که عمرش به آخر رسید، به همان خاک بر می‌گردد و در آن دفن خواهد شد. من و ابو بکر و عمر، از یک خاک آفریده شده و در آن دفن خواهیم شد.

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۱۳ آن را از طریق موسی بن سهل، از اسحاق بن ازرق آورده، و ذهبی در «میزانش» جلد ۳ صفحه ۲۱۱ در شرح حال موسی گفته است: این خبر باطل است که آدم نکره‌ای همانندش آن را از او روایت کرده است.

من می‌گویم: عیوبی که در این سند بوده، برای مثل جناب خطیب مخفی نبوده، نهایت آن که از خصوصیات او سکوت از عیوب احادیث موضوعه‌ای است که ظاهری آراسته دارند.

۶۲- از انس بطور مرفوع آمده است: هنگامی که جبرئیل مرا به آسمان برد، در آن، اسبهای زین شده و لجام زده ایستاده دیدم که بول و پهن و عرق نمی‌کردند، سرهایشان از یاقوت سرخ، و سمهایشان از زمرد سبز، و بدنهایشان از طلای زرد ناب بود، و دارای بالها بودند، گفتم، اینها مال کی هستند؟ جبرئیل گفت: مال دوستان ابی بکر و عمر هستند که روز قیامت بر آنها سوار شده به زیارت خدا می‌روند!!

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۳۰ آن را آورده و گفته است: این حدیث نادرست است و در جلد ۱۱ صفحه ۲۴۲ نیز آن را آورده، ولی از تضعیف آن سکوت کرده است. و ذهبی در «میزانش» جلد ۳ صفحه ۹۹ آن را ذکر کرده و گفته است: حدیث دروغی است که گفته شده به نام محمد بن عبد الله بن مزروق ساخته شده و ابن حجر در «لسان المیزان» جلد ۵ صفحه ۲۷۴ دروغ بودنش را تثبیت کرده است.

۶۳- از عطیه عوفی، از ابی سعید خدری، بطور مرفوع آمده است: اهل علیین را کسانی که پائین‌تر از آنها هستند می‌بینند، چنانکه شما ستارگان و کرات آسمانی را می‌بینید و از آنها هستند ابو بکر و عمر و «انعما» به ابی سعید گفتم:

ص: ۱۸۶

«انعما» چه باشند؟ گفت: اهل علیین آنها هستند.

مقدسی، در «تذکره الموضوعات»، صفحه ۲۷ تصریح کرده است که این حدیث به خاطر مجاهد بن سعید ساختگی است. خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۳۹۴ و جلد ۳ صفحه ۱۹۵ و جلد ۴ صفحه ۶۴ و جلد ۱۲ صفحه ۱۲۴ آن را از طرق مختلف که در آنها چندین نفر از دروغ‌گویان هستند آورده، ولی طبق عادتش سخنی از عیوب آنها به میان نیاورده است.

۶۴- از انس آمده است: هنگامی که سوره «التین» بر رسول خدا نازل شد، رسول خدا خیلی خوشحال گردید تا جایی که خوشی‌یش را برای ما آشکار فرمود، سپس از ابن عباس تفسیر این سوره را پرسیدیم، گفت، اما منظور از «والتین» بلاد شام و «الزیتون» بلاد فلسطین و «طور سینین» طور سینا است که خدا در آن جا، با موسی سخن گفت: و منظور از «و هذا البلد الامین» شهر مکه و «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» محمد صلی الله علیه و آله است. و مقصود از «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِینَ» عبادت‌کنندگان لات و عزی و «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ابو بکر و عمر «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» عثمان بن عفان و «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّینِ» علی بن ابی طالب و «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِینَ» فرستادن شما در میان آنها و جمع کردن شما آنها را بر تقوی است ای محمد!

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۹۷ آن را آورده و گفته است: این حدیث با این اسناد باطل است و اصل صحیحی تا آنجا که می‌دانیم برایش نیست، و رجال یاد شده در آن همگی ائمه مشهورند غیر از محمد بن بیان که فکر می‌کنیم.

گیر این حدیث از ناحیه او باشد، و توثیق ابن شخیر او را ارزشی ندارد، زیرا کسی که مثل این حدیث را با این اسناد آورده اهل علم را از توجه به حال و وضع او بی - نیاز کرده است و شاید او تظاهر به شایستگی می‌کرده و ابن شخیر نسبت به او حسن ظن پیدا کرده او را ستوده است، در صورتی که یحیی بن سعید فطان گفته است:

صالحان را در چیزی دروغ‌گوتر از حدیث ندیدم.

ص: ۱۸۷

و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۳۲ آن را از طریق محمد بن بیان آورده و گفته است او در کمال بیشرمی از خدا آن را روایت کرده و گفته است: حسن بن عرفه به ما حدیث کرده آنگاه حدیث را نقل نموده است، سپس ذهبی افزوده است که: ابن جوزی گفته است: این حدیث را محمد بن بیان به نام ابن عرفه ساخته، آنگاه عبارات یاد شده خطیب را ذکر کرده است.

این چنین کلمات را تحریف می‌کنند و حظشان را از آنچه که یاد آوری شده‌اند فراموش نموده‌اند و این چنین دست‌های هوی و هوس، کتاب و سنت را مورد ملعبه قرار داده‌اند و این است مقدار بهره‌مندی آنان از آن دو، ولی پروردگارت روز قیامت درباره آنچه که در آن اختلاف کرده‌اند میانشان حکم خواهد فرمود.

۶۵- از عبد الله بن عمر آمده است که پیش رسول خدا بودم و ابو بکر نیز خدمت آن حضرت بود، عبائی روی دوشش انداخته بود که روی سینه‌اش سوراخ بود (پاره بود) در این هنگام جبرئیل بر او نازل شد و گفت: چرا ابو بکر را با چنین لباسی می‌بینم؟ فرمود: پیش از فتح مکه اموالش را به من انفاق کرد، جبرئیل گفت:

به او از ناحیه خدا سلام برسان و به او بگو که پروردگارت می‌گوید: ای ابو بکر آیا از من در این فقرت راضی هستی یا نه؟ رسول خدا به ابو بکر توجه کرد و فرمود:

این جبرئیل است که از ناحیه خدا بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید: آیا درباره فقرت از من راضی هستی یا نه؟ ابو بکر گریست و گفت: آیا از خدایم ناراضی باشم؟ من از خدایم راضیم، من از خدایم راضیم، من از خدایم راضیم.

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۱۰۶ آن را از طریق محمد بن بابشاذ صاحب مطالب عجیب و غریب آورده و طبق عادتش از بطلان آن سکوت کرده است. و ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۱۳ آن را آورده و گفته است: این حدیث دروغ است.

۶۶- از ابی هریره به طور مرفوع آمده است: هنگامی که رسول خدا وارد مدینه شد و در آن جا متوطن گردید، خواست ازدواج کند به مسلمان‌ها فرمود به

ص: ۱۸۸

من زن بدهید. جبرئیل با پارچه‌ای از بهشت که طول آن دو ذرع و عرضش یک وجب بود و در آن تصویری که هیچ کس زیباتر از آن ندیده بود وجود داشت آمد و آن را باز کرد و گفت: ای محمد خدا به تو می‌گوید: زنی که همانند این تصویر باشد ازدواج کن رسول خدا به جبرئیل فرمود: چنین زنی را کجا پیدا کنم؟ جبرئیل به او گفت: خداوند می‌فرماید: دختر ابی بکر را ازدواج کن، آنگاه رسول خدا به خانه ابی بکر رفت و در زد و گفت: ای ابو بکر خداوند به من امر کرده است که دامادت شوم.

ابو بکر دارای سه دختر بود، هر سه تا را بر رسول خدا عرضه کرد، رسول خدا فرمود: خداوند به من امر کرده است که این دختر یعنی عایشه را ازدواج نمایم آنگاه رسول خدا با او ازدواج فرمود.

خطیب در تاریخش جلد ۲ صفحه ۱۹۴ آن را آورده و آن را از ساخته‌های محمد بن حسن زیاد دعاخوان کر حدیث‌ساز با اسناد رجالش، که همه ثقات بودند دانسته است.

و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۴۴ گفته است: از محمد بن حسن حدیثی دیدم که اسنادش جز او مورد اعتمادند و آن حدیث دروغ درباره فضیلت عایشه است.

و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۲۲ از عایشه آورده است که:

جبرئیل طاقه‌ای از حریر که در آن تصویر عایشه بوده برای پیامبر اکرم آورد و گفت: این همسرت در دنیا و آخرت است.

این حدیث را از طریق ابی خثیمه مصعب بن سعید مصیصی که از ثقات مطالب نا درست حدیث می‌کرده و آنها را تصحیف می‌نموده روایت کرده است چنانچه در میزان الاعتدال ذهبی آمده و بعد از ذکر احادیثی از او گفته است: اینها جز چیزهای نا درست و مصیبت بار نیستند.

۶۷- درهمانی از آسمان برای عثمان فرستاده شد که در آنها نوشته شده

ص: ۱۸۹

بود: میل کرد رحمان بسوی عثمان بن عفان.

این حدیث را ابن درویش حوت، در اسنی المطالب صفحه ۲۸۷ آورده و گفته است: این دروغ شاخرداری است.

۶۸- به طور مرفوع آمده است: به کسانی که بعد از من هستند، یعنی ابو بکر و عمر اقتدا کنید.

ابن درویش حوت، در اسنی المطالب صفحه ۴۸ گفته است: این حدیث از ناحیه ابو حاتم نادرست است. و بزاز همانند ابن حزم گفته است: این حدیث صحیح نیست.

و در روایتی که ترمذی نقل کرده و نیکویش شمرده چنین آمده است: از هدایت عمار پیروی کنید و به پیمان ابن مسعود تمسک جوئید. و هیثمی گفته است:

سندش واهی است.

۶۹- به طور مرفوع آمده است: من شهر علم و علی در آن و ابو بکر اساس آن و عمر دیوارهای آن است. ابن درویش حوت در «اسنی المطالب» صفحه ۷۳ گفته است:

شایسته نیست که آن در کتب علم ذکر شود، مخصوصا برای مثل ابن حجر هیثمی سزاوار نبوده که آن را در «صواعق و زواجر» ذکر نماید.

من می‌گویم: برای افراد متبع و آگاه سر ساختن این دروغ‌ها مخفی نیست و ابن حجر اگر چه آن را در دو کتابش ذکر کرده، اما در «الفتاوی‌ الحدیثه» صفحه ۱۹۷ آن را تضعیف نموده است.

۷۰- به طور مرفوع آمده است: هنگامی که جبرئیل از رسول خدا مفارقت نمود ابو بکر در برابرش حاضر گردید تا با او مأنوس باشد.

ابن درویش حوت در «اسنی المطالب» صفحه ۸۸-۲۸۷ گفته است: این خبر باطل و دروغ است.

۷۱- از انس به طور مرفوع آمده است: دو آقای پیران بهشت ابو بکر و عمر هستند و ابو بکر در بهشت همانند ثریا در آسمان است.

این حدیث از ساخته‌های یحیی بن عنبسه، همان دجال حدیث‌ساز است که

ص: ۱۹۰

در سلسله دروغگویان شرح حالش رفت. و ذهبی در «المیزان» جلد ۳ صفحه ۱۲۶ شطر اول آن را ذکر کرده و گفته است: یونس بن حبیب گفته است: محمد بن کثیر مصیعی و همین حدیثش را برای علی بن مدینی ذکر کردم، او گفت: من خیلی میل داشتم این شیخ را ببینم، اما اکنون میل ندارم. و او شطر اول این حدیث را از طریق عبد الرحمن بن مالک بن مغول کذاب تهمت زننده حدیث ساز روایت کرده است.

و ابن قتیبه در صفحه اول کتاب «الامامة و السياسة» در نخستین حدیثش از ابن ابی مریم از اسد بن موسی از وکیع از یونس بن اسحاق از شعبی از علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - آورده است که: پیش رسول خدا نشسته بودم که ابو بکر و عمر (رضی الله عنهما) به سوی رسول خدا می‌آمدند، رسول خدا فرمود: این دو نفر آقای پیران تمام اهل بهشت مگر پیامبران و رسولان علیهم السلام هستند، ای علی این مطلب را به آنها خبر نده.

ابن ابی مریم، همان کذاب و حدیث ساز است و اسد بن موسی کسی است که سعید بن یونس درباره‌اش گفته است: احادیث نادرست روایت کرده، ولی خودش آدم مورد اعتمادی است. پس این حدیث از ساخته‌های نوح بن ابی مریم است که جناب ابن قتیبه کتابش را با آن افتتاح کرده است.

و خطیب در تاریخش جلد ۷ صفحه ۱۱۸ آن را از طریق بشار بن موسی شیبانی خفاف این طور آورده است: این دو آقای پیران اهل بهشتند از کسانی که بودند و رفتند و آلهائی که می‌آیند، مگر پیامبران و رسولان، ای علی به آنها خبر مده.

و درباره ارزش سند آن کافی است که بدانیم بشار بن موسی بصری از کسانی است که ابن معین درباره‌اش گفته است: مورد اعتماد نیست و از دجال‌ها است و عمرو بن علی گفته است: حدیثش ضعیف است و بخاری گفته است: حدیثش نادرست است من او را دیدم و از او چیزی نوشتم و حدیثش را ترک کردم.

و آجری گفته: ضعیف است، نسائی گفته: ثقه نیست، ابو زرعه گفته: ضعیف است و مدنی آن را تضعیف کرده و حاکم ابو احمد گفته است: پیش آنان قوی نیست

ص: ۱۹۱

و فضل بن سهل درباره‌اش بدگوئی کرده است «۱».

و خطیب نیز در جلد ۱۰ صفحه ۱۹۲ آن را از طریق متعددی از شیعه، آنها که عامة حدیثشان را تضعیف کرده‌اند، از یونس بن ابی اسحاق از پدرش آورده، ولی احمد حدیث یونس از پدرش را تضعیف کرده و گفته: حدیثش مضطرب است، و ابو حاتم گفته: با حدیثش احتجاج نمی‌شود. و حاکم گفته: چه بسا او در روایتش اشتباه می‌کرده است. و در سند این روایت طلحة بن عمرو است که احمد درباره‌اش گفته است:

شخصیتی ندارد و متروک الحدیث است. و ابن معین گفته: شخصیتی ندارد و ضعیف است. و جوزجانی گفته: در حدیثش پسندیده نیست. و ابو حاتم گفته: قوی نیست. و بخاری گفته: کسی نیست. و ابو داود گفته: ضعیف است. و نسائی گفته: متروک الحدیث است، و مورد اعتماد نیست. و ابن عدی گفته: هیچ کدام از احادیثش مورد پیروی قرار نمی‌گیرد. و ابن حبان گفته: نوشتن حدیثش و روایت کردن از او، جز به عنوان تعجب روا نیست «۲».

۷۲- از جابر به طور مرفوع آمده است: ابو بکر و عمر را هیچ مؤمنی دشمن ندارد و هیچ منافقی دوست ندارد.

این حدیث از ساخته‌های معلی بن هلال طحان است. احمد گفته است: تمام احادیث او ساختگی است. و ذهبی آن را آورده و در «تذکره الحفاظ» جلد ۳ صفحه ۱۱۲ گفته است: این حدیث صحیح نیست و معلی متهم به دروغ می‌باشد و با شیخین دشمن است و خیر در او نیست. و در المیزان او را آدم نادرستی خوانده ولی به دنبالش اضافه نموده که: آن کلام صحیحی است. او از طریق عبد الرحمن بن مالک بن مغول کذاب و تهمت زننده و حدیث ساز آن را روایت کرده است.

۷۳- از سعد آمده است: پیامبر اکرم به معاویه فرمود: او محشور می‌شود در حالی که حله‌ای از نور که ظاهرش از رحمت و باطنش از رضا است پوشیده دارد و بدان وسیله در میان مردم افتخار میکند و این نعمت به خاطر این است که او کاتب

(۱) تاریخ خطیب، جلد ۷ صفحه ۱۱۹- تهذیب التهذیب، جلد ۱ صفحه ۴۴۱.

(۲) تهذیب التهذیب، جلد ۵ صفحه ۸.

ص: ۱۹۲

وحی بوده است.

ذهبی آن را از اباطیل و دروغ‌های محمد بن حسن کذاب و دجال دانسته است.

۷۴- از عایشه آمده است: شبی وعده من با رسول خدا بود، هنگامی که در رختخواب قرار گرفتم به سوی آسمان نگریستم ستارگانی فراوان را دیدم و گفتم:

ای رسول خدا! آیا در این دنیا، کسی هست که حسناش برابر عدد ستارگان باشد؟

فرمود: آری، گفتم: کیست؟ فرمود: عمر که او حسنه‌ای از حسنات پدر تو است.

«خطیب» آن را از ساخته‌های بریه بن محمد بیع کذاب شمرده است که در سلسله دروغگویان شرح حالش رفته است. آنگاه گفته: و در کتابش با این اسناد احادیثی که از لحاظ متن جدا نادرستند فراوان وجود دارد.

و ذهبی در «المیزان» آن را ذکر کرده و آن را از ساخته‌های بریه با اسناد صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) می‌داند.

و ابن درویش حوت در «اسنی المطالب» صفحه ۲۷۸ گفته است که ابن جوزی گفته است: هر حدیثی که در آن آمده است: «عمر حسنه‌ای از حسنات ابی بکر است» ساختگی است.

۷۵- از جابر بن عبد الله آمده است که: جنازه‌ای را خدمت رسول خدا آوردند تا بر آن نماز بگذارد، حضرت بر آن نماز نخواند و فرمود: چون او دشمن عثمان بوده خدا دشمنش دارد. مقدسی آن را در «تذکره الموضوعات» صفحه ۲۷ از ساخته‌های محمد بن زیاد جزری حنفی دانسته «۱» و ذهبی در میزانش آن را از طریق عمر بن موسی میثمی وجیهی کذاب و حدیث ساز آورده است و برای حفاظ در تکذیب این مرد و تضعیفش گفتار فراوانی است. «۲»

۷۶- رسول خدا فرمود: پیرامون عرش گلی دیدم که در آن نوشته بود:

(۱) مراجعه شود به بحث: سلسله دروغگویان.

(۲) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۲۳۲-۲۳۵.

ص: ۱۹۳

محمد رسول خداست و ابو بکر صدیق است.

ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۳۷۰ آن را از مصائب سری بن عاصم ابی عاصم همدانی کذاب دانسته که او این حدیث را ساخته است.

۷۷- از ابی الدرداء به طور مرفوع آمده است که: در شب معراج در عرش خدا گوهر سبزی دیدم که در آن با نور سفید نوشته شده بود. خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است و طبری افزوده است:

عمر فاروق است.

این حدیث از ساخته‌های عمر بن اسماعیل بن مجالد همدانی کذاب خبیث متروک الحدیث است (مراجعه شود به سلسله دروغگویان)

دار قطنی آن را از دو طریق آورده که یکی از آنها مربوط به عمر بن اسماعیل یاد شده است و دیگری مربوط به سری بن عاصم کذاب است. و هر دو طریق به محمد ابن فضیل شیعی منتهی می‌شود.

و دار قطنی گفته: تنها ابن فضیل از ابن جریج آن را آورده است و فکر نمی‌کنم، غیر از آن دو (ابن عاصم و ابن اسماعیل) آن را روایت کرده باشد و دار قطنی آن را از طریق سری در زمره احادیث واهی شمرده و گفته است: این حدیث صحیح نیست «۱» و خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۰۴ آن را آورده و سیوطی در اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۶۰ از او حکایت کرده و گفته است: این حدیث درست نیست و عمر کذاب است. «۲»

۷۸- از عایشه آمده است: هنگامی که پیامبر خدا ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد، به ام ایمن فرمود: دخترم را آماده کن و به خانه عثمان به عنوان زفاف هدایت نما و آرام برایش دف بزن، من هم اطاعت کردم پس از سه روز پیش دخترش رفت و گفت: شوهرت را چگونه یافتی؟ گفت: مرد خوبی است رسول خدا

(۱) اللثالی جلد ۱ صفحه ۱۵۴.

(۲) آنچه که سیوطی از خطیب حکایت کرده در تاریخش نیست و شاید آن را در دیگر کتابهایش دیده باشد.

ص: ۱۹۴

فرمود، بدان که او شبیه‌ترین مردم به جدت ابراهیم و پدرت محمد است.

این حدیث از ساخته‌های عمرو بن ازهر عتکی کذاب حدیث ساز است که مسیب ابن واضح آن را از خالد بن عمرو و عمرو عتکی روایت کرده است.

اما مسیب کسی است که دار قطنی در مواضعی از سننش او را تضعیف کرده است و اما خالد اموی در بحث سلسله دروغگویان درباره‌اش گفته شده که، او کذاب حدیث ساز است. و ذهبی در «المیزان جلد ۲ صفحه ۲۸۰» آن را آورده و گفته است، این حدیث ساختگی است.

۷۹- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: دیدم در کفهای گذاشته شدم و اتمم در کفه دیگر، که با آن برابر بودم، سپس ابو بکر گذاشته شد و با آنان برابر گردید آنگاه عمر گذارده شد او هم با آنان برابر بود، پس از آن عثمان گذاشته شد او هم با آنان برابر گردید، سپس ترازو بالا رفت.

ذهبی آن را در «المیزان» از طریق عمرو بن واقد دمشقی آورده و گفته است:

شکی نیست که او دروغ می‌گوید. و پس از ذکر احادیثی اضافه نمود: این احادیث جز از روایت عمرو که آدمی نادرست است شناخته نشده است.

۸۰- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: ابو بکر و عمر نسبت به اسلام به منزله سمع و بصرند.

مقدسی در تذکره‌اش آن را از ساخته‌های ولید بن فضل حدیث ساز شمرده است.

۸۱- رسول خدا کتف ابو بکر و عمر را گرفت و فرمود: شما وزیرانم هستید.

این حدیث از ساخته‌های زکریا بن درید کندی است که مقدسی در تذکره، و ذهبی در المیزان، بر این حقیقت تصریح کرده‌اند.

۸۲- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: من و شما (یعنی ابو بکر و عمر) در بهشت گردش خواهیم کرد.

ص: ۱۹۵

ذهبی در المیزان تصریح کرده است که: این حدیث از ساخته‌های زکریا بن درید کندی است.

۸۳- از ابی هریره به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: این جبرئیل است از ناحیه خدا به من خبر می‌دهد که: ابو بکر و عمر را دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزگار و دشمنشان ندارد مگر منافق بدبخت.

این حدیث از ساخته‌های ابراهیم بن براء انصاری کذاب شمرده شده است.

۸۴- از ام عیاش کنیز رقیه دختر پیامبر آمده است که از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: رقیه را به ازدواج عثمان در نیاوردم مگر به امر خدا. خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۲ صفحه ۳۶۴ آن را از طریق احمد بن محمد بن مغلس کذاب و حدیث ساز مشهور و او از عبد الکریم بن روح بزار اموی بصری آورده که ابو حاتم درباره‌اش گفته: او مجهول و ناشناخته است. و گفته می‌شود: او متروک الحدیث است و ابن حبان گفته است: او خطا کار و مخالف است و درباره پدرش روح بن عبسۀ گفته:

ناشناخته است «۱» و درباره پدرش عبسۀ بن سعید ذهبی گفته است: مجهول است و تنها پسرش روح از او روایت کرده است.

حال اگر تعجب می‌کنی جا دارد که از مثل خطیب تعجب کنی، زیرا او از سند روایتی که حالش چنین است سکوت کرده است و البته او این کار را به خاطر محفوظ نگه داشتن کرامت اموی‌ها انجام داده است!!

۸۵- از عبد الله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: در خواب کاسه‌ای پر از شیر به من داده شد از آن به قدری نوشیدم که سیر شدم و احساس می‌کردم که در عروقم جریان دارد و از آن کمی باقی مانده بود آن را به عمر بن خطاب دادم او هم گرفت و نوشید.

اصحاب این رؤیا را تأویل نموده گفته‌اند: منظور از آن شیر، علمی است که به شما ای رسول خدا داده شد وقتی که از آن پر شدی زیادیش را به عمر بن

(۱) خلاصة التهذيب صفحه ۱۰۱.

ص: ۱۹۶

خطاب عنایت فرمودی و او از آن بهره‌مند گردید، رسول خدا فرمود: درست است!!

این حدیث از ساخته‌های عبد الرحمن عدوی کذاب نوه عمر بن خطاب است که خطیب در تاریخش آن را از طریق او آورده است.

۸۶- از جعفر بن محمد او از پدرش و او از جدش به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: شبی که به معراج رفتم دیدم که بر عرش نوشته شده بود: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذو النورین است که از روی ستم کشته می‌شود.

خطیب در تاریخش جلد ۱۰ صفحه ۲۶۴ آن را از طریق عبد الرحمن بن عفان از محمد بن مجیب صائغ که هر دوی آنها دروغگو هستند آورده است «۱».

۸۷- از حذیفه بن یمان آمده که گفته است: رسول خدا نماز صبح را به جماعت برای ما خواند، وقتی که از نمازش فارغ شد فرمود: ابو بکر صدیق کجا است؟ از آخر صف‌ها ابو بکر جواب داد: لبیک لبیک ای رسول خدا! پیامبر اکرم فرمود برای ابو بکر صدیق راه باز کنید، نزدیک بیا، ابو بکر، آیا در تکبیره اول به من ملحق شده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا با شما در صف اول بودم شما تکبیر گفتید من نیز تکبیر گفتم، شما که شروع به الحمد کردید و آن را قرائت می‌نمودید در من وسوسه‌ای در مورد طهارت پدید آمد ناگزیر به سوی در مسجد رفتم ناگهان هاتفی به من ندا داد و گفت: پشت سر تو، توجه کردم: کاسه‌ای طلائی پر از آب که، سفیدتر از برف و گواراتر از عسل و نرمتر از کف بوده دیدم و روی آن حوله سبزی قرار داشت که روی آن نوشته شده بود: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، صدیق ابو بکر است.

حوله را گرفتم و روی شانهم گذاردم و برای نماز وضو گرفتم و دوباره حوله را روی کاسه نهادم و به شما ملحق شدم در حالی که شما در رکوع رکعت اول بودید، و نمازم را با شما تمام کردم.

پیامبر اکرم فرمود: ای ابو بکر، به تو بشارت بدهم: آنکس که آب وضو برای تو فراهم کرد جبرئیل بود و کسی که برای تو حوله آورد میکائیل بود، و کسی که زانویم را نگاهداشت تا شما به من در نماز ملحق شدید اسرافیل بود.

این حدیث از طریق محمد بن زیاد، همان کذاب حدیث ساز روایت شده و به نظرم آن از ساخته‌های اوست، نهایت آنکه سیوطی در اللئالی جلد ۱ صفحه ۱۵۰ گفته است: ظاهر این است که آفت این حدیث از ناحیه غیر اوست.

۸۸- از ابن عباس آمده که گفته است: از ابو بکر پیش رسول خدا یاد شد رسول خدا فرمود: کیست مثل ابو بکر؟ مردم مرا تکذیب کردند او تصدیق کرد و به من ایمان آورد و دخترش را به من داد و مالش را انفاق کرد و با من در لشکر دشواری جهاد کرد، در نتیجه او در قیامت در حالی که سوار بر شتر بهشتی است که دست‌هایش از مشک و عنبر و پاهایش از زمرد سبز و مهارش از لؤلؤ تر و رویش دو حله سبز از سندس و استبرق است، می‌آید، او همانند من و من همانند اویم تا جایی که گفته می‌شود: این محمد رسول خدا است و این ابو بکر صدیق است.

ابن حبان آن را از طریق اسحاق بن بشر بن مقاتل آورده و گفته است: اسحاق کذاب و حدیث ساز است (به سلسله دروغگویان مراجعه شود)

۸۹- از براء بن عازب آمده است که: رسول خدا روزی برایمان فرمود:

می‌دانید روی عرش چیست؟ نوشته شده است: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است، عمر فاروق است، عثمان شهید است و علی رضی و خشنود است.

ابن عساکر آن را از طریق محمد بن عبد الله بن عامر سمرقندی همان کذاب حدیث ساز معروف آورده و در سند آن ضعفاء دیگری نیز هستند و آفت آن از سمرقندی است.

۹۰- از ابن عباس به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: هنگامی که روز قیامت شد، ابو بکر در یک رکن حوض و عمر در رکن دیگر و عثمان در رکن سوم

و علی در رکن چهارم آن قرار خواهند داشت و هر کس یکی از آنها را دشمن داشته باشد، دیگران نیز به او آب نخواهند نوشانید.

ابن ملخص روایتی است که ذهبی به طور تلخیص آن را در میزانش آورده و آن را با دو حدیث دیگر از طریق ابراهیم بن عبد الله مصیصی ذکر کرده آنگاه گفته است: این مرد کذابی است و حاکم نیز گفته است: احادیش ساختگی است.

۹۱- از عقبه بن عامر به طور مرفوع آمده است: جبرئیل پیشم آمد و گفت:

ای محمد خداوند به تو امر کرده که با ابو بکر مشورت کنی.

این حدیث از ساخته‌های محمد بن عبد الرحمن بن غزوان کذاب حدیث ساز است که در سلسله دروغگویان از او یاد شده است.

۹۲- از عبد الله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: «روز قیامت میان ابو بکر و عمر محشور خواهم شد و بین حرمین آن قدر توقف می‌کنم تا اهل مکه و مدینه پیشم بیایند».

این حدیث را از اباطیل عبد الله بن ابراهیم غفاری کذاب و حدیث ساز شمرده‌اند و آن یکی از دو حدیث مربوط به فضیلت ابو بکر و عمر است که ابن عدی آنها را باطل خوانده و ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۱ گفته است: آن صحیح نیست.

۹۳- از ابی هریره به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: برای خدا در آسمان هفتاد هزار فرشته است که بدگویان ابو بکر و عمر را لعنت می‌کنند.

این حدیث را خطیب در روایت‌های مالک از طریق سهل بن صقین آورده و گفته است: سهل حدیث ساز است «۱» و در لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۱ آمده است که:

دار قطنی در غرائب مالک آن را از محمد بن حسین حرانی از عبد الغفار آورده و گفته است: این حدیث منکر و سست و ضعیف است و کسانی که بعد از او هستند مجهول می‌باشند.

۹۴- از ابن عباس آمده که گفته است: رسول خدا را در خواب دیدم که

(۱) اللتالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۶۰.

ص: ۱۹۹

روی اسب ابلقی سوار بود نزدیکش رفتم و روی سرش عمامه‌ای از نور و در پایش نعلینی سبز که بندش از لؤلؤ تر بود قرار داشت و در دستش تازیانه‌ای از تازیانه‌های سبز بهشتی بود، بر من سلام کرد و جوابش دادم و گفتم: ای رسول خدا! شوقم نسبت به شما زیاد شده بود کجا تشریف داشتید؟ فرمود: عثمان در بهشت عروسی داشت به عروسیش رفته بودم!

این حدیث را ازدی از ابراهیم منقوش آورده و گفته است: او حدیث ساز بوده است و سیوطی آن را در ثلثیش از موضوعات و ساخته‌ها شمرده است.

۹۵- از عبد الله بن عمر آمده است که: در محضر رسول خدا می‌گفتیم: بهترین امت پیامبر، ابو بکر، سپس عمر و سپس عثمان است و رسول خدا می‌شنید و انکار نمی‌کرد.

جمعی از ائمه حدیث به طرق مختلف آن را آورده و ما در جزء دهم به طور تفصیل درباره آن به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

۹۶- از عمر به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: عثمان می‌میرد و فرشتگان بر او درود می‌فرستند. گفتیم: تنها بر عثمان یا برای همه مردم؟ فرمود تنها برای عثمان.

این حدیث طولانی است و در آن برای هر یکی از اصحاب ششگانه شوری منقبتی است. ذهبی در میزانش در شرح حال محمد بن عبد الله خراسانی گفته است:

این حدیث ساختگی است و ابن حجر در لسانش جلد ۵ صفحه ۲۲۷ گفته است:

ساختگی بودن آن آشکار است.

۹۷- از ابی هریره به طور مرفوع آمده است: برای خدا پرچمی از نور است که روی آن نوشته شده: خدائی جز خدای یکتا نیست محمد رسول خدا است، ابو بکر صدیق است.

ذهبی در میزانش آن را آورده و گفته است: این خبر ساختگی است و محمد ابن یحیی بن عیسی سلمی متهم است که آن را ساخته است (لسان المیزان جلد ۵ صفحه ۴۲۴)

ص: ۲۰۰

۹۸- از عبد الله بن عمر آمده است: جعفر بن ابی طالب، بهی به عنوان هدیه برای پیامبر اکرم فرستاد و معاویه نیز سه عدد به، برایش فرستاد و رسول خدا فرمود: آنها مرا به این به‌ها در بهشت ملاقات خواهند کرد.

ابن حبان گفته است: این حدیث ساختگی است و آفت آن ابراهیم بن زکریا واسطی است. و بعضی گفته‌اند: از دلائل ساختگی بودن آن این است که معاویه در فتح مکه اسلام آورد و جعفر قبل از فتح مرد ..

و از طرق دیگری نیز این حدیث آورده شده که همه آنها فاسد و ساختگی است.

و ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۱۶ در شرح حال ابراهیم واسطی گفته است:

او از مالک احادیث ساختگی روایت می‌کند آنگاه این حدیث را به عنوان نمونه یاد آور می‌شود.

۹۹- از ابی سعید خدری به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: هر کس عمر را دشمن بدارد مرا دشمن دارد، خداوند در شب عرغه نسبت به تمام مردم مباحات کرد و نسبت به عمر خصوصاً.

این حدیث را طبرانی در اوسط آورده و ذهبی گفته است: این خبر باطل است، زیرا ابو سعد، خادم حسن بصری که معلوم نیست کیست آن را روایت کرده است.

۱۰۰- از انس به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: هنگامی که به آسمان برده شدم به جبرئیل گفتم: آیا برای اتم حساب است؟ گفت: همه امتانت دارای حسابند جز ابو بکر، وقتی که قیامت پیا شد گفته می‌شود: ای ابو بکر! داخل بهشت شو، او می‌گوید: داخل نمی‌شوم تا آنکه هر کس مرا در دنیا دوست می‌داشته داخل شود!!

خطیب در تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۱۸ و جلد ۸ صفحه ۳۶۷ آن را آورده و گفته است: این حدیث دروغ است و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۳۶ آن را

ص: ۲۰۱

تکذیب کرده است.

این احادیث صدگانه‌ای که در باب مناقب خلفاء و دیگران نقل کردیم، نمونه‌هایی از احادیث ساختگی است که ما از آنها آگاه شدیم و گر نه این نوع احادیث جدا زیادند و عدد آنها به هزاران می‌رسد و در جزء دوم از کتاب: «ریاض الانس» چند برابر آنچه که ذکر شده وجود دارد که در صحاح و مسانید از آنها یافت نمی‌شود.

آری مقداری از آنها در دیگر تألیفات حفاظ گذشته ذکر شده که کتب متأخران آنها را در بر دارد، و مایه تأسف است که اسناد بیشتر این احادیث ساختگی و مزخرف منتهی به امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌شود و این خود صدق گفتار عامر بن شراحیل را آشکار می‌کند که گفته است: «کسی که بیش از همه بنام او دروغ ساخته شده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است» که ذهبی در طبقات حفاظ جلد ۱ صفحه ۷۷ آن را ذکر کرده است.

و خواننده محترم می‌تواند ارزش این احادیث را از گفتار فیروز آبادی صاحب قاموس بیابد او در پایان کتابش «سفر السعادة» گفته است: باب فضائل ابی بکر صدیق رضی الله عنه از مشهورترین احادیث ساختگی مایه گرفته است. او بعد از ذکر احادیث دروغی درباره فضائل ابی بکر گفته است: و امثال اینها از احادیث دروغی است که بطلان آنها با بداهت عقل معلوم است.

و نیز گفته است: و باب فضیلت معاویه که در آن حدیث صحیحی وجود ندارد.

و عجلونی در کشف الخفاء جلد ۲ صفحه ۴۱۹ نیز عین کلام فیروز آبادی را گفته است.

و حاکم نیز گفته است: از ابو العباس محمد بن یعقوب بن یوسف شنیدم که او از پدرش و او از اسحاق بن ابراهیم حنظلی نقل می‌کرد که گفته است: در فضیلت معاویه حدیث صحیحی وجود ندارد «۱».

(۱) اللئالی جلد ۱ صفحه ۲۲۰.

ص: ۲۰۲

و ابن تیمیة در منهاج السنة جلد ۲ صفحه ۲۰۷ گفته است: گروهی برای معاویه فضائلی ساخته و احادیثی از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند که همه آنها دروغ است.

و بر اینها قیاس کن آنچه را که به نام رسول خدا درباره بسیاری از بزرگان صحابه با اسم‌ها و خصوصیاتشان ساخته‌اند و احادیث زیادی که در باب مناقب و مثالب عباس و فرزندان او و مخصوصا فرزندانیکه بعدا خلیفه شده‌اند وضع کرده‌اند!!

و اضافه کن بر آنها احادیثی را که درباره بعضی از افراد معلوم الحال ساخته‌اند مانند حدیثی که درباره وهب و غیلان و محمد بن کرام جعل کرده‌اند که: رسول خدا فرموده است: «در امتم مردی است نامش وهب است که خدا به او حکمت بخشیده است» و «مردی است به نام غیلان که از ابلیس برای امتم بدتر است» «۱» و «در آخر الزمان مردی به نام محمد بن کرام می‌آید که سنت و سبیل او زنده می‌شود» «۲»

و متون همه این روایات با احادیث صحیحہ معارضند که اگر بخواهیم به طور تفصیل درباره آنها بحث کنیم به اصطلاح مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ما در این جا، تنها احادیثی را که با حدیث صدم که به نام جبرئیل ساخته شده معارض است می‌آوریم تا پژوهشگر از باب مشت نمونه خروار است و در این باره از روی بصیرت قضاوت نماید:

۱- از امتم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. بخاری و مسلم و احمد و دارمی و ابو داود آن را آورده‌اند.

۲- از این قبرستان (قبرستان بقیع) هفتاد هزار نفر برانگیخته می‌شوند و بدون حساب وارد بهشت می‌گردند. طبرانی در «الکبیر» آن را آورده است «۳».

۳- از امتم هفتاد هزار نفر وارد بهشت می‌شوند که بر آنها حساب و عذابی نیست، و با هر هزار نفر هفتاد هزار نفر دیگر خواهند بود. احمد و طبرانی و بزاز آن را

(۱) میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۶۰.

(۲) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۳۷۵.

(۳) مجمع الزوائد جلد ۴ صفحه ۱۳.

ص: ۲۰۳

آورده‌اند.

۴- پروردگارم به من وعده داده که از اتم هفتاد هزار نفر را بدون حساب وارد بهشت کند. طبرانی و یزار آن را آورده است.

۵- خداوند از شهری در شام بنام «حمص» نود هزار نفر را بدون حساب بر می‌انگیزاند. یزار آن را آورده است.

۶- در چند پشت از اصحاب زنان و مردانی هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، طبرانی با اسناد خوب آن را آورده است.

۷- از شما پنجاه هزار یا هفتاد هزار نفر را دیدم که بدون حساب وارد بهشت می‌شوید، طبرانی با اسناد رجالش که ثقات هستند آن را آورده است.

۸- خدایم را بزرگ و کریم یافتیم که به من با هر هفتاد هزار نفری که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند هفتاد هزار نفر دیگر عطا فرموده است. طبرانی با سند رجالش که جز شیخش همه صحیح هستند آن را آورده است.

۹- به من هفتاد هزار نفر که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند داده شده است. تا اینکه فرمود: با هر کدام آنها هفتاد هزار نفر دیگر اضافه کرده است.

احمد و ابو بلی این روایت را با سند خود آورده‌اند و در این باره می‌توانید به کتاب مجمع الزوائد جلد ۱۹ صفحه ۴۰۵-۴۱۲ مراجعه نمایید.

۱۰- در حدیث شب معراج آمده است: ای محمد حاملان قرآن در قیامت عذاب و حساب نخواهند شد «۱».

۱۱- نخستین جمع از اتم که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند هفتاد هزار نفرند «۲».

۱۲- از میان دیوار «حمص» و «زیتون» در خاک قرمز هفتاد هزار نفر بدون حساب بر انگیزته می‌شوند «۳».

(۱) خزینة الاسرار صفحه ۸۸.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۶۰.

(۳) مستدرک صحیحین جلد ۳ صفحه ۸۹.

ص: ۲۰۴

۱۳- هر حاجی و یا عمره کننده‌ای در حال انجام عمل بمیرد بدون حساب وارد بهشت خواهد شد «۱».

۱۴- از پشت کوفه، هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند «۲».

۱۵- در حدیث عرضه کردن امتها بر رسول خدا آمده است: ای محمد! از اینها هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند «۳».

۱۶- پروردگارم به من بشارت داده نخستین گروهی که از اتمم وارد بهشت می‌شوند، هفتاد هزار نفرند که با هر هزار نفر هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل می‌شوند «۴».

۱۷- و در حدیث عمیر، به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: خداوند به من وعده داده که از اتمم سیصد هزار نفر را بدون حساب وارد بهشت نماید. بغوی و ابن ابی خثیمه و ابن السکن و طبرانی و دیگران با سند خود آن را نقل کرده‌اند «۵».

و پیش از همه اینها، حدیثی را که خجندی از ابی امامه آورده است قرار دارد و آن اینست: از ابی بکر صدیق شنیدم که به رسول خدا می‌گفت: نخستین کسی که مورد محاسبه قرار می‌گیرد کیست؟ فرمود: من و تو ای ابوبکر.

و گفت: دیگر کی یا رسول الله؟ فرمود: عمر. پرسید دیگر کی؟ فرمود: علی، پرسید: آیا عثمان هم هست؟ فرمود: از خدایم درخواست کردم که حسابش را به من ببخشد و او را مورد محاسبه قرار ندهد، خدا هم او را به من بخشید «۶» و «۷».

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ

«کی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد تا مردم را بدون دانش گمراه سازد؟» (انعام آیه ۱۴۴)

(۱) تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۷۰.

(۲) تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحه ۱۹۰.

(۳) مسند احمد جلد ۱ صفحه ۴۱۸ - ۴۵۴.

(۴) مسند احمد جلد ۵ صفحه ۳۹۳.

(۵) الاصابه جلد ۳ صفحه ۳۷.

(۶) الرياض النضرة جلد ۱ صفحه ۳۱.

(۷) این روایت نیز از همان روایاتی است که بعضی از آنها با بعضی دیگر معارضه دارند.

ص: ۲۰۵

احادیث ساختگی در مورد خلافت

مهمترین موضوعی که دست‌های هوی و هوس با آن بازی کرده و احساسات گمراه کننده آن را بازیچه قرار داده، موضوع «خلافت» در سنت و حدیث است که عامه در آن باره به نام خدا و امین وحی و پیامبر پاکش احادیث دروغی ساخته و صاحبان تألیفات گمراه کننده به خاطر پوشاندن حق، و وارونه جلوه دادن حقیقت، و بی خبر نگاهداشتن مردم جاهل، آنها را پخش کرده‌اند در صورتی که به خوبی می‌دانستند که آن احادیث ساختگی است و با مبادی اسلام پیش همه فرقه‌ها مخالف است. و با هیچیک از مذاهب اسلامی موافقت ندارد، بلکه لازمه آن اجتماع امت اسلامی بر خطا است (و حال آنکه به عقیده آنها امت اسلامی بر خطا اجتماع نمی‌کنند).

زیرا امت اسلام یا معتقد به نص درباره خلافت علی امیر المؤمنین است (چنانکه شیعه معتقد است) و یا خلافت را از رهگذر انتخاب و عدم نص می‌شناسد و فرقی میان هیچ یک از افراد آن نمی‌گذارد (چنانکه عامه معتقد است)

بنابراین امت اسلامی در دور انداختن این نصوص و اعراض کردن از آن، اجتماع بر خطا کرده‌اند. و اینک نمونه‌هایی از آن احادیث دروغین را که ما بر آنها آگاهی یافته‌ایم ذیلاً می‌آوریم:

۱- از انس بن مالک آمده است که: رسول خدا وارد بوستانی شد، ناگهان

ص: ۲۰۶

کسی آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس برخیز و در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از من را بده! گفتم: ای رسول خدا به او خبر دهم؟! فرمود:

خبر بده، ناگهان ابوبکر را دم درب دیدم و گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از رسول خدا را می‌دهم.

سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: پرو و در را باز کن و به او بشارت و بهشت و خلافت بعد از ابی بکر را بده گفتم: ای رسول خدا به او خبر دهم؟! فرمود: خبر بده، رفتم دیدم عمر است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از ابو بکر را می‌دهم.

سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس بلند شو در را برایش باز کن و به بهشت و خلافت بعد از عمر بشارتش ده و اینکه کشته خواهد شد، انس می‌گوید: رفتم دیدم: عثمان است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از عمر را می‌دهم و اینکه کشته خواهی شد. او خدمت رسول خدا شرفیاب شد و به او عرض کرد: برای چه ای رسول خدا؟ بخدا قسم بعد از بیعت با شما نه آواز خواندم و نه آرزوی چیزی کردم و نه عورتم را با دست راست مس نمودم! فرمود: مطلب همانست که گفته شد!!

این حدیث از ساخته‌های صقر بن عبد الرحمن ابی بهر کذاب است.

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۹ صفحه ۳۳۹ از علی بن مدینی حکایت کرده که از او درباره این حدیث سؤال شد، در جواب گفت: این حدیث دروغ و ساختگی است. و ذهبی آن را در «میزان الاعتدال» جلد ۱ صفحه ۴۶۷ آورده و گفته است: این حدیث دروغ است.

و ابن حجر در «لسان المیزان» جلد ۳ صفحه ۱۹۲ از علی مدینی حکایت کرده که او گفته است: این حدیث ساختگی است. و در صفحه ۱۹۳ گفته است: اگر این حدیث صحیح بوده عمر خلافت را در شوری قرار نمی‌داد و رسماً خلافت را به عثمان اختصاص می‌داد.

ص: ۲۰۷

و ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۹۱ روایت را این طور نقل کرده است:

«رسول خدا وارد باغ مردی شد، کسی در باغ را زد، رسول خدا به انس فرمود: در را باز کن و به او بشارت بهشت و اینکه بعد از من زمامدار مسلمان‌ها خواهد شد بده، انس می‌گوید: در را باز کردم دیدم: او ابو بکر است.

سپس افزوده که در سند این روایت عبد الاعلی ابن ابی المساور قرار دارد که او متروک الحدیث، ضعیف و ناچیز است.

او صدر حدیث را در جلد ۱ صفحه ۱۶۲ از بکر بن مختار بن فلفل نقل کرده و گفته است که ابن حبان گفته است از او جز بر سبیل عبرت گرفتن روایت کردن روا نیست.

و مقدسی در «تذکره الموضوعات» صفحه ۱۵ گفته است: در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت بده، و در آن خلافت و ترتیبش ذکر شده و بکر بن مختار صانع کذاب آن را روایت کرده است.

امینی می‌گوید:

از اینکه این سه نفر (ابو بکر، عمر، عثمان) هنگام درخواست خلافت، آن زمان که کار جدال و نزاع بجای باریکی کشیده دست به شمشیر و تازیانه برده بودند، با همه احتیاجی که داشتند، از این روایت احتجاج نکردند، بخوبی می‌توان فهمید که آنان وارد چنان بستان خیالی نشده و چنین بشارت موهومی را نشنیده بودند و اصلاً خداوند این بستان را نیافریده تا در آنجا اساس این فتنه‌های عظیم و تاریک را تثبیت نماید. بعلاوه چرا جناب انس روزی که به آنها نزدیک شد و برای آنها سر و سینه می‌زد، این روایت را شخصاً بنفع آنها روایت نکرد و آن را برای یکی از دو نفر (صقر - عبد الاعلی) بعد از خودش واگذار نمود؟!

آیا از دو حافظ بزرگ مانند ابی نعیم که از متقدمین عامه و سیوطی که از متأخرین آنها است تعجب نمی‌کنی که چگونه اولی این روایت را با اسناد ناهموارش در دلائل النبوة جلد ۲ صفحه ۲۰۱ از طریق ابی بهر کذاب آورده و به آن

ص: ۲۰۸

اعتماد نموده و دومی آن را در خصائص الکبری جلد ۲ صفحه ۱۲۲ روایت کرده و از روایت آن اظهار خرسندی نیز نموده است و هیچ کدام از آنها کوچکترین سخنی درباره اسناد نادرست این روایت ابراز نداشته‌اند!!

۲- از عایشه آمده که گفته است: شبی نوبت من با رسول خدا بود، هنگامی که در رختخواب قرار گرفتیم، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من گرامی‌ترین همسرانت نیستم؟ فرمود: چرا ای عایشه، گفتم: پس درباره فضیلت پدرم حدیثی برایم بفرما! فرمود: جبرئیل برایم حدیث کرد که: خداوند هنگامی که ارواح را خلق فرمود، روح ابی بکر صدیق را از میان آنان اختیار کرد و خاکش را از بهشت و آتش را از حیوان (آب حیات) قرار داد، و در بهشت برای او قصری از در سفید که سالن‌هایش از طلا و نقره سفید است قرار داد، و خداوند به خود سوگند خورده که حسته‌ای را از او سلب نکند و درباره سیئه‌ای از او نپرسد، و من از ناحیه خدا ضمانت می‌کنم چنانکه او از ناحیه خویش ضمانت فرموده است اینکه نباشد برایم همخوابی در قبرم و نه انیسی در تنهائیم و نه جانشینی بر امتم بعد از من مگر پدرت ای عایشه! جبرئیل و میکائیل بر این اساس بیعت کردند و خلافتش با پرچم سفید، آنهم زیر عرش استوار گردید، آنگاه خداوند به فرشتگان فرمود: آیا به آنچه که من از بنده‌ام راضی شدم، راضی هستید؟

پس همین فخر برای پدرت کافی است که جبرئیل و میکائیل و فرشتگان آسمان و برخی از شیاطین که در دریا سکونت دارند با او بیعت نموده‌اند، پس هر کس این امر را قبول نداشته باشد از من نیست و من نیز از او نمی‌باشم!

عایشه گفت «میان چشم‌هایش را بوسیدم! رسول خدا فرمود: کافی است ترا ای عایشه؟ پس هر کس تو مادرش نباشی من هم پیامبرش نخواهم بود، و هر کس می‌خواهد که از خدا و من دوری گزیند، از تو ای عایشه دوری خواهد گزید!»

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۴ صفحه ۳۶ گفته است: صحت این حدیث ثابت نشده است و رجال اسنادش همگی ثقه هستند و شاید اشتباهی، به نام این شیخ

ص: ۲۰۹

قطان (هارون) نقل شده و یا به نامش ساخته شده باشد، در صورتی که من آن را از حدیث محمد بن بابشاذ بصری از سلمة بن شیب از عبد الرزاق دیدم و معلوم است که ابن بابشاذ احادیث نادرست را از ثقات نقل می‌کند.

و ذهبی قسمتی از این حدیث را در «میزان الاعتدال» جلد ۳ صفحه ۳۱ آورده و حکم به ساختگی بودنش کرده و قسمت دیگرش را در صفحه ۲۴۶ آورده و گفته است: این حدیث باطل است و گویا که به نام این مسکین (هارون قطان) ساخته شده و او نمی‌دانسته است، و البته برای آن اسناد باطل دیگری نیز هست. آنگاه گفته است: این حدیث احتمال درستی و سلامت نمی‌دهد و ظاهر این است که این حدیث بنام ابن بابشاذ ساخته شده آنگاه او حدیث ساخته شده و رواج پیدا کرده را بدون آنکه توجه داشته باشد، روایت کرده است.

و فیروزآبادی قسمتی از ابتدای این حدیث را در خاتمه «سفر السعادة»، و عجلونی در «کشف الخفاء» آورده و آن را از مشهورترین احادیث ساختگی مشهور و از دروغ‌هایی که بطلانش با بدهت عقل معلوم است، شمرده‌اند و سیوطی نیز در «اللئالی» جلد ۱ صفحه ۱۵۰ آن را باطل دانسته است.

۳- از عایشه آمده که گفته است: «نخستین سنگ بنای مسجد را رسول خدا، سپس ابو بکر، سپس عمر، سپس عثمان حمل نمود، من گفتم: ای رسول خدا! آیا اینان را نمی‌بینی که چگونه کمکت می‌کنند؟ فرمود: ای عایشه! اینان جانشینانم بعد از من هستند.»

حاکم در «مستدرک» جلد ۳ صفحه ۹۷ آن را آورده و گفته است: این روایت صحیح است، نهایت آنکه با اسناد سستی از روایت محمد بن فضل بن عطیه مشهور شده که او متروک الحدیث است.

و ذهبی در تلخیص مستدرک گفته است: احمد منکر الحدیث است و از دلائلی که علیه مسلم داریم این است که آن را در زمره احادیث صحیحه آورده است. و یحیی، اگر چه ثقه است اما ضعیف است. بعلاوه اگر این حدیث صحیح باشد نص در خلافت

این سه نفر است، در صورتی که بهیچ وجه درست نیست، زیرا عایشه در آن وقت همسر رسول خدا نشده و بچه کوچکی بیش نبوده است، پس این گفتارش دلیل بر بطلان حدیث خواهد بود ...

افسوس بر حاکم که از عایشه این روایت را آورده و آن را صحیح شمرده است. و پیش از آن نیز، در مستدرک جلد ۳ صفحه ۷۸ از او این روایت را: «اگر رسول خدا کسی را جانشین قرار می‌داد، حتماً او ابو بکر و عمر بود» آورده و آن را صحیح شمرده و ذهبی نیز آن را تأیید کرده بود.

۴- از عبد الله بن عمر، آمده که رسول خدا فرموده است: «ای بلال! در میان مردم اعلام کن که: خلیفه بعد از من ابو بکر است، ای بلال در میان مردم ندا در ده که خلیفه بعد از ابو بکر عمر است، ای بلال در میان مردم ندا در ده که: خلیفه بعد از عمر عثمان است، ای بلال این را انجام ده که خداوند جز این نمی‌خواهد (سه بار این مطلب را گفت).

ابو نعیم آن را در فضائل صحابه آورده است. و خطیب در تاریخش جلد ۷ صفحه ۴۲۹ آن را بدون آنکه کوچکترین عیبی از آن بگیرد نقل کرده است، و ابن عساکر نیز در تاریخ شام آن را آورده است، و ذهبی نیز در میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۳۸۷ با اسناد دار قطنی و عمرو بن شاهین، آن را روایت کرده، سپس گفته است:

این حدیث ساختگی است و درباره سعید بن عبد الملک که یکی از رجال اسناد است ابو حاتم گفته است: درباره‌اش می‌گویند که او احادیث دروغ روایت می‌کرده است.

چرا هرگز گوش مردم دنیا ندای بلال را در مورد خلافت (چنانکه در این روایت جعلی آمده) نشنیده است؟ آیا او از فرمان رسول خدا در مورد اعلام جانشینی پیامبر اکرم سرپیچی کرده و آن را اعلام نکرده بود؟ هرگز. و یا آنکه خداوند گوش امت محمد (ص) را کر کرده کسی آن را نشنیده بود؟ خیر، بلکه حقیقت این است که هرگز رسول خدا چنین فرمانی را صادر نفرموده و بلال نیز آن را اعلام نکرده و به گوش مردم نرسانده بود، لیکن هوی و هوس‌ها بعد از گذشت روزگارانی

گوش‌هائی آفریده آن ندا را از کسانی که به آنها اعتماد نمی‌توان کرد شنیده است!!

۵- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است: «ابو بکر بعد از من زمامدار امتم خواهد بود».

ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۹۳ آن را آورده و گفته است: این خبر دروغ است که محمد بن عبد الرحمن گمنام یا پسر «قرام» که کذاب و وضاع است و در صفحه ۲۶۰ از او یاد شده آن را آورده است.

۶- از زبیر بن عوام آمده است که: «از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:

خلیفه بعد از من ابو بکر و عمر هستند، سپس اختلاف پدید می‌آید.»

زبیر می‌گوید: «بعد از این خبر، ما برخاستیم و پیش علی علیه السلام رفتیم و جریان را به او خبر دادیم، حضرت فرمود: زبیر راست می‌گوید: من نیز از رسول خدا چنین شنیده‌ام».

این حدیث از ساخته‌های عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة است که ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۱۴۵ آن را آورده و گفته است: این حدیث باطل است و عیب آن از ناحیه عبد الرحمن است. اگر امیر المؤمنین علیه السلام، آنچه را که زبیر از رسول خدا شنیده بود، شنیده بود، چرا هنگام طلب بیعت، خلافت را برای خودش می‌خواست و در آنچه که رسول خدا تنصیص فرموده بود، مخالفت می‌کرد؟

و چگونه مشاجراتش با مدعیان خلافت که جهان را پر کرده با حدیثش در مورد حقانیت خلافت دیگران با هم می‌سازد؟! و چرا زبیری که از رسول خدا روایت خلافت ابی بکر را نقل می‌کند، در آن روز از بیعت با او تخلف می‌نماید و شمشیر از نیام در می‌آورد و می‌گوید: «آن را در غلاف نمی‌کنم تا آنکه با علی بیعت شود؟!»

۷- به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: جبرئیل گفت: ابو بکر وزیر تو در زمان حیات و جانشینت بعد از وفات تو است» این حدیث، از ساخته‌های ابی هارون اسماعیل بن محمد فلسطینی است.

ص: ۲۱۲

ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» جلد ۱ صفحه ۱۱۴ گفته است که:

ابن جوزی آن را با اسناد تاریک و نادرست آورده و گفته است: ابو هارون کذاب است.

شگفتا چه چیز آنها را این چنین بر خدای قادر جبار، و بر امین وحیش، و بر ساحت مقدس رسول خدا جرأت بخشید که به او نسبت دادند حکمی را که روح الامین بر او نازل کرده تا در میان همه امتش آشکار نماید و آنان از راه پیروی کردن جانشین بعد از او طریق وسیع آشکار را طی نمایند، اما او در تبلیغش کوتاهی کرد تا آنکه مردی از فلسطین (ابو هارون فلسطینی) آمد و رسول خدا آن حکم را به او سپرد، تا آن را به مهاجر و انصاری که پیرامونش بودند، تبلیغ نماید؟!!

آری این چنین است «اکل از قفا» و این چنین است کاری که توطئه‌اش در شب چیده شده باشد و یا آنکه آن مرد فلسطینی با ساختن چنین دروغی می - خواست به صاحب قدرت وقت، تقرب جوید!!

۸- از ابی سعید خدری به طور مرفوع آمده است که: رسول خدا فرمود:

هنگامی که به معراج رفتم، گفتم: خدایا علی را خلیفه بعد از من قرار بده، پس آسمان‌ها لرزید و فرشتگان به من ندا دادند که ای محمد! بخوان: «نمی‌خواهید مگر آنچه را که خدا می‌خواهد و خدا ابو بکر را خواسته است»!

این روایت از ساخته‌های یوسف بن جعفر خوارزمی است. ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۳۲۹ آن را آورده و گفته است که ابن جوزی آن را ذکر کرده و گفته است: این حدیث از ساخته‌های یوسف است.

و جوزقانی با سندش آن را آورده و در آخرش افزوده است: «خدا خواسته است که خلیفه بعد از تو ابو بکر صدیق باشد». سپس گفته است: این حدیث ساخته یوسف بن جعفر است «۱».

و در تعبیر دیگر آمده است: «خدا آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد و خلیفه بعد از تو ابو بکر است».

(۱) اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۵۶.

ص: ۲۱۳

۹- از علی امیر المؤمنین بطور مرفوع آمده است: «ای علی! سه بار از خدا خواستم که ترا مقدم بدارد، اما قبول نکرد مگر آنکه ابو بکر را مقدم فرمود».

خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۱۳ آن را با سند نادرست آورده و طبق عادتش از عیب آن سکوت کرده است. و ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۲ آن را از طریق خطیب از ابی جحیفه آورده و گفته است: این خبر باطل است و شاید آفت آن علی بن حسین کلبی است. و ابن حجر در «الفتاویٰ الحديثة» صفحه ۱۲۶ آن را تضعیف کرده و سیوطی در «الجامع الکبیر» چنانکه در ترتیبش جلد ۶ صفحه ۱۳۹ آمده آن را از فضائل ابی بکر به نقل از دیلمی شمرده است. و محب الدین طبری در الریاض جلد ۱ صفحه ۱۵۰ با همان تعبیر و تعبیر: «سه مرتبه درباره تو از خدا درخواست کردم او امتناع فرمود مقدم بدارد مگر ابو بکر را» آن را آورده و گفته است: این حدیث بعید است.

امینی می‌گوید:

من از سازنده این روایت و یارانش که همان حفاظ این حدیثند (یعنی همان امینان بر ودایع علم و دین) می‌پرسم: بعد از آنکه فرض کردیم که امر خلافت در هیچکس جز با تعیین و مشیت خداوند مستقر نمی‌شود (خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد، و نمی‌خواهید جز آنکه خدا بخواهد، و خدا ابو بکر را خواسته است) دیگر چه محل دارد که پیامبر اکرم از خدا بخواهد آن را در علی قرار بدهد پیش از آنکه بداند خلافت نزد خدا درباره چه کسی استقرار یافته است؟!

پس بر رسول خدا لازم بود که از خدا بپرسد خلافت پیش او درباره چه کسی استقرار یافته است نه اینکه از خدا در مورد خلافت علی طوری درخواست کند که آسمان‌ها و فرشتگان بلرزند و این امر نشانه نادرستی چنین درخواستی است که، مقام پیامبرمان را بالاتر از سقوط تا این درجه از پستی می‌دانیم!!

و چگونه بر او مخفی بود که در میان امتش چه کسی شایستگی برای امر

خلافت دارد تا از خدا کسی را برای آن بخواهد که خداوند و آسمانها و کسانی که در آنها هستند و مؤمنان «۱» چنین مقامی را برای او شایسته ندانسته از قبول آن امتناع ورزند؟! پناه بخدا از این چرندیات.

و از سوی دیگر، چرا باید علم پیامبر در این مورد از علم ملائکه و آسمانها متأخر باشد با آنکه نیازمندی او و امتش ایجاب می‌کرد که چنین علمی را داشته باشد و خطاب تبلیغ متوجه او و تکلیف بخضوع متوجه امتش بوده است؟ بعلاوه همه فرشتگان آسمانها حاملان وحی بسوی پیامبر نبودند تا علمشان از علم او «۲» مقدم باشد؟

از اینها که بگذریم چه چیز پیامبر اکرم را وادار می‌کرد که در مورد خلافت علی این چنین مصر باشد و با تأکید و اصرار از خدا درخواست کند در صورتیکه خداوند از پاسخگوئی به او امتناع می‌ورزید و خلاف درخواستش را می‌خواست؟! اینها و ده‌ها سؤال دیگر، مشکلاتی هستند فکر نمی‌کنم آنها که اعتماد بر این روایت دارند بتوانند راهی برای حل آن بیابند، وای بر آن نویسنده‌ای که مثل این دروغها را در کتابش نقل کند و آن را لطیف و عالی «۳» بخواند و یا آن را بعید ولی معتضد به احادیث صحیحہ بداند!! «۴» خدا یا بسوی تو شکایت می‌آوریم.

۱۰- خطیب در تاریخش جلد ۱۴ صفحه ۲۴، با اسنادش از ابراهیم بن هانی از هارون مستملی متوفی در سال ۲۴۷ ه از یعلی «۵» بن اشدق از عبد الله بن جراد آورده که گفته است: اسبی برای رسول خدا آورده شد تا سوار گردد، او فرمود: کسی

(۱) چنانکه در حدیث دیگری خواهد آمد.

(۲) این مطلب بر اساس مماشاة و جدل است و گرنه برای ما درباره علم رسول خدا بوحی راه دیگری است با اعتراف به نزول جبرئیل در هر واقعه‌ای برای اذن در تبلیغ و برای تثبیت قلوب مؤمنین.

(۳) به کتاب نزهة المجالس جلد ۲ صفحه ۱۸۶ مراجعه شود.

(۴) به کتاب ریاض النضرة جلد ۱ صفحه ۱۵۰ مراجعه شود.

(۵) و در تاریخ خطیب: علی آمده، ولی صحیح همانست که ذکر کردیم.

سوار این اسب خواهد شد که خلیفه بعد از من است، آنگاه ابو بکر صدیق سوار آن گردید.

امینی می‌گوید:

گویا که اسب خلافت، خطیب را ترسانده است (غافل از اینکه چنین اسبی هنوز خلق نشده است) از این رو از معایب آشکار سند این روایت که بر مثل خطیب که قهرمان جرح و تعدیل احادیث است پوشیده نیست سکوت کرده است و اینک مقداری از معایبی که در رجال این حدیث وجود دارد ذیلاً تذکر داده می‌شود:

۱- ابراهیم بن هانی که ابن عدی گفته است: او مجهول و گمنام است و مطالب نادرست را روایت می‌کند.

۲- هارون مستملی که ابو نعیم به او گفته است: ای هارون! برای خودت شغلی غیر از حدیث جستجو کن، زیرا که گویا تو به خاطر حدیث در مزبله قرار گرفتی.

۳- یعلی بن اشدق، چنانکه در سلسله دروغگویان گذشت یکی از دروغگویان است.

۴- عبد الله بن جراد، عموی یعلی که ذهبی در میزانش گفته است: گمنام است و خبرش صحیح نیست و ابن حجر در «الاصابه» جلد ۲ صفحه ۲۸۸ گفته است: یعلی ابن اشدق یکی از ضعفاء است و عبد الله بن جراد سست است و نسیان در حدیث دارد و حدیثش ثابت نشده است. و سیوطی این روایت را در زمره احادیث موضوعه آورده «۱» و اضافه کرده است که: ساخته شده است و ابن جراد کسی نیست. آنگاه گفتار حفاظ را درباره تضعیف ابن جراد و جعل و تقلب کردنش نقل کرده است.

۱۱- از جابر به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرموده است: ابو بکر وزیرم و قائم در امتم بعد از من است. و عمر دوست من است که با زبانم سخن می‌گوید و عثمان از من است و علی برادرم و صاحب لواء من است. و در کنز العمال

(۱) اللئالی المصنوعة جلد ۱ صفحه ۱۵۶.

ص: ۲۱۶

جلد ۶ صفحه ۱۶۰ از انس آمده است: ابو بکر وزیر من است که قائم مقام من خواهد بود، و عمر با زبانم سخن می‌گوید، و من از عثمان و عثمان از من است.

این حدیث از ساخته‌های کادح بن رحمت کذاب است که ابن سمان در «الموافق» چنانکه در «الریاض النضره» جلد ۱ صفحه ۲۸ آمده آن را آورده است.

و ذهبی در میزانش از طریق کادح آن را آورده و گفته است که ابن عدی گفته است:

تمام احادیثش غیر محفوظ است و نباید از اسناد و متن‌هایش پیروی نمود. و حاکم و ابو نعیم گفته‌اند: او از مسعر و ثوری احادیث ساختگی روایت کرده است «۱».

۱۲- ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابی بکر از رسول خدا آورده است که فرمود: «برایم دواتی بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» پس فرمود: «خدا و مؤمنان اباء دارند مگر ابو بکر را» «۲»

۱۳- از عایشه آمده که رسول خدا در آن مرضی که در آن فوت کرد به من فرمود: پدر و برادرت را پیشم حاضر کن تا کتابی بنویسم، زیرا می ترسم آرزو کننده ای آرزو کند و گوینده ای بگوید: من برترم در صورتی که خدا و مؤمنان اباء دارند مگر ابو بکر را.

مسلم و احمد و دیگران، از طرقي از عایشه آن را آورده اند و در بعضی از آنها چنین آمده است که: رسول خدا در آن مرضی که در آن فوت کرد به من فرمود:

عبد الرحمن بن ابی بکر را پیشم حاضر کن تا برای ابی بکر کتابی بنویسم که هیچ کس با او اختلاف نکند، آنگاه فرمود: پناه بر خدا اگر مؤمنان درباره ابو بکر اختلاف نمایند.

و در عبارتی از عبد الله بن احمد چنین آمده است: خدا و مؤمنان اباء دارند که درباره تو ای ابو بکر اختلاف شود «۳».

۱۴- از عایشه به طور مرفوع آمده است که: تصمیم گرفتم کسی را پیش

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۸۱.

(۲) کنز العمال جلد ۶ صفحه ۱۳۹.

(۳) صواعق ابن حجر صفحه ۱۳- شرح مشارق الانوار جلد ۲ صفحه ۲۵۸.

ص: ۲۱۷

ابی بکر و پسرش (منظور عبد الرحمن است) بفرستم و عهد کنم (وصیت کنم که ابو بکر خلیفه بعد از من است) مبدا گویندگان بگویند (یعنی بخاطر کراهت داشتن اینکه گوینده ای بگوید: من در امر خلافت از او سزاوارترم) یا آرزو کننده ای آرزو کند (یعنی: یا کسی آرزو کند که خلیفه، دیگری باشد)، سپس گفتم:

خدا اباء می کند و مؤمنان دفاع می نمایند (یعنی: وصیت را با اعتماد آنکه خداوند از اینکه خلیفه غیر او باشد اباء می کند و مؤمنان غیر او را دفع می نمایند ترک کردم) یا خدا دفع می کند و مؤمنان اباء دارند».

این حدیث را صغانی در «مشارق الانوار» از بخاری آورده و در حاشیه آن نوشته شده: آن را در صحیح بخاری نیافتیم، پس مراجعه شود. و ابن الملک آن را چنانکه در میان پرائز نقل کردیم در شرحش جلد ۲ صفحه ۹۰ شرح کرده است و ابن حزم آن را در «الفصل» جلد ۴ صفحه ۱۰۸ ذکر کرده آنگاه گفته است: این نص آشکاری است بر اینکه رسول خدا ابو بکر را

خلیفه بعد از خود قرار داده است. این همان صورت مسخ شده حدیث «کتف و دوات» است که با سندهای زیاد در صحاح و مسانید و پیش از همه آنها صحیح بخاری و مسلم آمده است نهایت آنکه چون دیدند بر خلاف مصالح آنهاست آن را به این صورت تغییر دادند، لیکن چنانکه ابن عباس در حدیث صحیحی گفته این قضیه مصیبت بسیار بزرگی بود، زیرا رسول خدا در آن وقت از نوشتن وصیتی که مردم بعد از آن گمراه نشوند منع گردید و از آنجا سر و صدا و حرفهای بیهوده زیاد شد و به پیامبر بزرگوار مطالبی نسبت داده شد که شایسته مقام منیعش نبود، یا آنکه گوینده آنها گفت: این مرد هذیان می‌گوید، یا آنکه: درد و ناراحتی بر او غلبه کرده است.

و بعد از وفات رسول خدا این جریان صحیح تاریخ را روی یک نقشه ماهرانه و توطئه ناجوانمردانه تبدیل به این دروغ شاخدار نمودند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۷ گفته است: این حدیث را در مقابل حدیثی که از آن حضرت در مرضش روایت شده ساخته‌اند و آن حدیث

ص: ۲۱۸

این است: «دوات و بیاضی برایم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید» آنان نزدش اختلاف کردند و برخی از آنها گفتند: درد و ناراحتی بر او غلبه کرده کتاب خدا ما را کافی است!»

امینی می‌گوید:

این پناه بردن رسول خدا (در روایت گذشته که فرموده بود: پناه به خدا از اینکه مؤمنان اختلاف کنند) یا به عنوان اخبار از عدم وقوع اختلاف است و یا در مقام نهی از آن، و اگر اخبار باشد مستلزم دروغ است، زیرا قطعاً از ناحیه امیر المؤمنین و بنی هاشم و بزرگان صحابه‌ای که با آنها ارتباط داشتند و بزرگ خزرج سعد بن عباد و بقیه انصار اختلاف واقع شده (و چه اختلافی!!) اگر چه شرائط زمانی و مکانی ایجاب کرد: کسانی که از بیعت برای خلافت انتخابی تخلف کرده بودند بعد از برهه‌ای از زمان در برابر آن تسلیم گردند، اما آنان تا آخر عمرشان و شیعیان و اتباعشان تا روز قیامت از آنان ناراضی بوده و هستند، و هرگاه برای امیر المؤمنین (ع) و خاندان و شیعه‌اش فرصتی پیش می‌آمده از حق غصب شده و خلیفه غاصب سخن به میان می‌آوردند و حقیقت را تا آنجا که مقدور بود آشکار می‌نمودند.

و اگر منظور از آن، نهی از اختلاف باشد، بی شک این کار مستلزم تنسیق عده زیادی از بزرگان صحابه خواهد بود زیرا آنان با مشاجره‌ای که در مورد خلافت با یکدیگر کردند قطعاً با نهی رسول خدا مخالفت نمودند و این همان اختلافی است که رسول اکرم در امر خلافت از آن به خدا پناه برده است و چنین کاری با حکمشان به عدالت همه صحابه سازگار نیست، مگر آنکه آن را به غیر امیر المؤمنین و کسانی که با او همعقیده بوده‌اند اختصاص دهیم!! در هر صورت اینها ایجاب می‌کند که این روایت درست نباشد. و بیا با من برویم پیش ام المؤمنین (عایشه) راوی این روایت و از او پیرسیم: چرا در روز اختلاف (یوم سقیفه) کوچکترین سخنی از این روایت به میان نیاورده تا کسانی

که با پدرش منازعه می‌کردند با نص گفتار رسول خدا مجاب شوند و چرا بیان را از وقت حاجت تأخیر انداخته است؟!

و شاید او پاسخ دهد که: هرگز از شوهر بزرگوارش روایتی که به او چسبانده‌اند نشنیده است، لیکن راویان بی دین بعد از وفاتش کرامتش را رعایت نکرده بنام او چنین دروغی را ساخته‌اند و شاهد این مطلب، روایتی است که از او به طریق صحیح خواهد آمد که رسول خدا کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خود، تعیین نفرموده است.

۱۵- از عایشه آمده که رسول خدا فرموده است: ائمه خلافت بعد از من ابو بکر و عمر هستند. ذهبی در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۲۷ آن را آورده و گفته است: این خبر باطل است و کسی که متهم بوضع آن است علی بن صلح انماطی است، زیرا راویان این حدیث جز او ثقه و مورد اعتمادند.

امینی می‌گوید:

مایه تأسف است که حوادث و گرفتاریها بعد از وفات رسول اکرم، این روایت را از یاد عایشه برد و نگذاشت که پدرش از آن در مورد خلافت استفاده کند و جانشینش را مستند به نص صریح نماید و یا آنکه در آن وقت ترسید سخنی بگوید مبادا مردم بگویند که او سنگ به سینه خود می‌زند از این رو آن را تأخیر انداخت تا آنها از آسیاب افتاد و پیروزی ظاهری حاصل گردید! ولی حقیقت این است که او این روایت را تا زنده بود نقل نکرد و این دیگران بودند که بدروغ چنین روایتی را به او نسبت دادند و دلیل آن روایتی است که بزودی از او به طریق صحیح نقل می‌شود و با این روایت از لحاظ مضمون صد در صد مخالف است.

۱۶- از عبد الله بن عمر، به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرموده است:

«بعد از من ۱۲ جانشین است: ابو بکر صدیق که دوران خلافتش بسیار کوتاه است و صاحب آسیاب گردنده عرب «عمر» که زندگی خوبی می‌کند و شهید

می‌شود، و تو ای عثمان که مردم از تو می‌خواهند لباسی که خدا بتو پوشانده است خلع کنی، ولی قسم به آنکه جانم در دست اوست اگر از آن صرف نظر کنی داخل بهشت نمی‌شود تا آنکه شتر در سوراخ سوزن وارد شود!!

بیهقی آن را با سندش چنانکه در تاریخ ابن کثیر جلد ۶ صفحه ۲۰۶ آمده آورده است.

و در آن عبد الله بن صالح کذاب و ربیعه بن سیف که بخاری درباره‌اش گفته: «پیش او احادیث نادرست وجود دارد» قرار دارند. و ذهبی در میزان - الاعتدال جلد ۲ صفحه ۴۸ آنرا از طریق یحیی بن معین آورده و گفته است: من از یحیی با آنهمه

جلالت قدر و تقادیش تعجب می‌کنم که چگونه مانند اینگونه دروغ‌ها و مطالب نادرست را روایت می‌کند و از عیوبش سکوت می‌نماید؟! در صورتیکه ربیعہ صاحب مطالب نادرست و عجائب است.

۱۷- از ابن عباس در تفسیر قول خداوند: «هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی در میان گذاشت» آمده است که به «حفصه» خبر داد که: «ابو بکر و عمر زمامداران بعد از او هستند، این جریان را حفصه به عایشه اطلاع داد. بلاذری این مطلب را در تاریخش آورده است.

و در «نزهة المجالس» جلد ۲ صفحه ۱۹۲ آمده که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «بخدا قسم که زمامداری ابو بکر و عمر در کتاب خدا است آنجا که فرمود: «هنگامی که پیامبر با بعضی از همسرانش مطلبی را پنهانی در میان گذاشت» که رسول خدا به حفصه فرمود: «پدرت و پدر عایشه زمامداران بعد از من هستند، مبدا این مطلب را به کسی بگوئی» و ذہبی از عایشه ذیل همین آیه آورده است که رسول خدا پنهانی به او فرمود: «ابو بکر خلیفه من بعد از من است» ذہبی در «میزان الاعتدال» جلد ۵۱ صفحه ۲۹۴ آن را از اباطیل خالد بن اسماعیل مخزومی کذاب شمرده است.

۱۸- از ابن عباس آمده است: وقتی که سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» نازل

ص: ۲۲۱

شد، عباس پیش علی آمد و گفت: برخیز و با ما پیش رسول خدا برویم، آنها پیش رسول خدا رفتند و از معنی این آیه سؤال کردند، پیامبر اکرم فرمود: «ای عباس، ای عموی پیغمبر، خداوند ابو بکر را خلیفه من بر دین خدا و وحیش قرار داد، پس گوش بحرفش دهید تا رستگار گردید، فرمائش را اطاعت کنید تا راه سعادت یابید» عباس گفت: پس مردم اطاعتش کردند و رستگار شدند!

و در تعبیر دیگر چنین آمده: «ای عمو، خدا ابو بکر را خلیفه من بر دین خدا و وحیش قرار داد، پس بعد از من فرمائش را ببرید تا هدایت یابید، از او پیروی کنید تا رستگار گردید، ابن عباس گفت: پس آنها اطاعت کردند و رستگار شدند.

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۹۴ آنرا از طریق عمر ابن خالد کذاب آورده، بدون آنکه اشاره‌ای به نادرستی سند و متنش کند، اما سیوطی در «اللتالی» جلد ۱ صفحه ۱۵۲ از او حکایت کرده که افزوده است:

«عمر کذاب است» ولی این لفظ در تاریخ بغداد چاپ شده وجود ندارد، گویا که دست امین چاپ آن را به خاطر خدمت به ستمگر تحریف کرده است!! و عمر همان پسر ابراهیم قرشی کردی کذاب و حدیث ساز معروف است. و ذہبی نیز در میزانش جلد ۲ صفحه ۲۴۹ گفته است: «این حدیث صحیح نیست».

امینی می‌گوید:

عجبا اگر عباس از رسول خدا این نص صریح را شنیده و پسرش خلافت شیخین را در کتاب عزیز یافته بود و آن را با سوگند بخدا به مردم خبر داده و مأمور به طاعت و پیروی از آنها شده بود پس چرا او با همه اینها مخالفت کرد و از بیعت با ابی بکر تخلف نمود؟! «۱» و چه چیز او را وادار کرد که روز رحلت رسول خدا پیش امیر المؤمنین علیه السلام برود و به او بگوید: برو پیش رسول خدا و از او بپرس: این امر (خلافت) را در چه کسی قرار داده است؟ اگر در ما است

(۱) عقد الفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۰-الریاض النضره جلد ۱ صفحه ۱۶۷-السیرة الحلیة جلد ۳ صفحه ۳۸۵.

ص: ۲۲۲

بدانیم، و اگر در غیر ما است پس در حق ما وصیت و سفارش کند! و علی در جواب او می‌گوید: بخدا قسم اگر از رسول خدا بپرسم (و او هم خلافت را در ما قرار دهد) از حقمان ممنوع خواهیم شد، و مردم حقمان را به ما نخواهند داد، بخدا قسم هرگز آن را از رسول خدا نمی‌پرسم. و رسول خدا در همانروز رحلت فرمود «۱».

و در تعبیر دیگر چنین آمده: «بیا با ما برویم پیش رسول خدا و از او بپرسیم: چه کسی را جانشین قرار خواهد داد؟ و اگر از ما کسی را جانشین قرار می‌دهد که هیچ، و گرنه درباره ما سفارش کند تا بعد از او محفوظ بمانیم...»

و چه چیز عباس را وادار کرده بود که بعد از وفات رسول خدا به علی بگوید:

دستت را بده تا با تو بیعت کنم تا گفته شود: عموی پیغمبر با پسر عموی بیعت کرده و اهل بیت نیز با تو بیعت کنند، و بدانند که خلافت و تعیین جانشینی اگر بوده اقاله نشده و به دیگری سپرده نشده است، علی در جواب می‌گوید: و چه کسی غیر از ما آن را طلب خواهد کرد؟! «۲» و در طبقات ابن سعد چنین آمده:

علی فرمود: ای عمو! آیا این امر جز با شما خواهد بود؟ و آیا کسی در این باره با شما نزاع خواهد کرد؟!

و چرا با ابو بکر ملاقات کرد و از او پرسید: آیا رسول خدا به شما در باره چیزی سفارش فرمود؟ و او در جواب گفت: خیر، یا با عمر ملاقات نمود و مانند آنچه که از ابو بکر پرسیده بود، سؤال کرد و جواب منفی شنید، و پس از آنکه از آن دو نفر اعتراف بعدم استخلاف گرفت، به علی گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و اهل بیت نیز با تو بیعت نمایند «۳».

(۱) طبقات ابن سعد صفحه ۷۶۶-تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۱۹۴-سیره ابن هشام جلد ۴ صفحه ۳۳۳-الامامة و السياسة جلد ۱ صفحه ۵-سنن بیهقی جلد ۸ صفحه ۱۴۹ به نقل از صحیح بخاری-تاریخ ابن کثیر جلد ۵ صفحه ۲۵۱.

(۲) الامامة و السياسة جلد ۱ صفحه ۵.

یا آنکه می‌گوید: ای علی! برخیز تا من و کسانی که حاضرند با تو بیعت کنیم زیرا این امر اگر رد نشده باشد اختیار آن با ما است، علی در جواب گفت: و آیا غیر از ما کسی در آن طمع دارد؟

عباس گفت: بخدا قسم گمان دارم که بعدا چنین شود «۱».

و چه چیز وادارش کرد روزی که عثمان خلیفه گردید به علی بگوید:

هرگز ترا مقدم نکردم مگر آنکه خود را مؤخر کردی، بتو گفتم: مرگ در سیمای رسول خدا آشکار است بیا و از او در این باره سؤال کنیم، تو گفتی:

می‌ترسم در ما نباشد در نتیجه هرگز خلیفه نشویم، پس او مرد و تو مورد نظر بودی آنگاه گفتم: بیا با تو بیعت کنم تا کسی با تو اختلاف نکند باز امتناع کردی، سپس عمر مرد و بتو گفتم: خدا دستهایت را باز کرده از کسی بر تو مسئولیتی نیست، در شوری داخل نشو و شاید این خیر باشد (باز نپذیرفتی) «۲».

و همین مطلب طور دیگر نیز آمده است و آن چنین است: «عباس گفت:

ترا وادار به چیزی نکردم مگر آنکه به سوی آنچه که بد داشتم برگشتی، هنگام وفات رسول خدا درباره این موضوع (خلافت) راهنمائی کردم گوش نکردی، بعد از وفات رسول خدا گفتم در این باره عجله کن امتناع کردی، هنگامی که عمر ترا در شورای چند نفری کاندیدا کرد گفتم که وارد آن نشو گوش بحرهم ندادی، پس اقلا این یک کلمه را از من گوش کن و آن اینکه دست نگهدار تا آنها ترا انتخاب کنند و از این عده بر حذر باش زیرا اینان همواره ما را از این حق محروم می‌کنند تا دیگران در این باره بنفع ما قیام نمایند «۳».

۱۹- از ابی هریره آمده است: هنگامی که جبرئیل با رسول خدا بود، ابو بکر از کنار آنها گذشت، رسول خدا فرمود: این ابو بکر است آیا او را

(۱) طبقات ابن سعد صفحه ۶۶۷.

(۲) انساب الاشراف بلاذری جلد ۵ صفحه ۲۳.

(۳) عقد الفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۷.

می‌شناسی؟ جبرئیل گفت: آری او در آسمان از زمین مشهورتر است و فرشتگان او را حلیم قریش می‌نامند و او در حیات و زبیرت و بعد از وفاتت جانشینت خواهد بود.

ابن حبان از طریق اسماعیل بن محمد بن یوسف آن را آورده و گفته است:

اسماعیل حدیث می‌دزد و به گفته‌اش احتجاج نمی‌شود کرد. و ابن طاهر گفته است: او کذاب است.

و ابو العباس الیشکری آن را در فوائده «الیشکریات» چنانکه در «اللئالی» جلد ۱ صفحه ۱۵۲ آمده از طریق احمد بن حسن بن ابان مصری یعنی همان کذاب دجال حدیث ساز که قبلاً شرح حالش گفته شد، روایت کرده است.

۲۰- ابن عساکر از ابی بکره روایت کرده که گفت: پیش عمر رضی الله عنه رفتم پیش او جمعی بودند و غذا می‌خوردند، او زیر چشمی مردی را که در انتهای جمعیت بوده نگاه می‌کرد و به او گفت: از کتابهای پیش که خوانده‌ای در مورد خلافت چه یافتی؟ او در جواب گفت: «خلیفه پیامبر صدیق اوست».

سیوطی آن را در «الخصائص الکبری» جلد ۱ صفحه ۳۰ در مورد اثبات این که: از ابی بکر در کتب امتهای پیش یاد شده، آورده است. ما برای این روایت سند درستی نیافتیم و همین سستی آن را بس است که مرسل است، و آن مرد کتابی را که در انتهای جمعیت بوده نمی‌شناسیم تا درباره مقدار دین و مورد اعتماد بودنش نظر بدهیم، و بر فرض ثبوت این روایت، در صورتی قابل استدلال است که مانند عمر خلافت و صدیق بودن ابو بکر و عدم مشارکت دیگری را با او در این دو صفت مسلم بدانیم و حال آنکه هر دو مطلب مورد اشکال است، زیرا اولاً کسی که او را نخستین خلیفه نمی‌داند در صفت اولش اشکال دارد و صرف اینکه مردم او را به لقب خلیفه و صدیق ملقب کرده‌اند نمی‌تواند آنچه را که در کتب گذشته درباره خلیفه پیامبر اسلام آمده است به ابو بکر منطبق سازد زیرا آنچه که در آنها آمده دایره مدار واقع است نه عمل مردم. و ثانیاً در روایت

صحیح متواتری آمده است که: «من در میان شما دو خلیفه می‌گذارم» بدیهی است که ابو بکر هیچکدام از آنها نیست (یعنی او نه کتاب خدا است و نه عترت پیامبر) و نیز درباره علی فرموده است: «تو برادر و وصی و جانشینم بعد از من هستی» «۱».

پس علی (ع) از همان روز نخست خلیفه و برادر پیامبر اکرم بوده و بدیهی است که او از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید و گفتارش همان وحی الهی است که به او وحی شده است.

و نیز چنانکه گذشت: رسول خدا امیر المؤمنین را ملقب به «صدیق» فرمود و اوست صدیق این امت و یکی از صدیقهای سه گانه و صدیق اکبر.

شما در این باره به جلد دوم این کتاب صفحه ۳۱۲-۳۱۴ مراجعه کنید و در آنجا با سند صحیح که رجالش پیش حفاظ همه مورد اعتماد هستند، خواهید یافت که امیر المؤمنین غیر خودش هر کسی را که مدعی این لقب (صدیق) باشد تکذیب کرده است. بنابراین در این روایت، شاهی وجود ندارد که منظور از صدیق و خلیفه، ابو بکر باشد چنانکه آنها قصد کرده‌اند.

۲۱- محمد بن زبیر گفته است: عمر بن عبد العزیز مرا پیش حسن بصری فرستاد تا از او مسائلی را بپرسم، پیشش رفتم و به او گفتم: مرا در مورد چیزی که مردم در آن با هم اختلاف دارند شفا بخش و راحت‌کن کن که آیا پیامبر اکرم، ابو بکر را خلیفه و جانشین خود قرار داده بود یا نه؟

حسن بصری راست نشست و گفت «آیا در این باره تردیدی است بی پدر؟! آری قسم بخدا که جز او خدائی نیست، رسول خدا او را جانشین خود قرار داده است، و قطعا او داناترین و پرهیزکارترین و خائفترین فرد نسبت به خدا بود که بمیرد و او را خلیفه و جانشین خود قرار ندهد»!!

ابن قتیبۀ در کتاب «الامامة و السياسة» صفحه ۴ این مطلب را آورده و در

(۱) به جلد دوم عربی این کتاب صفحه ۲۷۸-۲۷۶ مراجعه شود.

ص: ۲۲۶

آخر آن چنین است:

«و او داناترین به خدا و پرهیزگارتر برای اوست که از میان مردم برود و او را امیر قرار ندهد».

ابن حجر نیز آنرا در صواعق صفحه ۱۵ آورده است.

بین این مرد خشک مقدس بظاهر زاهد (حسن بصری) چگونه درباره امری (تعیین خلافت ابو بکر از ناحیه رسول خدا سوگند می‌خورد که هیچ فردی از امت اسلام حتی ابو بکر و عمر آنرا قبول ندارند؟! و بزودی از امیر المؤمنین و ابی بکر و عمر و عایشه روایات صحیحی که از طریق عامه نقل شده و نص در اینست که رسول خدا کسی را جانشین خود قرار نداده خواهد آمد و نیز در همین جلد و جلد هفتم نص گفتار ابی بکر در مرض مرگش خواهد آمد که: ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم که این امر مال کیست؟ تا کسی در آن باره منازعه نمی‌کرد، دوست داشتم که از او می‌پرسیدم که آیا از برای انصار در این باره نصیبی هست یا نه؟

بنابراین گفته حسن بصری درباره آنچه که مردم درباره آن اختلاف دارند (خلافت) مرض است نه دوا، چنانکه او پنداشته است.

۲۲- ابن حبان از سفینه آورده است: هنگامی که رسول خدا «مسجد النبی» را بنا کرد سنگی را در آن کار گذارد و به ابو بکر فرمود: سنگت را کنار سنگم قرار بده آنگاه به عمر فرمود سنگت را کنار سنگ ابو بکر بگذار، سپس به عثمان فرمود سنگت را کنار سنگ عمر بگذار، آنگاه فرمود: اینان جانشینانم بعد از من هستند.

ابن حجر آنرا در «الصواعق» صفحه ۱۴ ذکر کرده و گفته است که:

ابو زرعه گفته: اسنادش عیبی ندارد و حاکم در مستدرک «۱» آنرا آورده و بیهقی در «الدلائل» آن در صحیح دانسته و ابن کثیر نیز در «البدایة و النهایة» جلد ۶ صفحه

(۱) حاکم در جلد سوم صفحه ۱۳ آخر روایت را چنین آورده است: اینان صاحبان فرمان بعد از من هستند.

ص: ۲۲۷

۲۰۴ آنرا نقل کرده است.

ای کاش ابن حجر سند این روایت را ذکر می‌کرد و آن را به طور مرسل نمی‌آورد تا برای خواننده امکان می‌داشت آگاهی از بطلان سند روایت و بطلان حکم به صحت آن در صورتی که آن را از طریق نعیم بن حماد که در سلسله دروغگویان گفته شده آورده‌اند و همین خود در عیب و منقصت این روایت کافی است.

و ای کاش مصحح این روایت می‌دانست که صحت این روایت نخستین سنگ بنای خلافت را متزلزل می‌کند و خلافت انتخابی را که او و هم مسلکانش معتقدند باطل می‌نماید و با روایتی که به طور صحیح از ابی بکر و عمر و عایشه و و آورده‌اند (چنانکه خواهد آمد) مبنی بر اینکه «پیامبر اکرم مرد و کسی را خلیفه خود قرار نداد» متناقض است، ولی ذهبی آنرا چنانکه در ذیل روایت دوم گذشت باطل دانسته است.

۲۳- از عبد الله بن عمر به طور مرفوع آمده که رسول خدا فرموده است «از دو نفر بعد از من (ابو بکر و عمر) پیروی کنید».

عقیلی آن را از طریق مالک آورده و گفته است: «این حدیث منکر و بی اساس است» و دارقطنی آن را از روایت احمد خلیلی ضمیری با سندش آورده پس گفته است: این روایت ثابت نشده و عمری (یعنی محمد بن عبد الله نوه عمر بن خطاب راوی این حدیث) ضعیف است. و ابن حبان گفته است: احتجاج به آن جائز نیست.

و دارقطنی گفته است: عمری از مالک مطالب دروغ و نادرست حدیث می‌کند «۱».

۲۴- حسن بن صالح قیسرانی از اسحاق بن محمد انصاری روایت کرده که گفته است: از «یموت بن مزرع بن یموت» پرسیدم که ای استاد چطور شد که رسول خدا علی را خلیفه قرار نداد و ابو بکر را جانشین خود قرار داد؟ او در جواب گفت:

عین این سؤال را من از «جاحظ» پرسیدم و او گفت: من این مطلب را از «ابراهیم

(۱) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۲۳۷.

ص: ۲۲۸

نظام» پرسیدم او در پاسخ گفت: خداوند متعال در قرآنش فرمود: «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اید وعده فرموده که: در زمین خلیفه‌شان کند چنانکه افراد پیش از شما را خلیفه قرار داده است...» و جبرئیل همواره بر پیغمبر نازل می‌گردید و بعد از وحی با او چنانکه مردی با مردی سخن می‌گوید، سخن می‌گفت: رسول خدا به او فرمود: ای جبرئیل این کسانی که خداوند آنها را در زمین خلیفه قرار می‌دهد کیانند؟ او در پاسخ گفت: آنها ابوبکر، عمر، عثمان و علی هستند و از عمر ابوبکر جز دو سال باقی نمانده بود، پس اگر او علی را خلیفه قرار می‌داد ابوبکر و عمر و عثمان از خلافت بهره‌ای نمی‌بردند، لیکن خداوند بجهت علمی که از عمرهایشان داشته خلافتشان را طوری ترتیب داده که همه‌شان از آن بهره‌مند شده و وعده خدا درباره آنها درست در آید».

ابن عساکر آن را در تاریخش جلد ۴ صفحه ۱۸۶ آورده است.

ای کاش کسی می‌فهمید که: اگر جبرئیل آیه را چنانکه در روایت آمده تفسیر کرده و پیامبر اکرم آن را اخذ فرموده و به خاطر کثرت نیازمندی امت اسلامی، مبادرت به تبلیغ آن نموده است، پس چگونه این حقیقت بر همه مسلمین مخصوصا امیر المؤمنین و ابوبکر و ابن عباس (دانای امت) و عایشه مخفی مانده و کسی هنگام مناظره در امر خلافت به آن احتجاج و استدلال نموده است؟!

و اصلا باید دید که مرجع در تعیین خلیفه چیست، نص است یا اجماع امت اسلامی؟ تنها شیعه به نص در امر خلافت معتقد است. اما کسانی که این روایت را ساخته‌اند برای نص در امر خلافت ارزشی قائل نیستند و ادعا دارند که در کتاب و یا سنت در این باره نصی وجود داشته باشد، و این عمر بن خطاب است که می‌گوید:

اگر من کسی را خلیفه قرار نداده‌ام (در اینکار تکرو نیستم زیرا) کسی که از من بهتر و بالاتر بوده نیز چنین کرده (و کسی را جانشین خود قرار نداده است). و اگر مطلب چنانست که «نظام» مفسر این آیه پنداشته پس حال کسانی که از بیعت تخلف نموده‌اند چگونه خواهد بود؟ آیا آنان محکوم به عدالتند چنانکه اهل سنت درباره

ص: ۲۲۹

همه صحابه قائلند؟ یا آنکه قاتلان عثمان از این حکم مستثنی هستند چنانکه ابن حزم می‌گوید؟ و آیا این حکم درباره آنها استصحاب می‌شود؟ و یا...؟ در صورتی که میان آنها افرادی وجود دارند که قرآن به عصمت آنان ناطق است و در میان

آنها بزرگان صحابه هستند؟! و یا آنکه بگوئیم: آنان در برابر این نص آشکار، مجتهدند و بمقتضای اجتهادشان آن را تأویل می‌کنند و این مطلب در میان صحابه نظیر فراوانی دارد!؟.

همه این مطالب، با چشم پوشی از نواقص و عیوبی است که در برخی از رجال سند این حدیث و در پیشاپیش همه آنها «نظام» وجود دارد که ابن قتیبہ درباره او گفته است: او یکی از پلیدان مشهور به فسق است. و ذہبی درباره اش گفته: او متهم به زندقہ و کفر است «۱» و بعد از (نظام) شاگردش «جاحظ» قرار دارد که در سلسلہ دروغگویان شرح حالش گذشت «۲» و بعد از آنها دیگران قرار دارند که مانندشان دارای عیوب و نواقصی هستند که بگفته‌شان اعتماد نیست.

۲۵- از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش (نوه عمرو بن عاص) آمده است:

هنگامی که تب جنگ در حادثہ خیبر بالا گرفت، به رسول خدا عرض شد: حال که جنگ در گرفته است، خوبست ما را از گرامی‌ترین یارانت آگاه فرمائی که اگر چیزی است بدانیم و گرنه راه دیگر پیش گیریم (یعنی در صورت بروز حادثہ اگر کسی را جانشین خود قرار می‌دهید از او پیروی کنیم و گرنه خودمان فرد شایسته‌ای را انتخاب نمائیم) رسول خدا فرمود: ابو بکر وزیر من است که بعد از من قائم مقام من خواهد بود، و عمر با زبانم به حق سخن می‌گوید، و من از عثمانم و عثمان از من است، و علی برادرم و همراهم در قیامت است.

ذہبی این روایت را از طریق عقلی آورده و گفته است: متهم به وضع این حدیث این شیخ جاهل یعنی: سلیمان بن شعیب بن لیث مصری است. و خطیب در

(۱) لسان المیزان جلد ۱ صفحه ۶۷.

(۲) همان کتاب صفحه ۲۴۷.

ص: ۲۳۰

تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۱۶۱ این روایت را چنین آورده است: وقتی که در روز «حنین» جنگ در گرفت، جندب بن عبد اللہ خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد:

اینک که جنگ در گرفته و از پایان آن بی خبریم، آیا ما را از بهترین و محبوب‌ترین یارانت با خبر نمی‌سازید؟ رسول خدا فرمود: چرا خدا پدرت را پیامزد که پیشرو این امت شدی، این ابو بکر صدیق است که بعد از من قائم مقام خواهد بود، و این عمر بن خطاب حبیب من است که با زبانم به حق سخن می‌گوید، و این عثمان بن عفان است که از من و من هم از او هستیم، و این علی بن ابیطالب برادر و همراه من است تا قیامت بپا گردد.

رجال سند این روایت عبارتند از:

الف - علی بن حماد سکن که دار قطنی گفته است: او متروک الحدیث است.

ب - مجاعة بن ثابت کذاب است که در سلسله دروغگویان شرح حالش گذشت.

ج - ابن لهیعه که یحیی گفته است: او قوی نیست و مسلم گفته است: وکیع و یحیی قطان و ابن مهدی او را ترک کرده‌اند.

د - عمرو بن شعیب که ابو داود گفته است: روایت عمر از پدرش از جدش حجت نیست و شاید خطیب که از ابطال مثل این روایت سکوت کرده بخاطر این بوده که مطمئن بوده بطلان آن از لحاظ سند و متن بر کسی پوشیده نیست.

۲۶- از انس آمده که رسول خدا فرموده است: ای عثمان تو بزودی بعد از من زمامدار مسلمین خواهی شد، اما منافقان بر تو فشار خواهند آورد که از آن دست بکشی، ولی از آن دست نکش و آن روز را روزه بگیر که افطارش را پیش من خواهی بود!!

ذهبی در میزانش جلد ۱ صفحه ۳۰۰ آنرا از طریق خالد بن محمد ابی الرحال بصری انصاری آورده و گفته است: پیش او چیزهای عجیب و غریبی است و ابن حبان گفته است: احتجاج به گفته او جائز نیست. و در لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۷۹۴ آمده

ص: ۲۳۱

که ابو حاتم گفته است: روایت او قوی نیست.

۲۷- از ابو هریره در حدیثی آمده که رسول خدا فرموده است: ای حفصه آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: چرا، فرمود: صاحب فرمان بعد از من ابو بکر است و بعد از او پدر تو است، این راز را پنهان دار ولی او بیرون رفت و بر عایشه وارد شد و به او گفت: ای دختر ابو بکر! آیا به تو بشارت ندهم؟ گفت: به چی؟

جریان را برایش نقل کرد و گفت: این راز را پنهان دار چنانکه رسول خدا از من خواسته است، آنگاه این آیه نازل گردید: «ای پیامبر چرا، به خاطر جلب رضایت همسرانت آنچه را که خداوند برای تو حلال کرده حرام می‌نمائی...»

ماوردی در اعلام النبوه صفحه ۸۱ بطور مرسل آنرا آورده است. و عقیلی آن را از طریق موسی بن جعفر انصاری آورده، سپس گفته: او در نقل مجهول است و حدیثش مورد پیروی قرار نگرفته و صحیح نیست.

و ذهبی در میزان الاعتدال، در شرح حال موسی آن را آورده و گفته است: او شناخته شده نیست و خبرش از درجه اعتبار ساقط است، آنگاه بعد از ذکر این حدیث گفته: این روایت باطل است «۱» و متن حدیث از سند آن فاسدتر است، زیرا ولایت یاد شده در حدیث اگر شرعی و به امر خدا بوده بر رسول خدا فرض و لازم بوده که آن را افشاء کند تا مردم طریق حق و صاحب فرمان مفترض الطاعه را بشناسند و با پیروی کردن از آن، سعادت‌مند گردند نه آنکه رسول خدا آن را کتمان کند

و در نتیجه مردم متحیر بمانند و ندانند از چه کسی باید معالم دینشان را فرا گیرند و در تشخیص آن متشبه به جلبکهای بی ریشه از راه انتخاب و اجماع ناقص گردند!!

و اگر غیر مشروع بوده بر رسول خدا واجب بوده که ابو بکر و عمر را از تصدی آن نهی کند و یا به حفصه دستور دهد که به آنها بگوید: از تصدی این امر که موجب وقوع در هلاکت است، اجتناب نمایند (نه آنکه او را به مخفی نگاهداشتن و کتمان آن مأمور فرماید) تا نادانسته در آن واقع نشوند. و اصلاً

(۱) لسان المیزان جلد ۶ صفحه ۱۱۳.

ص: ۲۳۲

مقتضای مقام این بوده که رسول خدا حقیقت را بطور صریح و بی پیرایه به مردم مسلمان حالی کند تا: «هر کسی که هلاک می شود روی دلیل آشکار هلاک شود و هر کس هم که زنده می ماند روی بیند باشد.»

بنابراین اگر این حدیث صحیح باشد، رسول خدا می خواهد از یک قضیه خارجی خبر دهد، اگر چه خلافت از روی قهر و غلبه حاصل شده باشد، و کلمه «بشارت» منافاتی با آن نخواهد داشت، زیرا این خبر چون حفصه را به خاطر زمامدار شدن پدرش خوشحال می کرد از این رو طبق علاقه و میل باطنی او کلمه بشارت بکار برده است و لذا هیچ گاه حفصه هنگام احتیاج امت اسلامی در مورد خلافت به یک نص آشکاری همانند آن (اگر این حدیث نص باشد) به آن احتجاج نکرده است. و اما اینکه رسول خدا او را مأمور به کتمان این امر فرموده بود به خاطر مصالحی بوده که بر خواننده بصیر و دانا پوشیده نیست.

۲۸- از جعفر بن محمد (امام صادق ع) از پدرش از جدش آمده است که: فاطمه (ع) در شب وفات کرد، ابو بکر و عمر و جماعت زیادی بخانه علی آمدند، آنگاه ابو بکر به علی گفت: جلو بایست و بر جنازه زهرا نماز بخوان، علی گفت: نه بخدا قسم من جلو نمی ایستم، زیرا تو خلیفه رسولخدائی آنگاه ابو بکر جلو ایستاد و با چهار تکبیر بر زهرا نماز خواند!!!

ذهبی آن را از مصائبی شمرده که عبد الله بن محمد قدامی مصیصی آنرا از مالک آورده است.

و ابن عدی گفته است: همه احادیث او غیر محفوظ است.

و ابن حبان گفته است: او اخبار را دگرگون می کرده و شاید بیش از صد و پنجاه حدیث به نام مالک ساخته است.

و حاکم و نقاش گفته اند: او از مالک احادیث ساختگی زیاد روایت کرده است.

و سمعانی در «الانساب» گفته است: او اخبار را دگرگون می کرده

و بگفتارش احتجاج نمی‌توان کرد «۱».

این دروغی که به نام امام پاک و راستگو ساخته شده مخالف با روایتی است که در تاریخ صحیح از عایشه آمده است که: علی فاطمه دختر رسول خدا را شبانه دفن کرد و ابو بکر از آن آگاه نشد تا آنکه دفن گردید، و علی بن ابیطالب، خدا از او خشنود باد بر او نماز خواند. «۲»

حاکم آن را صحیح شمرده و ذهبی به آن اعتراف کرده و حلبی در سیره نبوی جلد ۳ صفحه ۳۶۰ بنقل از واقدی گفته است: پیش ما ثابت شده که علی کرم الله وجهه فاطمه را شبانه دفن کرد و شخصا بر جنازه او نماز خواند در حالی که عباس و فضل نیز با او بودند و به کس دیگری خبر ندادند.

۲۹- از انس بن مالک آمده که رسول خدا فرموده است: من، ابو بکر و عمر را مقدم نکردم بلکه خداوند با مقدم کردن آنها بر من منت نهاد، پس از آنها اطاعت کنید و به یادشان پیروی نمائید و کسی اراده بدی نسبت به آنها کند گویا که اراده بدی نسبت به من و اسلام کرده است «۳».

و چگونه بر بزرگان صحابه و شخصیت‌های عظیم خاندان نبوت و پیشاهنگ آنان امیر المؤمنین علیه السلام مخفی مانده بود که پیامبر اکرم به فرمان خدا «ابو بکر و عمر» را بر علی و دیگران در امر خلافت مقدم کرده است؟! در نتیجه آنان از بیعت با کسی که خدا و رسولش او را مقدم کرده تخلف نموده و از اطاعتش سرپیچی کرده مقدمش نداشتند!!

و برای چه هنگامی که رسول خدا روز پنجشنبه پنجروز پیش از وفاتش خواست درباره جانشین بعد از خود، چیزی بنویسد، نگذاشتند در صورتیکه پیش از آن (طبق این روایت ساخته شده) جانشینش را تعیین کرده بود و نمی‌نوشت مگر

(۱) میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۷۰- لسان المیزان جلد ۳ صفحه ۳۳۴.

(۲) مستدرک صحیحین جلد ۳ صفحه ۱۶۳.

(۳) ابن نجار چنانکه در کنز العمال جلد ۶ صفحه ۱۴۴ آمده آن را آورده است.

کسی را که خدا مقدم داشته و پیامبر اکرم قبلاً تعیین فرموده بود؟! و چرا در روز سقیفه بنی ساعده کسی سخن از این مقدم داشتن دروغین که به نام خدا و رسولش ساخته شده بمیان نیاورده است؟! و اگر رسول خدا شیخین را (طبق این روایت) مقدم کرده بود، چرا ابو بکر در آن روز (سقیفه) ابو عبیده جراح را مقدم می‌داشت و چنانکه در صحیح آمده: مردم را

ترغیب به بیعت با او و عمر می‌کرد؟! گویا که گوش امت اسلام، حتی «انس» راوی این روایت، چنین مقدم داشتنی را نشنیده بود!!

۳۰- از ابن عمر و ابو هریره آمده که گفته‌اند: رسول خدا از اعرابی ای شترهای ماده‌ای را به طور نسیه خریداری فرمود، اعرابی عرض کرد: اگر حادثه‌ای نسبت به شما رخ دهد (یعنی بمیرید) چه کنم؟ رسول خدا فرمود: ابو بکر دینم را می‌دهد و به پیمانم عمل می‌کند، اعرابی گفت: اگر او نیز بمیرد چه کنم؟

فرمود: عمر جای او می‌نشیند و در راه خدا از ملامت کسی نمی‌هراسد، اعرابی گفت: اگر عمر او نیز پایان آید چه کنم؟ فرمود: اگر می‌توانی بمیری بمیر!!

این روایت از ساخته‌های خالد بن عمر و قرشی است که به نام «لیث» آن را ساخته است.

ذهبی آنرا در میزانش جلد ۱ صفحه ۲۹۸ آورده و از ابن عدی حکایت کرده که او بعد از ذکر این حدیث و احادیث دیگر گفته است: بنظر من خالد بن عمرو این احادیث را ساخته است، زیرا نوشته «لیث» از یزید بن حبیب پیش من موجود است و در آن از این روایات خبری نیست.

و ابن درویش حوت بیروتی در «اسنی المطالب» صفحه ۲۴۹ آن را اینطور نقل کرده که: مردی از اهل بادیه شتری (به مدینه) آورد و رسول خدا آن را از آن مرد خرید، آنگاه آنمرد با علی ملاقات کرد و علی به او گفت: چه آوردی؟

در جواب گفت: شتری آورده و رسول خدا آن را خریده است. علی به او گفت:

آیا شتر را نقد بر رسول خدا فروخته‌ای؟ در جواب گفت: خیر، بلکه به نسیه

ص: ۲۳۵

فروخته‌ام. علی به او گفت: برو پیش رسول خدا و به او بگو: اگر حادثه‌ای رخ دهد چه کسی دینت را ادا خواهد کرد؟ آن مرد پیش رسول خدا رفت و جریان را عرض کرد، رسول خدا فرمود: ادا کننده دینم ابو بکر است، او گفت: اگر برای ابو بکر حادثه‌ای رخ دهد به کی مراجعه کنم؟ فرمود: به عمر، او باز گفت: اگر عمر هم بمیرد کی باید دینت را اداء کند؟ رسول خدا فرمود وای بر تو اگر عمر بمیرد در آن وقت! اگر توانستی بمیری بمیر!!

ابن درویش گفته است: در این روایت فضل بن مختار قرار دارد که جدا ضعیف و سست است که نمی‌شود به گفته او اعتماد کرد، و در میزان الاعتدال جلد ۴ صفحه ۴۴۹ آمده که ابو حاتم گفته است: احادیث او (فضل بن مختار) نادرست است و او مطالب نادرست روایت می‌کند. و «ازدی» گفته است: او جدا احادیث نادرست روایت می‌کند. و ابن عدی گفته است: تمام احادیث منکر و غیر قابل پیروی است.

۳۱- از انس بطور مرفوع آمده است: ابو بکر وزیر و جانشینم می‌باشد.

ذهبی آن را در «میزان الاعتدال» جلد ۱ صفحه ۴۱ از طریق احمد بن جعفر بن فضل آورده و درباره‌اش گفته است: او مشهور بحديث سازی است و کسی نیست.

۳۲- از عایشه - خدای از او خشنود باد - به طور مرفوع آمده است: رسول خدا به مردی فرمود: برو پیش ابو بکر و به او بگو: تو خلیفه منی و با مردم نماز بخوان.

عقبلی آن را از طریق فضل بن جبیر از خلف از علقمة بن مرثد از پدرش آورده و گفته است: حدیث فضل مورد پیروی قرار نمی‌گیرد و برای «مرثد» پدر علقمة روایتی شناخته نشده است. «۱»

۳۳- از ابن عباس آمده که: زنی پیش رسول خدا آمد و چیزی از آن حضرت

(۱) لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۳۸.

ص: ۲۳۶

پرسید رسول خدا به او فرمود: بعدا بیا، او گفت: یا رسول الله اگر بعدا بیایم و شما نباشید و فوت کرده باشید چه کنم؟ فرمود: اگر آمدی و مرا نیافتی برو پیش ابو بکر که او خلیفه بعد از من است.

ابن عساکر با سند خود آن را آورده و ابن حجر در «صواعق» صفحه ۱۱ آن را از نصوص دلالت کننده بر خلافت ابی بکر شمرده است.

چه بگویم درباره نویسنده‌ای که اسناد این نوع دروغ‌ها را حذف می‌کند و آن را بشکل یک اصل مسلم می‌پذیرد و بطور قاطع اسناد به رسول خدا می‌دهد در صورتیکه در برابرش احادیث زیادی از ابن عباس قرار دارد که با صدای رسا خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را اعلام می‌دارد؟!

آیا از حدیث او (ابن عباس) نیست آنچه را که حفاظ صحیح شمرده و آن را با سندهائی که رجال آن همگی مورد اعتماد هستند آورده‌اند و ما آن را در جلد اول این کتاب صفحه ۵۱ نقل کرده‌ایم و آن همان فرمایش رسول خدا به علی علیهما الصلوة والسلام است که فرمود: «شایسته نیست که از میان شما بروم مگر آنکه ترا خلیفه خود قرار دهم؟!» آیا از حدیث او نیست حدیث «عشیره» که بر صحت آن تصریح شده و در جلد دوم این کتاب صفحه ۲۷۸ - ۲۸۷ ذکر شده و در آن چنین آمده است: «به طور قطع این (یعنی علی) برادر و وصی و جانشینم در میان شما است، پس گوش بحرفش دهید و از او اطاعت کنید؟»

و در تعبیر دیگر چنین آمده است: «پس تو برادر و وزیر و وصی و وارث و جانشینم بعد از من خواهی بود»؟ آیا ابن عباس خود از پیشاهنگان مخالفین بیعت ابی بکر نبود؟ آیا او چنانکه در جلد اول این کتاب صفحه ۳۸۹ آمده تنها کسی نبود که با عمر در مورد خلافت مناظره و بحث و گفتگو نموده است؟ آیا؟

و آیا؟ و آیا؟.

۳۴- از عبد الله بن عمر آمده که رسول خدا فرموده است: «بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهد کرد: ابو بکر صدیق که اسمش را یافتید، عمر فاروق

ص: ۲۳۷

که شاخی از آهن است و اسمش را می دانید، عثمان بن عفان ذو النورین که مظلومانه کشته می شود و از رحمت دو برابر داده می شود و مالک زمین مقدس می گردد «۱» معاویه و پسرش، سپس سفاح است و منصور و جابر و امین و سلام و امیر العصب که همانندش دیده و دانسته نشده است، تا آخر حدیث.

نعیم بن حماد در «الفتن» آن را با سند خود آورده است ولی در «کنز العمال» جلد ۶ صفحه ۶۷ آمده که آن را بشکل ارسال حدیث نقل کرده و بالا برده اند زیرا می ترسیدند که بحث کننده بر عیوب اسناد آن آگاه گردد، اما همین مقدار که نعیم بن حماد در سلسله حدیث قرار دارد کفایت در نادرستی روایت می کند و از بقیه رجال آن بی نیازمان می سازد، زیرا، در «سلسله دروغگویان» گذشت که او در تقویت سنت حدیث می ساخته است.

به علاوه متن خود حدیث گواه بر ساختگی بودن آنست زیرا خلیفه ای که بشارت آمدنش داده می شود مانند دو پسر خورنده جگرها (هند زن ابو سفیان) شایسته است که خبر از آمدن آنها دادن ساختگی و دروغ باشد و امت اسلام هرگز به آمدن آنها خورسند نشود، مگر آنکه کسی که بشارت به آمدن آنها و همانندهایشان که بعدا می آیند، می دهد، معنی خلیفه و راز جعل خلافت را نداند.

از اینها که بگذاریم این چه خلافتی است که از زمان یزید بن معاویه تا سفاح که از سال ۶۴ تا ۱۳۲ ه است قطع می شود و امت اسلام در طول این مدت مهمل و بی سرپرست گذاشته می شود؟!

و اصلا منصور ظالم و ستمگر چه عظمت و شخصیت برجسته ای دارد که رسول خدا تصریح به خلافتش نسبت به مسلمین نماید؟! به علاوه جابر و سالم و امیر العصب کیانند و چه موقعیتی در مورد خلافت دینی دارند؟!

باز از اینها که بگذریم چرا عمر بن عبد العزیز که بهترین خلیفه اموی بوده

(۱) در اینجا چنانکه معلوم است سقطی در حدیث شده است.

بجای یزید جنایتکار معرفی نشده است؟! و چرا کسی که صاحب میمونها و بازها و تار و طنبورها و شراب است باید لباس خلافت اسلامی را بپوشد، ولی عمر بن عبد العزیز و معاویه بن یزید که چهل روز لباس خلافت را پوشید و سپس کنده و دور انداخته است حق ندارند آن را بپوشند و مورد تصریح قرار گیرند؟ در صورتی که بسیاری از ائمه حدیث چنانکه در تاریخ ابن کثیر جلد ۶ صفحه ۱۹۸ آمده تصریح به خلافت و عدالت اولی (عمر بن عبد العزیز) و اینکه او از خلفاء راشدین است کرده‌اند.

همه این مطالب گواه این حقیقت است که سازنده این حدیث، افتراء زننده دروغگوی جاهل به شئون خلافت و غیر عارف به مقام خلفاء است. و نادان تر از او نویسنده‌ای است که آن را ذکر می‌کند و در اختیار خواننده قرار می‌دهد و جزء مناقب خلفاء بشمار می‌آورد.

۳۵- ابو بکر در «غار» گفت: یا رسول الله من منزلت را پیش خدا در مورد نبوت و رسالت شناختم، اما می‌خواهم بدانم منزلت من چگونه است؟ رسول خدا فرمود: من رسول خدایم و تو صدیق و بال و مونس و انیس و خلیفه‌ام بعد از من هستی، در میان مردم جای من قرار خواهی گرفت، و با من در یکجا دفن خواهی شد و خداوند ترا و دوستان را تا روز قیامت خواهد بخشید. صفوری آن را در «نزهة المجالس» جلد ۲ صفحه ۱۸۴ به نقل از «عیون المجالس» با همین عبارت مرسل آورده است، ولی صحت انکار ابو بکر و عمر استخلاف رسول خدا را چنانکه عنقریب خواهد آمد این تهمت را تکذیب می‌کند.

۳۶- از انس آمده که گفته است: بر رسول خدا وارد شدم در حالیکه ابو بکر در طرف راست و عمر در طرف چپش قرار داشت و رسول خدا دست راستش را روی دو کتف ابو بکر و دست چپش را روی دو کتف عمر نهاد و گفت: شما در دنیا و آخرت وزیرانم هستید و این چنین زمین برایم و برای شما شکافته می‌شود، و این چنین من و شما پروردگار عالمیان را زیارت خواهیم کرد «۱». مایه تاسف من

(۱) نزهة المجالس جلد ۲ صفحه ۱۹۱.

است که ابو بکر و عمر این نص دروغ را فراموش کردند و در روز سقیفه این وزارت منصوبه را انکار نمودند!

۳۷- بطور مرفوع از رسول خدا آمده که به ابو بکر و عمر فرمود: بعد از من کسی بر شما امیر نخواهد شد. صفوری آنرا در «نزهة المجالس» جلد ۲ صفحه ۱۹۲ به طور ارسال ذکر کرده و گفته است: این روایت صریح در خلافت آنها بعد از رسول خدا است.

و شبلنجی در «نور الابصار» صفحه ۵۵ از بسطام بن مسلم از رسول خدا آن را نقل کرده است در صورتی که پیش ابو بکر و عمر هیچ گونه آگاهی از این دروغ نبوده و اگر بوده آشکار می‌شده و یا از آنها انکار استخلاف از رسول خدا آشکار نمی‌شده است.

۳۸- از انس از علی بن ابیطالب (ع) آمده که گفته است: رسول خدا به من فرمود: خداوند به من امر فرمود که ابو بکر را پدر و عمر را مشیر و عثمان را آقا و ترا ای علی داماد خود قرار دهم خداوند برای شما چهار نفر در «ام الكتاب» اخذ میثاق فرموده و دوست ندارد شما را مگر مؤمن پرهیزگار و دشمن ندارد شما را مگر منافق بدکار، شما جانشینان نبوت و پیمانهای ذمه‌ام و حجت‌م بر امت‌م می‌باشید.

ابن عساکر در تاریخش جلد ۴ صفحه ۲۸۶ و جلد ۷ صفحه ۲۸۶ و خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۹ صفحه ۳۴۵ آن را با سند خود آورده‌اند و خطیب گفته است: این حدیث جدا نادرست است فکر نمی‌کنم جز ضرار بن سهل و غباغبی، کس دیگر آن را روایت کرده باشد در صورتی که هر دو نفر آنها مجهولند.

و ذهبی، در میزان الاعتدال جلد ۱ صفحه ۴۷۲ آن را ذکر کرده، سپس گفته است: این خبر باطل است و معلوم نیست که این حیوانک (ضرار بن سهل) کیست؟!

و ابن بدران، در تاریخ ابن عساکر جلد ۷ صفحه ۲۸۶ گفته است: متن این حدیث گواه بر نادرستی آن است.

ص: ۲۴۰

۳۹- از زید بن جلاس کندی آمده که از رسول خدا، در مورد خلیفه بعد از او پرسیدم، در جواب فرمود: ابو بکر است.

ابو عمر در «استیعاب» در شرح حال زید آن را با سندش آورده، سپس گفته است: اسنادش قوی نیست.

۴۰- از علی امیر المؤمنین رضی الله عنه آمده که: رسول خدا پیش از وفاتش مخفیانه به من فرمود: ابو بکر، سپس عمر، سپس عثمان و بعد از او من ولی امر و سرپرست مسلمین خواهیم بود!

۴۱- از علی امیر المؤمنین آمده که: رسول خدا از دنیا نرفت، مگر آنکه با من عهد کرد که ابو بکر، سپس عمر، سپس عثمان آنگاه من ولی امر و سرپرست مسلمین خواهیم بود، نهایت آنکه همگی با من موافقت نخواهند کرد.

۴۲- از امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده که: خداوند این خلافت را با دست‌های ابو بکر افتتاح کرد و بعد از او عمر و عثمان را خلیفه قرار داد، و بعد از آنها خلافت را وسیله من با مهر نبوت محمد صلی الله علیه و آله ختم فرمود.

این سه روایت را محب الدین طبری، در «الریاض النضره» جلد ۱ صفحه ۳۳ به طور ارسال و بی سند آورده، سپس گفته است: بعید است که این احادیث درست باشد، زیرا علی از بیعت با ابو بکر تا شش ماه تخلف کرد و اگر بگوئیم که او در این

مدت، این احادیث را فراموش کرده بود باز بعید است. بعلاوه توقف او در امر عثمان بر تحکیم، نیز مؤید این حقیقت است و اگر رسول خدا با او پیمان بسته بود، قطعاً مبادرت بر آن می‌کرد نه توقف.

۴۳- دیلمی از امیر المؤمنین از رسول خدا با سند خود آورده که رسول خدا فرمود: جبرئیل پیشم آمد گفتیم: کسی با من مهاجرت می‌کند؟ گفت:

ابو بکر، و اوست که بعد از تو ولی امر مسلمین خواهد بود و برترین فرد امت می‌باشد (کنز العمال جلد ۶ صفحه ۱۳۹).

۴۴- علی رضی الله عنه گفت که رسول خدا فرمود: پیش من، عزیزترین،

ص: ۲۴۱

و گرامی‌ترین و محبوب‌ترین و بهترین افراد اصحابم هستند آنها که به من ایمان آوردند و تصدیق کردند و عزیزترین و بهترین و گرامی‌ترین و برترین اصحابم در دنیا و آخرت ابو بکر صدیق است، زیرا مردم تکذیب کردند و او تصدیق نمود، مردم به من کافر شدند و او ایمان آورد، مردم مرا ناراحت کردند و او با من انس ورزید، مردم مرا ترک کردند و او مصاحبم بود، مردم مرا دور کردند و او به من زن داد، مردم از من بریدند و او به من گروید و مرا بر نفس و اهل و مالش ترجیح داد، خداوند از ناحیه‌ام به او در روز قیامت پاداش خیر دهد، سپس هر کس مرا دوست دارد او را دوست داشته باشد و هر کس می‌خواهد به من احترام کند به او احترام کند و هر کس می‌خواهد به خدا نزدیک شود گوش بحرفش دهد و از او اطاعت نماید پس او خلیفه بعد از من بر امت می‌باشد.

این روایت را صفوری در «نزهة المجالس» جلد ۲ صفحه ۱۷۳ به نقل از «روض الافکار» آورده «و جردانی» در «مصباح الظلام» جلد ۲ صفحه ۲۶ آن را حکایت کرده است.

این روایت از ساخته‌های متأخرین است که در هیچ اصل و سندی دیده نشده و هر قسمتی از جمله‌های آن را روایات صحیحی که در کتب و مسانید آمده تکذیب می‌کند.

۴۵- از ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف نقل شده که گفته است: عبد الرحمن با عمر بن خطاب بود که محمد بن مسلمة شمشیر زبیر را شکست آنگاه ابو بکر پیا خواست و برای مردم خطبه خواند تا آنکه گفت: علی رضی الله عنه و زبیر گفتند: ما غضب نکردیم مگر برای آنکه در امر مشورت کنار گذاشته شدیم و گر نه ما ابو بکر را سزاوارترین فرد به خلافت بعد از رسول خدا می‌دانیم، زیرا او همراه رسول خدا در غار بود و ما به شرافت و بزرگواریش آگاهیم و رسول خدا به او امر فرمود که با مردم نماز بخواند در صورتیکه او زنده بود. این مطلب را حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۶۶ با سند خود آورده است.

ص: ۲۴۲

این روایات بطور کلی باطلند، زیرا به طوری که بعداً خواهید دید روایات زیادی از طریق اهل سنت که بعضی صحیح و بعضی حسن هستند از مولایما امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که صراحت دارد: رسول خدا کسی را جانشین خود قرار نداده و در این باره اقدامی نفرموده است. و در ضمن احادیث و سیره نبوی شواهد زیادی بر بطلان خلافت ابو بکر وجود دارد، و محاجه‌ای که در ابتدای امر خلافت میان آنحضرت و کسانی که لباس خلافت را بزور پوشیده بودند واقع گردید و خودداری کردن او از بیعت با ابو بکر در یک مدت طولانی بطلان این اخبار نادرست را روشن می‌کند. از اینها که بگذریم جهان صدای خطبه «شقشقیه» علی را که خلافت دیگران را باطل اعلام می‌کند به خوبی شنیده و در بسیاری از کتاب‌ها آن را نقل کرده‌اند و البته نظیر این خطبه از علی (در اعلام نادرستی خلافت دیگران) زیاد است.

و چه بسیارند کسانی که دروغ بنام آقای ما علی علیه السلام ساخته‌اند؟

و ابن سیرین چقدر خوب گفته است که: «عموم چیزهائی که از علی روایت شده دروغ است» «۱»

و لئن اتبعت اهوائهم بعد ما جاءک من العلم

مالک من الله من ولی و لا واق «۲»

«و اگر بعد از این دانشی که بسوی تو آمده از هواهایشان پیروی کنی برای تو از جانب خدا دوست و نگهدارنده‌ای نخواهد بود».

(۱) صحیح بخاری جلد ۵ صفحه ۲۷۲.

(۲) سوره رعد، آیه ۳۷.

ص: ۲۴۳

رسوائی تزویر!!

اینها احادیثی است که از اهل سنت در مورد سنگ بنای اساسشان که روی آن بتخانه دروغ خلافت را بنا نهاده و با مطالب نادرست، آن را آراسته‌اند رسیده است، در صورتی که دیدیم: بزرگان‌شان گواهی داده‌اند که آن احادیث جز اساطیر ساخته شده که به هیچ وجه صحت و واقعیت ندارند، چیز دیگری نیستند.

واقعیت و اعتبار نیز این حقیقت را تأیید می‌کند، زیرا تنها دلیل پیش آنان در باب خلافت همان اجماع و انتخاب است و هیچ فردی از آنان در این باب به نص اعتماد نکرده‌اند و لذا می‌بینیم که آنان در مورد ابطال نص و تصحیح انتخاب و اثبات شرائط آن، به طور مشروح بحث کرده تا جائی که انکار نص را به بعضی از شیعه نیز نسبت داده‌اند!

باقلانی در «التمهید» صفحه ۱۶۵ می‌گوید: و دانستیم که جمهور امت، نص را در باب خلافت منکر است و از کسی که به آن معتقد باشد تبری می‌جوید، و دیدیم: بیشتر کسانی که علی علیه السلام را از دیگران برتر می‌دانند از قبیل:

زیدیه و معتزله بغداد و دیگران، با آنکه علی را از دیگران برتر می‌دانند در عین حال منکر نص درباره خلافت او هستند!

«خضرمی» در «المحاضرات» صفحه ۴۶ گفته است: «اصل در انتخاب خلیفه رضایت امت اسلام است، و خلیفه از ناحیه مردم نیرو می‌گیرد، و هنگام وفات رسول خدا رأی مسلمین چنین بوده و لذا ابو بکر صدیق را انتخاب کردند و آنان در این کار

ص: ۲۴۴

متکی به نص و یا فرمانی از صاحب شریعت نبودند و بعد از آنکه انتخابش کردند با او بیعت نمودند و معنی اینکار این بوده که با او پیمان بستند در آنچه که رضای خدا در آنست از او فرمان برداری و اطاعت کنند همچنانکه او با آنان پیمان بسته که به احکام دین طبق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم عمل نماید و این پیمان متقابل میان خلیفه و امت اسلام همان حقیقت بیعت است که همانند عملی است که بایع و مشتری انجام می‌دهند، زیرا آنان هنگام اجراء عقد، دست یکدیگر را می‌فشارند و مصافحه می‌کنند.

و چنانکه گفتیم: نیروی واقعی خلیفه از ناحیه همین بیعت است و مسلمین وفاء به آن را از تمام چیزهائی که دین واجب کرده و شریعت اسلام ضروریش قرار داده لازمتر می‌دانند.

و ابو بکر در انتخاب خلیفه طریقه دیگری را ابداع کرده و آن اینکه: خلیفه جانشین خود را تعیین کند و مردم با او پیمان ببندند که از او اطاعت نمایند، و امت اسلام نیز با این طریقه موافقت نمودند و دانستند که این روش نیز واجب الاطاعة است و این عمل همان تعیین ولایت عهد است.

و از اینجا معلوم می‌شود که تاریخ پیدایش این روایات ساخته شده بعد از انعقاد بیعت و استقرار خلافت برای کسی که بزور لباس خلافت را پوشیده بوده است و لذا هیچ فردی از آنها در روز سقیفه و یا بعد از آن سخنی از آن به میان نیاوردند با آنکه آتش اختلاف و نزاع بشدت بالا گرفته و نیاز به آن کاملاً محسوس بود.

از اینکه پیش از پیدایش این روایات کسی از آنها آگاهی نداشته شگفت - آور نیست عجیب این است که بعد از این تاریخ نیز دانشمندان علم کلام و بزرگان اهل تحقیق (مگر کمی از آنها) در اثبات اصل خلافت به آنها توجه نکرده و از آن راه خلافت را برای آنان اثبات ننمودند و اگر چه در اصل اثبات آن کوتاهی نکرده و از راه‌های مختلف خلافت آنان را اثبات می‌نمودند.

ص: ۲۴۵

و این نیست مگر آنکه آنها از این روایات دروغ آگاهی نداشتند و یا علم به ساختگی بودن آنها داشتند، گر چه از باب خالی نبودن عریضه بعضی از مؤلفین مغرض، آن روایات دروغ و ساختگی را بخاطر پرده پوشی بر حقائق در زمره فضائل آنان ذکر کردند اما دانشمندان بی نظر آنان هیچ گاه چنین کاری نکردند و این خود نشانه ساختگی بودن این روایات است.

و در مقابل روایاتی که در باب خلافت خلفاء نقل شده احادیث صحیحہ (البته بنظر اهل سنت) زیادی وجود دارد که با مضامین آنها صد در صد مخالف است و از آنجمله است احادیثی که ذیلا آورده می شود:

۱- از ابو بکر بطور صحیح نقل شده که در مرض مرگش می گفت: «دوست می داشتم که از رسول خدا می پرسیدم که این امر (خلافت) مال کیست؟ تا کسی با او نزاع نمی کرد، و دوست می داشتم که می پرسیدم که آیا از برای انصار در این باره نصیبی هست؟»^۱

و اگر ابو بکر از رسول خدا نصی درباره خلافتش شنیده بود چنانکه صریح بعضی از این روایات منقوله است دیگر جا نداشت که چنین آرزو کند، مگر آنکه درد بر او غلبه کرده باشد و این نوع آرزو کردن از باب هذیان گوئی باشد چنانکه در حدیث کتف و دواة احتمال داده اند.

۲- مالک به سند خود از عایشه نقل کرده که: ابو بکر هنگام احتضار، عمر را خواند و به او گفت: من ترا بر اصحاب رسول خدا خلیفه قرار می - دهم، و به سوی فرماندهان لشکرها نوشت که: عمر را بر شما فرمانروا قرار دادم و در این کار جز خیر مسلمین را نمی خواهم^۲.

و اگر درباره خلافت عمر نصی وجود داشته چه معنی داشت که ابو بکر

(۱) تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۵۳- عقد الفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۴ درباره این حدیث و صحتش در جلد هفتم عربی (که مجلد ۱۳ و ۱۴ فارسی خواهد شد) این کتاب بحث خواهیم کرد.

(۲) تیسیر الوصول تألیف حافظ ابن الدبیع جلد ۲ صفحه ۴۸.

خلیفه و فرمانروا قرار دادن او را بخود نسبت دهد؟

۳- عبد الرحمن بن عوف می گوید: در آن مرضی که ابو بکر فوت کرد روزی بدیدنش رفتم و به او گفتم: ترا خوب می بینم ای خلیفه رسول خدا. او در جواب گفت: دردم بسیار شدید است و آنچه که از شما مهاجران دیدم دردم را شدیدتر کرده است، من پیش خودم امور شما را به بهترین فردتان سپردم اما همه شما از اینعمل ناراحت شدید و میل داشتید که برایتان باشد.

تا اینکه می‌گوید: به او گفتیم: ای خلیفه رسول خدا خود را ناراحت مکن که این ناراحتی بر کسالتت می‌افزاید. قسم بخدا! تو همیشه شایسته و مصلح بودی هیچ‌گاه بر چیزی از امور دنیا که از تو فوت شده ناراحت مباش و تو تنها این کار را برای صلاح امت انجام دادی ما نیز جز خیر از تو نمی‌بینیم. «۱»

ناراحتی صحابه یا به خاطر این بوده که آنها معترف به عدم نص بودند، اما معتقد بودند کسی که اختیار شده است نسبت به دیگران امتیازی ندارد، و یا معترف به وجود نص بودند اما فکر می‌کردند که به آن عمل نشده، بلکه ابو بکر از روی خود خواهی و علاقه بیجا او را اختیار کرده و لذا منکر آن بوده‌اند. و یا به خاطر این بوده که معتقد بودند تعیین خلیفه جز با اختیار امت نخواهد بود، اما از آنها نظر خواهی نشده است. و یا به این جهت بوده که معتقد بودند: نص تنها درباره علی بن ابیطالب بوده که دیگران را بر او مقدم داشته‌اند، و یا به خاطر این بوده که می‌دیدند مردم اعتماد به نص ندارند و انتخاب هم روی اصول درستی صورت نمی‌گیرد، زیرا انتخاب ابو بکر که طبق گفته عمر شتابزده بوده و انتخاب عمر نیز انتخاب شخصی و خصوصی بوده که سابقه نداشته است، و چون پای هرج و مرج در امر انتخاب خلیفه به میان آمده بود، هر کسی خود را شایسته‌تر از دیگری می‌دید و میل داشت خلیفه مسلمان‌ها باشد چنانکه عبد الرحمن بن عوف در حدیثی که بلاذری در «الانساب»

(۱) تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۵۲- عقد الفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۴- تهذیب الکامل جلد ۱ صفحه ۶- اعجاز القرآن صفحه ۱۱۶.

ص: ۲۴۷

جلد ۵ صفحه ۲۰ آورده به این حقیقت اشاره کرده است و آن حدیث این است «ای قوم شما را چنان می‌بینم که هر کدامتان مشتاق رسیدن به خلافتید و می‌خواهید استقرار آن را بتأخیر بیاندازید، آیا همه شما (رحمت خدا بر شما باد) امید دارید خلیفه باشید؟!

۴- ابن قتیبه در ضمن حدیثی که تمامش بعدا خواهد آمد از قول ابو بکر چنین آورده است: «خداوند محمد (ص) را به عنوان پیامبر برانگیخت و برای مؤمنین ولی قرار داد، و با قرار دادنش در میان ما بر ما منت نهاد تا آنکه اختیار کرد برای او آنچه که مقدر کرده بود، آنگاه امور مردم را به آنها تفویض فرمود تا با اتفاق یکدیگر آنچه که مطابق مصلحت آنها است اختیار نمایند آنان نیز مرا والی و پیشوای خود برگزیدند» «۱».

۵- از عمر بطور صحیح روایت شده که گفته است: «سه چیز است که اگر رسول خدا در میان آنها بوده بیشم محبوب‌تر از شتران سرخ مو بوده: خلافت، کلاله و ربا».

و در روایت دیگر بجای شتران سرخ مو، از دنیا و ما فیها آمده است.

۶- و از عمر به طور صحیح آمده است: «اگر از سه چیز از رسول خدا می پرسیدم پیشم محبوب تر از شتران سرخ مو بوده: از خلیفه بعد از او ... «۲».

۷- به طور صحیح از عمر آمده است که: خداوند دینش را حفظ می - کند اگر چه من کسی را جانشین قرار ندهم، زیرا رسول خدا کسی را خلیفه قرار نداده است، و یا کسی را خلیفه قرار دهم چنانکه ابو بکر برای خود جانشین قرار داده است.

عبد الله بن عمر گفته است: بخدا قسم او رسول خدا و ابو بکر را یاد نکرد مگر آنکه دانستم او کسی را همانند رسول خدا نمی داند و کسی را جانشین قرار

(۱) السیاسة جلد ۱ صفحه ۱۵.

(۲) مصادر این دو حدیث در جزء ششم (۱۱ و ۱۲ فارسی) این کتاب در بحث نوادر الاثر خواهد آمد.

ص: ۲۴۸

نخواهد داد. «۱»

۸- هنگامی که عمر مجروح گردید به او گفته شد: چرا کسی را جانشینت قرار نمی دهی؟ در جواب گفت می خواهید سنگینی بار شما را در حال حیات و مرگ بدوش بکشم؟ اگر جانشین قرار بدهم، پیش از من ابو بکر که از من بهتر بوده جانشین قرار داده است، و اگر قرار ندهم، رسول خدا که از من بهتر بوده، قرار نداده است. عبد الله می گوید: از کلامش فهمیدیم که او جانشین قرار نخواهد داد «۲».

۹- مالک از خطبه عمر با سند خود چنین آورده است: «ای مردم من از ناحیه خودم چیزی را که نمی دانید به شما اعلام نمی کنم، و بر کار شما حرص ندارم، بلکه او که مرده (منظور ابو بکر است) این را به من وحی کرده و به او خدا الهام فرموده بوده است، و من امامتم را به کسی که اهلیت برای آن ندارد، نمی سپرم بلکه آن را در کسی قرار می دهم که علاقمند به عظمت مسلمین است، چنین فردی شایسته تر برای چنین مقام است (تیسیر الوصول جلد ۲ صفحه ۴۸)

چقدر فرق است میان این خطبه و آن احادیث دروغی که در باب نص خلافت خلفاء ذکر کرده اند. چنانکه در این خطبه می بینیم: عمر خلافتش را از ناحیه ابو بکر می داند، نه وحیی از ناحیه خدا بر پیغمبر بزرگوار که جبرئیل آن را به حضرتش رسانده و او نیز در ملاء عام وسیله بلال اعلام فرموده باشد چنانکه در روایات گذشته آمده بوده است.

۱۰- طبری در تاریخش جلد ۵ صفحه ۳۳ با سندش چنین آورده است:

«وقتی که عمر بن خطاب مجروح شد به او گفتند: ای امیر مؤمنان! چرا کسی را

(۱) پنج نفر از نویسندگان صحاح ششگانه غیر از نسائی آن را آورده‌اند- تیسیر الوصول جلد ۲ صفحه ۵۰- احمد آن را در مسندش جلد ۱ صفحه ۴۷ و خطیب در تاریخش جلد ۱ صفحه ۲۵۸ آورده و جمع زیادی از حفاظ و ائمه حدیث آن را روایت کرده‌اند.

(۲) بخاری و مسلم با همین لفظ و ابو داود و ترمذی مختصرتر آن را آورده‌اند- احمد در مسندش جلد ۱ صفحه ۴۳-۴۶- بیهقی در سننش جلد ۸ صفحه ۱۴۸- تیسیر الوصول جلد ۲ صفحه ۴۹- تاریخ ابن کثیر جلد ۵ صفحه ۲۵۰.

ص: ۲۴۹

خلیفه و جانشین خود قرار نمی‌دهی؟ او در جواب گفت: چه کسی را جانشین قرار بدهم؟ اگر ابو عبیده جراح زنده بود او را جانشین خود قرار می‌دادم، و اگر خدایم از من می‌پرسید: چرا او را خلیفه قرار دادی می‌گفتم: از پیامبرت شنیدم که می‌گفت: او امین امت است!

و اگر سالم غلام ابو جذیفه زنده بود او را جانشین قرار می‌دادم و اگر خدایم از من می‌پرسید: چرا او را خلیفه خود قرار دادی می‌گفتم: از پیامبرت شنیده‌ام که می‌گفت: سالم علاقه شدید نسبت به خدا دارد.

مردی به او گفت: در این باره ترا به عبد الله بن عمر راهنمایی می‌کنم، عمر گفت: خدا ترا بکشد بخدا قسم من چنین خواهشی از خدا ندارم، وای بر تو چگونه مردی را جانشین خود قرار دهم که از طلاق دادن زنش عاجز است؟! ما را حاجتی به امور شما که ستودید نیست تا برای فردی از خانواده‌ام به سوی آن تمایل ورزم که اگر خیر باشد (بگوئید) ما به آن رسیده‌ایم و اگر شر باشد (بگوئید) از ناحیه عمر است، خانواده عمر را همین بس است که یکی از آنها مورد حساب و سؤال در کار امت محمد (ص) قرار گیرد، من با خود جهاد کردم و خانواده‌ام را از این امر محروم نمودم، و اگر از روی بی‌نیازی نجات پیدا کردم نه باری بر دوش من است و نه پاداشی، در آن صورت سعادت‌مند خواهم بود، حال می‌بینم: اگر برایم جانشین قرار دادم کسی که بهتر از من بوده نیز چنین کرده است و اگر قرار ندادم باز کسی که از من بهتر بوده چنین کرده است و هرگز خداوند دینش را ضایع نمی‌کند.

بعد از این مذاکرات آنان از پیش او رفتند و پس از چندی دوباره برگشتند و به او گفتند: ای امیر مؤمنان! چرا سرنوشت مردم را تعیین نمی‌کنید؟ او در جواب گفت: بعد از گفتار سابقم تصمیم گرفته بودم: مردی را که شایسته‌ترین شما در وادار کردنتان به حق است بر شما «ولی» و سرپرست قرار دهم (اشاره به علی کرد)، ولی غشوه‌ای به من دست داد و در آن حال مردی را دیدم وارد باغستانی

ص: ۲۵۰

که آن را غرس کرده بوده شده میوه‌های خام و رسیده آن را می‌چیند و زیر پای خود می‌ریزد، از اینجا دانستم که خدا بر کارش پیروز و عمر مردنی است از اینرو نمی‌خواهم بار خلافت را در حال حیات و مرگ بدوش بکشم، این شما و اینهم این قوم...» «۱».

ای کاش من و قوم می‌دانستیم که: چگونه صحابه با آن همه نصوص فراوان، از عمر درخواست تعیین خلیفه می‌کردند و آنها را نادیده می‌گرفتند؟! و چگونه عمر با آن همه از نصوص مخالفت می‌کرد و ابو عبیده و سالم را شایسته برای خلافت می‌دید و آرزو می‌کرد که ای کاش آنها زنده بودند و خلافت را به آنها برگزار می‌کرد؟! و بالاخره خلافت را به شوری گذاشت؟!

به علاوه او، چگونه آن دو حدیث مربوط به فضیلت آن دو مرد (ابو عبیده و سالم) را دلیل کافی برای جانشینی آنها دانست، اما آن همه آیات و روایات را که در کتاب و سنت درباره مناقب علی علیه السلام وارد شده پیش خدایش عذر نمی‌دانست. اگر از او پرسیده می‌شد چرا او را جانشین خود قرار داده‌ای؟!!

و چگونه کسی را که قرآن به عصمتش ناطق است و آیه تطهیر درباره‌اش نازل شده و قرآن او را جان پیامبر اکرم شمرده شایسته برای امر خلافت نمی‌داند؟!!

و چرا او پسرش عبد الله را به خاطر ندانستن یک مسأله (و حال آنکه دانش او از پدرش بیشتر بوده) شایسته برای خلافت نمی‌داند، در صوتی که طبق نظریه او خلیفه مسلمین، جز خزینه دار و تقسیم کننده اموال مسلمین نیست و این مقام نیازی به دانش زیاد ندارد چنانکه خود او در خطبه‌ای چنین گفته است: «ای مردم هر کس می‌خواهد درباره قرآن چیزی بی‌رسد، برود پیش «ابی بن کعب» و کسی که می‌خواهد از فرائض و احکام مربوط به ارث چیزی بی‌رسد برود پیش «زید بن ثابت» و کسی که می‌خواهد از فقه چیزی بی‌رسد برود پیش «معاذ بن جبل» و کسی که

(۱) ابن عبد ربّه در عقد الفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۶ آن را ذکر کرده است.

ص: ۲۵۱

می‌خواهد از بیت المال چیزی بی‌رسد بیاید پیش من، زیرا خداوند مرا خازن و تقسیم کننده اموال، قرار داده است» «۱».

۱۱- عبد الله بن عمر به پدرش چنین گفت: «مردم می‌گویند تو نمی‌خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی، در صورتی که اگر چوپانی برای گوسفند و ساربانی برای شتر داشته باشی و او آنها را ول کند و بحال خودشان بگذارد تو قطعاً او را مقصر خواهی دانست و حال آنکه نگهبانی مردم مهمتر از نگهبانی شتر و گوسفند است؟!»

به خدا چه خواهی گفت هنگامی که او را ملاقات کنی و کسی را نگهبان بندگان قرار نداده باشی؟!!

عبد الله می‌گوید: از این مذاکره، حالت حزنی به پدرم دست داد، سرش را مدتی به زیر انداخت، آنگاه سرش را بلند کرد و گفت: خداوند حفظ کننده دین است، کدام یک از این دو کار را انجام دهم که برایم سنت قرار داده شده:

اگر جانشین قرار ندهم، رسول خدا نیز قرار نداده است و اگر جانشین قرار دهم ابو بکر نیز قرار داده است؟! عبد الله می‌گوید: فهمیدم که پدرم کسی را جانشین قرار نخواهد داد.

این مطلب را ابو نعیم در «الحلیه» جلد ۱ صفحه ۴۴ و ابن سمان در «الموافقه» چنانکه در «الریاض النضره» جلد ۲ صفحه ۷۴ آمده با سند خود آورده‌اند و مسلم نیز در صحیح از اسحاق بن ابراهیم و دیگران از عبد الرزاق و بخاری از طریق دیگر از «معمر» چنانکه در «سنن بیهقی» جلد ۸ صفحه ۱۴۹ آمده آن را با سند خود آورده‌اند.

همین مطلب در روایت دیگر چنین آمده است: «عبد الله می‌گوید: به پدرم گفتم: شنیدم که مردم مطالبی می‌گفتند خواستم که آنها را به شما بگویم: آنها

(۱) در جلد ششم عربی این کتاب (جلد ۱۱ و ۱۲ فارسی) پیرامون این خطبه و صحتش بحث خواهد شد.

ص: ۲۵۲

پنداشته‌اند که تو کسی را جانشین خود قرار نمی‌دهی در صورتی که می‌دانم اگر چوپانی داشته باشی او گوسپندهایت را رها کند و پیش تو بیاید او را مقصر خواهی دانست و حال آنکه نگهبانی مردم مهمتر است!!

عبد الله می‌گوید: پدرم گفتارم را تصدیق کرد و مدتی سر بزیار انداخت و فکر کرد پس سربلند کرد و گفت: خدا دینش را حفظ می‌کند، اگر خلیفه قرار ندهم رسول خدا نیز قرار نداده و اگر قرار بدهم ابو بکر نیز قرار داده است...»

این روایت را ابن جوزی در سیره عمر صفحه ۱۹۰ نقل کرده است.

۱۲- ابو زرعه در کتاب «العلل» از پسر عمر چنین آورده: «هنگامی که عمر ضربت خورد به او گفتم: ای امیر المؤمنان چرا کسی را بر مردم امیر و سرپرست قرار نمی‌دهی؟ او گفت: مرا بنشانید. عبد الله می‌گوید: هنگامی که او گفت:

مرا بنشانید، میل داشتم میان من و او فاصله‌ای همانند عرض مدینه باشد. سپس گفت:

«قسم به آنکس که جانم در دست اوست آن را بکسی که نخستین بار به من سپرد بر می‌گردانم.» «۱»

۱۳- ابن قتیبه در «الامامة و السیاسة» صفحه ۲۲ آورده است: هنگامی که عمر احساس مرگ کرد به پسرش عبد الله گفت: برو پیش عایشه و از من به او سلام برسان و بگو، اجازه دهد: در خانه‌اش کنار رسول خدا و ابو بکر دفن شوم.

عبد الله پیش او رفت و جریان را به او گفت او در جواب گفت: بسیار خوب، مانعی ندارد، سپس افزود: پسر، سلامم را به عمر برسان و به او بگو: امت محمد را بدون سرپرست مگذار، کسی را بر آنها امیر قرار بده و آنان را مهمل مگذار، زیرا من برای آنان عواقب سوئی را پیش بینی می‌کنم و می‌ترسم.

عبد الله پیش عمر آمد و جریان را به او گفت: عمر در جواب گفت: او چه کسی را امر می‌کند که جانشین خود قرار بدهم اگر ابو عبیده جراح زنده بود او را خلیفه و «ولی» قرار می‌دادم، وقتی که پیش خدایم می‌رفتم و از من می‌پرسید:

(۱) الرياض النضرة جلد ۲ صفحه ۷۴.

ص: ۲۵۳

چه کسی را بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ولی قرار دادی؟ می‌گفتم: خدایم از بنده و پیامبرت شنیدم که می‌گفت: برای هر امتی امینی است و امین این امت ابو عبیده جراح است.

و اگر معاذ بن جبل زنده بود او را خلیفه قرار می‌دادم، وقتی که پیش خدایم می‌رفتم و از من می‌پرسید: چه کسی را بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیشوا قرار دادی؟

می‌گفتم: خدایم، از بنده و پیامبرت شنیدم که می‌گفت: معاذ بن جبل در قیامت در زمره علماء محشور می‌گردد.

و اگر خالد بن ولید زنده بود او را پیشوا قرار می‌دادم وقتی که پیش خدا می‌رفتم و از من سؤال می‌کرد: چه کسی را بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم «ولی» قرار دادی؟

می‌گفتم: خدایم از بنده و پیامبرت شنیدم که می‌گفت: خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای خدا بر مشرکان است.

و لیکن من خلافت را در کسانی قرار می‌دهم که رسول خدا مرد در حالی که از آنها راضی بود ...» «۱»

امینی می‌گوید:

ای کاش عمر بن خطاب آنچه را که از رسول خدا درباره علی بن ابیطالب شنیده بود (ولو یک حدیث آن را) که حفاظ با سند خود از او نقل کرده‌اند، بیاد داشت و در نتیجه، علی را جانشین خود می‌کرد و هنگامی که خدا از او درباره جانشینش می‌پرسید، آن را پیش خدایش عذر قرار می‌داد!!!

و شاید بیاد داشتن یک حدیث که امت اسلام به طور اتفاق از رسول خدا نقل کرده، او را کفایت می‌کرد و آن اینکه: «من در میان شما دو چیز گرانبها - یا در میان شما دو خلیفه - می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک بجوئید، هرگز گمراه نخواهید شد،

آنها عبارت از کتاب خدا و عترتم اهل بیت می باشند که هرگز از هم جدا نخواهند شد، تا در حوض (کوثر) بر من وارد شوند» و بسیار روشن است که علی بزرگ عترت و بزرگ خاندان پیامبر اکرم است.

(۱) اعلام النساء جلد ۲ صفحه ۸۷۶.

ص: ۲۵۴

آیا خود عمر راوی احادیثی که در صحاح و مسانید درباره علی علیه السلام از قول رسول خدا آمده نیست؟ که رسول خدا در آن فرموده است: «علی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است، نهایت آنکه پیامبری بعد از من نخواهد بود» و آنچه را که در روز خیبر فرموده است: «فدا پرچم را به مردی که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، خواهم داد» و آنچه را که در روز غدیر فرموده است: «کسی را که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد.»

و گفته دیگرش: «هیچ کس دارای فضائی همانند فضائل علی نیست که صاحبش را به سوی هدایت رهنمون باشد و از پستی و ضلالت باز دارد» و فرموده دیگرش: «اگر آسمانها و زمینهای هفتگانه در کفهای گذارده شود و ایمان علی در کفه دیگر، قطعاً ایمان علی فزونی خواهد داشت.» «۱»

آیا آیات مباحله، تطهیر، ولایت و نظائر اینها که درباره ستایش علی، بزرگ عترت نازل شده پیش عمر برابر با آن چند حدیث ساختگی نیست که درباره آن کسانی که عمر آرزوی زنده بودنشان را کرده رسیده است؟! چه رسوائی ننگبار است که عمر مثل سالم بن معقل غلام بنی حذیفه را که اصلاً ایرانی بوده تنها فرد شایسته برای خلافت می داند و هنگامی که ضربت می خورد آرزوی حیاتش را می کند و می گوید: «اگر سالم زنده بود خلافت را به «شوری» نمی گذاشتم؟!» «۲»

و چقدر بر رسول خدا سخت است که برادرش امیر المؤمنین حتی با بردگان و غلامان (تازه مسلمان) از امتش برابر دانسته نشود، با آنکه آن همه نصوص در کتاب و سنت درباره اش وارد شده است؟!

آیا خود عمر نبود که در سقیفه علیه انصار احتجاج به گفته پیامبر اکرم نمود

(۱) این روایات، چنانکه خواهد آمد، همگی از طریق عمر بن خطاب روایت شده است.

(۲) طبقات ابن سعد جلد ۳ صفحه ۲۴۸- التمهید باقلانی صفحه ۲۰۴- الاستیعاب جلد ۲ صفحه ۵۶۱- طرح التثریب جلد ۱ صفحه ۴۹.

ص: ۲۵۵

که «امامان از قریشند؟» پس چرا آن را فراموش کرد؟ و چه گونه غلام بنی حذیفه را تنها فرد شایسته برای امر خلافت می‌داند، ولی علی را شایسته نمی‌داند؟!

آیا خود عمر نبود که به ابو بکر اصرار می‌کرد که خالد بن ولید را عزل و سنگسار کنم آن زمان که خالد، مالک بن نویره را کشته و با زنش در آمیخته بود و یاران مسلمانش را از بین برده و جمعی را پراکنده و قومی را هلاک نموده و اموالش غارت کرده بود؟!

آیا او جمله‌ای را که در مورد خالد به ابو بکر گفته بود: «در شمشیر خالد ستم و گناه است - دشمن خدا، بر انسان مسلمانی هجوم برد و او را کشت آنگاه با زنش زنا کرد» فراموش کرده بود؟! و یا جمله‌ای را که به خالد گفته بود: «تو انسان مسلمانی را کشتی آنگاه با زنش زنا کردی، بخدا قسم با سنگهای سنگسارت خواهم کرد» از یاد برده بود؟!

آری سیاست بی پدر و مادر و دور از مصالح ملی، هر آن به صاحبش زبان و منطق تازه‌ای می‌بخشد، و آراء مختلف و آرزوها و پندارهای غلط نتیجه همان سیاست بی - پدر و مادر است که با کتاب خدا و گفتار پیامبر بزرگوارش قابل انطباق نیست و همین امر موجب بدبختی امت اسلام و اختلافشان از دیر باز تاکنون شده است!!

۱۴- بلاذری در «انساب الاشراف» جلد ۵ صفحه ۱۶ از ابن عباس چنین آورده است که: «عمر گفته است: نمی‌دانم با امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چه کنم؟ (او این جمله را پیش از ضربت خوردنش گفته بود) به او گفتم: چرا ناراحتی در صورتی که میان آنها افرادی که شایستگی برای امر خلافت داشته باشند می‌یابی؟ او گفت:

منظور تو علی بن ابیطالب است؟ گفتم: آری او به خاطر نزدیکی با رسول خدا و اینکه داماد اوست و سابقه‌اش در اسلام و امتحانی که در زندگی داده است شایستگی برای خلافت را دارد.

عمر گفت: او آدم خوشنشین و مزاح است!! گفتم: طلحه چطور است؟ گفت: در

ص: ۲۵۶

او تکبر و نخوت است. گفتم: عبد الرحمن بن عوف چطور است؟ گفت: او مرد شایسته‌ای است، اما ناتوان است. گفتم: سعد چطور است؟ گفت: او مرد هجوم و حمله است (جنگجو است) به طوری که اگر به محلی رسید و پیروز شد به آنجا اکتفاء نمی‌کند (یعنی او نظامی است و به حدی قانع نیست) گفتم: زبیر چطور است؟ گفت: او بخیلی است، همانند مؤمن نرم و خشنود، و همانند کافر سرسخت و بد خشم و در عین حال حریص و طمعکار، در صورتی که خلافت جز برای انسان نیرومند غیر زورگو، مهربان غیر - ناتوان، بخشنده غیر اسرافکار، شایسته نیست.

گفتم: عثمان چطور است؟ گفت: او اگر زمامدار مسلمین شود، فرزندان ابی معیط را بر گرده مردم سوار می‌کند و اگر چنین کند او را خواهند کشت.

۱۵- از امیر المؤمنین علیه السلام به طور صحیح آمده که در جنگ جمل خطابه‌ای چنین ایراد فرمود: «اما بعد، بدانید که رسول خدا درباره زمامداری بعد از خود سفارشی به ما نفرمود تا از آن پیروی کنیم، لیکن ما آن را از پیش خود ترتیب دادیم، ابو بکر جانشین شد و کارها را روپراه کرد، سپس عمر جانشین شد و زمام امر را در دست گرفت و سپس کارها روپراه شد.

حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۱۰۴ و ابن کثیر در تاریخش جلد ۵ صفحه ۲۵۰ و ابن حجر در «الصواعق» به نقل از احمد آن را آورده‌اند.

۱۶- از ابی وائل به طور صحیح آمده که: به علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) گفته شد: آیا برای ما خلیفه تعیین نمی‌کنی؟ در جواب گفت: رسول خدا خلیفه تعیین نکرده است تا من جانشین تعیین کنم، ولی اگر خدا برای مردم خیر بخواهد، بعد از من آنان را بر خیرشان جمع خواهد کرد چنانکه بعد از رسول خدا جمعیان فرمود.

حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۷۹ آن را با سندش آورده او و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند و بیهقی در سنن جلد ۸ صفحه ۱۴۹ و ابن کثیر در تاریخش جلد ۵ صفحه ۲۵۱ آن را آورده و سندش را خوب دانسته‌اند و ابن حجر در صواعق صفحه

ص: ۲۵۷

۲۷ آن را از یزار نقل کرده و گفته است: رجال آن همگی صحیحند.

۱۷- احمد از عبد الله بن سب، در حدیثی آورده که به علی گفتند: اگر کشتنت را می‌دانی، چرا جانشینت را تعیین نمی‌کنی؟ در جواب گفت: من در این باره (جانشینی) همان کاری را می‌کنم که رسول خدا کرده است «۱».

بیهقی این حدیث را چنین آورده است: «همانگونه که رسول خدا شما را بحال خود واگذار فرموده است و اگذارتان می‌کنم» «۲». ابن حجر در صواعق صفحه ۲۷ با این تعبیر حدیث را آورده و گفته است: چنانکه ذهبی گفته: این حدیث را جمعی مانند یزار با سند خوب و امام احمد و دیگران با سند قوی آورده‌اند.

۱۸- از عایشه به طور صحیح آمده که: اگر رسول خدا کسی را جانشین خود قرار می‌داد قطعاً ابو بکر و عمر را تعیین می‌کرد. چنانکه در «ریاض النضره» جلد ۱ صفحه ۲۶ آمده مسلم آن را در صحیحش و حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۷۸ با سند خود آورده‌اند.

۱۹- در روایت احتجاج ام سلمه، علیه عایشه چنین آمده است: من و تو در سفری با رسول خدا بودیم، در آن سفر علی عهده‌دار تعمیر کفشهای رسول خدا و شستشوی لباسهای آن حضرت بود، اتفاقاً کفش رسول خدا سوراخ شده بود و علی در سایه درختی نشسته داشت آن را تعمیر می‌کرد، در این هنگام پدرت با عمر آمدند و از رسول خدا استجازه کردند که خدمتش شرفیاب شوند، من و تو پشت پرده رفتیم و آنها وارد شدند و درباره آنچه که می‌خواستند با رسول خدا صحبت

کردند. آنگاه گفتند: ای رسول خدا ما نمی‌دانیم که تا کی با ما خواهی بود بنابر این چنانچه جانشینت را به ما معرفی کنی بعد از تو در آسایش خواهیم بود؟!

رسول خدا فرمود: اما من هم اکنون او را می‌بینم و جایگاهش را می‌شناسم و اگر تعیینش کنم از او جدا خواهید شد، همانگونه که بنی اسرائیل از هارون پسر عمران جدا شدند.

(۱) ریاض النضرة جلد ۱ صفحه ۱۵۹ - جلد ۲ صفحه ۲۴۵.

(۲) البداية و النهاية جلد ۶ صفحه ۲۱۹.

ص: ۲۵۸

آنگاه آنان ساکت شدند و از خدمتش مرخص شدند. وقتی که ما خدمت رسول خدا شرفیاب شدیم، تو که نسبت به آن حضرت از ما جسورتر بودی، عرض کردی: ای رسول خدا چه کسی را بر مردم امیر خواهی فرمود؟

رسول خدا فرمود: کسی که کفش را درست می‌کند و ما پائین آمدیم، کسی جز علی بن ابیطالب را ندیدیم، و به رسول خدا عرض کردم: من غیر علی را نمی - بینم که مشغول تعمیر کفش باشد، فرمود، او همانست. آنگاه عایشه گفت، حال آن را بیاد می‌آورم «۱».

۲۰- در خطبه‌ای که عایشه در بصره ایراد کرد چنین آمده است: «ای مردم! بخدا قسم گناه عثمان به آنجا نرسیده بود که خونش مباح باشد، او قطعاً مظلومانه کشته شده ما برای شما از تازیانه و عصا خوردن ناراحت می‌شویم، چگونه ممکن است از کشته شدن عثمان ناراحت نشویم؟ به نظر من اول باید قاتلان عثمان را بکشید، آنگاه خلافت را چنانکه عمر بن خطاب کرده به شوری بگذارید».

بعد از این سخنرانی بعضی گفتند: راست می‌گوئی و بعضی گفتند: دروغ می‌گوئی، و همچنان بگو مگو می‌کردند تا جائیکه بعضی بعض دیگر را سیلی زدند.

امینی می‌گوید:

مانند متناقض بودن و مخالفت شدید بعضی از این روایات با بعضی دیگر «۲».

۲۱- از حدیقه رضی الله عنه آمده که گفتند: ای رسول خدا! چه خوب بود برای ما خلیفه قرار می‌دادی؟ فرمود: اگر بر شما خلیفه قرار دهم، ولی فرمانش را نبرید، عذاب بر شما نازل خواهد شد.

گفتند: چه خوب بود ابو بکر را بر ما خلیفه قرار می‌دادی؟ فرمود: اگر او را خلیفه قرار دهم خواهید دید که او در دین خدا نیرومند است، اگر چه جسماً ناتوان است.

(۱) اعلام النساء، جلد ۲ صفحه ۷۸۹.

(۲) اعلام النساء، جلد ۲ صفحه ۷۹۶.

ص: ۲۵۹

گفتند: چه خوب بود عمر را بر ما خلیفه قرار می‌دادی؟ فرمود: اگر او را خلیفه قرار دهم خواهید دید که او نیرومند و امین است و در راه خدا از ملامت ملامت کننده نمی‌هراسد.

گفتند: چه خوب بود علی را بر ما خلیفه قرار می‌دادی؟ فرمود: شما نمی‌پذیرید و اگر بپذیرید خواهید دید که او هدایت کننده و هدایت شده است، شما را به راه راست خواهد برد.

این مطلب را حاکم در مستدرک جلد ۳ صفحه ۷۰ و ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء جلد ۱ صفحه ۶۴ روایت کرده‌اند، نهایت آنکه در حلیۃ الاولیاء، جانشینی ابو بکر و عمر نیست و از اینجا تحریف در امانت حدیث آشکار می‌شود.

۲۲- از ابن عباس چنین روایت شده است که: مردم به رسول خدا گفتند:

یا رسول الله! مردی را بعد از تو برای ما خلیفه قرار بده که او را بشناسیم و کارمان را به او واگذار کنیم، زیرا ما نمی‌دانیم که بعد از تو چه خواهد شد؟ فرمود: «اگر کسی را بر شما امیر قرار دهم و او شما را به طاعت خدا فرمان دهد و شما نافرمانیش کنید، معصیت او معصیت من خواهد بود و نافرمانی و معصیت من نیز نافرمانی و معصیت خدا است، و اگر شما را به معصیت خدا فرمان دهد و شما هم اطاعتش نمودید در قیامت از شما بر من حجتی خواهد بود، لیکن شما را به خدا وا می‌گذارم».

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۳ صفحه ۱۶۰ این روایت را آورده است.

۲۳- پس اگر این نصوص درست بوده و خلافت پیمانی از ناحیه خدا است و جبرئیل آن را آورده و آسمان‌ها در برابرش لرزیدند و فرشتگان به آن ندا در دادند و پیامبر اکرم آن را اعلام فرمود و خدا و رسول و مؤمنان جز ابو بکر را نخواستند، پس مجوز او در آنچه که به طور صحیح از او در صحیح بخاری در باب فضیلت ابو بکر آمده چه بوده، که در روز سقیفه خطاب به حاضران گفته است: «با عمر بن خطاب یا ابو عبیده جراح بیعت کنید؟!».

و در تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۰۹ آمده که ابو بکر گفته است: «ابن عمرو

ص: ۲۶۰

اینهم ابو عبیده است با هر کدام خواستید بیعت کنید!!».

و در صفحه ۲۰۱ همان کتاب و مسند احمد جلد ۱ صفحه ۵۶ چنین آمده است:

برای شما یکی از این دو مرد را می‌پسندم، حال هر کدام را که خواستید (انتخاب کنید) آنها عمر و ابو عبیده هستند.

و در «الامامة و السياسة» جلد ۱ صفحه ۷ چنین آمده است: من شما را به سوی ابو عبیده یا عمر دعوت می‌کنم و هر دو را برای شما و دینتان می‌پسندم و هر دو برای آن شایستگی دارند.

و در صفحه ۱۰ گفته است: من درباره یکی از این دو مرد: ابو عبیده جراح و یا عمر برای شما خیر خواهی می‌کنم، پس با هر کدامشان خواستید بیعت کنید».

امینی می‌گوید:

به به، این مجد و شرف و این عزت و بزرگی و افتخار و کرامت برای پیامبر اکرم و اسلام و مسلمین کافی است که مثل ابو عبیده جراح که جز او و ابو طلحه کسی در مدینه دارای شغل مقدس گورکنی نبوده «۱» خلیفه مسلمین و جانشین رسول خدا باشد!!!

چقدر این امت خوشبخت است که در میان گورکنهایش کسی وجود دارد که بعد از پیامبر اکرم جانشین او می‌شود و این خلاء را پر می‌کند و پیشوای مردم در امر دین می‌گردد!!

چرا او با آنکه امین است خلیفه مسلمین نباشد در صورتی که معاویه بن ابی سفیان به خاطر امین بودن و دانشش چنانکه گذشت امید می‌رفت که پیامبر باشد؟!!!

فقط این حقیقت برایم روشن نیست: آن زمان که ابو بکر خلافت اسلامی را

(۱) طبقات ابن سعد صفحه ۸۱۵-۸۱۹- سیره ابن هشام جلد ۴ صفحه ۳۴۳- تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۰۳- الامتاع مقریزی صفحه ۵۴۸- تاریخ ابن کثیر جلد ۵ صفحه ۲۶۶-۲۶۸- سیره حلبیه ج ۳ صفحه ۳۹۳.

به ابو عبیده می‌بخشید وضع آسمان‌ها چگونه بوده است؟! در صورتی که هنگامی که رسول خدا خلافت را برای علی درخواست کرده بود (چنانکه در روایات ساختگی گذشته گذشت) آسمان‌ها لرزیده و فرشتگان به فغان آمده بودند و خداوند امتناع فرموده بود که جز ابو بکر کسی خلیفه نباشد!!! و حال آنکه پیامبر اکرم با دستور صریح خداوند توانا او را نازل بمنزله خود قرار داده بود.

آری جا داشت آسمان‌ها از این کار درهم فرو ریزند و زمین شکافته شود و کوه‌ها منهدم گردند.

۲۴- چه چیز مجوز این بود که ابو بکر در مقابل این گفته عمر «دست را بگشا تا با تو بیعت کنم» بگوید: بلکه تو ای عمر! دست را بگشا، زیرا تو در امر خلافت از من نیرومندتر هستی؟! در صورتی که هر کدام از آنها می‌خواستند دست دیگری را باز کنند و با او بیعت نمایند و بالاخره عمر دست ابو بکر را گشود و با او بیعت کرد و به او گفت: تو نیروی مرا هم داری!!
«۱»

۲۵- چگونه ابو بکر خلافت را مخصوص به مهاجران و وزارت را متعلق به انصار می‌داند و می‌گوید: «زمانداران از ما و وزیران از شما»؟ «۲»

۲۶- چه چیز برای ابو بکر جواز شمرده که بگوید: «من زمام این امر (خلافت) را به عهده گرفتم در صورتی که نسبت به آن بی‌علاقه بودم به خدا قسم دوست می‌دارم که برخی از شما به جای من عهده‌دار آن بودید «۳»؟! چگونه ابو بکر چیزی را که خدا برایش قرار داده و جبرئیل آن را آورده و به رسول خدا خبر داده کراهت دارد و دوست می‌دارد که دیگری به جای او عهده‌دار آن باشد؟ در صورتیکه او بین رسول خدا و آرزویش آنگاه که از خدا درخواست کرده بود که خلافت را برای علی قرار بدهد، حائل گردید و خداوند برای درخواست پیامبرش ارجی قائل نشد و جز ابو بکر را شایسته این مقام ندانست؟!

(۱) تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۱۹۹- سیره حلبی جلد ۳ صفحه ۳۸۶- صواعق صفحه ۷.

(۲) تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۱۹۹-۲۰۸- الریاض النضره صفحه ۱۶۲-۱۶۳.

(۳) صفة الصفوة جلد ۱ صفحه ۹۹.

ص: ۲۶۲

۲۷- چه چیز استغفای ابو بکر را تجویز می‌کرد که مکرر بگوید: «دست از من بردارید، دست از من بردارید که من بهتر از شما نیستم «۱» نیازی به بیعت شما ندارم از بیعتم صرفنظر کنید»؟! «۲»

او چگونه برای مردم آزادی در قبول استغفایش و رد آنچه را که خدا و پیامبر برایش خواسته‌اند، قائل است؟!

۲۸- علت اینکه تا سه روز از مردم کناره گرفته بود و هر روزی یکبار بر مردم آشکار می‌شد و می‌گفت: «بیعتم را از شما برداشتم با هر کس که می‌خواهید بیعت کنید «۳» با آنکه تا هفت روز مردم را مخیر کرده بود، روی چه اصلی بوده است؟! اصلاً او چگونه این حق را به خودش می‌دهد: بیعتی را که با مردم در مورد خلافت کرده پس بگیرد و استعفا نماید در صورتی که خدا و مؤمنان جز او را شایسته این کار نمی‌دانند؟! به علاوه او چگونه می‌تواند سرنوشت مردم را به دست آنها

بسپرد در صورتیکه خواسته رسول خدا در این مورد، رد شده و در آسمان‌ها روزی که پیامبر اکرم خواسته‌اش را آشکار کرد واقع شد آنچه که واقع شد؟!!

۲۹- عذر ابو بکر در خطبه‌اش چه بوده که گفته است: «ای مردم! این علی بن ابیطالب است که از ناحیه من بیعتی بگردنش نیست و او در کارش مختار است، آگاه باشید که همگی در بیعتتان مختارید و اگر برای خلافت کسی جز مرا شایسته می‌دانید، من نخستین کسی هستم که با او بیعت خواهم کرد؟! «۴» شاید مقتضای آزادی در رأی پیرامون بیعت، ایجاب کرده که حوادثی پدید آید آنچه را که در آسمان‌ها پدید آمده بوده در برابر آن ناچیز باشد از قبیل اینکه: عمر پیش ابو بکر دوید و چنان سر و صدا راه انداخت که دو گوشه دهانش کف کرده بود، به حباب بن منذر بدوی که مخالف بیعت با ابو بکر بوده گفته شد: خدا ترا بکشد، بینی حباب شکسته و

(۱) صواعق محرقة صفحه ۳۰.

(۲) الامامة و السياسة جلد ۱ صفحه ۱۴.

(۳) الامامة و السياسة جلد ۱ صفحه ۱۶- ریاض النضرة جلد ۱ صفحه ۱۷۵.

(۴) سیره حلبی جلد ۳ صفحه ۳۸۹.

ص: ۲۶۳

دستش آسیب دید، درباره سعد رئیس خزرجیان داد زدند که: او را بکشید خدا او را بکشد که او منافق است، قیس بن سعد ریش عمر را گرفت و به او گفت: به خدا قسم اگر یک مواز او کم شود، دندانهایت را خورد خواهم کرد، زبیر در حالی که شمشیرش را کشیده داشت گفت: شمشیر را در غلاف نخواهم کرد تا با علی بیعت شود، عمر گفت: این سگ (زبیر) را دور کنید، مردم شمشیر را از دستش گرفتند و آن را به سنگ زدند، در اثر فشار، سینه مقداد را مصدوم کردند، به خانه نبوت هجوم بردند و در خانه زهرا را باز کردند و کسانی که در آن بودند به زور، به خاطر بیعت بیرون آوردند، عمر با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رفت و به اهل خانه گفت:

از خانه بیرون می‌آئید یا خانه را با اهلش آتش بزنم؟! فاطمه از پشت پرده بیرون آمد در حالی که با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: «ای پدر! ای رسول خدا! ببین بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چه می‌کشیم؟!»

علی علیه السلام را به خاطر بیعت گرفتن همانند شتر سرکش، کشان کشان به مسجد بردند و به او گفتند: بیعت کن وگرنه کشته خواهی شد! او خود را به قبر برادرش رسول خدا چسبانید و در حال گریه می‌گفت: «ای پسر مادرم، مردم مرا ضعیف شمردند و بیم آن می‌رفت که مرا بکشند» و صدها حادثی نظیر آنچه که گفته شد «۱» و شاید این همه اصرار از ناحیه خدا و فرشتگان و مؤمنان در اینکه خلافت جز شایسته ابو بکر نیست، دروغی است که به نام خدا و پیامبر و مؤمنان ساخته شده و

یا آنکه درست است نهایت آنکه مقید به اراده و خواست خود ابو بکر است، خیر، این مطلب جز دروغ بنام خدا چیز دیگر نیست!

۳۰- مجوز عمر چه بوده که بعد از وفات رسول خدا به ابو عبیده جراح گفت:

دستت را بده تا با تو بیعت کنم، زیرا طبق فرموده رسول خدا تو امین این امتی؟ آنگاه ابو عبیده به عمر گفت: از آن روزی که اسلام آوردم چنین لغزشی از تو ندیده بودم، آیا با من بیعت می‌کنی در صورتی که میان شما صدیق و ثانی اثنین (دومی

(۱) مدارک این مطالب، در جلد نهم (۱۷ و ۱۸ ترجمه فارسی) این کتاب خواهد آمد.

ص: ۲۶۴

دو تا- ابو بکر- است «۱».

پس با در دست داشتن این همه نصوص چه چیز او را وادار به این خلاف بزرگ کرده است و اصلاً در برابر این نص مؤکد الهی این گونه استبداد رأی چرا؟ و البته برای آن نظائر بسیار است.

۳۱- و چگونه عمر کار مسلمین را به شوری می‌گذارد و می‌گوید: هر کس با امیری از غیر راه شوری بیعت کند، بیعتش و بیعت کسی که با او بیعت کرده ارزش ندارد و در معرض کشته شدن خواهد بود؟! «۲»

۳۲- مسلم در صحیحش کتاب فرائض جلد ۲ صفحه ۲۴۶ و احمد در مسندش جلد ۱ صفحه ۴۸ آورده‌اند که: عمر روزی در مقام سخنرانی گفت: «من خوابی دیدم و آن اینکه: گویا خروسی دو بار مرا نک گرفت، و من آن را کنایه از مرگم می‌دانم و بعضی به من می‌گویند که جانشینی برای خودم تعیین کنم در صورتی که هیچ‌گاه خداوند و کسی که پیامبرش را برگزید، دینش را ضایع نخواهد کرد، و اگر مردم خلافت با شوری در میان این شش نفر از قومم خواهد بود...».

بیهقی در سننش جلد ۸ صفحه ۱۵۰ آن را آورده و گفته است: مسلم در صحیح از حدیث ابن ابی حروب و دیگران آن را روایت کرده است.

حافظ ابن الدبیع نیز در «تیسیر الوصول» جلد ۲ صفحه ۴۹ آن را از مسلم نقل کرده است.

۳۳- چه چیز مجوز عمر و دیگر از صحابه بوده که درباره خلافت ابو بکر بگویند: «که آن امر ناگهانی و شتابزده بوده، خداوند (مردم را) از شر آن

(۱) مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۹۷- سیره حلبی، جلد ۳ صفحه ۳۸۶- صواعق، صفحه ۷- طبقات ابن سعد، جلد ۳ صفحه ۱۲۸- نهاییه ابن اثیر، جلد ۳ صفحه ۲۴۷- صفة الصفوة جلد ۱ صفحه ۹۷.

(۲) مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۵۶- تاریخ ابن کثیر جلد ۵ صفحه ۲۴۶.

ص: ۲۶۵

باز دارد «۱»- یا لغزشی همانند لغزش جاهلیت بوده «۲»- و هرگاه کسی مانند آن را تکرار کند، باید او را کشت؟! «۳» چگونه این خلافت با آن همه از بشارت و خبرهای پی در پی در طول حیات رسول خدا و اعلام مکرر آن حضرت به اصحابش تا آخرین لحظه حیاتش امر ناگهانی و شتابزده و لغزش نامیده شده است؟!

و قطعاً پیامبر اکرم با آن همه از نصوص، احتیاجی نمی‌دید که در تعیین خلافت ابو بکر وصیت نامه‌ای بنویسد و هیچ‌گاه انتظار نداشت که درباره آن کوچکترین اختلافی واقع شود!! و با اینحال چگونه عمر در آن بدی می‌دیده در صورتی که همه صحابه عدول بودند و خدا و مؤمنان جز خلافت او را نمی‌خواستند و خدا نمی‌پسندید که نسبت به خلافت او اختلاف کنند چنانکه حدیثش در سابق گذشت!!

۳۴- چه چیز به عمر اجازه داد که به عبد الرحمن بن عوف پیشنهاد کند که خلیفه و ولی عهدش باشد و او در جواب بگوید: «آیا تو مرا به این کار، هنگامی که با تو مشورت کنم راهنمایی خواهی کرد؟» عمر در جواب گفت: نه بخدا قسم. آنگاه عبد الرحمن گفت: بنابراین راضی نخواهم بود که بعد از تو خلیفه مسلمین باشم!! «۴»

۳۵- چه چیز سبب شد که همه انصار بر خلاف این نصوص از بیعت کردن

(۱) صحیح بخاری در باب رجم حامله، از زنای محصنه، در جزء اخیر جلد ۱۰ صفحه ۴۴- مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۵۵- تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۰۰- انساب بلاذری، جلد ۵ صفحه ۱۵- سیره ابن هشام، جلد ۴ صفحه ۳۳۸- تیسیر الوصول، جلد ۲ صفحه ۴۲- ۴۴- کامل ابن اثیر، جلد ۲ صفحه ۱۳۵- نهاییه ابن اثیر، جلد ۳ صفحه ۲۳۸- ریاض النضره، جلد ۱ صفحه ۱۶۱- تاریخ ابن کثیر، جلد ۵ صفحه ۲۴۶- سیره حلبی، جلد ۳ صفحه ۳۸۸- ۳۹۲- صواعق، صفحه ۵- ۸، تمام المتون صفدی، صفحه ۱۳۷- تاج العروس، جلد ۱ صفحه ۵۶۸.

(۲) تاریخ طبری جلد ۳ صفحه ۲۱۰.

(۳) صواعق صفحه ۲۱.

با ابو بکر خودداری کردند «۱» و گفتند: جز با علی بیعت نمی‌کنیم یا اینکه گفتند:

از ما امیری و از شما هم امیری «۲»، و چگونه طلحه و زبیر و مقداد و سلمان و عمار و ابو ذر و خالد بن سعید و جمعی از بزرگان مهاجران «۳» از آن امتناع کرده و حاضر نشدند جز با علی بیعت کنند و لذا در خانه آن حضرت اجتماع نمودند، ولی دست سیاست وقت آنها را بزور از خانه بیرون کشید و به روی آنها داد می‌زد: بخدا قسم شما را می‌سوزانم یا آنکه برای بیعت کردند حاضر شوید؟!

چرا صحابی بزرگوار «سعد بن عباد» از بیعت با ابو بکر خودداری می‌کند و می‌گوید: «بخدا قسم اگر جن و انس با شما بیعت کنند من با شما بیعت نخواهم کرد تا نزد پروردگارم بروم و حسابم روشن شود» و تا آخر عمر هم به نمازشان حاضر نشد و در مجمعات رفت و آمد نکرد و با آنها حج ننمود؟! «۴» و عذر عباس عموی پیامبر اکرم و بنی هاشم چه بوده که از این بیعت تخلف کردند و از آن همه پیمانهای مؤکد صرفنظر نمودند؟!

۳۶- و پیش از همه اینها امتناع امیر المؤمنین علیه السلام از این بیعت انتخابی و استدلال کوبنده آن حضرت علیه طرفداران آن می‌باشد که این قتیبه می‌گوید: «علی کرم الله وجهه را پیش ابو بکر بردند و او می‌گفت: «من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم» به او گفته شد: با ابو بکر بیعت کن، در جواب گفت: من در امر خلافت از شما سزاوارترم، از این رو با شما بیعت نمی‌کنم و این شمائید که می‌باید با من بیعت کنید، شما خلافت را از انصار گرفتید و در این کار احتجاج به قرابت با رسول خدا نمودید و از ما اهل بیت نیز، خلافت را غاصبانه می‌گیرید، آیا شما همان نیستید که خود را از انصار به خاطر آنکه محمد (ص) از شما است سزاوارتر دانستید، در نتیجه زمام امر را به شما سپردند و امارت را به شما تسلیم

(۱) مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۵۵.

(۲) مسند احمد، جلد ۱ صفحه ۴۰۵-طبقات ابن سعد، جلد ۲ صفحه ۱۲۸.

(۳) ریاض النضره، جلد ۱ صفحه ۱۶۷.

(۴) تاریخ طبری، جلد ۳ صفحه ۱۹۸-۲۰۰-۲۰۷-۲۱۰.

کردند؟ پس من نیز بمانند احتجاجی که علیه انصار کردید، علیه شما احتجاج می‌کنم، ما چه در زمان حیات رسول خدا و چه بعد از وفاتش به او سزاوارترم، اگر ایمان دارید درباره ما انصاف و عدالت را رعایت کنید، وگرنه خود را برای کیفر این ستم آماده نمائید. عمر به او گفت: تو آزاد گذاشته نمی‌شوی مگر آنکه بیعت کنی، علی در جوابش گفت: شیری می‌دوشی که از آن برای تو نصیب است، و امروز در این راه کوشش می‌کنی که فردا از آن بهره‌مند گردی، سپس افزود: به خدا قسم ای عمر گفته‌ات را نمی‌پذیرم و با او (ابو بکر) بیعت نمی‌کنم.

آنگاه ابو بکر به او گفت: اگر بیعت نمی‌کنی مجبورت نمی‌کنم، پس ابو عبیده جراح گفت: پسر عمو! تو کم سنی و اینان پیران قومت هستند، تو تجربه و کاردانی آنان را نداری!! من ابو بکر را نسبت به این کار از تو نیرومندتر و شایسته‌تر می‌دانم، چه خوب که فعلا خلافت را به ایشان تفویض کنی، زیرا اگر زنده ماندی و عمری باقی بود، در آن وقت تو برای این کار ساخته شدی و از لحاظ فضل و دین و دانش و فهم و سابقه خانوادگی و دامادیت نسبت به رسول خدا شایسته آن خواهی بود!!

علی علیه السلام گفت: خدا را خدا را ای جمعیت مهاجران، سلطنت محمد (ص) در میان عربها را از خانه و درون اطاقش خارج نکرده به خانه و اطاقتان نبرید و خانواده‌اش را از حقشان محروم نکنید، به خدا قسم ای گروه مهاجران ما سزاوارترین مردم نسبت به آن هستیم، زیرا ما اهل بیت اوئیم و از همه شما شایسته‌تر به این کاریم، سوگند به خدا قرائت کننده کتاب خدا، فقیه در احکام دین، دانا به سنن رسول خدا، آگاه به امور مردم، باز دارنده آنان از کارهای زشت، برقرار کننده عدالت اجتماعی در میان آنان مائیم، از هوای نفس پیروی نکنید که از راه خدا باز خواهید ماند و از حق و حقیقت دورتر خواهید شد.

بشیر بن سعد انصاری گفت: «ای علی اگر انصار این سخن را پیش از بیعتشان با ابو بکر از شما شنیده بودند، هیچ گاه در بیعت کردن با تو کوتاهی نمی‌کردند»

ص: ۲۶۸

ابن قتیبه می‌افزاید: علی علیه السلام شبها فاطمه دختر پیامبر گرامی اسلام را روی چهارپائی سوار میکرد و به در خانه انصار می‌برد و از آنها یاری می‌طلبید، ولی آنان می‌گفتند: ای دختر رسول خدا دیگر بیعت ما با این مرد (ابو بکر) تمام شده و اگر شوهر و پسر عمت پیش از او اقدام به این کار کرده بود، هیچ گاه ابو بکر را بر او مقدم نمی‌کردیم!

علی علیه السلام می‌فرمود: آیا شایسته بود که رسول خدا را در خانه‌اش بگذارم و دفنش نکنم و بروم با مردم درباره سلطنت و مقامش منازعه کنم؟! فاطمه سلام الله علیها می‌فرمود: ابو الحسن کاری که انجام داد شایسته مقام او بود، ولی دیگران کاری که انجام دادند خداوند حسابرس حق و مطالب آنها خواهد بود.

ابن قتیبه اضافه می‌کند که: ابو بکر در جستجوی کسانی که از بیعتش تخلف کرده و پیش علی رفته بودند پرداخت و عمر را پیش آنها فرستاد. عمر آنها را صدا زد که از خانه علی بیرون آئید، آنان از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر هیزم خواست و

گفت: قسم به آنکه جان عمر در دست اوست، بیرون آئید و گر نه خانه را با اهلش می‌سوزانم، به او گفتند: آخر ای ابا حفص! در این خانه فاطمه است، گفت اگر چه فاطمه هم باشد!

آنگاه آنان بیرون آمدند و همگی با ابو بکر بیعت کردند، مگر علی، زیرا او گمان کرده بود که گفته است: سوگند خوردم که از خانه خارج نشوم و عبا بر دوش نگذارم تا اینکه قرآن را جمع کنم.

آنگاه فاطمه علیها سلام دم درب خانه ایستاد و فرمود: مردمی بدتر از شما سراغ ندارم که جنازه رسول خدا را پیش ما گذاشتید و کارتان را تمام کردید و با ما مشورت نکردید و حق ما را به ما ندادید.

بعد از این عمر پیش ابو بکر رفت و به او گفت: چرا این متخلف از بیعت را جلب نمی‌کنی؟! ابو بکر به قنفذ (غلامش) گفت: برو علی را پیش من حاضر کن، او پیش علی رفت، علی به او گفت: چه حاجت داری؟ گفت: خلیفه رسول خدا ترا

ص: ۲۶۹

احضار می‌کند. علی گفت: زود بر رسول خدا دروغ بستید، او برگشت و جریان را به ابو بکر گفت، ابو بکر گریه مفصلی کرد، عمر دوباره گفت: این متخلف از بیعت را مهلت مده، ابو بکر به قنفذ گفت: دوباره پیش علی برو و به او بگو که امیر المؤمنین می‌گوید پیش ما برای بیعت بیا، قنفذ پیش او رفت و جریان را گفت، علی با صدای بلند گفت: سبحان الله او چیزی را ادعا می‌کند که برایش نیست، قنفذ برگشت و جریان را گفت. ابو بکر گریه طولانی کرد، پس عمر برخاست و جمعی با او حرکت کردند تا به در خانه فاطمه رسیدند، در زدند وقتی که زهرا صدای آنها را شنید با صدای بلند گفت:

ای پدر. ای رسول خدا! (ببین) بعد از تو چه چیزها از پسر خطاب و قحافه به ما رسید؟! هنگامی که آنان صدا و گریه فاطمه را شنیدند، با گریه برگشتند و داشت دلهایشان پاره و جگرهایشان آتش می‌گرفت، عمر با جمعی ماندند علی را از خانه بیرون آوردند و پیش ابو بکر بردند و به او گفتند با او بیعت کن، علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: در آن صورت بخدائی که جز او خدائی نیست گردنت را خواهیم زد! علی گفت: در آن صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید!! عمر گفت: اما بنده خدا آری اما برادر رسول خدا را نه «۱» و در اینجا ابو بکر ساکت بود و حرفی نمی‌زد، عمر به او گفت: آیا به او فرمان نمی‌دهی که بیعت کند؟ او گفت: ما دامی که فاطمه در کنارش هست او را به چیزی که میل ندارد مجبور نمی‌کنم، آنگاه علی خود را به قبر رسول خدا رسانید و با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی: «مردم ضعیفم شمردند و نزدیک بود مرا بکشند» «۲» (اعراف آیه ۱۵۰)

(۱) در جلد سوم همین کتاب صفحه ۱۱۲-۱۲۵ درباره برادری رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام پنجاه حدیث که بعضی از آنها متواتر و صحیح بوده و حافظان حدیث از جمعی از صحابه و از آنجمله عمر بن خطاب آن را آورده‌اند ذکر کردیم. حدیث برادری مورد اتفاق میان امت اسلام است و عمر چنانکه بطریق صحیح آمده یکی از روات آنست نهایت آنکه سیاست روز، به عمر اجازه داد که در آن وقت آن را انکار کند!!

ص: ۲۷۰

۳۷- چه چیز به ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح، اجازه داد که با اشاره مغیره بن شعبه، برای عباس عموی پیامبر اکرم در امر خلافت نصیبی قرار دهند که برای او و فرزندانش باقی بماند؟!

ابن قتیبہ در «الامامة و السياسة» جلد ۱ صفحه ۱۵ می‌گوید: «مغیره بن شعبه پیش ابو بکر رفت و به او گفت: آیا میل دارید با عباس ملاقات کنید و برای او در این کار نصیبی قرار دهید که برای او و فرزندانش باقی بماند، و اگر او با شما باشد، این خود حجتی علیه علی و بنی هاشم خواهد بود؟!

ابو بکر و عمر و ابو عبیده راه افتادند و به خانه عباس رضی الله عنه رفتند، ابو بکر حمد و ثنای خدا بجا آورد و سپس گفت: خداوند محمد (ص) را به عنوان پیامبر برانگیخت و برای مؤمنان ولی و سرپرست قرارش داد و با جای دادنش در میان ما منتهی بر ما نهاد تا آنکه او را از ما گرفت و کار مردم را به دست آنها سپرد، تا به طور اتفاق درباره مصالحشان بیاندیشند، آنان نیز مرا به عنوان زمامدار برگزیدند، و من نیز بحمد الله از سستی و سرگردانی و ترس، نمی‌هراسم، و توفیق تنها از ناحیه خدای بزرگ است، به او توکل دارم و به سوی او بر می‌گردم. همواره به من خبر می‌رسد که برخی بدخواهان زیر سپر علاقمندی به شما بر خلاف مصالح عمومی مسلمین، سم پاشی می‌کنند، بر حذر باشید از اینکه وسیله سوء استفاده دیگران قرار گیرید، یا با عموم مردم همعقیده و همصدا باشید و یا بدخواهان را از خود دور کنید، و چون شما عموی رسول خدا هستید، پیشتان آمدم تا در این کار برای شما و فرزندانتان نصیبی قرار دهیم، و با اینکه مردم شما و یارانتان را می‌شناختند، در عین حال، زمام امر (خلافت) را به شما ندادند، علیهذا لازم است شما فرزندان عبدالمطلب شمرده راه بروید و آرام باشید (سر و صدا نکنید) زیرا رسول خدا هم از ما و هم از شما است.

آنگاه عمر گفت: آری و الله، و دیگر اینکه: ما به این جهت پیشتان نیامدیم که به شما احتیاج داریم، خیر، چون بد داریم از ناحیه شما درباره آنچه

ص: ۲۷۱

که امت اسلام درباره آن اتفاق کرده‌اند، سم پاشی و مخالفت شود، در نتیجه برای شما و یارانتان گران تمام گردد، از این رو پیشتان آمده‌ایم حال خود می‌دانید.

عباس عموی پیغمبر، شروع به سخن کرد و حمد و سپاس خدای بجای آورد و گفت: چنانکه گفتید: خداوند محمد (ص) را پیامبر و برای مؤمنان ولی و سرپرست قرار داد و با جا دادنش در میان ما بر ما منت نهاد تا آنکه رسالتش بسر آمد آنگاه کار مردم را بدست آنها سپرد تا درباره سرنوشتشان تصمیم بگیرند، اما بر اساس حق نه از روی هوی و هوس، حال ای ابو بکر اگر خلافت را بخاطر انتساب به رسول خدا به چنگ آوردی قطعاً حق ما را گرفتی و اگر وسیله مؤمنان آن را طلب کردی ما از آنها، و پیشاهنگ آنها، و اگر این کار وسیله مؤمنین برای شما ضرورت یافته چگونه ممکن است چنین کاری با کراهت و عدم خواست ما ضرورت یابد، و اما آنچه که به ما بذل کردی اگر حق تو بوده ما را به آن نیازی نیست و اگر حق مؤمنین است تو درباره آن حقی نداری و نمی توانی آن را بما بدهی و اگر حق ماست از تو راضی نخواهیم بود که بعضی از آن را به ما بدهی و بعضی دیگر را ندهی.

و اما اینکه گفتی: رسول خدا از ما و شماست درست است، ولی ما از شاخه های درخت نبوتیم و شما همسایه های آن.

۳۸- عذر کسانی که بر ابو بکر ایراد گرفتند که چرا عمر را جانشین خود قرار داده چیست؟!

عایشه می گوید: «هنگامی که حال پدرم بد شد، فلانی و فلانی پیش او آمدند و به او گفتند: ای خلیفه رسول خدا! فردا که پیش خدایت رفتی درباره خلیفه قرار دادن عمر چه خواهی گفت؟ عایشه می گوید: پدرم را نشانیدیم او در جواب گفت: آیا مرا به خدا می ترسانید؟ به خدا خواهم گفت که: بهترین فرد صحابه را بر آنها امیر قرار دادم» «۱».

(۱) سنن بیهقی جلد ۸ صفحه ۱۴۹.

ص: ۲۷۲

۳۹- چه چیز امیر المؤمنین علی علیه السلام را از بیعت با عثمان در روز شوری باز داشت بعد از آنکه عبد الرحمن بن عوف و همکارانش با او بیعت کردند و علی که ایستاده بود نشست و عبد الرحمن به او گفت: با او بیعت کن و گرنه گردنت را می زنم و در آن روز جز او کسی با خود شمشیر نداشت، گفته می شود که علی با حال غضب بیرون آمد، سپس اعضای شوری به او پیوستند و به او گفتند: بیعت کن و گرنه با تو خواهیم جنگید، علی ناگزیر به آنها پیوست و با عثمان بیعت کرد «۱».

طبری در تاریخش جلد ۵ صفحه ۴۱ می گوید: مردم شروع کردند به بیعت کردن با عثمان، ولی علی سستی کرد، عبد الرحمن به او گفت: «هر کس نقض بیعت کند به ضرر خویش اقدام می کند و هر که به پیمانی که با خدا بسته وفا کند، خداوند پاداشی بزرگ به او خواهد داد» «۲».

علی بعد از شنیدن این آیه قرآن، جمعیت را شکافت و با عثمان بیعت کرد ولی می‌گفت: خدعه است و چه خدعه‌ای؟! و در «الامامة و السياسة» جلد ۱ صفحه ۲۵ آمده که عبد الرحمن گفته است: «ای علی! راهی برای خودت قرار مده که تنها شمشیر در آن حاکم باشد و بس!»

و در صحیح بخاری ج ۱ صفحه ۲۰۸ چنین آمده است: «نباید راهی (دیگر) برای قرار داده شود».

امینی می‌گوید:

کشتن کسی که از بیعت در این مورد (شوری) خودداری کند به دستور عمر ابن خطاب بوده چنانکه طبری در تاریخش جلد ۵ صفحه ۵ آورده که عمر به «صهیب» دستور داد: تا سه روز با مردم نماز جماعت بخوان، علی و عثمان و زبیر و سعد و عبد الرحمن و طلحه را (اگر آمده باشد «۳» در جانی گرد آر، و عبد الله بن عمر را نیز حاضر کن اما چیزی بر او نیست، خودت بالای سر آنها بایست، اگر پنج نفر آنها

(۱) انساب بلاذری جلد ۵ صفحه ۲۲.

(۲) سوره فتح آیه ۱۰.

(۳) چون طلحه غالباً در زمینش واقع در «سراة» به سر می‌برده است.

ص: ۲۷۳

درباره یکی متفق شدند و یکی امتناع کرد، گردنش را بزن، و اگر چهار نفر متفق شدند و دو نفر امتناع کردند گردن آن دو نفر را بزن، و اگر سه نفر درباره کسی و سه نفر دیگر درباره دیگری رأی دادند، باید عبد الله بن عمر را حکم قرار دهند و هر - طرفی را که او پسندید باید یک نفر را از میان خود انتخاب کنند و اگر به رأی عبد الله راضی نشدند، با آن گروهی که عبد الرحمن بن عوف با آنها است باشید و الباقی را اگر از رأی عامه اعراض کردند بکشید!» «۱»

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ «آیا از این سخن تعجب می - کنید و می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟!» نجم آیه ۵۹.

(۱) بلاذری در «الانساب» جلد ۵ صفحه ۱۶-۱۸ ابن قتیبه در «الامامة و السياسة» جلد ۱ صفحه ۲۳- و ابن عبد ربه در عقد الفرید جلد ۲ صفحه ۲۵۷ آن را نقل کرده‌اند.

ص: ۲۷۵

این غرض ورزیها و سر و صداها برای چیست؟!

این روایات (مربوط به خلافت که قبلاً نقل شد) جز سر و صدای بی اساس و مغلطه کاری در برابر حقیقت مسلم و خلافت حقیقی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که با نصوص صریح و صحیح، ثابت شده چیز دیگری نیست که پیامبر بزرگوار اسلام از نخستین روز بعثت تا هنگامی که به رحمت ایزدی پیوست به فرمان خدا مردم را بدان ترغیب می‌فرمود.

این احادیث دروغ، جز جنجال و آشوب در برابر حقیقتی که مردم درباره آن اختیاری ندارند، نخواهد بود که پیامبر اکرم در ابتدای دعوتش تصریح فرمود که امر خلافت به دست خدا است، به هر کس که بخواهد می‌دهد و این کار در آن روزی که رسول خدا به قبیله بنی عامر بن صعصعه پیشنهاد اسلام کرد، صورت گرفت آنگاه که سخنگوی آنان گفت: آیا حاضری اگر بدین تو در آئیم و خداوند ترا بر مخالفانت پیروز گرداند، ریاست و خلافت را بعد از خودت به ما برگزار کنی؟! رسول خدا فرمود: «خلافت در دست خدا است به هر کس که بخواهد می‌دهد» «۱».

این روایات مجعول، جز زنجیر بلا و حلقه بدبختی نیست که امت اسلامی را به سوی گمراهی و بدبختی می‌کشاند و آنان را همواره در تاریکی جهل نگه میدارد و بسوی دره‌های سقوط و هلاکت سوق می‌دهد.

این روایات جز زاده انگیزه‌های نادرست و مقاصد شوم نیست که در عالم

(۱) سیره ابن هشام، جلد ۲ صفحه ۳۳- الروض الانف، جلد ۱ صفحه ۲۶۴- سیره حلبی، جلد ۲ صفحه ۳- سیره زینی دحلان، جلد ۱ صفحه ۳۰۲.

ص: ۲۷۶

راستی و حقیقت و در بازار دانش و معرفت ارزش و اعتباری ندارند.

اینها جز ساخته دست‌های بهتان و دروغ نیست که انحراف از قانون عدالت و راه راست و دوری از فرمان امانت، آنها را پرداخته و پدید آورده است.

این روایات مجعول، جز رنگهای دروغ و وارونه جلوه دادن حقائق نیست که صفحات تاریخ بدان وسیله چنان زشت جلوه داده شده که هیچ دانشمند دین داری آن را نمی‌پسندد و هیچ تحصیل کرده آگاه به آن اعتماد نمی‌کند و هیچ سالک راه خدا آن را راه صحیح انتخاب نمی‌کند و هیچ طالب حق مقصودش را در آن جستجو نمی‌نماید.

اینها جز سر و صداها و عریده‌های تو خالی نیست که مطامع مادی و لذت‌های زودگذر زندگی آن را پدید آورده است. اینها جز گوشه‌ای از آتش فتنه‌های گمراه کننده و نمونه‌ای از لهیب خواهش‌های نفسانی نیست که نادان بیچاره را گول می‌زند و از رشد و تکامل باز می‌دارد و او را در شناخت دینش چنان حیران و سرگردان می‌کند که ریشه‌های سعادتش را می‌سوزد.

اینها جز دروغ‌های شاخدار رائج نیست که برای انحراف امت اسلامی از راه‌های راستی و امانت و برانگیختنش بر دروغ بستن به خدا و پیامبر و امناء و ثقات امتش ساخته شده است.

حال، آیا انسان پژوهشگر برای نجاتش از این ورطه‌های تاریک، راهی می‌یابد؟ و آیا برای خلاص شدن از این زنجیرهایی که دست و پایش را بدون توجه بسته است، امیدی هست؟ و اصلاً مدرک مورد اعتماد و محکمی که شایستگی آن را داشته باشد آدمی به آن مراجعه کرده و اعتماد نماید وجود دارد؟ و بر چه کتاب و سنتی سزاوار است کارش را موقوف نماید؟ آیا کتاب‌ها مشحون به این دروغ‌هایی تصریح بر ساختگی بودن آنها شده نیست؟ آیا این صدها از هزاران احادیث دروغی نیست که در ضمن تألیفات و کتاب‌ها پراکنده است؟

آدمی وقتی که می‌بیند برخی از مؤلفین، آن احادیث دروغ را به شکل

ص: ۲۷۷

ارسال مسلم تلقی کرده و برخی دیگر آنها را با اسناد دروغین جای صحیح، قالب می‌کنند، و برخی دیگر آنها را بدون آنکه توجه دهند که در متن و یا سندشان نواقصی هست نقل می‌کنند، راه بجائی نمی‌برد و نمی‌داند که چه کند؟

همه اینها درباره ردیف کردن فضائل (خلفاء) و یا اثبات ادعاهای بی اساس در مورد مذاهب بوده است.

آدمی وقتی که در برابر چنین مشکلاتی قرار گرفت از خود می‌پرسد که چه کند؟ با اینحال می‌بیند که ورای این نویسندگان آلوده و منحرف، دروغگوی قرن چهاردهم (قصیمی) قرار دارد که در کمال پر روئی ادعا می‌کند: «در میان رجال حدیث اهل سنت، کسی که متهم به کذب و حدیث سازی باشد، وجود ندارد!»

بنابراین گناه نادان بیچاره در نشناختن حقیقت چیست؟ و چه چیز می‌تواند سنت صحیح را از نا صحیح به او بشناساند؟ و چه دستی قادر است او را از ستم دروغ و تزویر خلاص کند؟ و آیا مصلحی پیدا می‌شود که در خود انگیزه دینی درستی بیابد و چنین انسان گرفتار و سرگردانی را از گمراهی نجات دهد؟!

آری «ما برای او در این الواح، از هر چیزی پندی نوشتیم و همه چیز را توضیح دادیم تا هر کس که هلاک می‌شود و یا زنده می‌ماند روی دلیل آشکار باشد، و ما برای آنها کتابی آوردیم که بر اساس علم تفصیلش دادیم تا برای مؤمنان هدایت و رحمت باشد، و به آنها حقائق آشکاری ارائه دادیم، و اختلاف آنها بعد از دانائی و به جهت ستمکاری خواهد بود که پروردگارت روز قیامت درباره آنچه که در آن اختلاف کرده‌اند حکم خواهد فرمود، بنابراین ترا بر آئین حق قرار دادیم، پس از آن پیروی کن و از هواهای کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن، مبدا آنهایی که به آن ایمان ندارند و از هواهایشان پیروی کرده و سقوط نموده‌اند، ترا از پیروی آن باز دارند، درود بر کسی که از حق پیروی نماید» «۱».

(۱) عباراتی که در میان گیومه نقل شده همه اقتباس از آیات قرآن بوده که ما ترجمه آنها را آورده‌ایم.

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان

حافظ جلال الدین سیوطی در «تحذیر الخواص» صفحه ۲۱ گفته است: «فکر نمی‌کنم کسی از اهل سنت درباره کفر مرتکب گناهان کبیره فتوی داده باشد، مگر شیخ ابو محمد جوینی «۱» از اصحاب ما پدر امام الحرمین «۲» درباره دروغ بر پیامبر اکرم گفته است: کسی که تعدد دروغ بر رسول خدا داشته باشد کافر است و از ملت اسلام بیرون است.

و در این فتوی بعضی دیگر مانند: امام ناصر الدین ابن منیر که از پیشوایان مالکیها است از او پیروی کرده‌اند، و این حکم دلالت می‌کند که کذب بر رسول خدا از بزرگترین کبائر است، زیرا هیچ کدام از کبائر پیش هیچ فردی از اهل سنت، ایجاب نمی‌کند که مرتکب شونده آن کافر باشد مگر همین تعدد بر کذب بر رسول خدا.

وضع حال محدثان و حفاظ و مورخان و سیره نویسان که از دیرباز، این احادیث دروغ را به نام پیامبر بزرگوار اسلام، در کتب و مؤلفاتشان آورده‌اند، از روایتی که خطیب از قول رسول خدا آورده و ابن جوزی آنرا صحیح دانسته معلوم شود و آن روایت اینست: من روی منی حدیثا و هو یری انه کذب فهو احد الکذابین:

(۱) او امام شافعیان عبد الله بن یوسف است که در سال ۴۳۸ ه فوت کرده است او در فقه و اصول و ادب تبحر داشته است، و جوین قریه‌ای است در نواحی نیشابور.

(۲) ابو المعالی عبد الملک ابن شیخ ابی محمد متوفی در سال ۴۷۸.

«هر کس از من حدیثی را که می‌داند دروغ است، روایت کند او یکی از دروغگویان است» «۱».

و قرآن مجید نیز در این باره می‌فرماید: و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انه لتذکره للمتقین و انا لنعلم ان منکم مکذبین: «اگر پیغمبر بعضی گفتگوها را به ما نسبت می‌داد او را بشدت می‌گرفتیم و شاه‌رگش را می‌بریدیم و هیچ یک از شما حائل او نمی‌شدید که قرآن پندی برای پرهیز کارانست و ما می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید» «۲».

این حفاظ و مورخان با اینکه به حقیقت این دروغ‌های ساخته شده عالم بودند، آن را به رسول خدا نسبت دادند «آنان از پیش گمراه بودند و بسیاری از مردم را نیز گمراه کردند و از رسیدن به راه راست باز ماندند، ستمگرتر از آنکه دروغی بنام خدا بسازد کیست؟ آنان به پیشگاه خدا عرضه خواهند شد و شاهدان گویند: همین کسانی که پیرو دگارشان دروغ بستند، ای لعنت خدا بر - ستمگران باد» «۳».

آیا فکر می‌کنید که آنان در این دروغ گفتن‌هایشان جاهل بوده و تعدد نداشته‌اند چنانکه قرآن مجید می‌گوید: «و نیست برای آنان دانشی، و از روی کوری و کری دروغ گفتند، و می‌پندارند که بر حقند، و برخی از آنان بیسوادند و از کتاب جز آرزوهائی نمی‌دانند و نیستند آنان جز اهل پندار، پس چه کسی ستمگرتر از آنست که به خدا از روی دروغ افترا می‌زند تا مردم را از روی بی‌دانشی گمراه کنند، خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند، پس وای بر آنها از آنچه که دست‌هایشان نوشته و وای بر آنها از آنچه که کسب کرده‌اند».

(۱) تاریخ بغداد جلد ۴ صفحه ۱۶۱ - المنتظم جلد ۸ صفحه ۲۶۸.

(۲) سورة الحاقة آیات ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹.

(۳) سورة هود آیه ۱۸.

ص: ۲۸۰

قرن ششم

۵۴ قطب الدین راوندی

قطب الدین راوندی متوفی در سال ۵۷۳ ه اشعاری درباره غدیر خم سروده که عبارات زیر ترجمه قسمتی از آنست:

«فرزندان زهرا، پدران یتیمانند که هرگاه مخاطب (جاهلان) قرار گیرند می‌گویند: درود بر شما.

آنان دلیلهای خدا بر مردمند، هر کس بدی آنان را بخواهد گناهکار است.

آنان روزها را روزه‌دار و شبها را شب زنده دارند.

غدیر علیا الاعلی اماما

الم يجعل رسول الله يوم ال

الم یک حیدر خیرا مقاما:

الم یک حیدر قرما حماما؟

«آیا رسول خدا روز غدیر علی بزرگوار را امام قرار نداد؟

آیا نبود حیدر (علی) مرد شجاع با عظمت و آیا نبود حیدر دارای بهترین مقام و منزلت؟!»

و باز از اشعار اوست که می‌گوید:

برای خاندان پیامبر اکرم شرافت عظیمی است که زمین برای فضائلشان کوچک است.

هنگامی که همه جا را بلا فرا گرفت، هر کدام آنان زره (و پناهگاه) محکمی هستند.

هنگامی که قائمشان در مقام موعظه ایستاد کلامش چون در گرانها است.

ص: ۲۸۱

و یا زمانی که دنیا با عدلشان پر شد، روزگار جبار در برابرشان تسلیم خواهد شد.

آنان دانایانند اگر چه مردم جاهلند، آنان وفا کنندگانند اگر چه (حتی) دوستان خیانت کنند.

پسر عموهایشان بر آنان ستم کردند، روزگار از آنها اعراض کرد هنگامی که ریاست از آنها گرفته شد.

برای آنان در هر روز، پیش دشمنانشان قربانی تازه‌ای بود.

تناسوا ما مضی بغدير خم فادرکهم لشقوتهم هبوط:

فراموش کردند آنچه که در غدیر خم گذشته بود، در نتیجه بخاطر شقاوتشان مقام آنان (از نظر ظاهری) پائین آمد.

لعنت خدا بر بنی امیه که خون حسین علیه السلام را ریختند، گویا که او جوجه کم ارزشی بود!!

بر دودمان پیامبر همه روزه درود خدا باد تا زمانی که صبح می‌دمد و خورشید طلوع می‌کند «۱».

شخصیت و شرح حال راوندی

قطب الدین ابو الحسین سعد «۲» بن هبة الله بن حسین بن عیسی راوندی یکی از پیشوایان علمای شیعه، چشمی از چشمهای این طائفه و از اساتید بی نظیر فقه و حدیث و از نوایغ علم و ادب است، هیچ گونه عیبی در آثار فراوانش و تیرگی در فضائل و مساعی جمیله و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده‌اش وجود ندارد.

ذکر خیر و تعریف و تمجید فراوانش در کتابهای زیر بچشم می‌خورد: فهرست شیخ منتجب الدین - معالم العلماء - امل الآمل - لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۴۸ -

(۱) این ابیات در مستدرک الوسائل جلد ۳ صفحه ۴۸۹ و در بعضی از کتب ادبی موجود است.

(۲) در بسیاری از مدارک موثق «سعید» آمده است.

ص: ۲۸۲

ریاض العلماء - اجازه بزرگ سماهیجی - ریاض الجنه در روضه چهارم - لؤلؤ البحرین - منتهی المقال جلد ۲ صفحه ۲۲ - الکنی و الالقاب جلد ۳ صفحه ۵۸.

مشایخ او و کسانیکه از او روایت کرده‌اند

: آن مرحوم از بسیاری از دانشمندان و بزرگان مذهب روایت می‌کند که از آنجمله است:

۱- شیخ ابو السعادات هبة الله بن علی بغدادی متوفی در سال ۵۲۲ هـ.

۲- سید عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد حسینی مروزی که شیخ منتجب الدین حدود سال ۵۲۰ او را درک کرده و در آن وقت از عمرش ۱۱۵ سال گذشته بود.

۳- شیخ ابو المحاسن مسعود بن محمد صوانی متوفی در سال ۵۴۴ چنانکه در تاریخ بیهقی آمده است.

۴- شیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری مؤلف «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى».

۵- شیخ ابو علی طبرسی صاحب مجمع البیان متوفی در سال ۵۴۸ هـ چنانکه در نقد الرجال آمده است.

۶- شیخ رکن الدین ابو الحسن علی بن علی بن عبد الصمد نیشابوری تمیمی.

۷- شیخ محمد بن علی بن عبد الصمد برادر شیخ رکن الدین یاد شده.

۸- سید ابو تراب مرتضی بن داعی رازی حسنی صاحب «تبصرة العوام».

۹- سید ابو الحرب مجتبی بن داعی رازی برادر سید ابو تراب یاد شده.

۱۰- سید ابو البرکات محمد بن اسماعیل حسینی مشهدی.

۱۱- شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسن حلبی.

۱۲- ابو نصر الفاری. صاحب «الریاض» گفته است: شاید آن نسبت به سوی «الغار» از قراء احساء که تا کنون آباد است باشد.

۱۳- شیخ ابو القاسم بن کمیح.

۱۴- شیخ ابو جعفر محمد بن مرزبان.

ص: ۲۸۳

۱۵- شیخ ابو عبد الله حسین مؤدب قمی.

۱۶- شیخ ابو سعد حسن بن علی ارابادی.

۱۷- شیخ ابو القاسم حسن بن محمد حدیقی.

۱۸- شیخ ابو الحسین احمد بن محمد بن علی بن محمد مرشکی.

۱۹- شیخ هبة الله بن دعویدار.

۲۰- سید علی بن ایطالب سلیقی.

۲۱- شیخ ابو جعفر بن کمیح برادر شیخ ابو القاسم یاد شده.

۲۲- شیخ عبد الرحیم بغدادی معروف به ابن الاخوة.

۲۳- شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسن نیشابوری مقری.

۲۴- شیخ محمد بن حسن والد شیخ خواجه نصیر الدین طوسی.

صاحب «روضات» او را از مشایخ راوندی آورده ولی روی حساب بعید بنظر می‌رسد، زیرا پدر خواجه از طبقه شاگردان قطب الدین است.

و به احتمال قوی او شیخ محمد بن حسن بن محمد طوسی مکنی به ابو نصر متوفی در سال ۵۴۰ هـ باشد (چنانکه در شذرات آمده) در هر صورت خدا داناتر است.

و از شیخ ما قطب الدین راوندی جمعی از بزرگان شیعه از آن جمله افراد زیر روایت می‌کنند:

۱- شیخ احمد بن علی بن عبد الجبار طبرسی قاضی.

۲- شیخ نصیر الدین راشد بن ابراهیم بحرانی.

۳- شیخ بابویه سعد بن محمد بن حسن بن حسین بن بابویه.

۴- پسر او ابو الفرج عماد الدین علی بن قطب الدین راوندی.

۵- قاضی جمال الدین علی.

۶- شریف عز الدین ابو الحرث محمد بن حسن علوی بغدادی.

۷- شیخ ابن شهر اشوب محمد بن علی سروی مازندرانی.

ص: ۲۸۴

تألیفات ارزنده اش عبارت است از

: سلوة الحزین «۱». المغنی در شرح نهایی ده جلد - تفسیر قرآن - نهیة النهایة - منهاج البراعة در شرح نهج البلاغة «۲» - احکام الاحکام - بیان الانفرادات - غریب النهایة - قصص الانبیاء - المعارج در شرح خطبه ای از نهج البلاغة - الشافیة رسالة فی الغسلة الثانية - التغریب فی التعریب - آیات الاحکام - شرح کلمات صدگانه امیر المؤمنین - الاغراب فی الاعراب - زهرة المباحث - ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب «۳» تهافت الفلاسفه - کتاب البحر - شجار العصابة فی غسل الجنابة - جواهر الکلام - النیات فی العبادات - فرض من حضره الادعاء و علیه القضاء - الخرائج و الجرائح - رسالة الفقهاء - رساله ای در ناسخ و منسوخ از قرآن - شرح العوامل - رساله ای در خمس - لباب الاخبار در فضیلت آیه الكرسی - مسأله ای در خمس - کتاب المزار جنا الجنتین درباره فرزندان عسکریین - تحفة العلیل - اسباب النزول - احوال احادیثنا و اثبات صحتها - ام القرآن - صلاة الآیات - حل المعقود من الجمل و العقود - فقه القرآن «۴» - القاب المعصومین - التلخیص من فصول الشعرانی - الآیات المشکلة - رسالة فی العقیقة - شرح الذریعه شریف مرتضی در سه جلد - نفثة المصدور که دیوان اوست - خلاصة التفاسیر در ده جلد - الرابع فی الشرایع در دو جلد - الانجاز فی شرح الايجاز - شرح ما يجوز و ما لا يجوز من النهایة - اختلافی که میان شیخ مفید و سید مرتضی در مسائل کلامی واقع شده که در حدود ۹۵ مسأله می شود.

اینها کتبی است که از مرحوم راوندی در اختیار ما است که فکر می کنم

(۱) مرحوم میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل جلد ۳ صفحه ۳۲۶ درباره این کتاب بحث جالبی دارد.

(۲) صاحب ریاض آنرا نخستین شرح نهج البلاغه شمرده در صورتی که در جلد چهارم این کتاب خلاف آن برای شما روشن گردید.

(۳) کتاب «الشهاب» مال قاضی قضاعی است که مرحوم راوندی آن را در سال ۵۵۳ هـ شرح کرده است.

(۴) او در سال ۵۶۲ هـ آن را تألیف کرده است.

ص: ۲۸۵

بعضی از این کتاب‌ها با دیگری یکی باشد از قبیل: «التلخیص» نسبت به «لباب الاخبار» و «ام القرآن» با بعضی از تفاسیرش.

فرزند شایسته‌اش

: او از خود، فرزندان دانشمند که همه از فقهاء و بزرگان شیعه بودند بجا گذاشته است.

یکی از فرزندانش شیخ ابو الفرج عماد الدین علی بن قطب الدین است، چنانکه در فهرست شیخ منتجب الدین آمده او عالمی تقه و مورد اعتماد است.

او از پدرش و از جمعی که ذیلاً نام برده می‌شود، روایت می‌کند:

سید ضیاء الدین فضل الله بن علی راوندی کاشانی.

جمال الدین حسین بن علی ابو الفتوح رازی مفسر معروف.

سدید الدین محمود بن علی بن حسن حمصی رازی.

امین الدین ابو علی فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان.

شیخ عبد الرحیم بن احمد بغدادی مشهور به ابن اخوه.

صاحب معالم در اجازه بزرگش به همه اینها تصریح کرده است.

و فقیه بزرگ شیخ ابو طالب نصیر الدین عبد الله بن حمزة بن حسن بن علی ابن نصیر طوسی و شیخ محمد بن جعفر بن ابی البقاء حلی معروف به ابن نما از او روایت می‌کنند.

شیخ حر عاملی در امل الآمل گاهی از او تحت عنوان: علی بن قطب الدین ابی الحسین راوندی و گاهی به عنوان علی بن امام قطب الدین سعید راوندی یاد کرده و شرح حالش را مرقوم فرموده است و در مورد اول نوشته است: شهید از او روایت می‌کند ...

و این اشتباه آشکار است، زیرا این شیخ علی از بزرگان قرن ششم است و حال آنکه شهید در سال ۷۳۴ هـ متولد شده است.

و این شیخ علی دارای فرزند دانشمندی است که شیخ منتجب الدین در فهرست

ص: ۲۸۶

از او یاد کرده و او را به دانش و فضیلت ستوده است. و او همان شیخ ابو الفضائل برهان الدین محمد بن علی بن قطب الدین است.

و فرزند دیگر قطب الدین، شیخ نصیر الدین ابو عبد الله الحسین بن قطب الدین است که یکی از علماء و دانشمندان بزرگی است که شهید شده و ما در کتاب «شهداء الفضيله» صفحه ۴۰ شرح زندگی او را نوشته‌ایم.

فرزند سوم قطب الدین فقیه ظهیر الدین ابو الفضل محمد بن قطب الدین است که همه تراجم نویسندگان از او ستایش کرده و به عنوان امام و ثقة و عدل از او یاد کرده‌اند.

قطب الدین راوندی چنانکه در اجازات بحار صفحه ۱۵ به نقل از خط شهید اول قدس سره آمده روز چهارشنبه دهم شوال سال ۵۷۳ فوت کرده است. و در لسان المیزان به نقل از تاریخ ری تألیف ابن بابویه آمده است که: او در سیزدهم شوال فوت کرده است و قبرش هم اکنون در صحن جدید حضرت معصومه علیها سلام در قم قرار دارد.

ص: ۲۸۷

قرن ششم

۵۵ سبط ابن تعاونی

او که در سال ۵۱۹ هـ متولد و در سال ۵۸۴ هـ فوت کرده است اشعار زیادی درباره غدیر خم و اهل بیت علیهم السلام دارد که از آن جمله است اشعاری که ذیلاً ترجمه می‌شود:

«ای همانم پیامبر، و ای پسر علی، که از بین برنده شرک بود؛ و ای پسر فاطمه پاک! تو بر همه انسان‌ها به جهت مقام عالی و اصالت خانوادگی برتری داری.

درس وفاداری از شما گرفته می‌شود و مردم در هر کار خیری از شما پیروی و به شما اقتداء می‌کنند.

چگونه با من خلف وعده می‌کنی در صورتی که خلف وعده از عادت موالی بزرگوار نیست؟!

سوای پسر «مختار» بزرگتر از آنی که چنین کار نادرستی را انجام دهی، زیرا تو از روز نخست بدون هیچ گونه اکراه و اجباری مرا به آن وعده داده بودی.

و انسان با فضیلت کسی است که در گرفتاری‌ها دست آدمی را بگیرد نه در خوشی‌ها و مواقع آسایش.

چه عذری مانع تو می‌شود در صورتی که امور غیر مقدور نباید ترا از انجام امور شایسته (مقدور) باز دارد؟

ص: ۲۸۸

مادامی که خلف وعده تو ادامه دارد و عذری برای تأخیر آن نداری، من از جمله «نواصب» خواهم بود و جز مار ماهی و تریزک نخواهم خورد، و نظافت خواهم کرد و تا سه روز سرمه خواهم کشید و در روز عاشورا غذا خواهم پخت.

و طویت الاحزان فیه و لم ابد سرورا فی یوم عید الغدیر:

«و بساط حزن و اندوه را در آن روز (عاشورا) خواهم بر چید و در روز «عید غدیر» دیگر اظهار سرور و شادمانی نخواهم کرد» و بعد از این بجای «مشهد موسی بن جعفر» (ع)، در مسجد جامع منصور، بیتوته خواهم کرد و ظرف یهودی را پاک می‌دانم و آن را از خوک ترجیح می‌دهم و بعد از این شیعه مرا در «کرخ» در «تاموسه» و در کنار «قصیر» خواهند دید که قبر «مصعب» را زیارت می‌کنم در صورتی که پیش از این «قبر النذور» «۱» را دوست می‌داشتم و زیارت می‌کردم:

و میل دارم زبیدی (ابن ملجم) در روز قیامت رفیقم باشد! و فاطمه در روز حشر مرا ببیند که دستم در میان دست قطع شده او (ابن ملجم) قرار دارد.

و مسئول این بدبینیم شما هستید که انسان مؤمنین را (به خاطر خلف وعده‌ات) جهنمی ساختید!!».

این ابیاتی که ترجمه‌اش را در اینجا آوردیم، از دیوان خطی «۲» تعاویذی نقل کردیم که آن را برای نقیب کوفه «سید محمد بن مختار علوی» نوشته و او را به عدم وفاء به وعده‌ای که به او داده بوده سرزنش نموده است و این ابیات به سبک «تتریه» «ابن منیر» است و برای هر دوی آنها اشباه و نظائری است که در جلد چهارم صفحه ۳۲۹ - ۳۳۱ به آنها اشاره شده است.

تعاویذی کیست

؟ او ابو الفتح محمد بن عبید الله (در بعضی مصادر «عبد الله» آمده است) بغدادی معروف به «ابن تعاویذی» و «سبط بن تعاویذی» است. و این شهرت به خاطر جد

(۱) در جلد نهم درباره او بحث شده است.

(۲) در دیوان مطبوعش، صفحه ۲۱۴ نیز همین ابیات یافت می‌شود.

ص: ۲۸۹

مادریش «ابی محمد مبارک جوهری معروف به ابن تعاویذی» است که در سال ۴۹۶ هـ در کرخ متولد شده و در جمادی الاول سال ۵۵۳ هـ فوت کرده و در مقبره «شونیزیة» دفن شده است.

تعاویذی در زمره شرای طراز اول شیعه و نویسندگان چیره دست این طائفه قرار دارد و عراق با شعر عالی و ادبیات نورانیش احساس غرور می‌کند، چنانکه کتاب‌ها از گفتار نورانیش منور و با عبارات خوشبویش معطر است و همه کتب تراجم و رجال او را ستوده و فضائل آشکار و آثار فراوانش را یاد آور شده‌اند.

در «معجم الادباء» جلد ۷ صفحه ۳۱ آمده است که: او در زمانش شاعر معروف عراق بوده و در دیوان اقطاع در بغداد نویسنده بوده است و زمانی که عماد کاتب اصفهانی در عراق بوده مدتی با او همنشینی داشته وقتی که به شام رفت و به سلطان «صلاح الدین یوسف بن ایوب» پیوست، ابن تعاویذی با او مکاتبه داشت و میان آنها مراسلاتی صورت گرفت که برخی از آنها را «عماد» در «الخریده» آورده است.

ابو الفتح تعاویذی در آخر عمرش سال ۵۷۹ هـ کور شد و برای او در این باره اشعار زیادی است که در آن از دوران بینائی و جوانیش یاد می‌کند.

او با سه قصیده «۱» سلطان صلاح الدین را ستوده و آنها را از بغداد بسوی فرستاد و در یکی از آنها با قصیده ابی منصور علی بن حسن معروف به «صدر» «۲» که اولش اینست: «ا کذا یجازی ود کل قرین...؟» معارضه کرده است.

او در دیوان، حقوق ماهانه‌ای داشت، وقتی که کور شد خواست که آن را به نام فرزندان قرار بدهد، آنگاه این قصیده را نوشت و پیش خلیفه «الناصر» فرستاد و از او خواست: تا زمانی که زنده است حقوق ماهانه‌اش را به او بدهند که اول آن قصیده چنین است: «خلیفه خدا تو به دین و دنیا و امر اسلام آگاهی...!»، سپس

(۱) در دیوانش در مدح صلاح الدین شش قصیده است نه سه تا شاید از آنها سه تا را فرستاده باشد.

(۲) او ابی منصور علی بن حسن کاتب شاعر است که در سال ۴۶۵ هـ فوت کرده و شرح حالش در بسیاری از کتب آمده است.

حموی درباره او می‌گوید: «تمام اشعار او عالی و نیکو است و دیوانش بزرگ و در دو مجلد است که خودش پیش از اینکه چشمش آسیب ببیند آن را جمع آوری کرده بود، و آن را با خطبه‌ای بسیار عالی آغاز کرد و چهار باب برایش قرار داد و آنچه را که بعد از کوری سروده آن را «زیادی» خوانده است که بعضی از دیوان‌های موجود آنها را دارند و بعضی دیگر فاقدند.

و برای او کتابی است که آن را «الحجة و الحجاب» نامیده و در یک مجلد بزرگ است و نسخه‌اش بسیار کم است.

او در دهم رجب سال ۵۱۹ هـ متولد و در دوم شوال سال ۵۸۳ هـ در بغداد فوت کرد و در مقبره باب «أبرز» دفن گردید.

و در تاریخ ابن خلکان جلد ۲ صفحه ۱۲۳ آمده است که: ابو الفتح ابن تعاویذی منسوب به جد مادریش «ابو محمد مبارک» است که کفالت و تربیتش را به عهده داشته است. و این ابو الفتح تعاویذی، شاعر بی نظیر زمانش بوده اشعارش بسیار شیرین و جذاب و پر معنی و در نهایت زیبایی و لطف است و به عقیده من تا دویست سال پیش از او چنین اشعاری وجود ندارد، و کسی در این گفته مرا مؤاخذه نکند، زیرا طبایع مختلف است چنانکه گفته‌اند: «و للناس فیما یعشقون مذاهب: مردم در چیزهایی که دوست دارند مختلفند».

او در دیوان مقاطعات کاتب بوده و در اواخر عمرش سال ۵۹۷ هـ کور شد.

آنگاه نظیر آنچه که از معجم الادباء نقل کردیم ابن خلکان نیز نقل کرد و بیش از هفتاد بیت از اشعارش را آورد و افزود: «این مقدار از اشعارش را بخاطر آنکه بسیار جذاب و عالی بوده آورده‌ام و اما آن قسمت از قصائدش که درباره مدح و ذم است فوق العاده عالی و جالب است.

و او کتابی به نام «الحجة و الحجاب» دارد.

عماد اصفهانی در کتاب «الخریده» از او یاد کرده و او را چنین ستوده است: او جوانی است که دارای فضائل و آداب و ریاست و کیاست و جوانمردی است، من و او

را صدق عقیده در پیوند صداقت با هم جمع کرده است، من وسیله او اخلاق نیک و رفتار پسندیده را تکمیل کردم.

ولادت او در دهم رجب روز جمعه سال ۵۱۹ هـ بوده و در دوم شوال سال ۵۸۳ هـ یا ۸۴ در بغداد فوت کرد و در باب «أبرز» دفن گردید.

و ابن نجار گفته است: تولد او روز جمعه و وفاتش روز شنبه ۱۸ شوال بوده است.

ابو الفداء در تاریخش جلد ۳ صفحه ۸ و ابن شحنة در «روض المناظر» و ابن كثير در تاریخش جلد ۱۲ صفحه ۳۲۹ و صاحب «شذرات الذهب» جلد ۴ صفحه ۲۸۱ و مؤلف «نسمة السحر» جلد ۳ از او چنین یاد کرده‌اند. و من هیچ گونه خلاقی درباره تاریخ ولادتش نیافتم مگر آنکه عبد الحی در شذراتش آن را سال ۵۱۰ هـ نوشته که مدرکی برای آن ندیدم.

و یافعی در دو موضع از کتاب «مرآة الجنان» جلد ۲ صفحه ۳۰۴ و ۴۲۹ از او یاد کرده و در موضع اول گفته است: بعضی از مورخان، مرگش را در سال ۵۵۳ هـ ذکر کرده‌اند و بعضی دیگر در سال ۵۸۴ هـ گفته‌اند در صورتی که سال ۵۵۳ هـ تاریخ وفات جد اوست که معروف به ابن تعاویذی بوده است و نوه‌اش در همان وقت درباره‌اش شعر گفته است، و برخی از مورخان مرگ جدش را با او به خاطر آنکه هر دو معروف به ابن تعاویذی بوده‌اند، اشتباه کرده‌اند.

در تاریخ «آداب اللغة العربية» درباره او چنین آمده است: او در سال ۵۳۸ هـ فوت کرده است. و من گمان می‌کنم که اصلش ۵۸۳ هـ بوده که تصحیف شده است.

فرید وجدی در دائرة المعارف جلد ۶ صفحه ۷۷۷ گفته است: او در سال ۵۱۶ هـ متولد و در سال ۵۸۳ هـ یا ۵۹۶ هـ وفات کرده است که هر دو تاریخ تصحیف شده است.

کسی که دیوان ابن تعاویذی را دیده باشد بخوبی می‌داند که وفاتش در چه زمانی واقع شده است، زیرا در قصائدش تاریخ نظم آنها موجود است و اکثر آنها از سال

ص: ۲۹۲

۷۰ تا ۸۴ بوده است.

و در دیوانش قصیده‌ای که درباره جدش «مبارک» متوفی در سال ۵۵۳ هـ گفته دارای همان تاریخ نیز هست، او دارای دو قصیده است که در سال ۵۸۳ هـ سروده یکی در مدح الناصر لدین الله ابی العباس احمد است و دیگری در مدح وزیر جلال الدین ابی المظفر عبید الله بن یوسف است که او را در مورد وزارتش تهنیت گفته و آن را در عید قربان سال ۵۸۳ هـ سروده است.

بنابراین وقتی که مسلم باشد او در ماه شوال وفات کرده است بدون اشکال باید فوت او در سال ۵۸۴ هـ واقع شده باشد البته خدا داناتر است.

او اشعار مفصلی نیز درباره مرثیه ابی عبد الله الحسین علیه السلام سروده که به خاطر اختصار از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

ص: ۲۹۳

شعراء غدیر در قرن هفتم

۵۶ ابو الحسن المنصور بالله

او که در سال ۵۶۱ ه متولد شده و در سال ۶۱۴ ه فوت کرده است نیز درباره «غدیر خم» اشعاری دارد که برخی از آنها ذیلاً نقل می‌شود:

بنی عمنا ان يوم الغدير	يشهد للفارس المعلم
ابونا على وصى الرسول	و من خصه باللوا الاعظم:

«پسر عموهای ما، روز «غدیر» برای انسان دانا گواه خوبی است.

پدر ما علی وصی رسول خدا است، او کسی است که پیامبر اکرم او را به «پرچم بزرگ» اختصاص داده است.

احترام شما از راه انتساب با اوست، ولی ما از گوشت و خون اوئیم.

اگر چه همه ما از هاشمیم، اما کوهان شتر کجا و کف پایش کجا؟

اگر شما همانند ستارگان آسمانید ما ماه ستارگانیم.

ما فرزندان دختر و پسر عم با ایمانش هستیم نه شما، پدر ما ابو طالب از او (رسول خدا) حمایت کرد و اسلام آورد، در حالی که همه مردم نسبت به او کافر بودند، گر چه ایمانش را از او پنهان می‌کرد اما هیچ‌گاه علاقمندیش را نسبت به او پنهان نمی‌کرد.

چه فضائی را ما با بذل و بخشش دارا نیستیم؟ ما دنباله‌رو محمد و پیرو افعال او هستیم، ولی شما پیرو ابا مجرمید (ابو مسلم خراسانی).

او مملکت را همانند عروس تحویل شما داد، ولی شما پاداشی که به او

ص: ۲۹۴

دادید این بود که خونس را ریختید!

ما در میان همه مردم بطور آشکار، وارث قرآن و احکام آن هستیم، و اگر شما به سوی تارها پناه می‌برید، ما به سوی آیه محکم قرآن پناه می‌بریم.

آیا شرب خمر و کار زشت، شایسته انسان‌های با فضیلت است؟

شما همانند یزید بدبخت کوردل، فرزندان پاک رسول خدا را کشتید، و به سلطنت بی دوامتان که هیچ گاه به سلطنت پایدار ما نمی‌رسد، افتخار نمودید، ولی بالاخره حق به حقدار خواهد رسید و سلطنت و دولت ما تشکیل خواهد شد و کسی که حق را بخواهد ستم نکرده است»

این ابیات را «ابو الحسن المنصور بالله» در جمادی الاول سال ۶۰۲ هـ به نظم در آورده و در آن با قصیده «میمیه» «ابن معتز» معارضه کرده که اولش اینست:

«پسر عموهای ما برگردید و ما را دوست بدارید و بر روش‌های استوار رفتار کنید، برای ما و شما افتخاراتی است و هر کسی از حق پیروی کند پشیمان نمی‌شود، درست است که شما فرزندان دخترش هستید نه ما اما ما هم پسران عموی مسلمانان هستیم».

او قصیده‌ای دارد که در حدود ۵۵ بیت است و از آن جمله است:

«آنان ابا الحسن علی را کشتند و فرزند برومندش حسن را با سم شهید کردند، آب فرات را به سوی حسین و یارانش بستند و باران تیر و نیزه بر پیکر شریفش باریدند!».

شخصیت المنصور بالله

؟ او امام المنصور بالله عبد الله بن حمزة بن سليمان بن حمزة بن علي بن حمزة بن هاشم بن حسن بن عبد الرحمن بن يحيى بن ابي محمد بن عبد الله بن حسين ابن ترجمان الدين قاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم طباطبا بن حسن بن حسن ابن علي بن ابيطالب عليه السلام است.

او یکی از امامان زیدیه در کشور یمن بود که شرافت خانوادگی را با بزرگی

ص: ۲۹۵

ذاتی جمع کرده بود، او در عین آنکه از خانواده بسیار بزرگ و از دودمان علی علیه السلام بوده دارای دانش فراوان و فضائل فوق العاده زیاد نیز بوده است. او شمشیر و قلم، علم و ادب و فرهنگ را در یکجا جمع کرده تا جائیکه یکی از امامان زیدیه در یمن شده بود. او در فقه و نگارش و شعر سرآمد اقران خود بوده تا آنجا که صاحب حدائق و نسبه او را شاعرترین پیشوایان زیدیه به حساب آورده‌اند.

او دارای حافظه عجیبی بود که جمال الدین عمران بن حسن از بعضی از کسانی که معروف به حافظه قوی بوده‌اند نقل می‌کند که گفته است: «من صد هزار بیت شعر حفظ دارم، و فلانی (اسم یکی از ادباء را برد) نیز همانند من است اما حافظه ما در برابر امام منصور بالله بسیار ناچیز است».

و عماد الدین ذو الشرفین می‌گوید: با او کتاب شعری دیدم، به من گفت: آن را خوانده و حفظ کرده‌ام و از هر قصیده‌ای از آن که می‌خواهی از من سؤال کن، من نیز از اول و وسط و آخر آن از هر قصیده‌ای بیتی را یادآور می‌شدم و او تمام آن قصیده را می‌خواند.

او در اصول دین و اصول فقه پیش حسام الدین ابی محمد حسن بن محمد رصاص درس خواند و کتاب‌های ارزنده‌ای در قسمت‌های مختلف فقه و اصول و کلام و حدیث و مذهب و ادب تألیف نمود که از آن جمله است:

۱- صفوة الاختيار في اصول الفقه ۲- حديقة الحكم النبوية شرح الاربعين السلفيه ۳- الشافي في اصول الدين، چهار جلد ۴- الرسالة الهاديّة بالادلة البادية في السبى ۵- الاجوبة الكافية بالادلة الوافيه ۶- الدرّة اليمينية في احكام السبى و الغنيمه ۷- الاختيار المنصورية في المسائل الفقهيّة ۸- الايضاح لعجمة الافصاح اكثرش در سيره است ۹- الفتاوى طبق كتب فقهيه نوشته شده ۱۰- الرسالة القاهرة بالادلة الباهرة در فقه ۱۱- الرسالة الحاکمة بالادلة العالمة ۱۲- الناصحة المشيرة بترك الاعتراض على السيرة ۱۳- العقيدة النبوية في الاصول الدينية ۱۴- الرسالة الفارقة بين الزيدية و المارقه ۱۵- الرسالة النافعه بالادلة القاطعة ۱۶- الرسالة الكافية الى اهل العقول

ص: ۲۹۶

الوافية ۱۷- الرسالة الناصحة بالادلة الواضحة در دو جزء، جزء اول در اصول دین و جزء دوم در فضائل عترت طاهرة ۱۸- الجوهرة الشفافة في جواب الرسالة الطوافة «۱» ۱۹- الاجوبة الرافعة للاشكال ۲۰- الزبدة في اصول الدين ۲۱- العقد الثمين في الامامة ۲۲- القاطعة للاوراد في الجهاد ۲۳- تحفة الاخوان ۲۴- الرسالة التهامية ۲۵- ديوان او.

«المنصور بالله» بدون آنکه پروپاگاندى درباره امامتش بشود، در این راه کوشش و مبارزه می‌کرد و در این باره کوشش‌های فراوانی داشته است و ابتدای دعوتش در ماه ذی‌قعدة سال ۵۹۳ ه بود و در ربیع الاول سال ۵۹۴ ه مردم با او بیعت کردند و او مبلغانش را به سوی خوارزم شاه متوفی در سال ۶۲۲ ه فرستاد و سلطان آنها را با گرمی پذیرفت و مدتی در یمن به او منصب زعامت داد تا آنکه در سال ۶۱۴ ه فوت کرد و تولدش در سال ۵۶۱ ه بوده است.

و از بهترین اشعاری که بعد از مرگش درباره او گفته شده شعری است که پسرش «الناصر لدين الله ابی القاسم محمد بن عبد الله» درباره‌اش گفته و آن ۴۱ بیت است.

در کتاب «الحقائق الوردیه» درباره شخصیت او در حدود شصت صفحه نوشته شده و قسمتی از کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش را در مورد تبلیغات مذهبی و دعوت مردم به سوی خویش و مقدار زیادی از مناقب و کرامات و مقامات و اشعارش را آورده است.

صاحب حقائق فرزندان ذکورش را اینطور شمرده است:

محمد الناصر لدین الله - احمد المتوکل علی الله - علی - حمزه که در کودکی فوت کرد - ابراهیم - سلیمان - حسن - موسی - یحیی - ادیس که در کودکی مرد - قاسم - فضل که فوت کرد - جعفر و عیسی که بلا عقب بودند - داود - حسین.

(۱) رساله‌ای است مشتمل بر بیش از چهل و چند مسأله در اصول دین که یک مرد مدعی فلسفه آن را نوشته است.

ص: ۲۹۷

و دخترانش از این قرار بودند: زینب - سیده - فاطمه - حمانه - رمله - نفیسه - مریم - مهدیه - آمنه - عائکه.

و در کتاب «نسمه السحر فیمن تشیع و شعر» جلد ۲ نیز شرح حال المنصور بالله آمده است.

ص: ۲۹۸

قرن هفتم

۵۷ مجد الدین ابن جمیل

متوفی در سال ۶۱۶ ه. ق

او نیز درباره «غدير خم» اشعاری دارد که ترجمه قصیده معروفش چنین است:

«او آمد در حالی که روبندش را کنار گذاشته بود و سیاهی گیسوانش، همه جا را تاریک کرده بود.

و اشکش همانند ژاله‌ای که باد صبحگاهی آن را فرو می‌بارد، جاری بود.

و گفت: حوادث روزگار ترا چنین گرفتار کرد، در صورتی که تو پناه گرفتاران بودی؟!!

و از همه چیز، ترا محروم کرد در صورتی که تو سرپرست بیوه زنان و یتیمان بودی؟!!

به او گفتم: آری روزگار چنین جنایت می‌کند، اما چشمت روشن که ماه حرام خواهد آمد.

و من در آن ماه دعا خواهم کرد و مدح علی علیه السلام را پیش روی خود قرار خواهم داد.

و آن را در حالی که پاکیزه است و بوی مشک از آن می‌آید، بسویش می‌فرستم.

ص: ۲۹۹

جوانمردی را زیارت می‌کند که گویا شانه‌هایش از کوه ابو قبیس هم برتر و بالاتر است.

هنگامی که از دست‌های دهنده یاد می‌شود، باران شدید بهاری که تشنگان را سیراب می‌کند در برابر بخشش و عطایش ناچیز است و از بذل و عنایاتش رو سفید.

هرگاه پسر هند (معاویة) بر او وارد شود، با خوشروئی و بخشش و تبسم با او روبرو خواهد شد.

و اگر به آسمان توجه کند اگر چه در آن باران نباشد، باران شدیدی از آن خواهد بارید.

و می‌بوسد از خاک «ابو تراب» خاکی را که امراض غیر قابل علاج را علاج می‌کند.

می‌رود پیشش و بر می‌گردد و با اینکار به مقصود نائل می‌گردد.

به قصد برادر پیامبر و کسی که رسول خدا به او او صافی را بخشید که بدانوسیله از دیگران برتری یافت (می‌رود).

صریح المجد و الشرف القدامی

و من اعطاه یوم غدیر خم

اداء بعد ما ثنت اللثاما

و من ردت ذکاء له فصلی

ثلاث لم یذق فیها طعاما:

و اثر بالطعام و قد توالث

«کسی که پیامبر اکرم در روز «غدیر خم» مجد و شرافت آشکار را به او عنایت کرد.

کسی که خورشید برایش برگشت تا نماز را در وقتش بخواند در صورتی که تاریکی داشت همه جا را فرا می‌گرفت.

او کسی است که سه روز متوالی غذا نخورد و غذایش را به دیگران داد.

غذایش را قرصی نان جو تشکیل می‌داد و راضی نمی‌شد، جز مقداری نمک سائیده خورشتی برای آن قرار دهد.

ای ابو الحسن تو جوانمردی هستی که اگر کسی به تو پناه ببرد پناهِش

ص: ۳۰۰

خواهی داد.

ای پسر فاطمه با اشعارم در بیداری به زیارتت آمدم، تو هم در خواب به دیدنم بیا و به من بشارت بده که پناهم می‌دهی و از ستم کشیدن نجاتم خواهی داد.

چگونه کسی که زمام امرش را به «حیدر» می‌سپارد از حوادث روزگار خواهد ترسید؟!

ابره‌ای رحمت خدا ترا سیراب کند چنانکه بذل و عنایت دیگران را.

فرشتگان صف اندر صف ضریح را زیارت می‌کنند و در اطراف آن به طواف مشغولند.

و همواره باد صبا تحیت و سلام را به قبر مطهرش در نجف برساند.

به دنبال این شعر چه پیش آمد؟

در بسیاری از مجموعه‌های ارزنده خطی دیدم که «مجد الدین بن جمیل» در زمان «الناصر لدین الله» خزینه‌دار بود. خلیفه بر او خشم گرفت و به زندانش افکند، بزرگان و رجال وقت، برای او پیش خلیفه شفاعت کردند، ولی شفاعت آنها مؤثر نیافتاد و در نتیجه بیست سال او را در اطاقی زندانی کرد.

شب‌ی در دلش برق زد که شعری در مدح امام علی بن ابیطالب علیه السلام بگوید و این قصیده را درباره‌اش گفت و سپس خوابید و در عالم رؤیا علی علیه السلام را دید که به او فرمود: هم اکنون آزاد خواهی شد.

او از خواب بیدار شد و با خوشحالی شروع به جمع آوری اثاثش نمود، حاضران به او گفتند: چه خبر است؟ در جواب آنها می‌گفت: هم اکنون آزاد خواهم شد. زندانیان او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: بیچاره دیوانه شده است!!

و اما «الناصر» نیز امیر المؤمنین را در خواب دید که به او فرمود: هم اکنون این جمیل را آزاد کن. او با ترس و وحشت از خواب بیدار شد و از شیطان بخدا پناه برد و دوباره خوابید، باز همان خواب را دید، وقتی که بیدار شد، از شیطان به خدا

ص: ۳۰۱

پناه برد و گفت: این چه خواب شیطانی است که می‌بینم؟ و بار سوم نیز همان خواب را دید وقتی که بیدار شد، فوراً کسی را مأمور آزادی این جمیل کرد. هنگامی که مأمور وارد اطاقش گردید، دید او آماده بیرون آمدن است، او را پیش «الناصر» برد و ماجرایش را نقل کرد.

خلیفه به او گفت: شنیدم که پیش از آمدن مأمور، آماده بیرون آمدن بودی؟

در جواب گفت: آری. خلیفه پرسید: چرا؟ در جواب گفت: آنکس که پیش تو آمده بود قبلاً پیش من نیز آمده بود!!

«الناصر» گفت: چطور شد؟ گفت: قصیده‌ای در مدحش گفته بودم. خلیفه گفت: آن قصیده را برایم بخوان، او نیز همین قصیده را (که در بالا ترجمه شد) برای او قرائت کرد.

ابن جمیل کیست

؟ مجد الدین ابو عبد الله محمد بن منصور بن جمیل جبائی (جبی نیز گفته شده) معروف به ابن جمیل فزاری، مردی نویسنده، شاعر، ادیب و دانشمند است. او در نحو و لغت و ادب و شعر مقام ارجمندی دارد.

او در کتاب‌های «معجم الادباء» و «طبقات النحاة» دارای نام جاویدان و خاطره درخشان و نورانی است. دکتر «مصطفی جواد بغدادی» مقاله‌ای که در مجله «الغری» نجف شماره ۱۶ سال هفتم صفحه ۲ نوشته تمام جزئیات حالات این شاعر فراموش شده را جمع کرده است و ما اینک عین آن مقاله را در اینجا می‌آوریم:

«او در قریه‌ای از نواحی «هیت» معروف به «جبا» متولد شد و در ابتدای عمرش به بغداد آمد و در آنجا بعد از فرا گرفتن قرائت قرآن، با ملازمت «مصدق بن شیبب واسطی نحوی» در علم نحو و لغت و فقه و احکام و حساب، مهارت پیدا کرد، و حدیث را از جمعی از اساتید استماع کرد که از آن جمله‌اند: ابو الفرج عبد المنعم بن عبد الوهاب بن کلیب، و قاضی ابو الفتح محمد بن احمد مندائی واسطی. و در نثر و نظم، کوشش فراوانی کرد و به مقام ارجمندی نائل گردید که «قفطی» می‌گوید:

ص: ۳۰۲

او نوشته‌هایی دارد که قسمتی از آنرا با خطش که خط متوسطی بوده و از بغداد به حلب برای فروش آورده بودند، دیدم و شعرش نیکو و مشهور و ساخته شده است نه طبیعی «۱».

«یاقوت حموی» او را چنین توصیف کرده است که: «او نحوی، لغوی، ادیب و از فضایل زمانش بوده است» و افزوده است که او، مردی بلیغ، خوش خط، پر فضل، متواضع، زیبا، خوش اخلاق و از شعرای دیوان عباسیان بوده «۲» و خلیفه «الناصر لدین الله» را با قصائد زیاد که در عیدها و مواقع تبریک می‌سروده مدح کرده است در نتیجه معروف و مشهور شده تا جائی که کاتب دیوان «ترکات حشریه» و ناظر آن گردید و آن عبارت بود از ترکات کسانی که می‌مردند و وارث مستحق نداشتند و اموال آنها طبق مذهب شافعی به بیت المال ملحق می‌گردید.

و در بغداد، مرد تاجری بود به نام «ابن العنبری» او رفیق ابن جمیل بود، وقتیکه هنگام مرگش فرا رسید او را به حضور طلبید و به او گفت: اینک مرگ برایم گوارا است چون همانند تو دوستی دارم و جاه و مقام تو می‌تواند عیال و اطفالم را

سرپرستی کند، ابن جمیل به او وعده انجام وظیفه نسبت به خانواده‌اش داد، وقتی که او مرد، سر ترکه‌اش حاضر شد، دید هزار دینار نقد در آن موجود است، آن را پیش امام الناصر برد و هر دو در آن نگریستند و او درباره آن می‌گفت:

ابن العنبری مرد (خداوند شریعت را وارث عمرهای مردم بگرداند) و هزار دینار از مال حلال او که شایسته بیت المال بود به آن ملحق گردید و آن مبلغ در عهده خزینه دولتی است که در دنیا و آخرت حفظش نماید!! قفطی درباره او می‌گوید:

او بر خویش ستم می‌کرد و در کارها سخت‌گیر بود و به بعضی از عقلاء گفت: از عذابم بترس که بسیار شدید و دردناک است! او در جواب گفت: پس تو خدای یکتا هستی!!

(۱) اصول التاریخ و الادب، جلد ۱۹ صفحه ۱۶۶، جلد ۹ صفحه ۶۷-۶۸ این کتاب از گردآورده‌های خطی ما است که در حدود ۲۳ مجلد است و هنوز ادامه دارد.

(۲) معجم الادبا، جلد ۷ صفحه ۱۱۰.

ص: ۳۰۳

ابن جمیل از این حرف شرمنده شد، ولی اینحالت او را از ستمی که اراده کرده بود باز نداشت!!

قفطی اضافه می‌کند که: او خود را بسیار بزرگ می‌دانست تا جائی که کسی را همانند خود نمی‌دید «۱».

سپس مجد الدین در صدد بر آمد که نویسنده بیت المال که بمنزله وزارت دارائی در عصر ما است بشود و تمام نامه‌های مربوطه می‌بایست وسیله او نوشته شود، و بعد از آن ترقی کرد و در دهم ذی القعدة سال ۶۰۵ هـ به مقام وزارت دارائی نائل گردید. به علاوه سرپرستی «دجیل» و راه خراسان یعنی: ایالت «دیالی» و «خالص» و «خزانه» و «عقار» و امثال آنها از ناحیه حکومت بغداد به عهده او گذاشته شد «۲».

هنگامی که منشی دارائی بود، حقوق ماهیانه‌اش هفت دینار بود، وقتی که وزیر دارائی شد، حقوقش ده دینار گردید.

قفطی حکایتی را که برای ابن جمیل در ایام وزارت دارائیش پیش آمده ذکر می‌کند نهایت آنکه بدی خطی که حکایت با آن نوشته شده آن را دگرگون و غیر مفهوم کرده است و آن حکایت اینست: بعضی از تجار و غرباء از او خواستند که به شخص خاصی عنایت مخصوصی کند و از بیت المال چیزی به او بدهد او هم وعده داد ولی امروز و فردا می‌کرد، تاجری که واسطه شده بود تصمیم گرفت هر روز یک دائق (یک ششم درهم) به ابن جمیل بدهد، وی از تاجر پرسید این چه پولی است؟ گفت:

چون تو عادل و از لحاظ نیازمندی شبیه‌ترین فرد به آن مرد محتاج هستی این مبلغ را هر روز به تو می‌دهم «۳»

و بالاخره از تمام این مناصب روز شنبه بیست و سوم ماه ربیع الاول سال ۶۱۱ هـ

(۱) اصول التاریخ و الادب، جلد ۹ صفحه ۶۷-۶۸.

(۲) اصول التاریخ و الادب، جلد ۱۹ صفحه ۱۶۶ جامع مختصر، جلد ۹ صفحه ۲۶۵-۲۶۶

(۳) همانطور که در متن اقرار شده: عبارات درهم و برهم و نامفهوم است از این جهت از ترجمه دو سطر آخر آن صرفنظر گردید.

ص: ۳۰۴

عزل شد و روانه زندان گردید، پس از مدتی از آن آزاد شد و وکیل کاتب دربار امیر «عدة الدین ابی نصر محمد بن الناصر لدین الله» گردید و در این شغل باقی بود تا در نیمه شعبان سال ۶۱۶ ه در سن پیری فوت کرد و در مقابر قریش یعنی کاظمین دفن شد «۱».

ابن جمیل فرزندی دارد به نام «صفی الدین عبد الله» که از شعرای معروف ایام مستعصم بالله بود و در سال ۶۶۹ ه فوت کرده است «۲» و نیز برادری دارد به نام «قطب الدین» که ابن واصل حموی مورخ معروف درباره اش چنین می نویسد:

«جدم تاج الدین نصر الله بن سالم بن واصل به همراه قاضی ضیاء الدین قاسم بن شهرزوری، در هیجدهم شعبان ۵۹۵ ه از موصل به بغداد آمدند، وقتی که وارد بغداد شدند، خلیفه الناصر لدین الله دستور داد آنها را در «باب الخبازین» سه شنبه بازار فرود آورند، سپس تاج الدین در خانه وزیر دارائی وارد شد.

پدر حموی مورخ یاد شده می گوید: میان پدرم (تاج الدین) و وزیر دارائی «شمس الدوله محمد ابن جمیل فزاری» دوستی ای بوده که وسیله رفاقت پدرم با برادرش «قطب الدین» در سفرهای عدیده ای که به دمشق کرده بوده حاصل شده بوده است.

وقتی که توقف ما در بغداد بدین کیفیت طول کشید و جریان بگوش همه رسید و دوستی ها زیاد شد، شمس الدوله و پدرم به خاطر آنکه در زحمت نباشند بدیدن یکدیگر می رفتند «۳».

ادب و فرهنگ مجد الدین ابن جمیل

شکی نیست که روشنی ادب و فرهنگ شخص، نشانه روشنی شرح حال و یا

(۱) اصول التاریخ جلد ۱۹ صفحه ۱۶۶- معجم الادباء جلد ۷ صفحه ۱۱۰- سیوطی از معجم الادباء چنانکه در «بغیه» صفحه ۱۰۷ آمده نقل کرده است و ذهبی به نقل از مجد الدین ابن نجار، شرح حال او را نوشته است- اصول التاریخ صفحه ۲۴-۲۴۷.

(۲) الحوادث الجامعة صفحه ۱۸۴ - ۳۶۸.

(۳) اصول التاریخ و الادب جلد ۲۳ صفحه ۵۷.

ص: ۳۰۵

میهم بودن آنست، ولی روزگاری بر ما گذشت با همه کوششی که درباره شرح حال این مرد بزرگ نمودیم جز همین مختصری که ذکر کردیم نیافتیم!!

نمی‌دانیم مجموع نوشته‌ها و خطبه‌ها و دیوان شعرش چه شده؟ بی شک در دل تاریخ مدفون گردیده و از آنها جز آنچه که ذکر می‌کنیم به ما نرسیده است:

«مجد الدین محمد ابن جمیل» به جدا «ابن واصل» یاد شده نوشت که: اگر این خدمتگذار بخواهد شکر نعمت‌های تاج الدین را بجا آورد، چنانکه شایسته است نمی‌تواند از عهده شکرش بدر آید، و اگر بخواهد متعرض توصیف دوستی پر ارج و اخلاق حمیده و الفاظ شیرینش بشود، از بیان آن عاجز است، با اینحال وظیفه خود می‌داند که یکی از هزار آنرا با عرض معذرت بشمرد: «او قصد خانه ما کرد و با این کار منزلتم را بالا برد، ای جانم فدایش باد. هیچ گاه پیش از این چشم جهان ندیده بود که دریائی در سبونی بگنجد.

بخدا سوگند او از دریای بزرگی است که آتش گوارا و نسیمش در جریان است، سالکان آن از خطرش در امان و از گوهرهایش بهرمندند و عجائب آن را می‌بینند و اگر چه تو در این مقام همانند کسی هستی که «ابن قلافس» «۱» درباره‌اش گفته است: «سر انگشتان دست راستش را ببوس و بگو: یکدریا سلام بر تو باد، در تشبیه آن به دریا غلط کردم، خدایا مرا بیامرزد».

خداوند این سایه گسترده و این عظمت ریشه‌دار را افزون تر کند، و روزگار را در خدمت خدمتگزاران او و دوستانش در آرد، و با برآورده ساختن آرزوهایشان وسیله او با لطف و کرمش بهرمندشان فرماید «۲».

این تنها نامه برادرانه‌ای است که از مجد الدین ابن جمیل بدست ما رسیده و از آن آگاه شده‌ایم.

(۱) او ابو الفتح نصر الله بن عبد الله بن مخلوف بن علی بن عبد القوی بن قلافس ادیب و شاعر است که در سال ۵۳۲ ه متولد شد و در سال ۵۶۳ ه در عیذاب فوت کرد و کمی عمرش دلالت بر نبوغش دارد و او دارای دیوان چاپی است.

(۲) اصول التاریخ و الادب جلد ۲۳ صفحه ۵۷.

ص: ۳۰۶

البته او نامه دیگری در مورد تولیت تدریس مدرسه امام ابو حنیفه که در کنار قبرش قرار دارد نوشته است. او این نامه را هنگامی که کاتب وزارت دارائی بوده در سال ۶۰۴ هـ درباره «ضیاء الدین احمد بن مسعود ترکستانی حنفی» مرقوم فرموده که متن آن چنین است: «بنام خداوند بخشنده بخشایشگر، سپاس مخصوص خدائی است که با انواع نیکی‌ها و کرم شناخته شده و موصوف به نیکی‌ها و نعمت‌های گونه‌گون است. در بزرگی و عظمت و جاودانگی تنها است. خدائی که خانه گرامی را (بنایش محکم و شرفش بیشتر باد) به محل با عظمت و شرافت اختصاص داد و شرف بیت عتیق و بیت هاشم را یکجا به آن عنایت فرمود.

خدائی که این ایام نورانی و درخشان و دولت نیرومند پیروز را گردن بند افتخار برای آن قرار داد (تا زمانی که پرده صبح کنار می‌رود و حقیقت به آسانی آشکار می‌شود پاینده باد).

او را چنان ستایش می‌کنم که اعتراف دارم حقیقت حمدش را نمی‌توانم انجام داد و با همه کوششی که دارم جز قطره‌ای از دریای بیکران ستایشش را نتوانم آورد، گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، در صورتی که او از گواهی بنده‌اش بی‌نیاز است، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر اوست که طبق فرمانش سخن گفته و حقیقت را برای مردم بیان کرده است. درود خدا بر او و بر آباء و اولادش باد.

و بعد چون دانشمند بزرگوار، عالم عالم‌مقدار، ضیاء الدین، شمس الاسلام، رضی الدوله، عز الشریعه، علم هدایت، رئیس فریقین، تاج الملک، فخر العلماء احمد ابن مسعود ترکستانی (خداوند بر درجاتش بیافزاید) از لحاظ خانوادگی ریشه‌دارترین فرد مذهبی است و علوم اسلامی را به زیور اخلاق فاضله آراسته است و ظاهر و باطن، خلوت و جلوتش یکسان است و دست و زبانش شهادت بر امانتش می‌دهند و از عفت و پاکدامنیش امتحان به عمل آمده است و رفتارش بر اساس اخلاص و میانه‌روی است از این رو تصمیم گرفته شد به عنوان احسان به او امور مربوط به تدریس

ص: ۳۰۷

و اداره مدرسه کنار قبر ابو حنیفه به او واگذار گردد و تمام موقوفات مربوطه از یازدهم ذی القعدة سال ۶۰۴ هـ ببعد به او سپرده شود.

او را به پرهیزگاری از خداوند متعال امر می‌کند که آن از پاکترین عوامل تقرب اولیاء و ثمربخش‌ترین خدمات صلحاء است و روشنترین چیزی است که ارباب ولایات نیاز به آنرا درک کرده‌اند و بهترین دلیل برای راههای شایسته است و کسی که دارای چنین صفتی باشد در کارها ثابت قدم و بر همه کس برتری خواهد داشت چنانکه قرآن مجید می‌گوید: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**

قطعا گرامی‌ترین شما پیش خدا پرهیزگارترین شما است که خدا دانا و آگاه است» «۱»

و اینکه به بهترین وجه و عالیت‌ترین شرائط و ضوابط تدریس کند و در این راه بهترین و روش‌ترین راه را برگزیند و قرائت قرآن را طبق رسمی که در ختم‌ها است در هر صبح و شام بر آن مقدم دارد و به دنبال آن درود بر محمد و آل و خلفاء راشدین بفرستد و نسبت به مقام مقدس الناصر لدین الله (همواره مظفر و پیروز باد) دعا نماید.

و از مسائل اعتقادی آنهایی را تدریس کند که از شبهات بدور و برای تحکیم مبانی مذهبی مفید است و به دنبال آن مسائل فرعی و مشکلات مذهبی را که برای همگان نافع است مورد بررسی قرار دهد و از مسائل خلافیه آنهایی را که مایه یکپارچگی و همبستگی پیروان مذاهب است و موجب اختلاف و شقاق نمی‌شود تدریس نماید و در جمیع حالات خدا را در نظر داشته و تنها از او در آشکار و نهان بترسد.

و در برابر این خدمت بزرگ از محصول موقوفات چنانکه برای عبد اللطیف ابن کیال بوده: در هر ماه سی قفیز گندم، و ده دینار دریافت دارد و نمازش را در مسجد جامع قصر شریف در ناحیه مربوط به اصحاب ابو حنیفه به جماعت بخواند و

(۱) سوره حجرات آیه ۱۳.

ص: ۳۰۸

موقوفات را در مصارف مقررهای صرف نماید و بداند که در برابر آن در پیشگاه خدا مسئول است.

و باید در آباد نگاهداشتن موقوفات و استخدام افراد دلسوز و نیکوکار برای حفظ و آباد آن کوشا باشد تا کارها روی حساب بگردد و اموال محفوظ بماند و باید هر چه زودتر در تعمیر ساختمان قبر ابو حنیفه و مدرسه‌اش و اصلاح فرش‌ها و چراغ‌ها و گرفتن خدمتکاران و وادار کردن شاگردان به درست خواندن و حفظ کتب کتابخانه و تمیز نگاهداشتن آن اقدام نماید.

و کسی حق ندارد جز بعنوان امانت و سپردن گرو کتاب‌ها را از کتابخانه بیرون ببرد، و باید این موهبت بزرگ را شکر بگذارد و انشاء الله در بکار بستن آنچه که در این نامه آمده است کوتاهی ننماید.

و این نامه در ۲۳ ذی القعدة سال ۶۰۴ ه نوشته شده و خدا ما را کافی است و او بهترین وکیل است و درود بر پیامبر ما محمد و آل طاهرینش باد «۱».

(۱) الجامع المختصر جلد ۹ صفحه ۲۳۳ - ۲۳۶.

ص: ۳۰۹

قرن هفتم

او نیز درباره «غدیر خم» اشعاری دارد که ترجمه بعضی از آنها چنین است.

«برای کسی که از کيفر (قیامت) می ترسد، هرگاه وصی پیامبر «ابو تراب» را دوست داشته باشد من ضمانت می کنم که در روز حشر و حساب خدا را بخشنده و علی را شفاعت کننده ببیند.

او جوانمردی است که از همه مردم از لحاظ کردم و نیرو برتری دارد، و همسایه خوب و خوش محضر است.

در حال صلح، باران جود و بخشش از او می بارد، و در هنگامه جنگ چون شیر ژبان می گردد.

هرگاه برای جنگ تیغ از نیام در آرد، برق آن در ابرها منعکس خواهد بود.

و زوج الطهر من بین الصحاب

وصی المصطفی و ابو بنیه

و ذو الفضل المرتل فی الکتاب «۱»

اخو النص الجلی بیوم خم

«تنها او در میان صحابه وصی رسول خدا و پدر فرزندان و همسر زهرای اطهر

(۱) این اشعار در کتاب خطی «الطلیعة فی شعراء الشیعه» جلد ۲ تألیف علامه سماوی موجود است و سه بیت آن در تاریخ ابن خلکان نیز وجود دارد.

ص: ۳۱۰

است، نص آشکار، در روز غدیر، تنها درباره اوست و در قرآن مجید فضائل او به طور آشکار شمرده شده است».

او کیست

؟ او ابو المحاسن یوسف بن اسماعیل بن علی بن احمد بن حسین بن ابراهیم، معروف به «شواء» و ملقب به شهاب الدین کوفی حلبی است که در آن تولد یافته و در آن رشد کرده و در آن وفات نموده است.

او از نوابغ شعر و ادب است که از هر سو فضائل به او رو کرده و در نتیجه دارای رأی محکم، خواسته‌های نیک، انگیزه شریف، شعر عالی، ادبیات فوق العاده، قافیه‌های طلائی و عروض متقن است.

بنابراین کسی که طرز تفکر و کارش چنین است چه کسی می‌تواند از لحاظ فضائل به مقام والای او برسد؟

همکارش ابن خلکان در تاریخش جلد ۲ صفحه ۵۹۷ شرح حالش را نوشته و در «شذرات الذهب» جلد ۵ صفحه ۱۷۸ و تاریخ حلب جلد ۴ صفحه ۳۹۷ و «تتمیم امل الآمل» تألیف «سید ابن شبانه» و «نسمه السحر فیمن تشیع و شعر» و «الکنی و الالقاب» جلد ۱ صفحه ۱۴۶ و «الطلیعة فی شعراء الشیعه» نیز به نیکی از او یاد شده است.

و ما آنچه را که در تاریخ ابن خلکان درباره‌اش آمده به طور اختصار در اینجا می‌آوریم:

«او مرد ادیب، فاضل، متخصص در علم عروض و قافیه و شاعر بوده که معانی بسیار بلندی را در ضمن دو بیت و سه بیت بیان می‌کرد، وی دارای دیوان بزرگی است که در حدود چهار جلد می‌شود و طرز لباس پوشیدنش همانند مردم قدیم حلب بوده است.

او معمولاً در جلسه شیخ «تاج الدین ابو القاسم احمد بن هبة الله بن سعد بن سعید بن مقلد معروف به ابن الجبرانی نحوی لغوی» حاضر می‌شد و بیشتر ادبیات

ص: ۳۱۱

را از او فرا گرفته و از همنشینیش بهره‌ها گرفته است.

میان من (ابن خلکان) و او (شواء) دوستی شدید و الفت زیادی بوده و در مجالس، دور هم می‌نشستیم و در مسائل ادبی با هم بحث و گفتگو می‌کردیم. او بسیاری از اشعارش را برایم می‌خواند و از اواخر سال ۶۳۳ هـ تا هنگام وفاتش همواره با هم مصاحبت و همنشینی داشتیم و پیش از آن او را در محضر «ابن جبرانی» یاد شده در مقام پیشوائیش در مسجد جامع حلب می‌دیدم چنانکه در مسجد جامع دمشق نیز رفت و آمد می‌کرد.

او در گفتگو و محاوره بسیار عالی و در انتقاد و ایراد کردن متین و شمرده بود.

او از کسانی بوده که در شیعه‌گری غلو می‌کرده و بیشتر مردم حلب او را به نام «محاسن الشواء» می‌شناختند، اما حقیقت همانست که در اینجا آوردم یعنی:

اسم او یوسف و کنیه‌اش «ابو المحاسن» بوده است.

همدم ما «کمال بن شعار موصلی» که همنشین «الشواء» بوده و بسیاری از اشعارش را از او گرفته و آگاه‌ترین فرد به حالش بوده، شرح حالش را در کتاب «عبود الجمان» نوشته است، در آن کتاب دیدم نوشته بود: تولد او تقریباً در سال ۵۶۲ هـ بوده و

در روز جمعه نوزده محرم سال ۶۳۵ ه در حلب فوت کرده و در مقبره «باب انطاکیه» غربی شهر دفن گردید و من به خاطر عذری که در آن وقت برایم پیش آمده بود، نتوانستم در نماز بر جنازه او حاضر شوم، خدایش رحمت کند و چه همنشین و رفیق خوبی بود؟!

و اما استادش «ابن جبرانی» یاد شده از قبیله طی و بختری و از ده «جبرین» از اطراف «عزاز» بود.

او در علم ادب مخصوصا «علم اللغة» تخصص داشت و در مسجد جامع حلب در ناحیه شرقی مشرف بر صحن جامع دارای ریاست بود.

او در روز چهارشنبه ۲۲ شوال سال ۵۶۱ ه متولد شد و در روز دوشنبه هفتم رجب

ص: ۳۱۲

سال ۶۲۸ ه در حلب فوت کرد و در پائین کوه «جوشن» دفن گردید، خدایش رحمت کند.

امینی می گوید:

در معجم البلدان جلد ۳ صفحه ۱۷۲ بنقل از عبد الله بن محمد بن سعید بن سنان خفاجی در دیوانش آنجا که ابیات جوشن را نقل می کند آمده است که:

جوشن کوهی است در غربی حلب که از آنجا مس قرمز حمل می شد و معدنش همانجا بود، گفته شده از آن وقتی که اسراء خاندان ابی عبد الله الحسین علیه السلام و همسرانش از آنجا عبور کردند آن معدن از بین رفته است و علت آن این بود: یکی از همسران حسین علیه السلام که حامله بود و در آنجا سقط کرد و از کارگران معدن درخواست آب و نان کرد، آنان به او بد گفتند و چیزی به او ندادند، او بر آنها نفرین کرد و از آن زمان هر کس در آنجا کار می کند سود نمی برد.

و در کنار آن کوه قبری است معروف به «مشهد السقط» و بنام «مشهد الدکه» نیز خوانده می شود. و منظور از آن «محسن بن حسین علیه السلام» است.

ص: ۳۱۳

قرن هفتم

۵۹ کمال الدین شافعی

(متوفی در سال ۶۵۲)

او نیز اشعاری درباره «غدیر خم» سروده که ترجمه برخی از آنها چنین است:

«گوش فراده تا آیات وحی را که در مدح امامی که خدا او را مخصوص به هدایت کرده است بشنوی:

در سوره آل عمران آیه مباهله است که با فرستادن آن بعضی از مزایایش را شمرده است.

و در سوره احزاب، حامیم، تحریم و هل اتی گواه صادقی است که خدا در آنها علی را ستوده و تطهیرش کرده است.

کاری که علی کرد و انگشتی که او در حال رکوع بسائل داد، شخصیت انسانی او را به ثبوت رسانید و او را مورد عنایت خاص الهی قرار داد.

و در آیه نجوی که جز او کسی به این فیض عظمی نائل نگردید، ارزش و شخصیت او آشکار گردید و به او چنان قرب و منزلت بخشید که دارای مقام ارجمند و تقوای الهی گردید.

و خداوند او را در کنف لطف و محبت پیامبرش بزرگ کرد و از تربیت و

ص: ۳۱۴

الطاف عمیمش بهره‌مندش گردانید، و از مکارم اخلاقش که بدانوسیله راه هدایت را بدو می‌آموخت، بطرز خاصی بهره‌مندش فرمود، بالتلیجه او را برادر خود قرار داد.

و انکحه الطهر البتول و زاده

بأنک منی یا علی و آخاه

و شرفه یوم «الغدیر» فخصه

بأنک مولی کل من کنت مولاه

و لو لم یکن الا قضیه خیبر

گفت شرفا فی مآثرات سجایاه «۱» :

«رسول خدا فاطمه زهرا را به ازدواج او در آورد و افزود که تو از منی و او را برادر خود قرار داد.

و در روز «غدیر خم» او را مفتخر فرمود که: هر کسی که من مولای اویم تو نیز مولای او هستی، و اگر در افتخارات زندگیش جز داستان خیبر نبود، تنها همان او را کفایت می‌کرد.

شرح حال این شاعر

؟ ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن حسن قرشی عدوی نصیبینی شافعی مفتی رحال که یکی از بزرگان و رؤسای دانشمندان است، امام در فقه شافعی بوده و در حدیث و اصول و مسائل خلافت و ادبیات و نگارش مهارت داشته و در قضاوت و خطابه بر همه مقدم بوده و در زهد و پارسائی شهرت داشته است.

او در نیشابور از «ابو الحسن مؤید بن علی طوسی» و «زینب شعریه» «۲» استماع حدیث کرده و در حلب و دمشق و دیگر شهرها حدیث کرده است و حافظ دمیاطی «۳» و

(۱) مطالب السؤل - الصراط المستقیم بیاضی - التهاب مثير الاحزان.

(۲) او دختر «عبد الرحمن بن حسن جرجانی» مادر مؤید است که در سال ۶۱۵ هجری وفات کرده است. او زنی فقیه بوده و از جماعتی از بزرگان علماء روایت کرده و اجازه حدیث گرفته است.

تولد و وفاتش در نیشابور بوده است.

(۳) ابو محمد عبد المؤمن بن خلف بن ابی الحسن دمیاطی شیخ محدثین است. او در آخر سال ۶۱۳ هجری متولد شده و در ۷۰۵ هجری وفات کرده است. او اساتید زیادی داشته که بیش از ۱۳۰۰ نفر می‌شده و دو جلد کتاب در شرح حال آنان نوشته است.

ص: ۳۱۵

مجد الدین بن عدیم «۱» و فقیه حرمین کنجی «۲» در کفایة الطالب از او روایت کرده‌اند.

کنجی در کفایة الطالب صفحه ۱۰۸ می‌گوید: از این قبیل است آنچه که شیخ ما حجة الاسلام شافعی عصر «ابو سالم محمد بن طلحه» قاضی شهر حلب به ما خبر داده است.

او در دمشق در مدرسه «امینیة» اقامت داشت و به نامه نگاری از ناحیه ملوک مشغول بود و در اینکار مقام ارجمندی یافت و در سال ۶۴۸ هجری پادشاه «الناصر» متوفی در سال ۶۵۵ هجری صاحب دمشق به او نوشت که عهده‌دار منصب وزارت شود، ولی او امتناع کرد و شانه از زیر بار آن خالی نمود، ولی در «طبقات سبکی» جلد ۵ صفحه ۲۶ آمده تنها دو روز آن را پذیرفت آنگاه آن را ترک کرد و مخفیانه فرار نمود و تمام اموال و دارائی و آنچه از لباس و بنده و غیره داشت همه را بر جای نهاد و با لباس پنبه‌ای از دمشق خارج شد و به جای نامعلومی رفت.

و گفته شده که: او دارای علوم غریبه بوده و از آن راه از مغیبات آگاه می‌شده است.

بعضی گفته‌اند که: او بعد از این به منصب وزارت برگشت و این گفته را گفتار او در مورد منجم تأیید می‌کند که گفته است:

«هنگامی که منجم در مورد چیزی حکم قاطعی کرد تو آن را نپذیر زیرا کی می‌داند که: خدا چه حکم کرده است؟»

او به من منصبی عنایت فرموده و تو به حرف «منجم» اعتماد مکن».

و باز او در این باره چنین گفته است: «هیچ گاه به گفته منجم اعتماد مکن و همه کارها را به خدا واگذار نما و تسلیم او باش و بدان اگر تدبیر چیزی را به -

(۱) او قاضی القضاة عبد الرحمن بن عمر بن احمد بن عديم حلی دمشقی حنفی است که در سال ۶۷۷ هـ وفات کرده است.

(۲) او ابو عبد الله محمد بن يوسف قرشی شافعی است که در سال ۶۵۸ هـ وفات کرده است.

ص: ۳۱۶

ستاره‌ای مربوط بدانی، مسلمان نخواهی بود».

او در ابتدای کارش قضاوت «نصیبین» و سپس «حلب» را عهده‌دار گردید آنگاه خطیب دمشق شد و بعد از آن پارسائی پیشه کرد و به ملکه رفت و بعد از مراجعت، کمی در دمشق ماند آنگاه به حلب رفت و در آنجا وفات کرد.

تألیفات او

: ۱- عقد الفريد للملك السعيد، این کتاب را برای نجم الدین غازی بن ارتق که از پادشاهان «ماردین» بوده تألیف کرده و در مصر چاپ شده است.

۲- الدر المنظم فی اسم الله الاعظم، نسخه‌ای از آن در کتابخانه حسین پاشا در آستانه به شماره ۳۴۶ موجود است. و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینایع الموده» صفحه ۴۰۳-۴۷۱ قسمتی از آن را نقل کرده است.

۳- مفتاح الفلاح فی الاعتقاد اهل الصلاح.

۴- کتاب دائرة الحروف.

۵- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول که بارها چاپ شده است.

معاصر او «اربلی» در کتاب «کشف الغمه» صفحه ۱۷ گفته است: مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول تصنیف استاد دانا کمال الدین محمد بن طلحه است، او مرد مشهور و فاضلی بوده که فکر می‌کنم در سال ۶۵۴ هـ فوت کرده باشد، حال او در زهد و پارسائی و ترک کردنش وزارت شام را و گوشه‌گیری اختیار کردنش امری است آشکار و قریب العهد به تألیف آن کتاب، او در حال گوشه‌گیری این کتاب (مطالب السؤل) و کتاب الدائرة را نوشت، او شافعی مذهب و از رؤساء و بزرگان آنها است.

و سید هبة الدین ابو محمد حسن موسوی در کتاب «المجموع الرائق» که در سال ۷۰۳ هـ آن را تألیف کرده تصریح می‌کند که این کتاب «مطالب السؤل» مال اوست.

و ابن صباغ مالکی متوفی در سال ۸۵۵ هـ نیز این کتاب (مطالب السؤل) را از

ص: ۳۱۷

آن او می‌داند و در کتاب «فصول المهمة» خود از آن زیاد نقل می‌کند، و هم اکنون از آن کتاب نسخه‌ای خطی که در سال ۸۹۶ هـ از روی نسخه‌ای به خط مؤلف که در سال ۶۵۰ هـ در ۲۵ جزوه نوشته بوده، نگارش یافته است در کتابخانه «احمدیه» حلب موجود است.

و آقای «شیلنجی» نیز در کتاب (نور الابصار) در مناقب آل نبی مختار، از آن نقل کرده است.

کمال الدین یاد شده چنانکه در طبقات سبکی و شذرات الذهب آمده: در سال ۶۵۲ هـ متولد شده و چنانکه در دو کتاب یاد شده و الوافی بالوفیات صفدی و تاریخ او و البدایة و النهایة ابن کثیر و مرآت الجنان یافعی و الاعلام زرکلی و دیگر کتب آمده در هفده رجب سال ۶۵۲ هـ فوت کرده است.

ولی در بالا نظر اربلی را دیدید که معتقد است: او در سال ۶۵۴ هـ فوت کرده است.

قسمتی از اشعارش که در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده در کتابش «مطالب السؤل» موجود است و از آن جمله است اشعاری که در پایان کتاب قرار دارد و ذیلا ترجمه می‌شود:

«اگر می‌خواهی حقائق را درک کنی کمی مهلت بده و از خواندن آیات مربوط به مناقب تجاوز مکن، مناقب آل مصطفی که وسیله آنها به نعمت تقوی و نیکیها راه می‌یابیم، مناقب خاندان پیغمبر که پیشوای مردمند و هر طالبی وسیله آنها گمشده‌اش را می‌یابد، مناقبی که حقائق را آشکار می‌کند و پرده‌های سیاه را دور می‌افکند، بر تو باد توجه به آنها در پنهان و آشکار که این عمل ترا پیش خدا بلند مرتبه خواهد کرد.

و هنگامی که زبانت به آیات مناقب اهل بیت مترنم است آنها را از روی اخلاص و حضور قلب بخوان.

و هرگاه کسی درباره آن با دقت کتابی بنویسد قطعا بزرگترین واجبش را

ص: ۳۱۸

اداء نموده است.

و چه بسا ممکن است کسی آن را بخواند، حسناش زیاد شود و از بالاترین مواهب بهره‌مند گردد.

و هر کس در این باره از خدا درخواست توفیق کند قطعاً دعایش مستجاب و اقبال از هر سو به او روی خواهد آورد».

و نیز از اشعار اوست که در صفحه ۸ آن کتاب آمده و ترجمه آن چنین است:

«کسانیکه به آنان (اهلبیت علیهم السلام) چنگ زنند، آنان بر ایشان «عروة الوثقی» و ریسمان محکم خواهند بود، زیرا که مناقبشان از راه وحی و قرآن ثابت شده و قرآن خوان مناقب آنان را در سوره شوری و هل اتی و احزاب می‌یابد.

آنان اهل بیت مصطفی هستند که دوستی آنان به طور قطع بر مردم فرض است.

فضائل آنان از لحاظ واقعیت از هر روایتی که راویان از روی جهد و کوشش به دست آورده‌اند برتری دارد».

او با این عبارات، اشاره به عده‌ای از فضائل خاندان عترت و طهارت می‌کند که قرآن در سوره شوری و هل اتی و احزاب بدان تصریح نموده است:

اما در سوره شوری چنین آمده: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا بَّكَو: در این باره (نبوت) از شما پاداشی جز دوستی نزدیکانم نمی‌خواهم، و هر کس کار نیک انجام دهد بر نیکیش بیافزایم» «۱».

و ما در جلد دوم این کتاب (عربی «۲») صفحه ۳۰۶ - ۳۱۰ و جلد سوم صفحه

(۱) شوری آیه ۲۳.

(۲) در این کتاب هر جا مرحوم مؤلف اشاره به مجلدات الغدير می‌فرماید خواننده متوجه باشد که هر جلد عربی در دو جلد فارسی ترجمه شده لذا اگر می‌فرمایند در جلد دوم صفحه ۳۰۶ مراجعه شود، این جلد چهارم فارسی خواهد بود.

ص: ۳۱۹

۱۷۱ در اینکه این آیه در مورد اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است بحث کردیم به آنجا مراجعه شود.

و اما در سوره هل اتی چنین آمده است: يُوفُونَ بِالْإِذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا: «آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شر آن انکار ناپذیر است بیم دارند و غذا را با آنکه دوست دارند، به مستمند و یتیم و اسیر می‌دهند» «۱».

و ما در جلد سوم صفحه ۱۰۷ - ۱۱۱ به طور مبسوط بررسی کردیم که این آیه مربوط به اهل بیت علیهم السلام است.

و اما در سوره احزاب چنین آمده است: **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا**: «از مؤمنان مردانی هستند که برآستی پیمانهای که با خدا داشتند وفا کردند بعضی از آنها تعهد خویش به سر بردند و بعضی دیگر منتظرند و به هیچوجه تغییری نیافته‌اند» «۲».

و نیز در همین سوره است: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**: «خدا می‌خواهد که ناپاکی را از شما اهل بیت برد و پاکیزه‌تان کند پاکیزه کامل» «۳».

در جلد دوم این کتاب صفحه ۵۱ گذشت که آیه اول در مورد امیر المؤمنین و عمویش حمزه و پسر عمویش عبیده نازل شده است. و تمام مسلمین اتفاق دارنده که آیه تطهیر نیز در مورد رسول اکرم و علی بن ابیطالب و حسن و حسین و فاطمه سلام الله علیهم نازل گردیده است.

و ائمه حدیث و حفاظ در این باره احادیث صحیح متواتر، در صحاح و مسانید خود آورده‌اند که بیاری خدا در مجلدات آینده خواننده محترم را از آن احادیث

(۱) هل اتی آیه ۷-۸.

(۲) احزاب آیه ۲۳.

(۳) احزاب آیه ۳۳.

ص: ۳۲۰

آگاه خواهیم کرد.

همانطور که گفتیم: او درباره خاندان پیامبر اکرم اشعار زیادی دارد که ترجمه قسمتی از آنها چنین است:

«خدایا! بحق پنج تن آل عبا که صاحبان هدایت و عمل شایسته‌اند آنانکه سفینه نجاتند، و افراد تاجر پیشه سود خواه بسوی آنها می‌شتابند و دوست‌شان دارند، آنانکه در روز قیامت آنگاه که مردم در موقف فضاحت بار توقف دارند، دارای مقام ارجمندند، خوارم مفرما و گناههم را بیامرز تا شاید از آتش سوزان جهنم در امان بمانم، زیرا با علاقه شدیدی که به آنها دارم امیدوارم خداوند از سر تقصیراتم در گذرد، آنان برای کسی که دوستشان داشته باشد سپری هستند که او را از حوادث سهمگین نجاتش می‌دهند. و من به آنان متوسلیم به این امید که درخواست گناهکار بدبخت به هدف اجابت رسد و رستگاری نصیبم شود و از این رهگذر راه راست را یافته مقامی شایسته یابم».

و نیز از اشعار اوست که در مورد قاتلان ابی عبد الله الحسین علیه السلام سروده و ذیلا ترجمه قسمتی از آن آورده می‌شود:

«ای دشمنان خدا پیشاپیش شما موقفی است که رسول خدا در آنجا از شما پرسش و بازخواست خواهد کرد. در آنجا رسول خدا و فاطمه زهرا، که عزادار است به دشمنی و دادخواهی بر می‌خیزند و علی نیز دادخواهی آنها را تأیید می‌کند که قطعاً گفته او مورد تأیید است.

و شما ای دشمنان خدا در آنروز چه جوابی به آنها خواهید داد؟ در صورتی که در آنروز راهی برای ترک جواب نخواهد بود!!

و شما با کشتن فرزندان‌شان کار بدی کردید و بار سنگینی متحمل شدید، و امید شفاعتی در آن روز جز از ناحیه دشمنان نخواهد بود و شرح این ماجرا مفصل است، و بسیار روشن است کسی که در روز حشر رسول‌خدا دشمنش باشد جایگاهش در آتش خواهد بود. در صورتی که بر شما واجب بود رعایت آنها را بکنید و نسبت به آنها

ص: ۳۲۱

مهربان باشید تا مورد شفاعت آنان قرار گیرید، زیرا آنان آل پیغمبر و اهل بیت اویند و تنها پیروی از طریقه آنان مایه نجات است.

مناقب‌شان در میان مردم مشهور و دارای ارزش چشمگیر است، مناقب آنان چنان زیاد است که از شمارش بیرون است البته برخی از آنها فرع و برخی دیگر اصلند، آنان مظهر مناقب خلقی و خلقی رسول خدایند که هیچگاه برای آنها افولی نخواهد بود».

ص: ۳۲۲

قرن هفتم

۶۰ ابو محمد المنصور بالله

متولد ۵۹۶ - متوفی ۶۷۰

او قصیده ارزشمندی در مورد ولایت و از آن جمله «غدير خم» دارد که در حدود ۷۰۸ بیت است که ذیلاً ترجمه قسمتی از آن آورده می‌شود:

«سپاس مخصوص خدای توانائی است که شب و روز را در پی یکدیگر می‌آورد و ابرها و بارانها را بر روی زمین و جانداران می‌باراند.

سپس، درود خدا مخصوص احمد پدر زهرا و برادر بزرگوارش (علی) و فاطمه و دو فرزندان و آل‌شان که سفینه نجات و هدایتند باد.

ای کسی که از من درباره امام و رهبر بعد از رسول خدا و اینکه چه کسی را پیامبر اکرم جانشین و صاحب امرش تا قیامت قرار داده است، می‌پرسی، گوش به اشعارم ده که از دل سوخته‌ام بخاطر حادثه‌ای که بعد از رسول خدا پیش آمده و وحدت مسلمین را بر هم زده است، تراوش کرده است:

خلافت بلا فصل بعد از رسول خدا طبق فرمان صریح خداوند، مال پسر عمش علی بن ابی طالب است، و این حقیقت چنان مشهور و آشکار است که جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست، و چگونه ممکن است نور در روز مخفی باشد؟ لیکن آدم نابینای تندرو می‌لغزد و سقوط می‌کند».

ص: ۳۲۳

شاعر نامبرده درباره شخصیت علی بن ابیطالب علیه السلام چنین ادامه می‌دهد:

«تولدش در بیت العتیق (کعبه) بوده در صورتی که مادرش به این قصد، در آن وارد نشده بود، تنها خدایش او را تأیید کرد، و هر که او را خوار کند جهنم جایگاهش خواهد بود.

پدرش سرپرست پیامبر اکرم بوده و طبق تحقیقات دانشمندان بی غرض، او به خدا و قرآن مؤمن بوده است.

حال در پدران دیگران همانند او را نشان بدهید، و مادرش (فاطمه بنت اسد) تربیت برادرش احمد را بعهدہ داشت و هنگامی که او را بسوی حق و حقیقت خواند از او پیروی نمود.

بارها رسول خدا او را مادر خود خواند و بعد از مرگ شخصا تجهیز او را به عهده گرفت و او را با جامه خود کفن کرد و در میان قبرش به احترام او خوابید و همه فرشتگان تا پایان نمازش ایستاده بودند.

او به حکم پروردگار عالمیان برادر رسول خدا بوده آنها از نور واحدی هستند و برای دیگران چنین شرافتی نیست. او همسر سیده نساء عالمیان است که پنجمین فرد از پنج تن اهل کساء است که ازدواج او با علی در آسمان بسته شده است و آیا برای دیگران چنین افتخار و عظمتی می‌یابید؟

خدا در ازدواج او صاحب اختیار بوده و جبرئیل نیز از ناحیه علی نیابت داشته و حاملان عرش خدا نیز شاهد این ازدواج مقدس بوده‌اند، حال اگر چنین واقعه‌ای برای دیگران، سراغ دارید برایم نقل کنید؟!

زهرای حورای انسیه‌ای است که خدا او را از سیب بهشتی خلق فرموده است و معلوم است که از چنین ریشه پاکی که دیگران از همانندش محرومند چه فرزندانی بوجود خواهند آمد؟

دو فرزند علی از زهرا دو آقای جوانان اهل بهشتند و بحق فرزندان رسول خدا

ص: ۳۲۴

بشمار می‌روند، آنان از کتاب و سنت شیر خورده‌اند، و آیا دیگران چنین اسباب پیروزی دارند؟

آنان به تصریح رسول خدا امامند زیرا آن حضرت فرموده است: حسن و حسین چه قیام کنند و چه بنشینند امامند» رسول خدا امامان حقیقی را که راهنمایان مردم تا روز قیامت هستند در نسل آنان قرار داده است.

برادر او جعفر طیار است که فرشتگان نیک سرشت برادران و صاحبان اویند. و عمویش حمزه مرزدار شکیبا و شمشیر قاطع اسلام است.

و خدای ما اسم او (علی) را از اسمش (علی) مشتق کرده است علیهذا چه کسی چنین سهمی دارد؟

و تنها او برگزیده خدا در اعلام حکم خدا و خواندن سوره براءت در مسجد - الحرام در برابر انبوه مشرکین است نه دیگران.

او تنها آئینه تمام نمای اسلام است و هیچ گاه دیگران چنین شایستگی را ندارند، خداوند صاحب عرش شخصا و به طور آشکار علی را برگزید و جن و انس را در این کار دخالت نداد، اما مردم، انتخاب خدا را نادیده گرفته دیگران را جای او برگزیدند، در صورتی که تنها او صاحب اختیار و ولی مسلمین است که در حال رکوع انگشتر به سائل داده است و با چنین گواه زنده‌ای چگونه دست از او کشیده و به سوی دیگران شتافتند؟

و تنها او ولی حل و عقد و امر و نهی بر بندگان خدا است و این کار تنها به دستور خداوند بزرگ صورت گرفته است نه آنکه پیامبر اکرم روی فامیلیت چنین عملی را انجام داده باشد.

و این دستور خدا است که می‌فرماید: از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.

علیهذا بدیهی است هر کسی از او اطاعت کند رستگار خواهد بود.

رسول خدا منذر و علی هادی است و او در لیلة المبیت با خوابیدن جای پیامبر

ص: ۳۲۵

اکرم زیر باران تیر و سنگ که بسوی او پرتاب می‌کردند ثابت کرد که قربانی خوبی برای رسول خدا است، او در این شب حساس که از هر سو بوی مرگ به مشام می‌رسید تا به صبح شکیبائی پیشه کرد و هنگامی که هوا روشن گردید همانند شیر شرزه در میانشان آشکار گردید و آنان رنگ پریده و وحشت زده به سوی خانه‌هایشان برگشتند و خداوند آیه: *وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ* را در حقش نازل فرمود و آیا چنین حقیقتی که خداوند آنرا به جن و انس نشان داده هر گونه شک و شبهه‌ای را در مورد ولایت او از بین نمی‌برد؟

آیا رسول خدا در حقش نفرمود که: تو شهسوار عربی؟ و چه بسیار خداوند وسیله او اندوه و بلا را (از رسول خدا و اسلام) دور فرمود؟ در شگفت باش و مادامی که زنده‌ای چیزهای شگفت آور خواهی دید.

وقتیکه حدیث رسول خدا شهر علم و علی در آنست را شنیدی دیگر مرا مورد ملامت قرار نخواهی داد که چرا در علاقمندی به مولایم اینقدر طولانی سخن می‌گویم.

و نیز رسول خدا درباره‌اش فرمود: داورترین و داناترین شما علی است.

و همانند همین گفته است فرموده پیامبر اکرم که: «او صندوق دانش و علم من است» و کجا غیر از وصی چنین مقامی را دارا است؟.

آیا او حجت آشکار و دلیل روشن برای مردم و ما فوق مردم نبود و دانش آنان در برابر دانش او بمنزله قطره در برابر دریا نبود در صورتیکه قطره کجا و دریا کجا؟!.

او به حق آگاهی درست به تورات و انجیل و زبور و قرآن داشته و محیط بر آنها بوده است.

آیا درباره کدام یک از آنها رسول خدا فرموده است: علی با حق است و حق با او؟

آیا دیگران آنچه را که او از دانش وسیع دارد، دارا هستند؟ پس درود

ص: ۳۲۶

بر او و بر دانش گسترده‌اش و آیا خطیب و نثر و نظم گو و واعظ و مشکل گشا و جوابگوی مشکلاتی چون او سراغ دارید؟ اوست که می‌گوید: تنزیل و تأویل، مجمل و مفصل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ قرآن را بخوبی می‌دانم و اوست که می‌دانیم قطعا امین بر وحی و همه امور است و بغیر او چنین اطمینانی را قطعا نداریم.

و خداوند درباره او و همسرش فاطمه و فرزندانش سوره هل اتی را نازل فرمود آنگاه که نذر آنان مقبول افتاد در نتیجه مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کردند و خود گرسنه ماندند.

و آیه اتفاق در شب و روز، پنهان و آشکار بخاطر رضای خدا درباره او نازل گردید.

و آیه عبادت برای خدا و سجده و قیام برای حق تعالی در حق او نازل گردید.

و آیه وقوف برای سؤال بی شک در حق علی پدر حسن و حسین نازل شده است.

و اوست لسان صدق حضرت ابراهیم، و آیه ایداء و آیه سقایه و ایمان و هدایت و آیه محبتی از رحمان و آیه تطهیر و امر به نماز در حق او نازل شده است.

و «اهل ذکر» در قرآن، او و جانشینان دیگر پیغمبر اکرمند نه دیگران و آیه مباهله درباره او و دیگر از اصحاب کساء و پنج تن نازل شده است.

و این علی نفس پیامبر و فرزندانش فرزندان رسولخداوند و او چه شرافت و عظمت شگفت آوری دارد که از نور خورشید نیز روشنتر است.

پیامبر اکرم بارها در حقش فرمود: «تو ولی و وصی و وزیر و برادر من هستی».

و هل سمعت بحديث مولی - يوم الغدير و الصحيح اولی:

«و آیا حدیث مولی را در روز غدیر شنیدی که صحیح آن اولی است (یعنی منظور

ص: ۳۲۷

از مولی اولی بتصرف است.»

آیا رسول خدا درباره او چنان نگفت که جای شبهه‌ای برای مخالفان باقی نماند؟

و آیا حدیث منزلت را شنیده‌ای که در این حدیث پیامبر اکرم آنچه را که هارون نسبت به موسی داشته جز نبوت که امید می‌رفت برای هارون باشد، برای علی اثبات فرموده است.

قرآن درباره وصی پیامبر اکرم حکم کرده که او امام در میان بهترین امتها است.

پس هر کس مخالفت کند ستم و کار بدی کرده است.

یکی گفت: دلائل فراوانی در مورد امامت و پیشوائی مردان نیکوکار (خلفاء) دارم، با این همه دلائل چه می‌گوئید؟ گفتم: اگر حدیث منزلت و غدیر در میان آنها باشد کافی است در صورتی که این احادیث مربوط به علی بن ابیطالب علیه السلام است و بدون اینها دلائل تو علیل است.

تو هیچ‌گاه خبر واحد و یا گفته دروغگوی معاند را همانند حدیث رسول خدا در روز «غدیر» در برابر همه مردم قرار مده که این حدیث متواتر و میان مردم چنان مشهور است که جای هیچ گونه شکی درباره آنان نیست و رسول خدا رسماً در میان مردم فرمود: علی امام بر حق است».

شرح حال المنصور بالله

: ابو محمد منصور بالله امام حسن بن محمد بن احمد بن یحیی بن یحیی یکی از امامان زیدیه در یمن و یکی از بزرگان آنها است او در علم حدیث و ادب و شعر مقام ارجمندی دارد و در علم مناظره و جدل معروف است. و کتاب بزرگ و ضخیمش «انوار الیقین» که در شرح همین قصیده نوشته بیانگر شخصیت علمی اوست.

او در ایام «مهدی احمد بن حسین» از اجله علما بشمار می‌رفت و درباره او

ص: ۳۲۸

اشعاری سروده که از آن جمله است شعری که سلامتی او را تهنیت گفته است (چنانکه گفته شده: یوسف بن عمر پادشاه یمن یا معتصم عباسی ابو احمد عبد الله متوفی در سال ۶۵۶ هـ دو نفر را تحریک کرده بود او را بکشند، آنها نیز بر او حمله کردند و مجروحش نمودند، اما اطرافیانش آنها را گرفته و کشتند و او از این ماجرا جان سلامت برد، بعد از این واقعه ابو محمد منصور شعر مفصلی درباره امام مهدی احمد بن حسین سرود و نجاتش را از این حادثه به او تبریک گفت).

ابو محمد منصور بالله در سال ۵۹۶ هـ متولد شد و بعد از قتل امام احمد بن حسین به عنوان امامت با او بیعت شد و دعوتش در سال ۶۵۷ هـ بوده و در شهر «رغافه» از شهرهای «صعده» در محرم سال ۶۷۰ هـ وفات یافته است.

شرح حال او در کتاب «نسمۃ السحر فیمن تشیع و شعر» آمده است.

ص: ۳۲۹

قرن هفتم

۶۱ ابو الحسین جزار

(متولد سال ۶۰۱ و متوفی در سال ۶۷۲)

او اشعار زیادی در مورد امامت و از آنجمله مسأله «غدیر» دارد که برخی از آنها ذیلاً آورده می‌شود:

«ای داماد رسول خدا گوارا باد ترا روزی که برای پاکان نشاط - انگیز بود.

تو در خلافت از همه مقدمی زیرا چنانکه شرائط در تو جمع است در دیگران وجود ندارد:

صب الغدیر علی الأولی جحدوا لظی یوعی لها قبل القیام ازیز:

«داستان غدیر برای کسانی که منکر آند چون شعله آتشی است که آذر آن پیش از قیامت آگاهشان خواهد کرد».

ان یهمزوا فی قول احمد انت مو لی للوری؟ فالهامز المهموز:

«اگر گفته رسول خدا را که فرموده: «تو مولای مردمی» عیب گرفتند عیب - گیرنده خود معیوب است.

دوست و ارادتمند تو از جهنم نمی ترسد زیرا جهنم با دوست تو کاری ندارد و مخصوص دشمنان تو است. کسی که دوستی ترا به همراه داشته باشد، حرزی است که او را از آتش جهنم محفوظ می دارد.

ص: ۳۳۰

تو قسیم الجنه و النار هستی که دشمنی را می سوزانی و دوستی را در بهشت رستگار می کنی»

این قصیده که خیلی طولانی است در بسیاری از مجموعه های خطی کهنه موجود است و بعضی از ابیاتش در کتب ادبی پراکنده است.

آشنائی با این شاعر

یحیی بن عبد العظیم بن یحیی بن محمد بن علی جمال الدین ابو الحسین جزار مصری یکی از شعراء فراموش شده شیعه است. با آنکه فرهنگهای قدیمی کمتر شرح حال او را نوشته اند، اشعارش در کتب ادبی و قاموسها بمناسبت زیبایی و جذابیتی که داشته زیاد آمده است.

و اگر شرح حال نویسان از تاریخ او غافل مانده اند او شخصا شرح کاملی از زندگی خود نوشته که هر کس با اشعارش آشنائی داشته باشد، چاره ای جز این ندارد که اعتراف به فوق العادگی و نبوغش کند و او در فن «توریه» و «استخدام» مهارت خاصی دارد و از دیگران مقدم است.

«ابن حجة» در کتاب «الخرانه» می گوید: «جزار» «۱» و «سراج وراق» «۲» و «حمامی» با هم پیمان بستند که برای یکدیگر شعر بگویند و البته شغل و القابشان در نظم توریه کمکشان می کرد تا آنکه درباره «سراج وراق» گفته شده: اگر لقب و کارت نبود نصف شعرت از بین رفته بود.

آنچه که درباره «جزار» در خزانه ابن حجه و فوات الوفيات کتبی جلد ۲ صفحه ۳۱۹ و البدایة و النهایة ابن کثیر جلد ۱۳ صفحه ۲۹۳ و شذرات الذهب جلد ۵ صفحه ۳۶۴ و نسمة السحر یمنی و الطلیعه فی شعراء الشیعه علامه سماوی آمده دون مقام اوست و شخصیت او بالاتر از اینهاست.

استاد ما علامه سماوی از اشعار او دیوان بزرگی گرد آورده که بیش از ۱۲۵۰

(۱) کسی که شتر نحر می‌کند.

(۲) سراج یعنی زین ساز، وراق یعنی کاغذ فروش.

ص: ۳۳۱

بیت شعر دارد و البته برای او دیوان دیگری نیز بوده که در فرهنگ‌های پیش از آن توصیف شده که مشهور است، و نیز او دارای قصیده‌ای است درباره حکام و خلفاء و عمال مصر که صاحب «نسمة السحر» آنرا مفید دانسته است، و گویا آن قصیده در کتابخانه‌های یمن بوده که صاحب «نسمة السحر» از آن آگاهی یافته است.

او در مرثیه امام حسین علیه السلام اشعاری گفته که «تمام المتن» صفحہ ۱۵۶ و غیره آن را نقل کرده‌اند که ترجمه قسمتی از آن چنین است: «و عاشورا می‌آید و مرا بیاد مصیبت جانکاه حسین علیه السلام می‌اندازد و ایکاش نیامده بود.

روزی که می‌گذرد ولی هرگاه بیادش می‌افتم صبر و قرار از من ربوده می‌شود، ایکاش چشمی که در آنروز سرمه می‌کشد سالم نماند و دستی که به عنوان شماتت خضاب می‌کند بریده گردد، مگر حسین در این روز کشته نشده؟ پس پدر او در این روز از همه محزون تر است».

او درباره حریق حرم پیامبر اکرم چنین سروده است: «در آتش گرفتن حرم پیامبر اکرم بگفتار ابلهان اعتناء نکنید زیرا قطعا از ناحیه خدا در آن سری بوده که بر عقلا پوشیده نیست و آن اینکه: از آثار بنی امیه در ساختمان آن چیزی باقی نماند».

مسجد شریف نبوی شب جمعه اول ماه رمضان سال ۶۵۴ ه بعد از نماز تراویح (نماز مستحبی ماه رمضان) وسیله فراش ابو بکر مراغی که چراغ از دستش افتاده بود آتش گرفت، سقف و دیوارهای آن سوخت و سربهای آن آب گردید، و این آتش سوزی پیش از خوابیدن مردم صورت گرفته بود، و از این آتش سوزی سقف حجره شریفه نیز طعمه حریق گردید و در میان آن فرو ریخت!!

شعراء در این باره شعرها گفتند و گویا «ابن تولو المغربی» از ابیات یاد شده «جزار» چنین پاسخ گفته است: «به روافض (شیعه‌های) مدینه بگو: چه چیز شما را وادار می‌کند که در مذمت کردن، از سفیهان پیروی کنید؟ حرم پیامبر اکرم آتش نگرفت مگر بخاطر آنکه شما در آن صحابه رسول خدا را مذمت می‌کردید!!»

ابن حجه در «الخزانة» صفحہ ۳۳۸ گفته است که او در سال ۶۰۱ متولد شده و در

ص: ۳۳۲

سال ۶۷۲ ه در مصر وفات کرده است.

و ابن کثیر در «البدایة و النهایة» روز و ماه وفاتش را نیز ذکر کرده و گفته است:

او در دوازدهم شوال سال ۶۷۲ ه فوت کرده است.

و تمام مورخان ولادت و وفاتش را اینطور نوشته‌اند مگر صاحب «شذرات الذهب» فوت او را در سال ۶۷۹ ه دانسته و گفته است: «او در شوال سال ۶۷۹ ه فوت کرده و سنش در آن وقت ۷۶ سال یا همانند آن بوده و در «قرافه» دفن شده است».

و در هر صورت خدا دانایتر است.

ص: ۳۳۳

قرن هفتم

۶۲ قاضی نظام الدین

(متوفی در سال ۶۷۸)

او اشعاری در مدح خاندان پیامبر اکرم و داستان غدیر خم دارد که ترجمه برخی از آنها چنین است:

«خدا به شما خیر کثیر عنایت کند ای آل یاسین و ای ستارگان حقیقت و ای علمهای هدایت میان ما.

خداوند اعمال هیچ بنده و دین هیچ فردی را جز با محبت شما نمی‌پذیرد.

اگر دست‌های جنایتکارم جز مار و افعی برایم فراهم نکرده در روز قیامت تنها امید نجات از شما دارم.

آری سنگینی گناه را وسیله شما سبک می‌کنم، آری در حشر میزانه‌ها را وسیله شما سنگین می‌نمایم.

و هر کس شما را در راه خدا دوست ندارد، از عذاب دردناک قبر و قیامت در امان نخواهد بود. به خاطر شما افلاک آفریده شده که اگر او نبود، اندازه‌ها تکون پیدا نمی‌کرد.

چه کسی در امر ولایت همانند علی است؟ دشمنان او جز دیوانگان نیستند.

ص: ۳۳۴

چنانکه نقل کرده‌اند: اسم علی در عرش نوشته شده چه کسی می‌تواند آن را از بین ببرد و یا رویش را رنگ کند؟

چه کسی حجت خدا و ریسمان محکم خدا و بهترین مردم است که دوستیش در حشر بی نیازتان می‌کند؟

چه کسی در میدان معركة، مبارز، و در مقام استدلال، دلیل قاطع است؟

چه کسی همانند او دارای جفر و جامعه است که از اسرار غیب در آن نگاشته شده است؟ و چه کسی همانند هارون نسبت به موسی برادریش را نسبت به پیامبر اکرم پیش مردم ثابت کرده است؟

مهما تمسک بالاخبار طائفة - فقله: وال من والاه یکفینا

یوم الغدیر جری الوادی فطم علی - قوی قوم هم کانوا المعادینا

شبله ریحا نتاروض الجنان فقل - فی طیب ارض نمت تلک الراحینا:

«هرگاه طائفه‌ای به اخبار تمسک جویند فرموده رسول خدا «خدایا دوست بدار آنکس که او را دوست می‌دارد» ما را کفایت خواهد کرد.

در روز غدیر، رسول خدا میان آن بیابان در میان آن مردمی که دشمن ما بودند او را معرفی فرمود که فرزندان او دو ریحانه باغستان بهشتند پس بگو: این عطر و ریاحین به خاطر پاکی و خوشبوئی آن زمینی است که این ریاحین را پرورده و پدید آورده است».

این قصیده در حدود ۴۲ بیت است که قاضی مرعشی در مجالس المؤمنین صفحه ۲۲۶ آن را ذکر کرده است.

او با این گفته‌اش «به خاطر جد شما افلاک آفریده شده که اگر او نبود، اندازه‌ها تکنون پیدا نمی‌کرد» اشاره به آن روایتی کرده که حاکم بطور صحیح در مستدرک جلد ۲ صفحه ۶۱۵ از ابن عباس رضی الله عنهما چنین آورده است: «خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرمود که ای عیسی به محمد (ص) ایمان بیاور و به آن عده از امت که او را درک می‌کنند دستور ده که به او ایمان بیاورند، پس اگر محمد نبود من آدم را خلق نمی‌کردم، و اگر محمد نبود من بهشت و جهنم را نمی‌آفریدم، من عرش را روی آب آفریدم اما قرار نداشت روی آن نوشتم: خدائی جز خدای یکتا

ص: ۳۳۵

نیست، محمد (ص) رسول خدا است، آنگاه آرام گرفت».

سبکی نیز در «شفاء السقام» صفحه ۱۲۱ آن را آورده و اقرار به صحت آن کرده است و زرقانی نیز در شرح مواهب جلد ۱ صفحه ۴۴ آنرا آورده و گفته است:

ابو الشیخ آنرا در طبقات اصفهانیین آورده و حاکم آن را صحیح شمرده و سبکی و بلقینی در فتاوی خود بآن اقرار نموده‌اند.

و حاکم بعد از این حدیث، حدیث صحیح دیگری را که تا حدودی همانند روایت گذشته است نقل کرده که مضمون آن چنین است: رسول خدا فرمود:

«هنگامی که آدم خطا کرد، گفت: خدایا از تو بحق محمد (ص) می‌خواهم که از خطایم صرف‌نظر کنی، خداوند فرمود: ای آدم، چگونه محمد را شناختی در صورتی که هنوز او را نیافریده‌ام؟ گفت: خدایا چون هنگامی که مرا آفریدی و از روح در من دمیدی، سرم را بالا کردم، در قائمه‌های عرش دیدم نوشته است: خدائی جز خدای یکتا نیست، محمد رسول خدا است، پس دانستم که تو به اسمت اضافه نمی‌کنی مگر محبوبترین مخلوق را، خداوند متعال فرمود: ای آدم راست گفتی، او محبوبترین خلق به سوی من است، مرا بحقش بخوان تا ترا ببخشایم و اگر محمد نبود ترا نمی‌آفریدم».

این روایت را بیهقی در «دلائل النبوه» که ذهبی درباره‌اش گفته است: از آن بهره گیر که تمامش هدایت و نور است، و طبرانی در معجم الصغیر آورده و سبکی در شفاء السقام صفحه ۱۲۰ و سمهودی در وفاء الوفاء صفحه ۴۱۹ و قسطلانی در مواهب اللدنیة و زرقانی در شرح آن جلد ۱ صفحه ۴۴ و عزامی در فرقان القرآن صفحه ۱۱۷ به صحتش اعتراف کرده‌اند.

این مختصر را برای آگاهی خواننده محترم در مورد نادرستی گفته ابن تیمیه و هم مسلکانش مانند «قصیمی» نوشته‌ایم تا فضیلت رسول خدا را از روی بصیرت درک کرده گول این گمراهان را نخورند.

با شاعر ما بیشتر آشنا شویم

نظام الدین محمد بن قاضی القضاة اسحاق بن مظهر اصفهانی یکی از ادیبان

ص: ۳۳۶

بزرگ و کم نظیر است که در همه فنون و فضائل فرید عصرش بوده و در عراق قاضی - القضاة و همنشین خواجه شمس الدین محمد جوینی ملقب به صاحب دیوان متوفی در سال ۶۸۳ هـ بوده و مدائحی درباره‌اش گفته که از آن جمله است: «مردم همانند شعرند که بیت القصیده آن صاحب دیوان است او شمس الممالک است که با مرتبه بلندش ملک و ایوان، شوکت و جلال پیدا کرده است».

او در پایان غدیریہ یاد شده‌اش خواجه بهاء الدین فرزند خواجه شمس الدین را مدح کرد و دیوانش را بنام علاء الدین خواجه عطاء الملک جوینی متوفی در سال ۶۸۱ هـ برادر خواجه شمس الدین صاحب دیوان نامگذاری نمود.

او شعری دارد که در آن سلطان محققین خواجه نصیر الدین طوسی متوفی در سال ۶۷۲ هـ را مدح کرده است.

شرح حال او در کتاب مجالس المؤمنین صفحه ۲۲۶ و تاریخ آداب اللغة جلد ۳ صفحه ۱۳ آمده است. مؤلف کتاب اخیر درباره‌اش گفته است: او در سال ۶۷۸ هـ وفات کرده و دارای دیوانی بنام «دیوان منشآت» است که در موزه انگلستان موجود است و صاحب ریاض الجنه در قسمت چهارم در زمره علماء او را آورده و گفته است:

او دارای رساله‌ای بنام «القوسیه» است که بعضی از بزرگان نیشابور شرحی بر آن نوشته و او را چنین ستوده‌اند: او قاضی‌ترین قضات عالم، مفتی طوائف امم و منشی بدایع و عجایب است ...»

از اشعار او در کشکول شیخ بهائی و مجالس المؤمنین قاضی و خزائن نراقی کم و بیش بچشم می‌خورد.

ص: ۳۳۷

قرن هفتم

۶۳ شمس الدین محفوظ

(متوفی در سال ۶۹۰ ه ق)

وی اشعار زیادی در مورد امامت و غدیر خم سروده که ترجمه بعضی از آنها ذیلاً آورده می‌شود:

«پیاله، شفاف و می ناب و نسیم لطیف و نغمه بلبان روح افزا است، و بهار چنان زمین را پوشانده که از لحاظ زیبایی همانند ندارد، زمین بعد از برهنگی باغستان طرب‌انگیز و یا حریر سبز است، و پرندگان دارای نغمه‌های گونه گونه‌گونند با نوحه سرا و یا طرب انگیز خواستنی هستند، و آنها برخی کم کم و برخی زیاد و پیچیده که از چمنها روانند، و نسیم روح افزا بر باغستان می‌وزد و بوی عطر و گلاب از آن به مشام جان می‌رسد همانند مدیحه آل محمد (ص) که کشتیهای نجاتند و شعرا با شعر گفتن درباره آنها طلب عطر کرده و معطر می‌شوند.

آنان پاکان و پاکیزگان و رکوع کنندگان و سجده کنان و آقایان و نجیبانند.

از آنها است علی ابطحی هاشمی تیز رأی هنگام حوادث و سر و صدا های جنگ.

ذاک الامیر لدی الغدیر اخو- البشیر المستنیر و من له الانباء

طهرت له الاصلاح من آبائه- و کذاک قد طهرت له الابناء:

ص: ۳۳۸

«اوست امیر که در روز غدیر تعیین شده، او برادر پیامبر اکرم است، از اصلا ب پاک متولد شده و فرزندانش نیز همگی

پاکند»

آیا وصف کنندگان می‌توانند آنچنانکه شایسته است او را مدح کنند در صورتی که قرآن درباره‌اش مدح و ثنا گفته است؟

او دارای همسری است که نورش همه جا را روشن کرده و از این رو او را زهرا نامیده‌اند. و امامان از فرزندان اویند که گذشتگان و آیندگان وسیله آنها شرافت پیدا کردند. مبدأ آنها امام حسن مجتبی علیه السلام است که کریمان به انساب او افتخار می‌کنند.

و بعد از او امام حسین علیه السلام است که شهیدان وسیله او بدرجات عالیشان نائل گردیده‌اند.

و بعد از او امام بزرگوار حضرت زین العابدین علیه السلام که امام نجیب و امین و سجده کننده و گریان است.

و بعد از او امام باقر علیه السلام است که تمام کارهایش ستوده و نعمت است.

و بعد از او امام صادق علیه السلام است که عالم اهل بیت است و تمام شاگردانش همگی بزرگواران و سعادت‌مندانند.

و بعد از او امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که به ضریحش زوار تبرک می‌جویند.

و بعد از او امام رضا علیه السلام است که علم هدایت و گنج تقوی و باب امیدواری و از بین برنده تاریکی و روشنی بخش دلها و جامعه است.

و بعد از او جواد الائمه و فرزند پرومندش امام هادی علیهما السلام اند که نشانه‌های روشنشان مردم را هدایت می‌کند.

و بعد از او امام حسن عسکری علیه السلام که درخشندگی خیره کننده‌ای از نور جلال، او را احاطه کرده است.

ص: ۳۳۹

و بعد از او حضرت مهدی علیه السلام است که امام پاک و پسر امام پاک است و در شرق و غرب پرچم نورانی او بر افراشته خواهد شد.

او زمین را بعد از فساد، آباد می‌کند تا جائی که گرگ با میش در یکجا زندگی کنند.

من ای پسر عم رسول خدا! قلبا شما را دوست دارم و دلم به هوای کوی شما است.

و کسانی که درباره شما غلو می‌کنند و یا شما را دشمن دارند کافر می‌دانم «۱»

این شاعر کیست

؟ شیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح بن محمد ابو محمد حلی اسدی از اقطاب فقاہت و از بزرگان علم و ادب است. او از کسانی است که بر اریکه زعامت دینی و فتوی تکیه داشته و مرجع حل مشکلات و مراجعات مردم، و از مشایخ اجازه کسانی که از شیخ نجم الدین محقق حلی متوفی در سال ۶۶۷ ه روایت می کرده اند بوده است.

و حافظ محقق کمال الدین علی بن شیخ شرف الدین حسین بن حماد لیشی واسطی از او روایت می کند.

و شارح قصائد هفتگانه علویات سروده ابن ابی الحدید موسوم به «غرر الدلائل» نیز از او روایت می کند و در اول همان کتاب می گوید: این قصائد را بر استادام امام عالم فقیه محقق شمس الدین ابی محمد محفوظ بن وشاح قدس الله روحه قرائت کردم و اینعمل در خانه اش در «حله» در صفر سال ۶۸۰ ه واقع شده است.

امینی می گوید:

فکر می کنم که شارح این قصائد صفی الدین محمد بن حسن بن ابی الرضای علوی بغدادی صاحب قصیده بائیہ باشد که قصیده بائیہ را در مرگ شمس الدین

(۱) علامه سماوی این شعر را در الطلیعه جلد ۲ آورده است.

ص: ۳۴۰

محفوظ سروده است، در هر صورت خدا دانایتر است.

میان شاعر ما و استادش محقق حلی، مکاتباتی واقع شده که از آن جمله است آن چیزی که شیخ ما صاحب معالم در اجازه بزرگش آورده است.

از تاریخ ولادت شیخ ما شمس الدین و وفاتش آگاهی درستی نداریم، مگر اینکه می دانیم او تا سال ۶۸۰ ه زنده بوده و علامه سماوی وفاتش را در حدود سال ۶۹۰ ه دانسته است و انسان جستجوگر، از قصائدی که بزرگان معاصرینش در مرگ او گفته اند می تواند عظمت مقام علمی و شخصیت اجتماعیش را دریابد.

پسر او ابو علی محمد مشهور به تاج الدین بن وشاح است که قاضی حله بوده است.

صفی الدین حلی که در جلد ششم این کتاب شرح حالش خواهد آمد، درباره او مرثیه ای گفته که در دیوانش صفحه ۲۵۶ موجود است و نیز قصیده دیگری در حدود ۵۳ بیت در دیوانش صفحه ۴۱۰ دارد که در آن از گفته ای که به او از قولش نسبت داده اند عذر خواهی می کند.

و از «آل محفوظ» در سوریه و عراق هم اکنون افراد شایسته‌ای هستند که استاد، حسین بن شیخ علی بن شیخ محمد جواد بن شیخ موسی آل محفوظ کاظمی رساله‌ای درباره شرح حال خانواده بزرگوارش نوشته است و شرح حال بزرگان این خانواده بزرگ را سیدنا صدر کاظمی در تکمله امل الآمل و شیخ رازی صاحب «الذریعه» در وفيات الاعلام آورده‌اند. در کتاب «امل الآمل» و غیره شرح حال فردی بنام «سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزه بن وشاح سوریه‌ای» آمده که محقق حلی متوفی در سال ۶۶۷ هـ بر او قرائت کرده و سید بن طاووس متوفی ۶۶۴ هـ و پدر علامه حلی از او روایت کرده‌اند در صورتی که علامه در سال ۶۴۸ هـ متولد شده است.

و صاحب «روضات الجنات» در صفحه ۳۰۱ از کتابش استظهار کرده که او پسر شاعر ما (شمس الدین محفوظ) است و حال آنکه چنین استظهاری درست به نظر نمی‌آید، زیرا شاعر ما یکی از کسانی است که از محقق حلی روایت می‌کند.

ص: ۳۴۱

بنابراین چگونه ممکن است سالمی که محقق حلی بر او قرائت کرده پسرش باشد؟

به علاوه طبقه کسانی که از سالم روایت کرده‌اند طبقه مشایخ شمس الدین محفوظ هستند و مقتضای آن اینست که از پدرش مقدم باشد؟

و آنچه که نظر ما را تأیید می‌کند اینست که از پسر شاعر ما «ابو علی محمد تاج الدین بن محفوظ» که در امل الآمل شرح حالش آمده سید تاج الدین ابن معیة متوفی در سال ۷۷۶ هـ روایت می‌کند و صفی الدین متوفی در سال ۷۵۲ هـ در مرثیه‌اش شعر گفته است و اگر سالم برادر او بود، می‌باید کسانی که از او روایت می‌کنند از اهل این طبقه باشند، نه مردم یک قرن پیش از آن.

ص: ۳۴۲

قرن هفتم

۶۴ بهاء الدین اربلی

(متوفی در سال ۶۹۲ یا ۶۹۳ هـ. ق.)

او نیز درباره «غدير خم» اشعاری دارد که ترجمه بعضی از آنها ذیلاً آورده می‌شود:

«و آن را که به سوی امیر المؤمنین فرستادم، همانند کشتیها است که در میان امواج سهمگین دریا پنهان شده باشند.

تیرهائی که مسافت زیادی را طی می‌کنند، از نازکی زه‌ها حکایت می‌کنند.

او بدوش گیرنده سنگینی‌ها و بر آورنده حاجتها و پناه بی پناهان و دادرس گرفتاران است.

او دارای چنان شرف و عزت است که حتی حسودان به آن اقرار دارند و برای «یعرّب» و «نزار» نیز مایه افتخار است.

او دارای چنان بزرگواری مطبوعی است که همانند آب برای تشنه کام، و سطوتش نیز همانند آتش است.

او دارای چنان افتخاراتی است که دشمن به آن گواهی می‌دهد، آری حق آشکار و شمشیرها برهنه‌اند.

ص: ۳۴۳

از او درباره «بدر» پرس که شمشیرش چگونه با کشتن دشمنان خدا جلا یافته بود، آنگاه که نیزه‌ها همانند ستارگان درخشان در آسمان غبار آلود، پنهان و آشکار می‌شد.

از او درباره «خیبر» پرس اگر از اخبار و آثار صحیح، در این باره بی خبر مانده‌ای. و از مردم «هوازن» پرس که حیدر چگونه در آنروز همانند شیر شریزه فداکاری و حمله نمود.

و اسأل بخرم عن علاه فانها تقضى بمجد و اعتلاء منار:

«درباره مرتبه و مقام عالی او، از داستان تاریخی «غدير خم» پرس که دلیل قاطعی بر عظمت و بزرگواری اوست».

و با دوستی او هر مقصری امید نجات دارد و گناهان بزرگ از او ریخته می‌شود.

برو به سوی زمین نجف و در آنجا توقف کن و زمین آن را ببوس و زیارت کن که بهترین مزارها است. و در آنجا با کمال تواضع و تعظیم زیارت کن، چنانکه در خانه خدا زیارت می‌کنی و بگو: درود بر تو ای بهترین مردم! و ای پدر هدایت - کنندگان بزرگ و نیکوکار.

ای آل طه و ای کریمان امروز، سوگند با شما است، زیرا در عصر ما «یمین فجار» نیست.

من به شما علاقمندم به این امید که آرزوهایم وسیله شما پنج تن بزرگوار برآورده شود.

پس بر شما از ناحیهام درود باد، زیرا شما منتهای امید و آرزویم هستید» «۱».

او قصیده‌ای درباره مدح خاندان پیامبر اکرم دارد که در صفحه ۱۹۷ کتابش «کشف الغمه» چنین آمده است:

(۱) او در کشف الغمة صفحه ۷۸ گفته است: این قصیده را در کنار حرم امیر المؤمنین علیه السلام سروده‌ام -

ص: ۳۴۴

«متعرض دوستی مردمی باش که ریسمان معروفشان نیرومند و محکم است، برگزیدگان خدا در میان مردمند که چهره دوستانشان نورانی و درخشان است، امناء بزرگوار خدا و ارباب کرمند که فضیلت آنان مشهور است، بهره رسانندگان هنگامی که تلاشها بی ثمر می‌ماند، و پناه دهندگان هنگامی که پناه دهنده‌ای نیست، آنان دارای ریشه‌های پاک و طهارت مولدند از شکمها و پشتهای پاک به دنیا آمده‌اند، آنان عترت پیامبر اکرمند و ای کسی که پرسیدی، افتخار به علی که معالم دین خدا وسیله او محکم شده و زمین از اضطراب به خاطر او در امان مانده ترا بس است که خداوند وسیله او در آن هنگام که یآوری جز او در میان مردم نبوده پیامبرش را یاری کرده است، و با فرزندان او هادیان مردم بسوی حقند، تاریکیها را روشن و مبهمات را آشکار فرموده است، از او درباره حنین و بدر پرس که جز انسان آگاه پیرسشت پاسخ نخواهد گفت، در آن هنگام که آتش جنگ شعله‌ور بود جز او کسی غبار غم از چهره رسول خدا و مسلمین دور نمی‌کرد.

حسدوه علی مآثر شتی و کفاهم حقدا علیه الغدیر:

«به افتخارات زیادش حسد بردند و تنها داستان غدیر برای حسد بردنشان کافی است.»

او شیری است که در موارد دشواری، جز چکاچک اسلحه صدائی از او شنیده نمی‌شود، او قلبی آرام دارد و هیچ گاه مشکلات در او سستی پدید نخواهد آورد، و هنگامی که نیزه‌هایش کند شود، شمشیرها را برهنه می‌کند، زیرا دشمن در برابرش قطعه قطعه شده و به خاک افکنده شده است، او دارای ثبات و صبری است که با قلم قضاء الهی درباره‌اش نوشته شده که به حکم آن حوادث واقع می‌شود، او دارای افتخاراتی است که عطر آن افق را معطر کرده و از آن بوی مشک و عبیر می‌آید»

شخصیت شاعر ما

بهاء الدین ابو الحسن علی بن فخر الدین عیسی بن ابی الفتح اربلی مقیم بغداد

ص: ۳۴۵

و مدفون در آن، یکی از نوابغ و از دانشمندان کم نظیر جهان اسلام است که با دانش و معلومات چشمگیرش در قرن هفتم درخشید، او در زمره بزرگترین علماء علم ادب پیش از خود قرار دارد و اگر چه لؤلؤ نگارش وسیله او گرد آورده شده و گردن بند شعر از او نظم یافته است، اما با اینحال او یکی از سیاستمداران عصر درخشانش بوده که شانه‌های وزارت وسیله

او بالا رفت و بساط آن رونق گرفت چنانکه حقیقت فقه و حدیث وسیله او آشکار گردید و سنگرهای مذهب وسیله او حمایت شد.

و کتاب ارزنده‌اش «کشف الغمه» بهترین کتابی است که درباره تاریخ پیشوایان دین و نشان دادن فضائلشان و دفاع از حریمشان و دعوت به سوی آنان نوشته شده است. و آن کتاب دلیل قاطع بر دانش زیاد او و مهارتش در حدیث، و ثباتش در مذهب، و نبوغش در ادب، و جلوه‌اش در شعر است، خداوند او را با عترت پاک پیامبر محشور فرماید.

شیخ جمال الدین احمد بن منبع حلّی، تقریظی که بر کتابش نوشته در ضمن آن چنین آورده است:

«آگاهانه و با سوگند به نویسنده این کتاب بگو که: به منتهای مقصودت نائل گشتی و با تألیف آن چیزهایی از فضائل اهل بیت عصمت و طهارت را آشکار کردی که دشمنان را ناراحت می‌کند».

مشایخ روایت او و کسانی که از او روایت کرده‌اند

: او از بسیاری از بزرگان فریقین، (سنی و شیعه) روایت می‌کند که از آن جمله است:

۱- آقای ما رضی الدین جمال الملة، سید علی بن طاوس متوفی در سال ۶۶۴ هـ.

۲- آقای ما جلال الدین علی بن عبد الحمید بن فخر موسوی که در سال ۶۷۶ هـ به او اجازه داده است.

۳- شیخ تاج الدین ابو طالب علی بن انجب بن عثمان مشهور به ابن الساعی

ص: ۳۴۶

بغدادی سلامی متوفی در سال ۶۷۴ هـ. کتاب «معالم العترة النبوية العلمية» تألیف حافظ ابی محمد عبد العزیز بن اخضر جنابذی متوفی در سال ۶۱۱ هـ چنانکه در «کشف الغمة» صفحه ۱۳۵ آمده از او (شیخ تاج الدین) روایت می‌کند.

۴- حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد کنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ هـ دو کتابش: «کفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» و «البيان فی اخبار صاحب الزمان» را در سال ۶۴۸ هـ در اربل بر او قرائت کرد و او از حافظ ابو عبید الله اجازه‌ای با خطش دارد «۱» و از کتابش «کفاية الطالب» زیاد در کشف الغمة نقل می‌کند.

۵- کمال الدین ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن وضاح فقیه حنبلی مقیم بغداد متوفی در سال ۶۷۲ هـ.

از او با اجازه و از کتاب «الذرية الطاهرة، تألیف ابی بشر محمد بن احمد انصاری دولابی متوفی در سال ۳۲۰ هـ که با خط استادش ابن وضاح نوشته شده بوده در کشف الغمة صفحه ۱۰۹ روایت می‌کند.

۶- شیخ رشید الدین ابو عبد الله محمد بن ابی القاسم بن عمر بن ابی القاسم کتاب «المستغیثین» «۲» تألیف ابی القاسم خلف بن عبد الملك بن مسعود بن بشکوال انصاری قرطبی، متوفی در سال ۵۷۸ هـ را بر محی الدین ابی محمد یوسف بن شیخ ابی الفرج ابن جوزی که از مؤلف آن به اجازه روایت می‌کرد، قرائت کرد و مرحوم اربلی این کتاب را بر شیخ رشید یاد شده قرائت نمود و او در کشف الغمة صفحه ۲۲۴ می‌گوید: قرائت من بر او در شعبان سال ۶۸۶ هـ در خانه‌ام که مشرف بر دجله بغداد بوده صورت گرفته است.

او زیاد از عده‌ای از تألیفات معاصرینش نقل می‌کند و آن تألیفات عبارتند از:

(۱) کشف الغمة صفحه ۳۱-۳۲۴.

(۲) ابن خلکان در تاریخش جلد ۱ صفحه ۱۹۰ گفته است: کتاب «المستغیثین بالله تعالی عند المهمات و الحاجات» مجلد لطیفی است. بنابراین آنچه که در کشف الظنون آمده که نام آن «المستعین بالله» است درست نخواهد بود.

ص: ۳۴۷

۱- تفسیر حافظ ابی محمد عبد الرزاق عز الدین رسعنی حنبلی متوفی در سال ۶۶۱ هـ که میان مرحوم اربلی و او صداقت و پیوندی بوده است چنانکه در جلد اول این کتاب گذشت.

۲- «مطالب السؤل» تألیف ابی سالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی چنانکه در شرح حالش در همین کتاب بیان کردیم.

۳- تألیفات استاد بی نظیر ما قطب الدین راوندی چنانکه در شرح حالش گذشت.

و از مرحوم اربلی عده زیادی از بزرگان فریقین روایت می‌کنند که از آن جمله است:

۱- جمال الدین علامه حلی حسن بن یوسف بن مطهر، چنانکه در اجازه استاد ما شیخ حر عاملی صاحب وسائل آمده است.

۲- شیخ رضی الدین علی بن مطهر چنانکه در اجازه‌ای که سید محمد بن قاسم بن معیه حسینی برای سید شمس الدین نوشته آمده است.

۳- سید شمس الدین محمد بن فضل علوی حسنی.

۴- پسرش شیخ تاج الدین محمد بن علی.

۵- شیخ تقی الدین بن ابراهیم بن محمد بن سالم.

۶- شیخ محمود بن علی بن ابی القاسم.

۷- نوه او شیخ شرف الدین احمد بن الصدر تاج الدین محمد بن علی.

۸- نوه دیگرش شیخ عیسی بن محمد بن علی، برادر شرف الدین یاد شده.

۹- شیخ شرف الدین احمد بن عثمان نصیبی فقیه و مدرس مذهب مالکی.

۱۰- مجد الدین ابو الفضل یحیی بن علی بن مظفر طیبی که در واسط عراق کاتب بوده قسمتی از کتاب «کشف الغمة» را بر او (مرحوم اربلی) قرائت کرده است.

مرحوم اربلی به او و به جمعی از بزرگان یاد شده در سال ۶۹۱ هجری اجازه داده است.

ص: ۳۴۸

و از کسانی که بر او قرائت کرده‌اند عبارتند از:

۱۱- عماد الدین عبد الله بن محمد بن مکی.

۱۲- الصدر الکبیر عز الدین ابو علی حسن بن ابی الهیجا اربلی.

۱۳- تاج الدین ابو الفتح بن حسین بن ابی بکر اربلی.

۱۴- مولی امین الدین عبد الرحمن بن علی بن ابی الحسن جزری موصلی.

۱۵- شیخ حسن بن اسحاق بن ابراهیم بن عباس موصلی.

در کتاب «امل الآمل» و «ریاض العلماء» و «ریاض الجنة» در روضه چهارم و «روضات الجنات» و «اعلام» زرکلی و «تتمیم الامل» ابن ابی شبنه و «الکنی و الالقاب» و «الطلیعة فی شعراء الشیعة» ذکر خیر و بیان شخصیت ارجمند اربلی آمده است.

ابن فوطی در «الحوادث الجامعة» صفحه ۳۴۱ گفته است: «در سال ۶۵۷ هجری بهاء الدین علی بن الفخر عیسی اربلی وارد بغداد شد و مقام نویسندگی را در دیوان به عهده داشت تا مرد.

و در صفحه ۴۸۰ گفته است: او در سال ۶۹۳ هجری در بغداد وفات کرد. و در صفحه ۲۷۸ گفته است: او در سال ۶۷۸ هجری تولیت تعمیر مسجد «معروف» را به عهده گرفت.

و در صفحه ۳۸ قصیده‌ای را که او درباره مرگ خواجه نصیر طوسی و ملک عز الدین عبد العزیز گفته بوده چنین آورده است: «هنگامی که عبد العزیز بن جعفر و به دنبال او خواجه نصیر طوسی مرد، به خاطر از دست دادن این دوستان، گریه‌ها کردم و رشته کارهایم همانند دانه‌های مروارید که نخ آنها پاره شده باشد، از هم گسست و پراکنده شد، و تمام وجودم را غم و اندوه فرا گرفت و گفتم: عزادار و صبور باش که آخر از پس امروز فردائی هست».

و در صفحه ۳۶۶ گفته است: در بیستم جمادی الآخر «علاء الدین» صاحب دیوان، می‌رفت برای نماز جمعه وقتی که به در مسجد که در محل آبخور سوزنکاران واقع بوده رسید، مردی با کارد به او حمله کرد و چند ضربه بر او وارد کرد، همه محافظان او، از ترس فرار کردند و ضارب نیز پا به فرار گذاشت، مرد حمالی که در

ص: ۳۴۹

باب «غله ابن تومه» نشسته بود، جلوش را گرفت و لباسش را روی او انداخت و مأمورین نیز سر رسیدند و با باتون بر سر او کوفتند و او را گرفتند، اما صاحب دیوان را به خانه بهاء الدین بن الفخر عیسی (یعنی مرحوم اربلی) که در آن وقت در خانه‌اش که معروف به «دیوان شرابی» بود سکونت داشت بردند، وقتی که او از جریان آگاه شد پا برهنه بسویش دوید و بغلش گرفت، فوراً دکتر آورد، جراحتش را مورد بررسی قرار داد و آنرا مکید، معلوم شد که مسموم نشده است.

و در صفحه ۳۶۹ مکتوبی که درباره صدق دختر ابی العباس احمد بن خلیفه مستعصم که برای خواجه شرف الدین هارون بن شمس الدین جوینی در جمادی الآخر سال ۶۷۰ هـ تزویج کرده بوده نوشته بوده آورده است.

و کتبی در «فوات الوفيات» جلد ۲ صفحه ۸۳ شرح حالش را نگاشته و گفته است: او دارای شعر و نوشته‌ها است و آن زمان که رئیس بوده از «صلایا» به متولی «اربل» نامه‌هایی نوشته است. سپس در دیوان نگارش در زمان «علاء الدین» صاحب دیوان در بغداد مشغول انجام وظیفه شد و در دولت یهود بازاریش سست گردید و بعد از آنها همچنان بر سر کار بود تا در سال ۶۹۲ هـ فوت کرد. او دارای تجمل و حشمت و مکارم اخلاق و مذهب شیعه بوده و پدرش نیز در «اربل» والی بوده است.

او دارای نوشته‌های ادبی از قبیل: المقالات الاربع، رساله الطیف و غیر اینها است. او هنگامی که مرد مال زیادی از خود بجا گذاشت که در حدود هزار هزار درهم می‌شده و پسرش ابو الفتح آنها را دریافت کرد و زود آنها را از بین برد و بیچاره مرد!!

و صاحب «شذرات الذهب» جلد ۵ صفحه ۳۸۳ شرح حال او را به نام «بهاء الدین بن الفخر عیسی اربلی» نوشته و او را از کسانی که در سال ۶۸۳ هـ فوت کرده است بشمار آورده است، و من فکر می‌کنم که آن تصحیف ۶۹۳ هـ باشد.

او را در فهرست کتاب «عیسی بن الفخر اربلی» قرار داده‌اند به گمان اینکه عیسی در کلام مصنف بدل از قولش «بهاء الدین» است (در صورتی که بدل از برای

ص: ۳۵۰

الفخر است که همان فخر الدین پدر مرحوم اربلی باشد).

و صاحب «ریاض الجنة» درباره او چنین می‌گوید: «او وزیر بعضی ملوک بوده ثروت و شوکت عظیمی داشته و در آخر کار وزارت را ترک کرده به تألیف و تصنیف و عبادت و ریاضت پرداخته بود.

و ملا عبد الرحمن جامی به خاطر آنکه او وزارت را ترک کرده بود قصیده‌ای فارسی درباره او گفته است.

آنگاه صاحب «ریاض الجنة» پانزده بیت از آن اشعار را نقل می‌کند که ما بخاطر اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم. و چون آن قصیده خالی از اسم او و از هر گونه اشاره‌ای به موقعیت اوست، از این جهت نشان می‌دهد که او از وزارت دست کشیده بوده و در جوار حرم مقدس زندگی می‌کرده تا مرده است»

ولی از ابن فوطی گذشت که او کاتب بوده تا مرده است وفاتش در بغداد واقع شده و در خانه‌اش که مشرف بر دجله نزدیکی پل جدید بوده دفن شده است و هیچ کس در این باره اختلافی ندارد، و قبرش معروف و مورد زیارت بوده تا آنکه در این زمان‌های اخیر کسی مالک آن خانه شده و راه وصول به آن و زیارتش را قطع کرده است، و البته مردم با اعمالشان پاداش داده می‌شوند اگر خیر باشد خیر و اگر شر باشد شر.

بیشتر اشعار او درباره عترت پاک پیامبر اکرم است که در کتابش «کشف - الغمة» موجود است، از آن جمله شعری است که در کنار حرم شریف امیر المؤمنین در مدح آن حضرت سروده و در صفحه ۷۹ از کتابش بچشم می‌خورد و ترجمه آن چنین است: «درباره علی از مقاماتی که به نام او شناخته شده و ریسمان دین در حل و حرم بدانها محکم شده پیرس.

پیرس از بدر و احد و هوازن و واقعه جمل و احزاب آنگاه که عمرو بن عبدود مبارزه می‌طلبید، و صفین.

او دارای افتخاراتی است که از لحاظ مرتبه با ستارگان آسمان و از لحاظ

ص: ۳۵۱

منزلت با زحل برابری می‌کند، و نیز دارای روش پسندیده‌ای است که راه و رسم صحیح زندگی را به انسان نشان می‌دهد.

چه مقدار دست توانای تو ای ابا الحسن حوادث ناگوار را از اسلام دور کرده است؟

و چه مصیبت‌هایی را که برای نابودی اسلام دندان قروچه می‌رفته از بین برده است؟

و چقدر رسول خدا را با تمام وجود، همانند شمشیر عاری از خلل یاری نمودی؟

و چه بسا روزی که همانند سایه نیزه نفس انسان شجاع از شدت فزع آرام نداشته تو در چنین روزهایی از رسول خدا و اسلام حمایت نمودی.

و موضع جنگ تنگ است اما از آن گریزی نیست و آبشخور مرگ سیرایش نمی‌کند.

غبار تیره جهان را پر کرده همانند کوهی که روی کوه دیگر قرار گرفته باشد.

و تو با شمشیر قاطع و سپر طویل و نیزه چرخان تیزت، آن را دور کردی.

جانت را در راه یاری رسول خدا، بذل کردی و هیچ‌گاه در این راه بخل نورزیدی.

و تو همانند نیزه تنها و بدون هیچ ترس و وحشتی در یاری پیامبر اکرم بیا خاستی.

با عزم آهنین، دشمنان را پست و زبون می‌کردی که اگر با آن به سنگهای قله‌های کوه‌ها حمله می‌کردی نابودشان می‌نمودی.

ای بهترین مردم از عرب و عجم و ای بهترین مردم از لحاظ گفتار و عمل!

ای کسی که وسیله تو مردم هدایت یافته و امید سلامت هنگام حوادث بزرگ دارند.

ص: ۳۵۲

ای کسی که رسم عدالت را به طور آشکار برگرداندی در صورتی که سالها در بوته تعطیل قرار گرفته بود.

ای شهنشاهی که قهرمانان در برابرش خاشعند و ای کسی که همه مردم در برابرش بنده‌اند.

ای آقای مردم، ای کسی که همانند نداری، ای کسی که مناقبت ضرب المثل شده است.

مدیحه‌ای که گفتم از باب کرم‌پذیر و اگر نتوانستم چنانکه بایسته است مدحت کنم آن عجز از ناحیه من است، و بعدا مدیحه بهتری به سوی شما هدیه خواهم کرد اگر بتوانم و عمرم اجازه بدهد».

او درباره مدح امام صادق علیه السلام چنین گفته است:

«مناقب امام صادق علیه السلام چنان مشهور است که راستگوئی از راستگوی دیگر آن را نقل می‌کند، او از لحاظ عظمت و برتری چنان مقامش بالا است که کسی نمی‌تواند حقیقت آن را درک کند، مجد و بزرگواری در دودمانش همانند شیر از پستان جریان دارد.

او در جمیع حالاتش از مردم زمانش برتری داشته و دارد.

آسمان بخشش او ریزان و باران عطایش جاری است و هر صاحب فضیلتی به بخشش و فضیلتش معترف و گویاست.

او دارای مقام شامخ و ارجمندی است و کوه مجدش سر بفلک کشیده است، او از شجره عزت است که شاخه‌هایش از افلاک بالاتر رفته است.

عطایش چون باران رحمت ریزان است و نیکوئیش در عطایش برق می‌زند، رأی او صواب است اگر چه نادان آن را دشمن دارد، مانند ریزش باران که ممکن است راهروی را تر کند و او از تر شدنش ناراحت گردد در صورتی که باران برای عموم مفید و نافع است.

و گویا که چهره‌اش همانند ماه می‌درخشد و دارای بذل و بخشش فراوان و

ص: ۳۵۳

و اخلاق پسندیده‌ای است.

آنان مردمی هستند که پاکیزه و بلند مرتبه‌اند که خداوند این خصائص را در نهاد آنان به ودیعت نهاده است.

او بزرگواری و عظمت را محکم کرد و در راه نیل به آن کوشید و گویا که آنها به یکدیگر عشق می‌ورزند.

اگر کارها دشوار شود و راهی به سوی آن نباشد، در آن وقت رتق و فتق امور بدست او خواهد بود.

مجد و عظمت مشتاق اوست و این عجب نیست، او نیز مشتاق آن است.

مولایم! من مخلص شمایم اگر چه دیگران نسبت به شما مخلص نباشند.

من آشکارا می‌گویم که: دوست شمایم و سر به آستان شما گذارده‌ام و به شما امیدوارم.

در آن هنگام که افراد مطیع نجات پیدا می‌کنند و نافرمانها سقوط می‌کنند، تنها وسیله شما امید بر آوردن حاجات و تحقق آرمانم را دارم».

و درباره امام موسی کاظم علیه السلام نیز مدیحه‌ای دارد که ترجمه آن چنین است:

«مدیحه‌هایم وقف بر امام موسی کاظم است به افراد ملامتگر چه ارتباط دارد؟

و چگونه مدح نکنم مولائی را که در عصرش بهترین فرزندان آدم بوده است؟

چه کسی همانند موسی و پدران و فرزندانش تا قائم آل محمد است؟

او امام بر حق است اگر حکم به حاکم تسلیم گردد، عدلش اقتضا می‌کند که افاضه عدل و بذل جود کند و جلو ظالم را بگیرد، او در برابر سائل متبسم و خوشرو است.

ای قربان چنین تبسم و خوشروئی بروم.

او در میدان جنگ شیر ژیان و در عالم بخشش همانند باران رحمت است.

ص: ۳۵۴

او دارای افتخاراتی است که بلاغت گوینده از وصف آن عاجز است.

در دانش دریای بیکران و در جنگ از شمشیر برنده‌تر است، از گناهکار در می‌گذرد و بخشش را دوست دارد و دین بدهکار را ادا می‌کند».

او در خاتمه کتاب «کشف الغمة» صفحه ۳۵۰ درباره خاندان پیامبر اکرم چنین می‌گوید:

«ای پیشوایان بزرگوار! شما بهترین خلق خدا همواره بوده و خواهید بود شما با مزایائی که دارید مقامتان بسیار ارجمند است، خدا درباره شما سوره هل اتی را با نص جلی فرستاده، چه کسی می‌تواند با شما همسری کند در صورتی که خداوند اخلاق شما را پاکیزه کرده است؟ برای شما بزرگواری است که قرآن آن را تثبیت کرده و اگر برق بخواهد به انتهای عظمت شما راه باید به آخر نرسیده خاموش خواهد شد.

آنان دستهای دهنده و چهره‌های نورانی چون صبح صادق دارند و بر مردم بخشش می‌کنند و چون ابر رحمت بر سرشان می‌بارند، آنان در برابر دشمنان شیر و در برابر بیچارگان دریای کرمند، به دوستان بهشت و به دشمنان جهنم می‌دهند، به یتیم و فقیر و اسیر در حال عسر و یسر غذا می‌دهند، آنان از بخشش جزائی جز محبت خدا در نظر ندارند، خ داوند آنان را از کیفر روز قیامت در امان نگه داشته و به آنان شادابی و سرور عنایت فرمود. و در برابر شکیبائی که کرده‌اند پاداش نیکو خواهد داد که او سزاوارتر است به پاداش بهشت و حریر دادن

و هنگامی که آغاز سخن می‌کنند، به منبر شرف می‌دهند و گفتارشان میزان و فصل خطاب است از لحاظ نورانیت جانشین خورشیدند و در شب ماه را شرمند می‌کنند.

من بنده شمایم و در این علاقه‌ام از خدایم پاداش می‌خواهم، خدا می‌داند که راه درستی رفته‌ام و خداوند لطف خاصش را نصیب فرماید، از زمان طفولیت دلم مملو از علاقه و محبت شما بوده و شما را دوست می‌داشتم در صورتی که در خانواده‌ام

ص: ۳۵۵

همانند کسی نبود، خداوند نور شما را آشکار کرد تا جائی که افق روشن گردید و بینا شدم و مرا از روی لطف به سوی شما هدایت فرمود و او همواره ولی و یارم بوده است.

او چقدر به من محبت فرمود و چه نعمتها که به من ارزانی داشت؟ اینک بر من است که بنده شکور باشم، از ناحیه او باران رحمت بر سرم بارید و حالم شاداب و خوب شد، و هم او همواره مرا از حوادث ناگوار زمانه حفظ فرموده و من همیشه مؤید و منصور او بودم. اگر در برابر نعمتی که به من ارزانی داشته همواره شکر - گذار باشم سزاوار است.

علیهذا سپاس همیشه مال اوست و شکر همواره مخصوص او».

در مجموعه‌های خطی و کتب ادبی به قصائد غدیری دیگری برخوردیم که آنها را به افرادی که گفته می‌شد در قرن ششم و هفتم زیست می‌کردند نسبت داده‌اند، اما چون شرح حال آنان را در کتب معتبره نیافتیم از اینرو از نقل آنها خودداری کردیم.

پایان کتاب

ص: ۳۵۶

تقریظهای منظوم

این تقریظها مال جمعی از شعراء غدیر در عصر حاضر است که شرح حالشان بعدا خواهد آمد:

۱- علامه جلیل، شیخ محمد سماوی صاحب تألیفات ارزنده می‌فرمایند:

«امینی بوستان و غدیر آورده و جام دوستی را در خم، نه در خورتنق و سدیر گرداند. ای فدای گرداننده آن شوم، و در این باره شروع کرد به نغمه سرائی با نص و دلیل آشکار، از ناحیه خدای قدیم و توانا و گفتار بهترین پیامبر، و اشعار افراد دانا و شایسته، تا آنکه در سال ۱۳۶۵ ه این آرمان مقدس جامه عمل پوشید و به چاپ آن اقدام گردید».

و برای استاد ما علامه سماوی گفتاری درباره این کتاب است که بعدا با کمال تشکر از جناب ایشان نقل خواهیم کرد.

۲- خطیب توانا شیخ محمد علی یعقوبی نجفی صاحب بابلیات می‌فرمایند:

«برای احمد در روز غدیر خم، درباره علی نصوصی است که از قرآن سرچشمه گرفته و روح الامین آن را سربسته آورده و قلم امینی آنرا شرح کرده است...»

۳- از خطیب شاعر شیخ حسن سبتی نجفی صاحب «الکلم الطیب»:

«امینی برای ما کتاب ارزشمندی آورده که انجیل و زبور در برابر آن بسیار ناچیز است.

آیا مربوط به فضائل علی در آن مندرج، و عنوانش «الغدير» است.

جبرئیل آنها را برای پیامبر اکرم طوری آورده که جای هیچگونه شک و

ص: ۳۵۷

شبهه‌ای در آنها نیست فضائل او همانند علمش بقدری زیاد است که یکی از هزار آن را نشان داده است.

او برای ما سرچشمه جوشانی که آب گوارا دارد و بی نظیر است آورده است.

او در اوراقش علومی را که چشمها را خیره می‌کند و همواره از آن نور می‌پاشد بودیعت نهاده است.»

۴- از شاعر توانا حاج محمد شیخ بندر:

«ای عبد الحسین با تألیف الغدير به آرزوی دیرینه‌ات نائل شدی.

و به طور تحقیق درهای گرانها را در آن گرد آوردی.

و بیعت روز غدیر را برای همسر زهرا و پدر امام منتظر با نص پیامبر و آیات قرآن با بهترین بیان و روشنترین اثر ثابت نمودی، در نتیجه حقیقت چون خورشید درخشنده آشکار گردید و آیا کسی منکر خورشید خواهد بود؟ علیهذا عذر کسانی که نص غدیر را منکرند چیست؟ در صورتی که نص را اهل سیر و تواریخ تأیید کرده‌اند.

آنان که با ما مخالفت می‌کنند اگر از روی علم باشد، در حقیقت با فرمان خدا مخالفت می‌کنند.»

۵- از شاعر اهل بیت شیخ محمد رضا خالصی کاظمی:

«ای کسی که در قلعه افتخار و عظمت قرار گرفتی تو آقای من هستی ای آیت خدا! آیا غدیر را برای ما آوردی یا اقیانوس، که برای سیر کننده در آن فراری نیست؟ آیا باغستان است که چنین شکوفه‌های معطر و زیبا دارد یا آسمان است که در آن این همه ستارگان می‌درخشند؟ و یا آنکه بهشت است که درختانش از کثرت میوه‌های پاکیزه سنگین شده است؟! تو در جهان علومی را نشر کردی که پیش از «الغدير» زیر پرده بوده است.

تو برای مردم راه درستی را آماده کردی که با نورها روشن است.

تو با این عملت به ما لباس عزت و وقار و بزرگی و افتخار پوشیدی.

ص: ۳۵۸

تو در غدیرت درهائی را به ودیعت نهاده‌ای که درخشندگی آنها از مروارید دریا بیشتر است.

تو شایسته‌ای که با صدای بلند طوری اعلام کنی که مردم همه شهرها بشنوند که: «این آثار ما دلالت بر ما می‌کند و بعد: از ما به آثارمان بنگرید».

نیکی برای شما جاودانه گوارا باد و بزودی حیدر کرار به تو پاداش نیک بدهد».

او نامه‌ای به ما نوشته و در ضمن آن درباره غدیر چنین گفته است: «روز غدیر تا قیامت عید است و در هر سالی بر مردم لازم است آن را تجدید کنند. به کسی که منکر آنست بگو: شهود آن آشکار شده است، و آن کسی است که همواره وجودش مایه هدایت مردم است، و او امینی است که همانند ندارد، عبدالحسین صاحب تقوی کسی که سعادتش درخشید.

بگو به امینی که هم سوگند با پرهیزگاری است، خداوند ترا به آرزوهایت برساند.

غدیر مملو از آب گوارایت، جگرهای دوستان را خنک کرده است.

چشم نگاه به محتوای آن نکرد مگر آنکه با نظر اعجاب به آن نگریست و دستهای را بزرگ شمرد کسی که به عمق آن فرو رود و انصاف داشته باشد درباره بزرگی و عظمت حیران خواهد ماند.

برای مردم راه هدایت را آشکار کردی آنگاه که حکمت از دهانت بارید.

همواره کامیاب و پیروز باشی و خدا دشمنانت را ذلیل و خوار نماید».

و بعد از ده بیت آن چنین ادامه می‌دهد: «ای غدیری که آب گوارایت جاری است گوهرهای دریا را شرمند کرده است، همواره برای ما جوشان و پاینده بمانی که خدای جهان آفرین ترا پدید آورده است».

از او رحمة الله علیه قصائد چندی درباره این کتاب «الغدیر» دریافت کردم که نشان دهنده علاقه خاصش نسبت به عترت پاک پیامبر اکرم است، خداوند در برابر این علاقه و اخلاصش او را جزای خیر عنایت فرماید.